

اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

حسن بصری، افسانه یا واقعیت

(مجموعه تقدیمی کتاب حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان و پاسنهای نویسنده اثر)

تهیه و تنظیم

کتاب ماه فلسفه



خانه کتاب

اردیبهشت ۱۳۹۱

عنوان قراردادی: کتاب ماه فلسفه (مجله)
 عنوان و نام پدیدآور: حسن بصری، افسانه یا واقعیت: (مجموعه نقدهای کتاب حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان و پاسخ‌های نویسنده اثر) تهیه و تنظیم کتاب ماه فلسفه.
 مشخصات نشر: تهران: خانه کتاب، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص - فروست: خانه کتاب؛ ۳۰۴. جشنواره نقد؛ ۳۲
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
 عنوان دیگر: مجموعه نقدهای کتاب حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان و پاسخ‌های نویسنده اثر
 موضوع: ثبوت، اکبر حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان (زندگینامه و سخنان و آرا) - نقد و تفسیر
 موضوع: حسن بصری، ۲۱-۱۱۰ ق
 موضوع: عارفان - سرگذشتنامه - شناسه افزوده: خانه کتاب
 شناسه افزوده: خانه کتاب - رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۲۳۰۸۳ ث ۵ ح / ۳ / ۲۷۸ BP
 رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۸۹۲۴۰۸ - شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۴۳۴۲۱



جشنواره نقد کتاب

۳۲



۳۰۴

عنوان کتاب: حسن بصری، افسانه یا واقعیت

تهیه و تنظیم: کتاب ماه فلسفه

ناشر: خانه کتاب

نوبت چاپ: اول، اردیبهشت ۱۳۹۱

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: ۴۵۰۰۰ ریال

شابک: ۲-۵۹-۲۲۲-۶۰۰-۹۷۸

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپ سروش

نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان فلسطین و صبای جنوبی، شماره ۱۰۸۰

خانه کتاب، کدپستی: ۱۳۱۷۵، تلفن بخش توزیع: ۸۸۳۴۲۹۸۵،

دورنگار: ۶۶۴۱۵۳۶۰

پیش‌نوشتار

امروزه با وجود اجماع صاحب نظران و تمامی کسانی که به گونه‌ای در ساحت علم و معرفت تلاش می‌کنند، بر ضرورت نقد و نقش چشمگیر آن در بالندگی معارف، جامعه علمی ما با این مهم بیگانه است! از این رو یافتن کتاب‌های ارزشمند نیازمند تحمل رنج و مشقت بسیار برای مخاطبان عام است و کتاب‌های بی‌مایه بی‌هیچ ترس و واهمه‌ای در همه عرصه‌ها جرئت عرض اندام دارند.

نشریه‌ها و مجلات تخصصی و نویسندگان آنها نیز به نقد بهای چندانی نمی‌دهند. حال یا برای اینکه شأن و منزلت خود را فراتر می‌انگارند و یا به دلیل آن که از حواشی آن هراسان‌اند؟! از این رو اندک نشریات تخصصی نقد کتاب را با همه کاستی‌های احتمالی باید ارج نهاد و با نقد عالمانه آنها راه را برای شکوفایی علم و دانش در جامعه ایران اسلامی هموار کرد.

موسسه خانه کتاب با وقوف به آنچه گذشت با همکاری گروهی از اساتید و متخصصان این حوزه در آبان سال ۱۳۷۶ دست به انتشار مجلات تخصصی کتاب ماه ویژه نقد و معرفی کتاب در عرصه‌های کلیات، ادبیات و فلسفه، دین، تاریخ، علوم اجتماعی، هنر، کودک و نوجوان، و علوم و فنون زد. مخاطبان و جامعه فرهنگی ما اعتراف دارند که در طی نزدیک به یک دهه تلاش بی‌وقفه نشریات یاد شده، علی‌رغم تمامی فراز و نشیب‌ها، و موانع و مشکلات خرد و کلان، اثرات مثبتی به همراه داشته‌اند. چه در معرفی آثار شاخص و نویسندگان برتر و چه در به انزوا بردن نویسندگان بی‌مایه و فرصت طلب. در کنار این مهم توانسته‌اند در حد بضاعت و توش و توان خود فرهنگ نقدنویسی را نیز رواج دهند.

دقت و تأمل دوباره در برخی از این نقدها به طور قطع برای نسل جوان و پژوهنده ما می‌تواند فواید و ثمرات فراوانی داشته باشد. از این رو، به پیشنهاد برخی از اساتید در صدد برآمدیم تا نقدهای منتشر شده در مجلات کتاب ماه را در قالب کتاب مستقل نیز عرضه کنیم.

آنچه پیش روی شماست، دفتر دوم مجموعه نقدهای منتشره در مجله کتاب ماه فلسفه است که با عنوان *حسن بصری، افسانه یا واقعیت* به پیشگاه شما خواننده فرهیخته تقدیم می‌شود. به امید آن که در آینده نه‌چندان دور نقد و نقد نویسی سکه رایج جامعه علمی ما باشد.

علی اوجبی

معاون فرهنگی خانه کتاب

فهرست مطالب

۹	 مَقَدِّمَه
۱۱	 نشست نقد و بررسی کتاب حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان
۲۳	 حسن بصری از افسانه تا واقعیت / نصرالله حکمت
۶۵	 بررسی نقدهای کتاب حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان (بخش نخست) / اکبر ثبوت
۱۵۵	 بررسی نقدهای کتاب حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان (بخش دوم) / اکبر ثبوت

به نام آن که جان را فکرت آموخت

مقدمه

«حیات علم، بسته به نقد و ردّ است»

یکی از مجموعه مجلات نه‌گانه کتاب ماه، کتاب ماه فلسفه است که تا پنج سال پیش در کنار ادبیات و با عنوان کتاب ماه ادبیات و فلسفه منتشر می‌شد و بیشتر صبغه‌ای ادبی داشت تا فلسفی. از سال ۱۳۸۶ به پیشنهاد نگارنده، نشریه یاد شده به دو مجله مستقل تبدیل شد. بدین ترتیب فلسفه از همزاد خود ادبیات فاصله گرفت و کتاب ماه فلسفه زاده شد.

این مجله بنا بر خواستگاه مؤسسه خانه کتاب، نشریه‌ای تخصصی در حوزه اطلاع‌رسانی و نقد و معرفی کتاب‌های فلسفی است. از این‌رو، از همان آغاز در پی چند هدف بود:

۱. معرفی آثار خوب و نویسندگان، مترجمان و پژوهشگران شایسته

۲. نقد آثار در تمامی سطوح

۳. اطلاع‌رسانی اجمالی و گاه اماری در حوزه نشر کتاب‌های فلسفی

کتاب ماه فلسفه، در طول حیات چهار ساله خود با مشورت اساتید و بازخورد دیدگاه‌های مخاطبان و نیز موانع و دشواری‌های این راه، ساختارهای متفاوتی را آزمود. اما در عمل، همان اهداف سه‌گانه یاد شده را همراه پیش‌رو داشت.

از سوی دیگر چون فلسفه از همان ابتدا به دو ساحت فلسفه اسلامی و فلسفه غرب تقسیم می‌شود، بالتبع مباحث مجله نیز در دو حوزه معرفتی بوده، هست و خواهد بود.

آنچه پیش‌روی شما خواننده فرهیخته قرار دارد، مجموعه نقدهای دکتر نصرالله حکمت بر کتاب حسن بصری، گنجینه دار علم و عرفان نوشته استاد اکبر ثبوت، و پاسخهای نویسنده محترم آن است که پیش از این در شماره‌های متعدد مجله کتاب ماه فلسفه منتشر شده است و اینک برای استفاده بیشتر علاقه‌مندان در قالب کتاب مستقل عرضه می‌شود.

به امید خدا، دفتر سوم و چهارم مجموعه نقدهای مجله کتاب ماه فلسفه به ترتیب با عنوان‌های: فیلسوف شیرازی و منتقدانش و نقد فلسفی (حاوی نقدهای منتشره در ساحت فلسفه اسلامی) نیز بزودی چاپ خواهد شد.

در پایان جای دارد از تمامی همکاران فهیم و دلسوز مجله در طول این دوره چهار ساله به ویژه مشاوران محترم علمی، آقایان: دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، دکتر رضا داوری اردکانی، دکتر محمد سعیدی مهر و دکتر محمدرضا اسدی، دوست عزیز و دانشور جناب آقای دکتر عبدالله صلواتی (معاون محترم سردبیر)، سرکار خانم معصومه سادات پوربخش (مدیر داخلی مجله) و استاد اکبر ثبوت که صبورانه و عالمانه با نقدهای منتقدان برخورد کردند و نیز آقای دکتر نصرالله حکمت که در این گفتمان علمی مشارکت داشتند، تشکر و تقدیر نمایم. زیرا بر این باورم در پرتو گفت‌وگوهای این دو عزیز، حقایق علمی فراوانی پیرامون شخصیت حسن بصری آشکار شد و نگارنده خود نکات بسیاری آموخت.

نیازمند رحمت پروردگار غنی

علی اوجبی

سردبیر مجله کتاب ماه فلسفه

نشست نقد و بررسی کتاب حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان*

اشاره: در تاریخ ۲۹/ ۳/ ۸۷ به همت مجله کتاب ماه فلسفه، نشست نقد و بررسی کتاب حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان که در سال ۱۳۸۸ از سوی انتشارات حقیقت منتشر شده است، با حضور مؤلف محترم استاد اکبر ثبوت و آقایان دکتر شهرام پازوکی و دکتر نصرالله حکمت در سرای اهل قلم مؤسسه خانه کتاب برگزار شد که اینک گزارش تفصیلی آن تقدیم می‌شود.

استاد اکبر ثبوت: با سلام به همه استادان محترم و دانش‌پژوهان گرامی که مجلس را با حضور خود زینت بخشیده‌اند. در ابتدا از سرای اهل قلم که این کتاب را در حد نقد و بررسی دانستند بسیار سپاسگزارم؛ همچنین از جناب آقای دکتر پازوکی و انتشارات محترم حقیقت که زحمت چاپ کتاب را کشیدند و از آقای نصرالله حکمت که نقد این کتاب را به عهده گرفتند تشکر می‌کنم. گفتگو را با ذکر این مقدمه آغاز می‌کنم که نخستین آشنایی من با نقش حسن بصری در تاریخ معارف اسلامی به اوان دوره جوانی‌ام برمی‌گردد. به همان روزها که در محضر استاد بزرگوار علامه ذوفنون ابوالحسن شعرایی درس تفسیر را شروع کردم. ایشان پیش از آغاز به درس، چند نکته را به عنوان مقدمه یادآور شدند. یکی این که ارزنده‌ترین تفاسیر شیعه مجمع‌البیان تألیف امین‌الاسلام طبرسی است که آن کتاب در حقیقت تهذیب تفسیر تبیان تألیف شیخ طوسی است؛ و شیخ طوسی در مقدمه تفسیر تبیان، چهار تن از مفسرانی را که به گفته صریح او، در تفسیر قرآن طریقه‌ای محمود و ستوده، و مذهبی ممدوح و شایسته مدح داشته‌اند به این ترتیب نام می‌برد: ابن عباس، حسن بصری و شاگرد او قتاده، و مجاهد. بر پایه همین داوری نیز در متن تفسیر تبیان، - و در تهذیب آن

* گزارش این نشست پیش از این در مجله کتاب ماه فلسفه، شماره ۲۵، صص ۳-۹ منتشر شده است.

مجمع‌البیان - کسی که بیش از همه برای تبیین مفاهیم قرآنی و تفسیر آیات کتاب خدا به اقوال او استناد و از روایات او استفاده می‌شود، نخست ابن عباس است و سپس حسن بصری و بعد قتاده و آن گاه مجاهد. در تفسیر ابوالفتوح نیز که مهم‌ترین و ارزنده‌ترین تفسیر شیعی فارسی است، در میان کسانی که اقوال‌شان بیش از همه در تشریح معانی آیات و مفاهیم قرآنی مورد استفاده قرار می‌گیرد، حسن نفر سوم است - پس از ابن عباس و مجاهد. در دیگر تفاسیر شیعه - تفسیر گازر، منتخب‌التبیین از ابن ادریس، منهج‌الصادقین، جوامع‌الجامع، و... - نیز حسن بصری و شاگرد او قتاده از جمله مفسرانی هستند که برای تبیین مفاهیم قرآنی و تشریح آیات کتاب خدا، اقوال‌شان بیش از همه مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ و البته نقل اقوال نامبردگان در این حد گسترده، به معنی آن نیست که هرچه ایشان گفته‌اند صحیح و واجب‌القبول است. نه! بلکه هدف شیخ طوسی و طبرسی و دیگر مفسران آن است که حسن و دیگر نامبردگان، با اینکه معصوم نبوده‌اند، اقوال‌شان بیش از تمامی مفسران درخور ملاحظه و تعمق و قابل استفاده و با مبانی دینی سازگار است.

پس از این سخنان که در مقدمه درس تفسیر از استاد شعرایی شنیدم، در آغاز درس علم کلام (شرح تجرید قوشچی) نیز استاد مطالبی را به عنوان مقدمه مطرح کردند. از جمله در معرفی کسانی که در پایه‌گذاری و پیشرفت این علم نقش چشمگیر داشته‌اند و از آن میان حسن بصری که نقش او در این علم، از جهات مختلف درخور ملاحظه است:

الف. مبارزه با جبرگرایی و ترویج عقیده مختار بودن انسان در اعمال خود، آن هم در عصر امویان که زمامداران زورمند جامعه اسلامی و دست‌نشانده‌شان، بیشترین اهتمام را در ترویج عقیده جبر و بی‌اختیارانگاری انسان داشتند و در میان معاصران ایشان، خیلی کم کسی را می‌توان یافت که در این صحنه، به اندازه حسن در مقابله با ایشان پافشاری کرده باشد.

ب. نشر احادیث اهل بیت و بازگو کردن مناقب ایشان در سطحی گسترده، آن هم در عصر اقتدار و حاکمیت دشمنان ایشان که هرگونه اقدامی در این مورد خطرهای جدی به دنبال داشته است؛ و در این عرصه نیز خیلی کم کسی را می‌توان یافت که به اندازه حسن جدی بوده باشد.

ج. ترویج اعتقاداتی همچون مرئی نبودن خدا، بطلان قیاس در دین، امامان دوازده تن‌اند، مهدی از فرزندان حسین علیه السلام است، تقیه مجاز است، فرزندان نابالغ نامسلمانان در عذاب نیستند، ذوی‌الارحام از جمله ورثه هستند، نکاح موقت جایز است، پیامبر(ص) ارث می‌گذارد و امثال این اعتقادات که با عقیده تمامی یا دست کم اکثریت اهل سنت مخالف است.

د. تخطئه مذاهبی همچون قدریه، مرجئه، خوارج و...

ه. تخطئه بسیاری از عملکردهای خلفا و صحابه مورد احترام اهل سنت.

و. اهمیت دادن به عقل در مقام فهم و شناخت دین و ارج نهادن به دانش.

اینها جدا از نقشی است که حسن و تعالیم او در عالم عرفان و تصوف داشته. به گونه‌ای که غالب سلسله‌های صوفیه به او منتهی می‌شود؛ و از طریق او به امام علی علیه السلام و پیامبر (ص) می‌رسد؛ و کمتر کتابی از کتابهای مهم عرفان و تصوف را می‌توان یافت که گزارش‌هایی از اقوال و احوال و کرامات حسن در آن نباشد و تأثیر تعالیم وی را بر آن نتوان یافت.

همچنین نقش حسن در عالم ادب و به عنوان یکی از بزرگترین خطیبان و اندرزگران تاریخ اسلام که مواعظ او در غالب کتاب‌های اخلاق و حکمت عملی آمده است. نیز ادعیه منقول از او که در کتب دعایی شیعه - همچون کتاب‌های سید بن طاوس اعلی الله مقامه - با ذکر خواصی اعجازگونه برای آن، یاد شده است. چنانکه در کتاب‌هایی مانند شرح صحیفه سیدعلیخان، در تبیین معانی ادعیه شیعه، از اقوال حسن به وفور استفاده شده است.

باری این هم از دومین باری که من سخنانی دقیق درباره نقش حسن در تاریخ معارف اسلامی شنیدم.

پس از اینها، یک چند چشم و گوش و ذهن را به دست برخی از روایت‌خوانان سپردم که داستان‌هایی از مخالفت حسن با اهل بیت پیامبر (ص) نقل می‌کردند؛ تا هنگامی که در محضر استاد میرز منطق و اصول و محقق حکمت‌شناس محمود شهابی خراسانی حکمه/اشراق را درس می‌گرفتم. یک بار ایشان فرمودند: شیخ اشراق، حسن بصری را در جرگه شماری از محققان و دانایان این امت می‌داند که علوم ایشان از علوم انبیای بنی اسرائیل بیش بود. و این سخن با اعتراض طلبه خامی مواجه شد که مدعی بود «حسن بصری می‌خواسته در ماجرای جنگ جمل به سپاه دشمنان امام علی علیه السلام پیبوند؛ ولی روز اول که به این قصد راه افتاده، صدای منادیی را شنیده که او را از شرکت در جنگ بازداشته و گفته: بازگرد که قاتل و مقتول در آتشند، و او ترسیده و بازگشته؛ و روز دوم نیز که باز برای پیوستن به سپاه مزبور به راه افتاده، دوبار دیگر همان صدا را شنیده که او را از شرکت در جنگ منصرف کرده است؛ و وقتی گزارش این ماجرا را برای امام علی علیه السلام بازگو کرده، امام به وی فرموده: آن منادی برادرت شیطان بود و...» استاد با شنیدن این سخنان خندیدند و فرمودند: باشناختی که ما از شیطان داریم، برای او حادثه‌ای بهتر از این نبود که کسی همچون حسن به سپاه طلحه و زبیر پیبوند؛ و در کنار دشمنان علی علیه السلام با آن حضرت بجنگد؛ و در این جنگ کشته شود و در حالی از دنیا برود که بزرگترین معاصی - جنگ با علی علیه السلام - را در کارنامه خود داشته باشد. در این حال آیا معقول است که وقتی حسن عزم پیوستن به سپاه طلحه و زبیر را دارد، و کاملاً آماده جنگ با امام شده، شیطان ندایی سر دهد که او را از ارتکاب

این گناه بسیار بزرگ بازدارد؟ و روز دیگر نیز که حسن با همین عزم بیرون شده، مجدداً شیطان همان ندا را سر دهد - آن هم دو بار - و او را از تصمیم خود منصرف کند؟ مگر شیطان وظیفه‌ای را که از آغاز خلقت آدم - با قید قسم - برعهده گرفته و خطاب به حق تعالی تصریح کرده بود: فبعزتك لأغوينهم أجمعين (قسم به عزت و جلال تو که همه آدمیان را گمراه خواهم کرد - سوره ص، آیه ۸۲ -) فراموش کرده و می‌خواسته نقش جبرئیل را در بازداشتن خلق از گناهان ایفا نماید؟ یا مگر به خاطر کوبیدن تصوف، باید هر دروغی را مستمسک قرار داد؟ آیا کسانی که این روایات خنده‌آور را جعل کرده‌اند، قصد استهزای مخالفان تصوف و بازی کردن با عقل آنان را نداشته‌اند؟

این سخنان استاد، نه فقط بطلان روایت کذایی را - که بارها خوانده و شنیده بودم - بر من ثابت کرد، بلکه مرا در صحت دیگر روایات وارده در ذم وی نیز به تردید افکند؛ و مصمم شدم که یک تن از استادان خبره و نقاد فن حدیث و رجال را بیابم؛ و شیوه‌هایی را که در این دو فن مقرر و مقبول است، از او بیاموزم که بدانم در گزارش‌های موجود درباره حسن بصری، غث و سمین را چگونه باید از یکدیگر تمیز داد؟ و بدین گونه بود که خود را به محضر علامه فقیه و محدث و رجالی بزرگ محمدتقی شوشتری رساندم؛ و در خلال سفرهای متعدد به شوشتر و اقامت‌های چند ماهه در هر بار - که هر روز آن را با سالی برابر دارم - تلمذها کردم و به فیض‌های عظیم رسیدم؛ و از جمله فوایدی که در تشرّف به حضور ایشان نصیبم شد، یقین به این حقیقت بود که تمامی آنچه در طعن بر حسن بصری آورده‌اند، یا از ریشه دروغ است یا دلالت قطعی بر قدح و ذم وی ندارد؛ و بعدها که این مطلب را با استاد شهابی در میان نهادم، و پاره‌ای از آنچه را از علامه شوشتری شنیده بودم، یا خود در این باره به ذهنم رسیده بود، برای استاد بزرگوار بازگو کردم، ایشان با تأکید فراوان سفارش کردند که دامن همت به کمر بزنم؛ و کتابی جامع در شرح احوال و اقوال و آثار حسن بصری، و پاسخ اتهاماتی که به وی وارد آورده‌اند، تألیف کنم. این ناچیز نیز در امتثال امر ایشان گام‌هایی برداشتم؛ اما اشتغالات گوناگون، انجام کار را بر عهده تعویق افکند؛ تا یکی دو سال قبل، با مشاهده پاره‌ای از ادعانامه‌هایی که پیاپی علیه حسن صادر می‌شد، عزم جزم کردم که توصیه استاد را جامه عمل بپوشانم؛ و حاصل این تصمیم، کتابی شد که در ۵۵۰ صفحه انتشار یافت؛ و آغاز آن به نام دو عالم بزرگوار نامبرده آراسته گردید؛ و اینک از تمامی صاحب‌نظرانی که کتاب را ملاحظه فرموده و می‌فرمایند، استدعا دارم حدیث شریف «حَبِّ اخوانی الیّ من اهدی الیّ عیوبی»^۱ را در مدّ نظر داشته باشند و با ارائه نقطه ضعف‌های واقعی کتاب من، راه را برای برطرف کردن اشکالات و تکمیل کتاب هموار فرمایند:

دکتر نصرالله حکمت: بسم الله الرحمن الرحيم. به راستی جای یک چنین تحقیقی در

میان آثار ما بسیار خالی بود و ما به شناخت بهتر از حسن بصری در این زمینه احتیاج داشتیم و البته جای بحث و بررسی درباره‌ی خیلی از شخصیت‌های دیگر از صدر اسلام تا امروز در عرصه‌ی فلسفه، عرفان، حدیث و سایر علوم در فرهنگ اسلامی خالی است. جناب استاد ثبوت فصل جدیدی را در حسن‌شناسی بازکردند در حالی که امروزه درباره‌ی حسن بصری بیشتر به لحاظ فقهی تحقیق و تفحص می‌شود.

وارد حوزه‌ی نقد این کتاب می‌شویم، البته نقد مشتمل بر ذکر محاسن هم هست که اجمالاً بدان اشاره شد. وضعیت و جایگاه حسن بصری برای ما آشکار نیست. در این که حسن بصری یکی از بزرگان عامه است، مواظ و حکمی دارد، در کتب عرفانی و در ادبیات فارسی و تفسیر بدان استناد می‌شود و حتی صاحب یک مکتب تفسیری است که استاد ثبوت در کتاب متذکر شده‌اند، هیچ جای بحثی وجود ندارد. اما بحث عمده و اصلی درباره‌ی حسن بصری این است که ارتباط وی با اهل بیت و امیرالمؤمنین علیه السلام چگونه بوده و تا چه اندازه با ولایت مرتبط بوده است؟

استاد ثبوت در این کتاب حدوداً به ۵۰۰ منبع مراجعه و استناد کرده‌اند، اما این کتاب از ۲ محور در نشان دادن ارتباط حسن بصری با اهل بیت علیهم السلام موفق نبوده است:

۱. محور تفسیر؛ استاد ثبوت فرمودند که در تبیان شیخ طوسی آمده است که حسن بصری دومین نفر بعد از ابن عباس هستند و در تفاسیر شیعی علی‌الدوام به آرا و اقوال وی در تفسیر آیات استناد نموده‌اند. ایشان در قسمتی از کتاب در مقایسه حسن با مالک اشتر، میثم و قنبر، در پاسخ به این سؤال که چرا حسن بصری مانند این افراد شخصیتی انقلابی نداشته است، مطرح کرده‌اند که وی به مطالعات تفسیری می‌پرداخته و به همین علت وارد مبارزات سیاسی نشده است و اگر این کار را انجام نمی‌داد، اکنون تفاسیر ما خالی از وجود حسن بصری بود.

در نقد دیدگاه ایشان درباره‌ی حضور جدی حسن بصری در تفاسیر باید گفت: چه بسا حضور وی بدین گستردگی در تفاسیر به عنوان یک نقطه‌ی ضعف برایش تلقی شود. به این صورت که مکتب تفسیر قرآن بلافاصله پس از رحلت پیامبر، توسط صحابه آغاز شد و بعدها توسط تابعان استمرار یافت، همچنین مدارس مختلفی از جمله مدرسه‌ی مکه با مرکزیت عبدالله بن عباس، مدرسه‌ی مدینه، مدرسه‌ی عراق که حسن بصری و شاگرد وی، قتاده نیز در آنجا تعلیم می‌دیدند به وجود آمد، اما کسانی که پس از پیامبر (ص)، امیرالمؤمنین علیه السلام را مفسر واقعی قرآن می‌دانستند، به خود این اجازه را نمی‌دادند که اساساً وارد تفسیر قرآن شوند. به عنوان مثال ما از کمیل بن زیاد تفسیر قرآنی نداریم؛ اما از وی کلماتی داریم که از امیرالمؤمنین نقل کرده است، همچنین از مالک اشتر و میثم در تفسیر

قرآن خبری نیست. اگر در تفاسیر، حسن بصری حضوری کاملاً جدی دارد، بدین علت است که مفسران بزرگ شیعه، اقوال علمای عامه را - چه صحابه و چه تابعین و چه نسل‌های بعدی - نقل می‌کردند و در کنار آنها نیز قول اهل بیت را می‌آوردند و بدین وسیله نشان می‌دادند که قول اهل بیت و اهل سنت چیست؟

به عنوان مثال در جلد ۸ مجمع‌البیان^۲ در ذیل آیه شریفه (فاطر/۳۲) «ثم أوردنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم سابق بالخيرات» ایشان در اینجا اقوال مختلف را نقل می‌کند: «اختلف في أن الضمير في منهم إلى من يعود على قولين أحدهما أنه يعود إلى العباد و تقدير الكلام؛ فمن العباد ظالم و روى نحو ذلك أن ابن عباس و الحسن و قتادة و اختاره المرتضى قدس الله روحه من أصحابنا.» اولاً بین حسن بصری و مرتضی و اصحاب تفکیک کرده است. ثانیاً قول این افراد درباره اهل بیت را می‌آورد: «و روى أصحابنا عن ميسر بن عبد العزيز عن الصادق عليه السلام أنه قال» آنها این موارد را به همه امت تفسیر کرده‌اند در حالی که اهل بیت، این موارد را فقط در مورد خود صادق می‌دانند. عین این مسئله نیز در تفسیر ابو‌الفتح آمده است. مفسر، قول امام صادق علیه السلام و علی بن موسی رضا را بعد از قول همه مفسران نقل کرده است و بیان این مسئله بدین جهت است که حضور جدی حسن بصری در تفسیرات روشن شود. حسن بصری اقوال اهل بیت را بیان می‌کند و به عنوان فردی در نظر گرفته می‌شود که در مقابل اهل بیت قرار دارد؛ چنانکه در برخی از روایات که درباره وی آمده، بدین مطلب اشاره شده که اقوال حسن بصری در کنار سایر تفاسیر عامه، ذکر شده است.

۲. نکته بعدی بحث فضایل اهل بیت است. استاد، حسن بصری را از جمله کسانی برشمردند که فضایل اهل بیت را بیان کرده است، چنانکه در آثار شیعه ملاحظه می‌کنیم از جمله کسانی که فضایل اهل بیت را از زبان حسن بصری نقل کرده‌اند علامه حلی در کتاب نهج‌الحق است، علامه حلی در این کتاب دو مرتبه از قول حسن بصری در ذیل برخی از آیات به بیان فضایل اهل بیت پرداخته است و استاد ثبوت چندین بار در کتاب بدین مطلب استناد کرده‌اند. اساساً نقل فضایل اهل بیت نیز در میان تمام اهل سنت متداول است؛ زیرا این فضایل غیرقابل انکار هستند، اما هدف آنان از ذکر فضایل این بوده تا بسیاری از چیزها را نگویند و به عبارت دیگر اهل بیت را در عرصه فضایل پذیرفته‌اند تا آنها را از خیلی عرصه‌های دیگر از جمله عرصه سیاست و حتی عرصه احکام حذف نمایند.

صحیح بخاری فضایل اهل بیت را نقل کرده است، اما از جابر بن عبدالله انصاری به جرم این که از امام محمد باقر علیه السلام نقل حدیث کرده است در حوزه احکام، روایت نمی‌کند. بنابراین نقل فضایل از سوی کسی که هیچ اعتقادی به ولایت ندارد از جمله حسن بصری، منافاتی ندارد. صرف این که از حسن بصری درباره فضایل اهل بیت مطالبی نقل شده، گواه موجهی بر اعتقاد وی به اهل ولایت نیست. برای مثال به نهج/الحق اشاره می‌کنیم: می‌بחי درباره امامت حضرت علی علیه السلام دارد و ابتدا دلایلی را در این باره ذکر می‌کند و با استناد به قرآن به شرح این دلایل می‌پردازد «تعیین إمامة علیّ بالقرآن و أمّا المنقول فالقرآن و السنة المتواترة. أمّا القرآن فأیات. وی آیاتی که در زمینه امامت علی علیه السلام قابل استنباط است، قرائت می‌کند؛ سپس از قول اهل سنت در ذیل آیات تفسیر می‌آورد: «أجمع المفسرون و روی الجمهور كأحمد بن حنبل» در اینجا حسن بصری در کنار احمد حنبل و ثعلبی آورده شده، مثلاً در ذیل آیه نور: «آیه النور الثامنة و السبعون كمشكاة فی مصباح عن الحسن البصری قال إن المشكاة فاطمة و المصباح الحسن».

برخلاف هدف اصلی کتاب، این ذهنیت در خواننده شکل می‌گیرد که حسن بصری به هیچ وجه با شیعه و ولایت سر سازش نداشته است.

کتاب کاملاً جانبدارانه نگاشته شده است، یعنی از گام اول نویسنده در این جهت حرکت می‌کند که حسن بصری آن چیزی باشد که در عنوان کتاب اعلام شده است، «حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان»، در حالی که جای بحث دارد که آیا حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان هست یا خیر؟ در نتیجه وقتی گنجینه‌دار تلقی می‌شود، طبعاً باید تمام اقوالی که در تضاد با اوست، رد شود. استاد ثبوت به جهت حُبّی که نسبت به حسن بصری داشته‌اند، خیلی از مسائلی را که علیه حسن بصری بوده در کتاب نیاورده‌اند. به عنوان مثال ایشان در کتاب، فصلی را گشودند به عنوان «مخالفان و موافقان حسن» که این موافقان و مخالفان کاملاً گزینشی هستند؛ ایشان در مورد مخالفان حسن بصری، تعداد کمی را ذکر کرده‌اند و در بخش موافقان شمار بسیاری از آنان را متذکر شده‌اند، در حالی که اگر ما بخواهیم مخالفان وی را نام ببریم، افراد زیادی از همان آغاز اسلام هستند که می‌توان به آنها اشاره کرد.

یکی از مباحث مهمی که استاد ثبوت در کتاب آورده‌اند، بحث استبصار حسن بصری است که ایشان به سرعت از آن گذشته‌اند. استاد ثبوت می‌بایستی این بحث را جدی‌تر تلقی می‌کردند که حسن بصری چگونه متحول و مستبصر شده است؛ زیرا اگر این بحث به طور جدی مطرح شود چه بسا در حوزه فقهی هم مؤثر واقع شود.

مسئله دیگر در رابطه با مطلبی است که نویسنده درباره کتاب مامقانی مطرح کرده‌اند. مامقانی از جمله مخالفان سرسخت حسن بصری است، اما استاد ثبوت نام او را در ضمن مخالفان نیاورده است؛ چنانکه در کتاب می‌خوانیم: «مامقانی از رجال شناسان شیعی است و سخنانی از سیدمرتضی مشتمل بر ستایش فراوان حسن آورده است و تصریح می‌کند که حسن چون در روزگار امویان می‌خواست حدیثی از امام علی بازگو کند، برای مراعات تقیه گفته: ابوزینب» درحالی‌که اصلاً چنین نیست، مامقانی از قول مجلسی در بحر/الانوار این مطلب را آورده، اما نگفته است «برای مراعات تقیه!». برخی معتقدند حسن بصری از باب تصغیر و تحقیر به ایشان ابوزینب می‌گفته است؛ چرا که او ابوالحسن بوده، نه ابوزینب.

ما نباید جانبدارانه و یک طرفانه به بررسی حسن بصری بپردازیم، بلکه باید با دیدی باز به بحث درباره وی پرداخته شود تا بسیاری از ابعاد وی که در هاله‌ای از ابهام است روشن شود.

استاد اکبر ثبوت: لازم است به عنوان نویسنده کتاب، توضیح دهم که ایشان وقتی به سراغ مجمع‌البیان رفتند، گفتند: قول ابن عباس، حسن بصری و مرتضی ذکر شده است و قبل از قول مرتضی «من اصحابنا» و بعد هم دعای «رضی الله عنه» آمده است. با توجه به کتاب مجمع‌البیان می‌بینیم که طبرسی، حسن بصری را خیلی مورد توجه قرار نداده است. اما اگر بخواهیم این چنین قضاوت کنیم، باید گفت طبرسی به ابن عباس هم توجهی نداشته است. صرف آوردن «من اصحابنا» و دعای «رضی الله عنه» به این معنا نیست که برای این دو نفر اهمیت قائل نبوده است.

نکته دیگر، در نظر گرفتن شیوه مفسران بزرگ در تفسیر قرآن و برخورد با اخبار آحاد است. طبرسی و ابوالفتوح همچون عامه فقها، خبر واحد را حجت نمی‌دانند و فقط در مقام استنباط احکام، جهت رفع تکلیف آن را به کار می‌برند. در نتیجه، ذکر اخبار و احادیث برای تأمل درباره آنهاست. شاهد این مطلب در مجمع‌البیان در ذیل آیه «اهدنا الصراط المستقیم» مشهود است که به اقوال مختلفی استناد شده. قول ابن عباس، قول محمد حنفیه نقل شده و قول امیرالمؤمنین هم آمده است. آیا این بدان معناست که امیرالمؤمنین نقطه مخالف اهل بیت است؟! طبرسی در پایان نتیجه می‌گیرد که بهتر است روایاتی که در تفسیر عنوان «اهدنا الصراط المستقیم» وجود دارد را دربردارنده همه معانی بدانیم.

درباره مخالفان و موافقان لازم به توضیح است: چنانچه به روایات مخالفان پرداخته شده، با استناد به منابع معتبر و تنها اقوال علمای بزرگ از عصر قدیم تاکنون بوده است.

و اما نکته دیگر درباره تحقیرآمیز خطاب کردن مخالفان حسن بصری است. در هر جایی از کتاب نام مخالفان از جمله علامه مجلسی که از بزرگترین مخالفان حسن بصری بودند، آورده شده، با عنوان «علامه» یا حداقل «مرحوم مجلسی» است.

نکته بعدی این است که صرف نقل روایات در مناقب اهل بیت علیهم السلام دلیل بر تشیع نیست. این مطلب کاملاً درست است که اگر ما در زمانی که فشار دشمنان اهل بیت کم بوده، به ذکر مناقب اهل بیت بپردازیم، دلیل بر تشیع نیست؛ اما باید در نظر بگیریم که حسن بصری در زمان و شرایطی به ذکر مناقب و فضایل اهل بیت پرداخته که قدرت در دست دشمنان اهل بیت بوده است و ما به عنوان شیعه می‌توانیم تقیه کنیم. قاعدتاً در آن شرایط نباید مصرانه به نقل از مناقب اهل بیت پرداخت. در روایات متواتری آمده است که حجاج به حسن گفت: نظرت درباره عثمان چیست؟ حسن اگر می‌خواست در پاسخ تقیه هم کند، باید چه پاسخی می‌داد؟ آن هم در برابر کسی چون حجاج، می‌بینیم که او حتی حاضر به مماشات هم نشد و پاسخ خوشایندی به حجاج نداد.

توصیه من به علاقمندان در این زمینه، این است که مبحث چگونگی برخورد حسن با صحابه و مقایسه این برخوردها با شیوه‌ای که عامه اهل سنت دارند را مورد مطالعه قرار دهند.

عامه اهل سنت آن گونه برخوردی که حسن بصری با ابوسفیان، عثمان یا طلحه داشته است را ندارند. گذشته از این ما تشیع افراد را تنها بر اساس جنبه سیاسی مورد قضاوت قرار نمی‌دهیم؛ یک جهت دیگر، مخالفت‌های مکتبی است که حسن بصری با عامه اهل سنت دارد. او در تحت قیاس همان عباراتی را به کار می‌برد که امام صادق علیه السلام در برابر ابوحنیفه به کار برد و فرمود: «اولین کسی که قیاس کرد، شیطان بود».

عامه اهل سنت، حسن را با این که به عنوان محدث قبول دارند، اما به لحاظ مخالفتی که با تفکر جبرگرایی داشته، او را تخطئه می‌کنند. آنچه مسلم است، اقوال مخالف درباره حسن بصری بیشتر است و بنابراین طبیعی است که وقتی در مقام نقد قرار می‌گیریم، بیشتر اقوال کسانی را مطرح کنیم که از وی ستایش کرده‌اند.

عده‌ای از علمای معتقد به استبصار حسن بصری هستند و اصل این قضیه، هم به لحاظ سندی و هم به لحاظ محتوا مورد قبول نمی‌باشد. به لحاظ سندی از این بابت که آنچه درباره استبصار وی گفته شده است، بیشتر بر روی روایاتی که از ابی‌عیاش در کتابی منسوب به سلیمان بن قیاس، نقل شده، تکیه دارد.

علمای نقاد شیعه، روایت ابی‌عیاش را قابل استناد نمی‌دانند، مشکلی که این روایت به لحاظ محتوایی دارد، این است که ابی‌عیاش نقل می‌کند: «در آن اوایل حکومت حجاج که حسن را دیدم،

او در اوایل عمرش بود و دربارهٔ امیرالمؤمنین مطالبی گفت و نشان می‌داد که از شیعیان تندرو است، ولی بعدها که وی را دیدم، مسائلی را برخلاف آنچه در گذشته مطرح کرده بود، بیان نمود و وقتی با اعتراض من روبه‌رو شد، به شرایط زمانه اشاره کرد.

حسن بصری در سال ۲۲ هجری متولد شد و حجاج ۷۰ و اندی از سال هجرت می‌گذشت که به حکومت رسید. یعنی حسن در اوایل حکومت وی بیش از ۵۰ سال داشته است. پس این که در روایات ابی‌عیاش آمده که حسن در اوایل عمرش بود، درست نیست. بنابراین، مسئلهٔ استبصار حسن را بیشتر کسانی مطرح می‌کنند که به روایت ابی‌عیاش استناد می‌ورزند.

دکتر شهرام پازوکی: نوشتن تاریخ تشیع بسیار کار دشواری است. تاریخ تسنن از همان ابتدا واضح و روشن است؛ اما از آنجا که شیعه قائل به ظاهر و باطن و تقیه می‌باشد، کار را دشوار کرده است.

چنانچه تشیع را از دید برخی از فقیهان تفسیر کنیم، بزرگانی مانند حسن بصری جایی در تاریخ تشیع نخواهند داشت؛ یعنی همان می‌شود که اهل تسنن می‌گویند. یکی از مسائلی که علمای اهل سنت مطرح می‌کنند، این است که رجال شیعه چه کسانی هستند؟ در این خصوص می‌توان به کتاب *النقض* تألیف عبدالجلیل قزوینی رجوع کرد که بعدها کتاب *مجالس المؤمنین* به پیروی از آن نوشته شد و هدف آن پاسخ دادن به این سؤال است که برآستی رجال شیعه چه کسانی هستند؟

اگر ما تشیع را منحصر به آن چیزی نماییم که در ادوار پس از صفویه گفته می‌شود، قول اهل سنت درست است. یعنی متفکران و رجال شیعه چه کسانی هستند؟ زیرا بعد از حضرات ائمه علیهم السلام، فقط عده‌ای باقی می‌مانند و نویسندهٔ کتاب *النقض* سعی کرده پاسخ دهد که شیعه عرفایی مانند معروف کرخی یا حسن بصری نیز داشته است.

اگر ما شیعه را از دید برخی از فقیهان تفسیر کنیم، با این مشکل روبه‌رو می‌شویم که اهل نظر، بجز ائمه علیهم السلام در تاریخ تشیع چه کسانی هستند؟

برای شناخت بهتر باید به عقب‌تر از دورهٔ صفویه برگردیم و ایرانی را در نظر بگیریم که بیش از ۹۰ درصد اهل سنت بودند و بعد در مقام قضاوت قرار بگیریم.

یکی از مشکلاتی که در مورد حسن بصری وجود دارد، همین مسئله است. از اواسط دورهٔ صفویه که قرار شد سنت تصوف کوییده شود، مخالفان به تخطئهٔ بزرگانی که با تصوف نسبتی دارند و به شیعه بودن هم شهرت داشتند، مبادرت می‌ورزیدند. این تلاش عمدی است؛ چنانکه به جعل کتاب-هایی مانند *حدیقهٔ الشیعه* نیز پرداختند. اساساً مسئله به اواسط دورهٔ صفویه برمی‌گردد و جناب ثبوت نشان دادند که مسئلهٔ حسن بصری به عنوان کسی که برخی می‌خواهند تشیع او را انکار نمایند، از

آن زمان بیشتر اوج می‌گیرد. این مخالفت صریح، نه فقط با حسن بصری، بلکه با تمام کسانی که به نحوی به تصوف انتساب دارند، بیشتر به زمان صفویه برمی‌گردد؛ یعنی مخالفان می‌خواهند بگویند تشیع و تصوف هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند؛ و تصوف ساخته و پرداخته اهل سنت است که نمونه عکس‌العمل نشان دادن در برابر چنین تفکری، اقدام به نوشتن کتاب *مجالس المؤمنین* است. جناب ثبوت می‌خواهند از چهره‌ای در تاریخ صدر اسلام سخن بگویند که خصوصاً به دلیل مخالفت‌هایی که از دوره صفویه با او شده، طرد شده است.

باید در نظر داشت دایرة المعارف نوشتن با کتاب نوشتن تفاوت دارد در دایرة المعارف نوشتن نویسنده سعی دارد تا مقاله دایرة المعارف بی‌نظر باشد. اما کتاب اگر موضوعی برای دنبال‌گیری نداشته باشد که اصلاً کتاب نیست، بلکه جنگ است.

این تحلیل‌ها، استنباط‌ها و بصیرت‌های کتاب حائز اهمیت است. آنچه مسلم است، این است که حسن بصری مخالفان بسیاری داشته و در این شکی نیست؛ بنابراین باید به ذکر موافقان او پرداخت و از آنجا که نویسنده نام کتاب را *حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان* گذارده، نظر بر این دارد که بگوید حسن بصری آنی نیست که برخی از فقیهان شیعه وی را مردود شمرده‌اند؛ بلکه او به دلایل ذکر شده، چهره‌ای عالم و عارف است.

این کتاب مملو از تحلیل‌های سودمند است و از این جهت قابل ملاحظه می‌باشد؛ خصوصاً فصل شانزدهم که در پاسخ به ادعاهای مخالفان او در مورد «مخالفت ائمه با حسن بصری» نوشته شده است. این کتاب گامی است در راه ورود به تاریخ تشیع. تاریخی که بسیار مبهم و محل نزاع بسیاری است. نهایتاً این موضوع که آیا حسن بصری قائل به تقیه بوده، مستبصر شده است یا خیر؟ یک طرف؛ و تحلیل ما از حسن بصری در تاریخ صدر تشیع در طرفی دیگر قرار دارد. این کتاب راهگشایی برای درست قضاوت کردن درباره حسن بصری است.

در این کتاب از نظر عرفانی بحث شده است که حسن بصری باید مرید حضرت علی علیه السلام و ولایت باشد. زیرا عرفا با حسن بصری‌ای کار داشتند که مرید ولایت و علی علیه السلام بوده است. این سخن را اهل نظر و حکمت به خوبی درک می‌کنند. نویسنده از دو روش پدیدارشناسی و تحلیل تاریخی در نگارش کتاب استفاده کرده و به بررسی موضوع پرداخته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. سفینه البحار، محدث قمی، ج ۲، ص ۲۹۵.

۲. مجمع البیان فی التفسیر القرآن، طبرسی، فضل بن حسن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۶۳۸.

حسن بصری از افسانه تا واقعیت*

نصرالله حکمت

مقدمه

حسن بصری از جمله شخصیت‌های جهان اسلام است که دربارهٔ شیعه بودن او اظهارنظرهای متفاوتی شده است. برخی از او به شیعهٔ افراطی یاد کرده‌اند و عده‌ای وی را کاملاً ضد شیعه می‌دانند؛ و دقیقاً به همین سبب، حسن، موافقان و مخالفانی در میان علما به ویژه علمای شیعی پیدا کرده است. کتاب حاضر با نقل و بررسی اقوال و ادله و شواهد گوناگون دربارهٔ حسن، از وی چهره‌ای کاملاً شیعی ترسیم کرده است؛ و در این جهت تا بدانجا پیش می‌رود که در همان اوایل کتاب^۱ و پیش از اثبات مدعا، امام علی علیه‌السلام به عنوان مربی حسن معرفی می‌شود.

نوشتار حاضر در نقد کتاب فوق نگارش یافته است. پیش از ورود در متن نقد، ذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱. به جهت آرا و اقوال متعارض دربارهٔ حسن بصری، و پراکندگی و تفرق این اقوال در لابلاهای کتاب‌ها، جای حقیقی همه جانبه و وسیع در عرصهٔ حسن شناسی خالی بود. کتاب حاضر - با صرف‌نظر از نقیصه‌ای چشمگیر که پس از این درباره‌اش سخن خواهیم گفت - تا اندازه‌ای آن جای خالی را پر کرد. نویسندهٔ محترم کتاب، جناب استاد اکبر ثبوت، عالمی صالح و وارسته و محقق تواناست که حاصل سال‌ها مطالعه و تحقیق خود را در این اثر فراهم آورده و در اختیار اهل مطالعه قرار داده است. صفحه صفحهٔ این کتاب، نشان از جدّ و جهدی عمیق، و کوششی بی‌دریغ دارد. با ورود در جهان این اثر، مجموعهٔ بسیار نفیسی از مطالعات و اطلاعات را دربارهٔ حسن بصری خواهیم یافت؛ با جایگاه وی در حوزهٔ تفسیر قرآن، و تأسیس مکتب تفسیری خاص او، آرای فقهی، طرح مباحث کلامی، دیدگاه‌های عرفانی، و همچنین با مواعظ و حکم او آشنا خواهیم شد. مطالعهٔ این اثر

ما را با شیوه زندگی حسن بصری و جوانب گوناگون شخصیت او، و با اقوال و اظهارنظر شخصیت‌های برجسته عالم اسلام درباره او آشنا می‌کند و سرانجام سرنخ‌ها و کلیدهایی برای مطالعات و تحقیقات آینده به دست می‌دهد و راه می‌گشاید. در اهمیت کتاب حاضر، همین بس که توانسته چالش برانگیز باشد و زمینه گفتگو و مباحثه را فراهم آورد. نگارنده این مقاله، به سهم خود از نویسنده گرانقدر این کتاب تشکر و قدردانی می‌کند و خود را در آشنایی بیشتر با حسن بصری و مطالعات وسیع‌تر درباره او، مدیون زحمات ایشان می‌داند و برای وی توفیق روزافزون در تحقیق، و ارائه حاصل آن آرزو دارد.

۲. به نظر نگارنده یکی از علائمی که می‌تواند ما را به تحقیقی بودن یک اثر رهنمون شود و نشان دهد که این اثر حاصل مباحثی است که بر اثر مطالعه و دقت نظر فراهم آمده، این است که به سهولت، به نقد و بررسی تن می‌دهد. کتابی آشفته و به هم ریخته که مجموعه‌ای از کلمات و عبارات بی سر و سامان است، یا اساساً نقدپذیر نیست و یا چنان لبریز از اشکالات و کژی‌ها است که نمی‌توان آنها را دسته‌بندی کرد و برشمرد. بنابراین نقدپذیری یک اثر، نشانه مقبولیت و انسجام، و یکی از امتیازهای آن است.

۳. چنانکه مذکور افتاد، شخصیت حسن بصری ابعاد و جوانب متعدّد دارد و کتاب حاضر به مطالعه و بررسی آنها پرداخته است. بسیاری از این مباحث جای مناقشه ندارد و پذیرفته است. آن‌گاه که از منظر تشیع و با رویکرد شیعی، زندگی و کارنامه حسن را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، تنها یک نقطه، محلّ نزاع است و آن عبارت است از تشیع حسن، و تسلیم بودن وی در برابر امامان شیعه صلوات الله علیهم اجمعین. از این که بگذریم، بسیاری از مطالبی که در کتاب آمده و حجم وسیعی از آن را اشغال کرده که محلّ نزاع نیست؛ از قبیل این که وی «محضر پانصد تن از صحابه پیامبر (ص) و کثیری از تابعین را درک کرد و از ایشان علم آموخت.»^۲ «و با هفتاد تن از کسانی که در غزوه بدر حضور داشتند، مرتبط بوده و بسیاری از احادیث پیامبر را از آنان فرا گرفته و برای دیگران روایت کرده است»^۳ و «روایات او نزد عامه اهل سنت مقبول واقع شده؛ و بخاری و مسلم - که بزرگ‌ترین محدثان اهل سنت‌اند - در دو کتاب صحیح خود - که مهم‌ترین منابع حدیثی اهل سنت است - احادیث او را آورده‌اند»^۴ و «در سفری هم که حسن به مکه رفت، کرسی نهادند تا بر آن نشست؛ و مردم گرد وی جمع شدند؛ و برای ایشان سخن گفت و حدیث روایت کرد؛ و از جمله کسانی که به محضر وی آمدند: مجاهد، عطاء، طاوس، عمرو بن شعیب جملگی از علمای بزرگ اهل سنت. و در جریان همین دیدارها بود که همگی یا برخی از نامبردگان گفتند: مانند این مرد را هرگز ندیدیم»^۵ و «حسن از فقیهان بزرگ و نامور تاریخ اسلام بود و از داناترین مردم به حلال و حرام الهی و حتی

فقیه‌ترین مردم محسوب می‌شد»^۶ «و شاید کتابی در مواعظ نتوان یافت که سخنان او در آن نباشد»^۷ و خیلی از مطالب دیگر که در صفحات کتاب آمده است. همه این منقولات و مطالب را که برخی از آنها از پاره‌ای جهات قابل مناقشه، و مخدوش است می‌پذیریم، اما از حریم اصلی نزاع، که تشیع حسن بصری و اطاعت او از امامان شیعه علیهم‌السلام باشد، خارج است. اگر صد کتاب در مدح و توصیف کمالات حسن بصری نوشته شود، در برابر آنها «سَلَمْنَا» می‌گوییم، اما این «سَلَمْنَا» باعث نمی‌شود که محلّ نزاع را گم کنیم. اثبات تشیع حسن بصری، و اطاعت او از امام معصوم علیه السلام، از یک سو روش، و ادله خاصّ خود را می‌خواهد و از سوی دیگر پاسخ‌گویی و پیدا کردن راه‌حلّ صحیح و مقبول برای مسائل و مشکلات این باب را می‌طلبد. ذکر هزاران فضیلت و منقبت برای حسن بصری، راه‌حلّ مسئله نیست و نباید ما را بدانجا کشاند که صورت مسئله را پاک کنیم.

۴. روش‌حاکم بر کتاب، روشی نقلی است؛ یعنی مؤلف محترم بر اساس اسناد، و با استناد به اخبار و مآخذ تاریخی و منابع رجالی، درصدد اثبات مدّعی خود برآمده است. از این رو، نوشتار حاضر که در مقام سنجش اندازه توفیق این اثبات، و بررسی میزان توانایی آن است نیز صیغه نقلی می‌یابد، و چاره‌ای جز این نیست. آری اگر نویسنده محترم، درصدد اثبات تشیع حسن نمی‌بود و فارغ از نقلیات و رجالیات، و با صرف نظر از موقعیت تاریخی وی، مثلاً او را به عنوان شخصیتی افسانه‌ای مورد مطالعه قرار می‌داد و به بررسی و مطالعه احوال و کلمات و مواعظ و حکم او، و تحلیل دیدگاه‌های کلامی یا عرفانی او می‌پرداخت، در آن صورت، فضای بحث، دیگر می‌شد و بررسی و نقدی دیگر را می‌طلبید.

۵. آنچه پس از این به عنوان متن نقد می‌آید، کتاب حاضر را با تأکید بر محلّ نزاع، یعنی تشیع حسن بصری، در سه محور مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد:

- روش

- استنباط

- محتوا

الف. اشکالات روشی

۱. بکارگیری روش جدلی

هر چند مؤلف محترم در کتاب روش استدلالی را بکار برده و پاسخ‌های حلی را مطرح کرده، اما در مواردی از شیوه جدلی که در پاسخ‌های نقضی ظاهر شده بهره می‌گیرد. برای نمونه در این کتاب^۸ بحثی مطرح شده درباره این که فضل بن شاذان نیشابوری، رساله‌ای دارد در ردّ یکی از عقاید حسن

بصری؛ «وی کتابی موسوم به الردّ علی الحسن البصری فی تفضیل الملائکة علی الانبیاء داشته و ظاهراً در ردّ عقیده منسوب به حسن در برتری فرشتگان بر پیامبران بوده است.»

عقیده حسن در باب برتری فرشتگان بر پیامبران، مخالف اجماع امامیه است. مؤلف محترم در پاسخ این اشکال، چنین می‌گوید: «در برخورد فضل بن شاذان با حسن، باید در نظر داشت که اگر هم نظریه منسوب به حسن در باب برتری فرشتگان بر پیامبران حقیقتاً از او باشد، اختلاف نظر او با فضل بن شاذان و دیگر علمای شیعه، از قبیل اختلاف نظری است که شیخ صدوق - به پیروزی از استادش محمد بن الحسن بن ولید - با اکثر علمای شیعه در مورد وقوع سهو از پیامبر (ص) - حتی در نماز - دارد.»^۹

ملاحظه می‌کنید که مؤلف محترم اشکال وارد به حسن را، با وارد کردن اشکال به فردی دیگر - مثلاً شیخ صدوق علیه الرحمة - پاسخ می‌دهد که پاسخی نقضی و جدلی است. البته پاسخ نقضی، در جای خود مفید است و کارایی دارد و می‌تواند خصم را ساکت کند، اما در آن‌جا که در حال حیرتیم، و در فضای جستجوی حقیقتیم، این پاسخ بی‌فایده است و کارایی ندارد. تبیح نقضی مؤلف، به سادگی کُند می‌شود. اگر ما بگوییم که آنچه صدوق علیه الرحمة درباره سهو النبی صلوات الله علیه گفته، در واقع سهو الصدوق است. مؤلف محترم می‌تواند به پاسخ نقضی و روش جدلی ادامه دهد و بگوید که در آن‌جا نیز سهو الحسن است. اما باید گفت که این قیاس، مع الفارق است؛ چرا که تشیع صدوق علیه الرحمة محلّ نزاع نیست و او از بزرگان امامیه است و به قول مؤلف «یکی از سه محدث طراز اوّل شیعی است»^{۱۰} و همین یک سهو را دارد؛ آن‌هم برای این بوده که معلوم باشد که معصوم نیست؛ در حالی که تشیع حسن، اوّل الکلام است و برای اثبات آن باید مسئله دیگر حلّ شود و راهی سنگلاخ طیّ گردد. آری اگر همین یک سهو - و چند سهو دیگر مشابه آن - بود، عبور از آن بسیار سهل و ساده بود.

مؤلف در ادامه پاسخی حلّی نیز می‌آورد که مخدوش است و پس از این، به آن خواهیم پرداخت.

۲. نگارش جانبدارانه کتاب، و ترسیم شخصیتی از حسن به عنوان معیار حقّ و باطل

اگر محلّ نزاع در مورد حسن بصری، تشیع وی باشد، در این باب ما به پژوهشی «مسئله محور» نیاز داریم؛ و چنین پژوهشی همه اجزا و اندام‌هایش با محوریت مسئله، تناسب و هماهنگی دارد. محوریت مسئله، امری تزئینی و تجملی نیست؛ مقوم پژوهش است؛ درد و دغدغه است؛ درد حقیقت‌یابی و دغدغه رسیدن به آب. در این عرصه، پژوهشگر دل‌داده حقیقت است، نه غیر آن. در پی

آب است، نه دنبال سراب. در پایان چنین پژوهشی، نخست پژوهشگر سیراب می‌گردد، پس از او و به دست او دیگران. برداشت نگارنده این سطور از کتاب، این است که مؤلف محترم، حسن بصری را از پیش، «گنجینه‌دار علم و عرفان» اخذ کرده و مفروض گرفته است. نام کتاب نیز همین را می‌گوید. البته ممکن است کسی بگوید که این تسمیه، در پایان تحقیق صورت گرفته، اما در شکل مکتوب آن، به آغاز آمده است. گرچه اگر این بنده بود و این کتاب، نامش را فقط «حسن بصری» می‌نهاد.

از نام کتاب که بگذریم در متن آن شواهدی هست دالّ بر این که اولاً تشیع و حقانیت حسن، مسئله کتاب نیست، بلکه مفروض آن است؛ ثانیاً حسن، چیزی به مثابه معیار حقّ و باطل تلقی شده است. بدین گونه که از مخالفان حسن با تعابیری نکوهش آمیز، و نزدیک به تحقیر یاد شده، اما از کسانی که به زعم مؤلف موافق و مؤید اویند، با عباراتی حاکی از ستایش و تکریم نام برده شده است. پیش از ذکر برخی از نمونه‌ها این نکته گفتنی است که شاهد مدّعی فوق توزیع مباحث است، یعنی فصل بیست و یکم کتاب با عنوان «مخالفان حسن از علمای شیعه»^{۱۱} دارای هیجده صفحه است که در این صفحات قول هفت تن آمده که مؤلف به نحوی می‌توانسته خود آنها یا قولشان را تضعیف کند، اما فصل بیست و دوم با عنوان «ستایشگران و مدافعان حسن از بزرگان و علمای شیعه» مشتمل بر پنجاه و یک صفحه است. حتی - چنانکه می‌بینید - در عنوان این دو فصل، رعایت عدالت علمی نشده. خواندن این دو فصل، و توجّه به ادبیّات نویسنده محترم در تضعیف مخالفان حسن، و تجلیل از مدافعان او، مدّعی مذکور را به وضوح و برجستگی تمام نشان می‌دهد. بعلاوه مطالبی که در فصل بیست و دوم آمده، اشکالات فراوان دارد که به برخی از آنها پس از این اشاره خواهد شد. اکنون به ذکر چند نمونه می‌پردازیم تا نشان دهیم که حسن در این کتاب به مثابه معیار حق و باطل تلقی شده است:

۱. مؤلف محترم شیخ کشی را که از «رجال نویسان متقدّم» است، در زمره مخالفان حسن آورده^{۱۲} و می‌گوید: «گزارش‌هایی مشتمل بر نکوهش از حسن بصری آورده که در پاره‌ای از آنها وی رئیس قدریان قلمداد شده است.»^{۱۳} پس از آن مؤلف محترم برای شیخ کشی به جرم مخالفت با حسن، آبادی باقی نهماده و او را بالکلّ تخریب کرده است. این که حسن قدری بوده یا نبوده، و این که رئیس قدریان بوده یا نه، بحثی است که باید در فصل مذهب حسن یا دیدگاه‌های کلامی او مورد بررسی قرار گیرد. ممکن است شیخ کشی در این باب اشتباه کرده باشد، اما در فضایی علمی یک اشتباه سبب نمی‌شود که او را بالمرّه اسقاط کنیم. مؤلف محترم در ردّ کشی نخست او را در برابر سید مرتضی علم الهدی قرار داده و در مورد گزارش‌های او چنین می‌گوید: «مسلماً این گزارش‌ها در برابر داوری سید مرتضی علم الهدی که حسن را بسیار ستوده و به عنوان «یکی از متقدّمان که از تصریح

علنی به عدل خدا پروا نمی‌نموده» یاد کرده ارزشی ندارد.^{۱۴} در این جا باید گفت که اولاً این نحوه از بحث، خلط مباحث است؛ زیرا در فصلی مستقل باید نشست و دربارهٔ قدری بودن یا نبودن حسن تحقیق کرد و دیدگاه‌های مختلف و اقوال متفاوت را سنجید. این که بگوییم سخن کشی در برابر سید مرتضی ارزشی ندارد، فاقد معنای موجه است. ثانیاً این که مؤلف محترم در این جا گفته است سید مرتضی حسن را بسیار ستوده و در نشست نقد کتاب گفته شد که: «سیدمرتضی حسن را به عرش برده» با متن کلام سید مرتضی انطباق ندارد و پس از این به آن خواهیم پرداخت.

سپس مؤلف در تضعیف کشی چنین می‌گوید: «مسلم است که سیدین شریفین رضی و مرتضی، شناخت بسیار دقیق‌تری از مبانی و معتقدات قدریان و مخالفان ایشان - که پیروان مذهب عدلیه بوده‌اند - داشته‌اند تا کشی که از غلامان عیاشی بوده؛ و جز مشتی گزارش‌های صحیح و سقیم سرمایه‌ای نداشته.»^{۱۵} ملاحظه می‌کنید که جایی برای بحث نمی‌ماند. فقط باید اظهار تأسف کرد. کشی به جرم مخالفت با حسن تبدیل می‌شود به کسی که جز مشتی گزارش‌های صحیح و سقیم سرمایه‌ای نداشته؛ و این مطلب را شیخ طوسی که کتاب کشی را تلخیص کرده و از زمان او تا امروز مورد مراجعهٔ علما است، متوجه نشده است. مؤلف محترم در مورد همین کشی که جز مشتی گزارش‌های صحیح و سقیم سرمایه‌ای نداشته، در یکی دو صفحه بعد، وقتی راهی پیدا می‌کند که قول او را در مورد قدری بودن حسن توجیه کند، مطالبی می‌گوید که ناگاه تا علمای با مرتبهٔ بلند ارتقا می‌یابد: «آنچه در پاسخ به گزارش‌های کشی که حاکی از قدری بودن حسن است گفتیم، مبتنی بر این فرض است که وجود گزارش‌های مزبور در رجال کشی، مستلزم اعتقاد کشی به محتوای آنهاست. اما حقیقت آن که صرفاً با انگشت نهادن بر گزارش‌هایی که او در رجال خود، و شیخ طوسی در گزیدهٔ رجال وی، در معرفی هر یک از راویان آورده‌اند، نمی‌توان نظر آن دو را دربارهٔ راوی مزبور دریافت؛ زیرا گزارش‌های آن دو، در مورد بسیاری از راویان، به اندازه‌ای پُر از تناقض و اسنادهای ناسازگار با یکدیگر، و بعضاً مشتمل بر نسبت‌های نارواست که حتی فردی با شعور متوسط نیز نمی‌تواند پذیرای همهٔ آنها باشد، چه رسد به علمایی در مرتبهٔ کشی و طوسی.»^{۱۶}

مؤلف در ادامهٔ تضعیف کشی می‌گوید که در کتاب رجال وی اغلاط فراوانی وجود دارد^{۱۷} و از قول شیخ عباس قمی چنین می‌آورد: «محدث قمی تصریح می‌کند که رجال وی مشتمل بر اغلاط فراوان است.»^{۱۸} در مورد این فقره چیزی نمی‌گوییم جز این که قول محدث قمی را از کتاب هدیهٔ الاحباب^{۱۹} به طور کامل نقل می‌کنم: «الکشی شیخ فاضل بصیر به اخبار و رجال، ثقة جلیل محمدبن عمر بن عبدالعزيز صاحب کتاب رجال معروف است که پر فایده و کثیرالعلم است الا آن که

در آن اغلاط بسیار می باشد؛ و از معالم العلماء ظاهر می شود که اسم کتاب *عرفة الناقلين عن الائمة الصادقين* علیهم السلام است؛ و ملخص کرده آن را شیخ طوسی و نامیده آن را به *اختیار الرجال*؛ و از عصر علامه تا زمان ما آنچه در دست است همین *اختیار الرجال* است؛ و جماعتی این نسخه شریف را مرتب کرده اند.»

۲. مؤلف محترم در فصل مخالفان حسن، از ملامحسن فیض کاشانی نیز نام می برد. جامعیت و عظمت مقام علمی فیض، و ارادت او به اهل بیت علیهم السلام و عشق او به امامان علیهم السلام جای انکار ندارد. کارنامه فکری و سلوک عقلی او، حرکتی شکوهمند را ترسیم می کند که در آن، چرخشی از عقلیات به نقلیات را نشان می دهد. وی حسن بصری را منافق و دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام می داند؛ به همین جهت بدون مطالعه و بررسی دقیق و تقریباً غیرمستند، در این کتاب به گونه ای معرفی شده که از حسن بصری بهره های فراوان برده و با او مخالفت کرده؛ یعنی نمک خورده و نمکدان شکسته است: «این محدث نامی و اخباری مسلک که گرایش های عرفانی هم دارد، با وجود مدهایی که در تبیین مفاهیم دینی مانند اعراف و صراط و صور از حسن گرفته، و با وجود بهره های فراوانی که به تبع غزالی، در *محجة البیضاء* از اقوال و روایات حسن برده، حسن را با عنوان منافق و دشمن امیرالمؤمنان علیه السلام یاد کرده است.»^{۲۰}

۳. سید نعمت الله جزایری نیز از جمله مخالفان حسن است؛ در این کتاب به طور مستقل به او پرداخته نشده، اما در همان فصل بیست و یکم به مناسبت، از او چنین یاد شده است: «صاحب روایات، مطلبی را از قول سید نعمت الله جزایری - اخباری ضد مجتهدین - نقل می کند که وی در ضمن آن، سخنی بدون هیچ ارتباط با حسن بصری، از علامه حلی در *نهج الحق* نقل کرده؛ و پس از خاتمه کلام او، جملاتی دایر بر مخالفت صوفیه - از جمله حسن بصری - با ائمه انشا نموده.»^{۲۱}

مؤلف محترم در همان حال که همان محدود مخالفان حسن را که نام برده، به نحوی تضعیف می کند و بعضاً از آنها با تعابیر و القاب تحقیرآمیز یاد می نماید، در فصل ستایشگران و مدافعان حسن، همه کسانی را که نام می برد، همراه با تجلیل و تکریم است. ملاحظه کنید:

- فرزددق از شاعران بزرگ عرب بود که او را از اصحاب امام سجّاد علیه السلام می شمارند.^{۲۲}
- ایوب سبجستانی از فقیهان معروف و حافظان حدیث و پارسایان و نیکان در طبقه تابعین که ایرانی و از مردم سیستان بود.^{۲۳}

- محمد بن عمر واقدی از نامی ترین مورخان سده دوم هجری که بسیاری از محققان شیعه، تصریح به تشیع وی کرده اند.^{۲۴}

- ابوالحسن علی مسعودی از بزرگ ترین مورخان جهان اسلام در طول تاریخ.^{۲۵}
- سلیمان بن مهران معروف به اعمش از محدثان و فقیهان و زاهدان جلیل القدر و معتمد که بسیاری از علمای شیعه وی را ستوده و به تشیع وی تصریح نموده‌اند.^{۲۶}
- راغب اصفهانی از حکیمان و ادیبان معروف.^{۲۷}
- حافظ ابونعیم اصفهانی از محدثان و زندگی نامه نویسان بزرگ.^{۲۸}
- ابن شهر آشوب مازندرانی از علمای بزرگ شیعه.^{۲۹}
- محمد بن ادریس حلی از بزرگترین فقیهان تاریخ شیعه.^{۳۰}
- شمس الدین محمد آملی از دانشمندان و حکمت شناسان نامی شیعی در سده هشتم.^{۳۱}
- حسن بن ابوالحسن دیلمی، وی با فخرالمحققین که در سال ۷۷۱ هـ در گذشته معاصر بوده.^{۳۲}
- فاضل جواد کاظمی از علمای مشهود سده یازدهم.^{۳۳}
- سید محمد جمال هاشمی، پدر او سید جمال گلپایگانی از مراجع نامی شیعه در نجف، و خود او از مجتهدین و ادبای بزرگ همان حوزه و از خواص اصحاب مفتی عصر سید محسن حکیم بود.^{۳۴}
- محمدتقی جعفری از مشهورترین رجال شیعه در عصر ما.^{۳۵}

ملاحظه می کنید که هرکس به زعم مؤلف، موافق حسن بوده، از بزرگان است. البته نگارنده، در بزرگی و عظمت این بزرگان شکّی ندارد؛ سخن در این است که میزان و ملاک عظمت و بزرگی، موافقت با حسن نباشد. با مطالعه فصل «ستایشگران و مدافعان حسن» این نکته عیان می شود که موافقت با حسن و تأیید او و حتی نقل یک جمله از او، کیمیایی است که مس وجود فرد را زر می کند؛ و از یک مورخ یا عالم یا نویسنده، حکیمی پرآوازه می سازد. کسی در بزرگی مقام ابوعلی مسکویه تردید ندارد، اما وی در این کتاب «از حکمای نامی اسلام»^{۳۶} شمرده می شود؛ چرا که در کتاب *الحکمة الخالدة* «بسیاری از سخنان حکیمانه و توصیه های اخلاقی حسن را آورده.»^{۳۷} در حالی که در همین کتاب *الحکمة الخالدة*^{۳۸} از معاویه، ابوحنیفه و حجاج نیز سخنان حکیمانه نقل شده است.

در فصل مخالفان حسن، از ده ها تن از بزرگان و علمای طراز اول شیعه - که برخی از آنها را پس از این نام خواهیم برد - هیچ ذکری به میان نیامده، مؤلف محترم با جدّ و جهد تمام و با استقصای دقیق تلاش کرده تا هیچ یک از ستایشگران حسن از قلم نیفتد؛ مبدا حقش در انطباق با میزان حق، ضایع گردد. وی در احصای ستایشگران و مدافعان حسن، فردی را بدین گونه معرفی می کند: «مؤلفی ناشناخته، وی یکی از حافظان و بزرگان شیعه در سده ۵ و ۶ هـ بوده و کتاب پُر ارجی به جا نهاده

که به نام کتاب فی‌الاخلاق و العرفان منتشر شده است. در این کتاب بسیاری از پندها و سخنان حسن با لحنی ستایش‌آمیز آمده؛ و گاهی نیز از او با دعای رحمة الله علیه یاد شده است.^{۳۹}

در پایان این قسمت، دو نکته را متذکر می‌شوم:

نکته اول: مجال این مقال رخصت نمی‌دهد که همه مواردی که در این کتاب به خصوص فصل بیست و یکم و بیست و دوم، دلالت بر آن دارد که حسن بصری به مثابه میزان حق و باطل تلقی شده، احصا شود و مورد بررسی قرار گیرد. بیان همه آن موارد و بررسی آنها نیاز به کتابی مستقل دارد.

نکته دوم: این کتاب با رویکرد مذکور، فقط برای کسانی مفید است که به نحو ما تقدّم و پیش از هرگونه مطالعه و تحقیق، به حسن بصری دل داده‌اند. اما برای کسانی که به هر صورت و به هر سبب، با وی نظر موافقی ندارند، و یا درباره او در حال توقّف و تحیرند و دلدادۀ حقیقتند و در جستجوی اثری تحقیقی هستند که بتواند آن را از حال توقّف، خارج کند، ثمربخش نمی‌باشد؛ و از این‌رو توفیق چندانی ندارد.

۳. برخورد گزینشی در نقل مطالب و اقوال

یکی از نقایص روشی این کتاب، اتخاذ شیوه گزینشی در نقل اقوال است. البته در عرصه پژوهش و تحقیق، گزینشی عمل کردن، به صورت خاصی مطلوب و مجاز است. طبعاً به تناسب موضوع مورد بحث، فقره خاصی از عبارات یک فرد یا یک اثر را انتخاب می‌کنیم. اما سخن در این است که این کتاب در برخی از موارد، به شیوه‌ای نامطلوب و غیرمجاز دست به گزینش زده که می‌توان از آن به «گزینش در گزینش» یاد کرد. شاخص این نحو گزینش غیرمجاز این است که حاصلش جفا به خواننده حقیقت‌جو است و باعث می‌شود که قضاوت او گرفتار اضطراب شود. ذیلاً دو نمونه از این گونه گزینش را می‌آوریم:

۱. در قسمت پیشین نقل کردیم که مؤلف محترم قضاوت شیخ عباس قمی در باره کشی را چنین نقل می‌کند: «محدّث قمی تصریح می‌کند که رجال وی مشتمل بر اغلاط فراوان است.»^{۴۰} به نظر نگارنده مراد محدّث قمی از «اغلاط»، اغلاط کتابتی است در نسخه‌ای که در اختیار او بوده - خواه نسخه خطی و یا چاپ سنگی - و نه اغلاط محتوایی. سلّمنا که مراد او اغلاط محتوایی است، ولی وی عبارت مذکور را در فضایی لبریز از احترام و توفیق گفته است: «الکشی، شیخ فاضل بصیر به اخبار و رجال، ثقة جلیل محمد بن عمر بن عبدالعزیز صاحب کتاب رجال معروف است که پر فایده و کثیرالعلم است الا آن که در آن اغلاط بسیار می‌باشد.»^{۴۱} در حالی که مؤلف محترم، عبارت مذکور را گزینش کرده و در فضایی لبریز از تضعیف کشی آورده است^{۴۲} و این باعث انحراف ذهن خواننده

می‌شود و همه خوانندگان، هدیهٔ *الاحباب* محقق قمی را بالفعل در اختیار ندارند که به آن مراجعه کنند و ببینند وی چه گفته است.

افزون بر آن، گزینش و نقل عبارت مذکور در فضای لشکرکشی بر ضد کُشی آمده و به سادگی خواننده تصور می‌کند که محدث قمی نیز مخالف کُشی و از مدافعان حسن بصری است. در حالی که وی از مخالفان سرسخت حسن بصری است. در همان کتاب هدیهٔ *الاحباب* در ذیل زهاد ثمانیه^{۴۳} چهار نفر از آنان را از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، و چهار نفر دیگر را بر باطل می‌داند و حسن را در زمرهٔ دسته اخیر می‌شمارد. نیز در *تتمه المنتهی*^{۴۴} قائل است که اکثر شیعیان او را منحرف می‌دانند: «بالجملة صوفیه و اهل سنت را اعتقاد تمامی است به حسن و اکثر شیعه او را منحرف می‌دانند»^{۴۵} و می‌گوید که برای او مطاعن بسیار نقل کرده‌اند^{۴۶} و برخی از آنها را نقل می‌کند و در عین حال می‌گوید: «و بالجملة هو من کبار مشایخ الصوفیة و له حکم و مواعظ...»^{۴۷}

۲. در فصل سیزدهم کتاب با عنوان *حسن بصری در ادبیات فارسی*، مؤلف از *تذکره الاولیاء*، توصیف عطار را از حسن بصری نقل می‌کند. اولاً: همه آنچه در این فصل آمده همانند خیلی دیگر از مباحث کتاب - چنانکه مذکور افتاد - خارج از محل نزاع است.

ثانیاً: به تصریح مؤلف، پاره‌ای از حکایاتی که عطار آورده قصه است و با تاریخ صحیح مطابقت ندارد: «عطار در *تذکره الاولیاء*، حسن را با عناوین تجلیل آمیز متعدد ستوده؛ و در سرگذشت او گزارش‌ها و حکایاتی آورده که پاره‌ای از آنها با تاریخ صحیح مطابقت ندارد و قصه است؛ یا خالی از مبالغه‌های شاعرانه نیست»^{۴۸} در عین حال مؤلف محترم ترجیح می‌دهد که آن را نقل کند؛ زیرا «نشان دهندهٔ تصورات عارف نیشابور دربارهٔ حسن است و انشایی دلنشین دارد»^{۴۹} سپس مؤلف محترم با ذکر توضیحی کوتاه به نقل آن می‌پردازد: «با اندکی تغییر و تصرف در این جا می‌آوریم»^{۵۰} وقتی به *تذکره الاولیاء* مراجعه می‌کنیم تا بدانیم این تغییر و تصرف، چیست، روشن می‌شود که مؤلف محترم، تغییری در سخن عطار به وجود نیاورده، بلکه همه سخن عطار را از ابتدا تا انتها نقل کرده و فقط دو سه سطر آن را حذف کرده است؛ بدین گونه: «نقل است که چون او [حسن بصری] در وجود آمد، پیش عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - بردند. فرمود که: «سموه حسناً؛ فانه حسن الوجه» یعنی او را حسن نام کنید که نیکو روی است»^{۵۱}

با توجه به این که مؤلف محترم، در ابتدای نقل توضیح داد که برخی از این حکایات با تاریخ صحیح مطابقت ندارد، اکنون این پرسش مطرح است که این گزینش حذفی، به چه منظوری صورت گرفته است؟ آیا فقط همین یک حکایت که حذف شده با تاریخ مطابقت ندارد؟ آیا این حکایت که: حسن در زمان طفولیت، یک روز از کوزه پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام آب خورد - در خانه ام سلمه رضی الله عنها - پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام گفت: «این آب که خورد؟» گفتند: «حسن». گفت: «چندان که از این آب خورد، علم من در او سرایت کند»،^{۵۲} با واقعیت تاریخ مطابق است؟ آیا این حکایت که: ام سلمه - رضی الله عنها - تربیت و تعهد او می کرد؛ و به حکم شفقتی که بر وی داشت، شیرش پدید آمد. پیوسته می گفتی که: «خداوندا! او را مقتدای خلائق گردان.» تا چنان شد که صد و سی تن از صحابه را دریافت و هفتاد بدری را دیده بود. و ارادت او به علی بن ابی طالب بود - رضی الله عنه - و خرقة از او گرفت^{۵۳} با واقعیت تاریخ منطبق است؟

مؤلف محترم بیست صفحه از کتاب را به نقل همه آنچه که عطار در تذکره الاولیاء در توصیف حسن آورده اختصاص داده است؛ این دو سه سطر چه گناهی کرده بود که باید حذف شود؟ آیا با تاریخ صحیح مطابقت نداشته؟ یا چنین به نظر رسیده که برای او لکّه ننگی به شمار می آمده؟ این حذف، هیچ وجه موجهی ندارد؛ زیرا مؤلف محترم می توانست آن را نقل کند و همانند یکی از موارد، که عدم انطباق آن با واقعیت تاریخی در پاورقی روشن شده، این را نیز توضیح می داد.

عطار می گوید: «ابتدای توبه او [حسن بصری] آن بود که او گوهرفروش بود. او را لؤلؤی گفتند...»^{۵۴} در ذیل همین مطلب در پاورقی چنین آمده است: «ظاهراً عطار میان حسن بن یسار بصری (مکنّی به ابوسعید یا ابوعلی) که مردی فقیه بود و در مواردی نیز منصب قضا را عهده دار شد، با حسن بن زیاد لؤلؤی - منسوب به فروش لؤلؤ - (و مکنّی به ابوعلی) و مردی قاضی و فقیه و در گذشته به سال ۲۰۴ هـ خلط کرده است.»^{۵۵}

ب. اشکالات استنباطی

در این کتاب تفسیرها و استنباطهایی بر اساس متون تاریخی یا روایات یا تفاسیر صورت گرفته که بسیاری از آنها مخدوش است. ریشه اکثر این خدشه ها و اشکالات را می توان در آن جا یافت که مؤلف محترم، محل نزاع، یعنی تشیع حسن بصری و تسلیم او در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه دیگر صلوات الله علیهم را جدّی تلقی نکرده و مسئله کتاب نمی داند، بلکه آن را مفروض گرفته است. از این رو بسیاری از این تفسیرها و استنباطات، مستدل و مبرهن نیست، بلکه مصادره به مطلوب است.

به عنوان نمونه در فصل ششم^{۵۶} بحثی دربارهٔ اعتقاد حسن به قضا و قدر مطرح می‌شود. در میانهٔ بحث^{۵۷} این روایت نقل می‌شود که: «مردی به نزد حسن آمد و گفت که همسرش را سه طلاقه کرده است. حسن گفت: از فرمان خدای خود سر پیچیدی و همسرت از تو جدا شد. مرد گفت: این تقدیر خدا در مورد من بود. حسن گفت: تقدیر خدا به معنی امر و فرمان خدا چنین نبود. سپس به این آیه اشاره کرد: «و قُضِيَ رُبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا». سپس در ادامه چنین آمده: «در نامهٔ حسن به خلیفه عبدالملک نیز آمده است: بیدادگری و ستمکاری از قضای الهی نیست؛ بلکه قضای او، امر به انجام کار نیک، دادگری، نیکوکاری و بخشش به خویشان و نزدیکان است؛ و از کار زشت و ناپسند و ستم و گردنکشی منع می‌کند. چنان که فرمود: و قُضِيَ رُبُّكَ...». در ذیل این مطلب، مؤلف چنین می‌گوید: «یادآوری - شیوهٔ حسن در استناد به آیهٔ مذکور، برای تخطئه کسانی که اعتقاد به تقدیر را مستلزم جبرگرایی شمرده‌اند، همان شیوهٔ مرتبی او امام علی علیه السلام است»^{۵۸} و این مطلب را در پاورقی ارجاع می‌دهد به: مجلسی، بحار/انوار، ج ۵، ص ۱۴.

بیان فوق از جهات مختلف مخدوش است:

اول: این که در کجای این کتاب اثبات شده که امام علی علیه السلام مرتبی حسن بوده است؟ دوم: این که از فضای بحث و نوع بیان، و ارجاع به بحار/انوار مجلسی این گونه برداشت می‌شود که تفسیر مذکور را به نحوی مجلسی گفته است، اما وقتی به بحار مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم در صفحهٔ سیزده خبری را نقل می‌کند که در بازگشت از صفین پیر مردی از امام علی علیه السلام دربارهٔ قضا و قدر سؤال می‌کند و حضرت برای او مسئله را به دقت توضیح می‌دهد؛ تا آن جا که پیرمرد برمی‌خیزد و اشعاری در وصف امام خود می‌خواند. پس از آن مجلسی، به روایت ابن عباس از ماجرا اشاره می‌کند که نسبت به روایت قبل، چیزی افزون دارد. امام علیه السلام در پاسخ سؤال دیگری از پیرمرد، این آیه را تلاوت می‌کند که: «و قُضِيَ رُبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» مشابهت این ماجرا با قصهٔ حسن بصری، صرفاً در این است که وی نیز همانند امام علی علیه السلام در بحث از قضا و قدر، آیهٔ فوق را خوانده است. از کجای این مطلب، می‌توان استنباط کرد که امام علی علیه السلام مرتبی حسن بوده است؟

سوم: این که آیا می‌توان گفت که هر که در آن عصر، آیهٔ شریفهٔ مذکور را در بحث از قضا و قدر تلاوت کرده، مرتبی‌اش امام علی علیه السلام بوده است؟

از این قبیل تفسیرها یا استنباطها در این کتاب کم نیست و در این مجال کوتاه نمی‌توان به همهٔ آنها پرداخت، اما از توضیح دربارهٔ دو محور کلی که مؤلف محترم روی آنها تأکید دارد، نمی‌توان گذشت:

اول: نقل فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام.

دوم: حضور برجسته و جدی حسن در عرصه تفسیر قرآن.

در این کتاب به خصوص روی جایگاه تفسیری حسن بصری بسیار تکیه و تأکید شده و از طریق آرای تفسیری وی که در تفاسیر شیعی نیز فراوان یافت می‌شود، مؤلف می‌خواهد تشیع حسن را اثبات کند؛ و در این جهت تا آن جا پیش می‌رود که اگر کسی در تفسیر خود آرا و اقوال حسن را نقل کرده، او را از ستایشگران و مدافعان حسن به شمار آورده است؛ از جمله صدرالمألهین در فصل بیست و دوم کتاب، در میان ستایشگران و مدافعان حسن آمده، با این استدلال که وی «تنها در تفسیر ناتمام خود بر قرآن، بیش از هشتاد بار از حسن و نظریات و گزارش‌های او یاد می‌کند».^{۵۹} ذیلاً به نقد استنباط مؤلف محترم بر اساس این دو محور می‌پردازیم و برای جلوگیری از اطناب، بحث را کوتاه می‌کنیم:

محور اول: ذکر فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام نمی‌تواند نشانه تشیع باشد. اساساً احادیثی که از پیامبر صلوات الله علیه در مورد اهل بیت علیهم السلام وارد شده و در مجامع روایی اهل سنت و صحاح سته نیز آمده، جایی برای انکار فضایل اهل بیت علیهم السلام باقی نمی‌گذارد. همه سخن در این است که اهل سنت احادیث فوق را به معنای فضیلت، منصرف کرده‌اند تا آنان را از همه عرصه‌های دیگر یعنی علم، احکام، اخلاق، حکمت، حکومت، مواظ و... حذف کنند. فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام چیزی نبود که کسی بتواند آن را انکار کند. امام علی علیه السلام بسان خورشید می‌درخشید، و فضایل تابناک او چنان چشمگیر بود که حتی دشمنان پیشتاز او همانند معاویه و عمروعاص نیز آن را نقل می‌کردند. حال آیا می‌توان معاویه را از شیعیان امام علی دانست؟ مؤلف محترم، خود در جایی نکته دقیق فوق را با دقت نظر خاصی بیان می‌کند و برخی از مناقب را که توسط دشمنان امام علی علیه السلام نقل شده می‌آورد و در ادامه می‌گوید: «نیز بسیاری ستایش‌های دیگر از فضایل و مقامات متعالی ائمه که در سخنان دشمنانشان منعکس است؛ و هرگز به معنی اخلاص آن تبه‌کاران به ائمه اطهار علیهم السلام نیست؛ بلکه تکلم به این سخنان را، از جمله راه‌هایی باید شمرد که حاکمان ستمگر در پیش می‌گرفته‌اند تا به وسیله آن، خود را افرادی منصف و معترف به حق و علاقمند به صالحان نشان دهند».^{۶۰} در عین حال در موارد متعدد به این نکته استناد می‌کند که علمای شیعه، فضایل اهل بیت علیهم السلام را از قول حسن نقل کرده‌اند؛ از جمله می‌گوید: «در کتاب‌هایی که علمای شیعه در معرفی امامان اهل بیت و حضرت زهرا علیها السلام تألیف کرده‌اند، و در فصولی که در کتاب‌های دیگر به این موضوع اختصاص داده‌اند،

گزارش‌های حسن از مناقب و معجزات امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و نیز ستایش‌های او از آن بزرگواران کراراً آمده است.^{۶۱}

به هیچ‌وجه معلوم نیست که مؤلف، با بیان مطلب فوق می‌خواهد چه چیز را اثبات کند؟ چرا که اساساً از آغاز در این کتاب، تحریر محلّ نزاع نشده؛ لذا ساختار کتاب نیز می‌تواند مورد نقد قرار گیرد؛ که فعلاً با آن کاری نداریم. اما نمی‌دانیم که در تأکید بر ذکر مناقب اهل بیت علیهم السلام توسط حسن، مقصود چه چیز است؟ اگر مقصود، اثبات تشیع حسن باشد، باید گفت که از این راه قابل اثبات نیست؛ زیرا در همان صفحه و در پاورقی همان مطلب، به منابع متعدّدی از کتاب‌های علمای شیعه ارجاع شده که از آن منابع، تشیع حسن بصری قابل استنباط نیست. از جمله به نهج‌الحق علامه حلی^{۶۲} استناد شده است. وقتی به این کتاب، مراجعه می‌کنیم می‌بینیم فضای بحث کاملاً متفاوت از آن چیزی است که مؤلف می‌خواهد اثبات کند. در آن جا علامه حلی درصدد اثبات امامت است. ابتدا امامت را به دلیل عقلی، اثبات می‌کند، سپس به نقل می‌پردازد. در نقل، نخست به قرآن استناد می‌کند و با این عنوان: «تعیین إمامة علیّ بالقرآن»^{۶۳} در استناد به قرآن، و استدلال با آن برای اثبات امامت علی علیه السلام، کاملاً هویدا است که وی می‌خواهد با ارجاع به اقوال اهل سنت و با استناد به آنچه آنان در تفسیر آیات نقل کرده‌اند، خصم را و مخالفان امامت علی علیه السلام را بر اساس قول خودشان ملزم به قبول امامت وی کند. از این‌رو کراراً به صحاح سته^{۶۴} و به قول اصحاب پیامبر، و به قول اصحاب پیامبر، و به اقوال بزرگان اهل سنت مانند احمد بن حنبل، تغلبی، مجاهد و ابوهریره و ابن سیرین ارجاع می‌دهد و در پایان بحث می‌گوید: «هذا كله ما نقله الجمهور و اشتهر عنهم و تواتر»^{۶۵} مراد این است که علامه در این جا نمی‌خواهد به اقوال شیعیان در اثبات امامت علی علیه السلام استناد کند.

محور دوم: جایگاه تفسیری حسن و حضور برجسته و چشمگیر او در زمینه تفسیر قرآن، و نقل آرا و اقوال او در تفاسیر شیعی کاملاً روشن و عیان است و هیچ‌کس را در آن تردید نیست. مسئله این است که آیا وضعیت مذکور می‌تواند تشیع حسن و تسلیم بودن او را در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات کند یا نه؟ در پاسخ به این پرسش، به دو گونه می‌توان بحث کرد: بحثی کبروی و بحثی صغروی. بحث کبروی درباره فلسفه ظهور مکاتب مختلف تفسیری پس از رحلت پیامبر صلوات الله علیه است. بحث صغروی درباره مکتب تفسیری حسن بصری است.

در بحث کبروی مطالب بسیاری قابل بحث است که به تناسب فضای مقاله به چند نکته اشاره می‌شود:

۱. پس از رحلت پیامبر صلوات الله علیه، کوشش برای فهم و تفسیر *قرآن* توسط صحابه آغاز شد و با تابعان استمرار و ادامه یافت؛ البته تفسیر عهد صحابه با تفسیر عهد تابعان تفاوت‌هایی دارد که بحث آن مجال دیگری می‌خواهد، اما یک نکته را باید گفت که مهم‌ترین تفاوت، کم بودن اختلاف در عهد صحابه است.

۲. مکاتب مختلف تفسیری از جمله مکتب مکه با مرکزیت ابن عباس، مکتب مدینه با مرکزیت ابی بن کعب و مکتب عراق با مرکزیت ابن مسعود پدید آمد.

۳. در جریان پیدایی تفسیر *قرآن* و رشد و گسترش آن، از یک سو روزه‌روز بر اختلاف نظرها افزوده می‌شد و شدت می‌یافت و از سوی دیگر راه برای تفسیر به رأی و ورود اسرائیلیان گشوده می‌گردید.

۴. ریشه این اختلاف‌نظرها و تفسیر به رأی‌ها را باید در اعراض از خانه وحی، و در پشت کردن به راسخان در علم، جستجو کرد. مجلسی از کراچی نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لو سکت من لا یعلم سقط الاختلاف.»^{۶۶} دقیقاً به همین جهت است که از شیعیان خالص و یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام قولی در تفسیر *قرآن* نقل نشده است. آنان به خود این اجازه را نمی‌دادند که با حضور مفسر حقیقی *قرآن*، و آن که علم التأویل نزد او است، از خود سخنی بگویند؛ بلکه سراپا گوش بودند.

۵. در عین حال انتقال تفسیر از صحابه به تابعان و نسل‌های بعد، حامل سنتی تفسیری است که همانند نه‌ری از سرچشمه جریان یافته و تا به امروز رسیده است. این نهر که در مبدأ زلال بوده با عبور از لابلاهای نسل‌ها و اندیشه‌های مختلف، با خس و خاشاک آرا و اهوا و اغراض آمیخته گردیده است. از نظر شیعه، در کنار این نهر پهناور اما آلوده به غیرآب، باریکه آبی که نهر نور، و جوی حقیقت است از خانه امیرالمؤمنین علیه السلام جریان یافته و در اعماق ظلمت شب تاریخ از صحن و سرای امامان مظلوم شیعه علیهم السلام عبور کرده و پاک و زلال و نرم و آرام به قلب مقدس امام زمان علیه السلام سپرده شده است. از این‌رو شیعیان در تفاسیر خود، از کلمات مفسران حقیقی وحی، امیرالمؤمنین و فرزندان پاک او علیهم السلام بهره می‌گیرند؛ و در حالی که کلام این پاکان و نیکان را چشم بسته می‌پذیرند و ندیده خریدارند، سخن هرکس دیگر غیر از آنان را، از صحابه باشد یا تابعان یا نسل‌های بعدی، به میزان حق و باطل یعنی امیر علیه السلام می‌سنجند و تفاوتی نمی‌کند که آن غیر، ابن عباس باشد یا ابن مسعود و یا حسن بصری.

و اما بحث صغروی، در مورد مکتب تفسیری حسن بصری و آرا و اقوال او در زمینه تفسیر *قرآن*، پرسش نگارنده از مؤلف گرانقدر این است که آیا از مفسران شیعی کسی هست که اگر قول حسن در

تفسیر قرآن مخالف با قول ائمه علیهم السلام باشد، بپذیرد؟ اگر نه، پس اقوال حسن با همه کثرت و فراوانی اش در تفاسیر شیعه، همانند اقوال سایر مفسران اهل سنت است؛ و کثرت آرای تفسیری او امتیازی برای او محسوب نمی‌شود؛ سهل است که شاید بتوان گفت کثرت آرای او حکایت از این دارد که وی بیش از دیگران جرأت و جسارت داشته که توانسته این همه با حضور امام معصوم علیه السلام اظهار رأی کند؛ در حالی که خواص یاران امیرالمؤمنین علیه السلام، امثال کمیل در برابر امام علیه السلام، گوش بودند و پرسش؛ نه زبان و اظهار رأی. اما مؤلف محترم، این سکوت و خضوع در برابر امام معصوم علیه السلام را که معدن علم و حکمت است و این استماع از امام را تحقیر می‌کند و آن زبان درازی و پُرگویی را به نام «علم»، «ترویج حقایق دینی» و «پیشرفت دانش‌های اسلامی» می‌ستاید و چنین می‌گوید: «لازم است معترضان نگاهی به نقش ممتاز و استثنایی حسن در پیشرفت بسیاری از دانش‌های اسلامی ببینند؛ و آن‌گاه با توجه به حدیث شریف «تُوزَنُ دماء الشهداء مع مداد العلماء، فیرحج مداد العلماء علی دماء الشهداء»، بپذیرند که اهمیت شیوه حسن در ترویج حقایق دینی، بسی بیشتر از امثال میثم بوده است؛ می‌گویید نه؟ برای نمونه، یک نگاه به مهم‌ترین تفاسیر شیعه مانند تبیان طوسی، مجمع البیان طبرسی، تفسیر ابوالفتح و... ببیند تا استفاده‌ای را که این بزرگان - در مقام تبیین مفاهیم قرآنی و تشریح آیات کتاب الهی - از اقوال و آرای حسن کرده‌اند، ببینید؛ و در مقابل، بنگرید که در سراسر این کتاب‌ها چند نقل قول از میثم و مالک اشتر موجود است؟ به شمار انگشتان دست می‌رسد؟ آن‌گاه اگر قرار بود که حسن هم به راه آنان می‌رفت، جای خالی او در صحنه تفسیر را که پُر می‌کرد؟ البته آنچه را در مورد کتب تفسیر ذکر کردم، در مورد کتاب‌های اخلاق و عرفان و کلام و حدیث و... هم صادق است.^{۶۷}

ای کاش این مقاله، گنجایش یک کتاب می‌داشت و من حقیر در نقد این فقره الیم یک کتاب می‌نگاشتم و در مظلومیت علی و اولاد او یک دریا می‌گریستم. بنا به توصیه مؤلف محترم، پس از این نگاهی به تفاسیر شیعه خواهیم افکند، اما این نکته را برای رفع دلشوره نمی‌توان نگفت که اگر حسن نیز راه یاران علی را می‌رفت و با وجود امام معصوم علیه السلام که مفسر راستین قرآن است، به خود اجازه اظهار رأی نمی‌داد، بودند کسانی که در صحنه تفسیر جای خالی او را پُر کنند. مگر در تفاسیر شیعی همانند مجمع البیان طبرسی از عایشه، عمر بن خطاب، قتاده، عکرمه، مجاهد، ابوهریره، ابوموسی اشعری و امثال آنها این همه اقوال تفسیری نقل نشده است؟ این که در کتب شیعه اقوال بزرگان اهل سنت نقل می‌شود، از یک سو بیانگر تجلیل و بزرگداشت روایتی دیگر از سنت نبوی و تلاش برای حفظ و استمرار آن است، از سوی دیگر نشان‌دهنده روح انصاف و آزادگی شیعیان می‌باشد و از جانب سوم حاکی از آن است که شیعه حقانیت خود را باور دارد و نه تنها از ذکر

و بیان قول مخالف نمی‌هراسد که با آغوش باز از آن استقبال می‌کند و بودن آن را ضروری می‌داند و برای حفظ آن می‌کوشد؛ زیرا باید در جریان تاریخ همواره اختلاف شب و روز برقرار باشد و باید دوگونه روایت از سنت نبوی همانند دو خط موازی در طول اعصار استمرار یابد. درست است که دو خط موازی هیچ‌گاه به یکدیگر نمی‌رسند، اما یکی از آن دو همواره وجود دیگری را در پی دارد و نشان می‌دهد. روایت خانه وحی از سنت نبوی همانند نهر کوچکی از نور در اندرون ظلمت تاریخ آخرالزمان، جاری و برقرار است. برقرار بادا.

نگاهی حتی گذرا به تفاسیر بزرگان شیعه این حقیقت را عیان می‌کند که ذکر اقوال حسن بصری و دیگران در برابر اهل بیت علیهم السلام برای حفاظت از سنت مذکور است؛ و هیچ‌گاه به معنای این نیست که اقوال حسن همواره بر حق است، بلکه قولش گاه موافق حق و مطابق بیان اهل بیت علیهم السلام است و گاه مخالف آن. آنجا که مطابق است پذیرفته می‌شود، نه به خاطر این که قول حسن است؛ و آن جا که مخالف است مردود می‌گردد و با او همانند همه برخورد می‌شود. ملاک حق و باطل در تفسیر قرآن - و در همه جای دیگر - کلام اهل بیت علیهم السلام است. این، حقیقتی است که در صفحه صفحه تفاسیر شیعه همانند تبیان شیخ طوسی، مجمع البیان طبرسی، تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی و... به وضوح و آشکارگی تمام دیده می‌شود. اینک به خلاصه یک روایت مفصل توجه کنید که در احتجاج طبرسی^{۶۸} آمده و نشان‌دهنده این دو جریان در تاریخ تفسیر است؛ یکی جریان امن و امان، و دیگری جریان شک و ضلال:

ابوحمره ثمالی نقل می‌کند که حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: آمده‌ام تا از تو درباره کتاب خدا چیزهایی بپرسم. امام فرمود: مگر تو فقیه اهل بصره نیستی؟ گفت: چنین می‌گویند. امام فرمود: آیا کسی در بصره هست که از او بیاموزی؟ گفت: نه. فرمود: پس همه اهل بصره از تو می‌آموزند؟ گفت: آری. فرمود: از قول تو سخنی به من رسیده، نمی‌دانم درست یا دروغ گفته‌اند؟ گفت: چیست آن؟ فرمود: می‌گویند که تو قائلی به این که خدا بندگان را آفرید و امورشان را به خودشان تفویض کرد؟ حسن سکوت کرد. فرمود: نظرت چیست؟ اگر خدا در قرآن به کسی بگوید که: تو در امانی، آیا پس از قول خدا، خوف و هراسی خواهد داشت؟ گفت: نه. امام فرمود: آیه‌ای از کتاب خدا برایت می‌خوانم؛ چنین به نظر می‌رسد که تو آن را بیراه تفسیر کنی؛ اگر چنان کنی، خودت هلاک شده‌ای و دیگران را به هلاکت افکنده‌ای (و لا أحسبک إلّا و قد فسّرتّه علی غیر وجهه، فإن کُنْتَ فَعَلْتَ ذَٰلِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ و أَهْلَكَ). حسن گفت: چیست آن؟ فرمود: درباره این آیه چه می‌گویی که: «و جعلنا بینهم و بین القرى التى بارکنا فیها قرى ظاهرة و قدّرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی

و اَیَما آمَنین»^{۶۹} ای حسن! خبر داده‌اند به من که تو برای مردم فتوا داده‌ای که «قُرئ ظاهراً» یعنی مَکَّه. بگو بدانم که آیا آن که به زیارت خانه خدا می‌رود، گرفتار راهزن می‌شود یا نه؟ آیا اهل مَکَّه خوف این ندارند که اموالشان از بین برود؟ حسن گفت: چرا، دارند. امام فرمود: پس امن و امنشان کجاست؟ مراد از این آیه ما هستیم و درباره ما این مثال زده شده است. ما همان قریه‌هاییم که خدا آن را مبارک گردانیده و «قُرئ ظاهراً» یعنی آن دسته از شیعیان ما که ناقل سخنان ما به شیعیان نسل بعدند.

مجال اندک اجازه نمی‌دهد که همه آن کلام شریف که لبریز از حقایق است نقل گردد و شرح و تفسیر شود. در بخشی از آن، امام علیه السلام به حسن می‌گوید: «مائیم آن ذریه مصطفی، نه تو و امثال تو ای حسن!» و بالاخره مفاد کلام امام علیه السلام این است که: تو فقیه اهل بصره نیستی؛ بل جاهل اهل بصره‌ای.

ملاحظه می‌کنید که در این حدیث شریف، دو خط تفسیری: یکی خط سیر امن و امان و دیگری خط سیر شک و ضلال تصویر شده که در طول تاریخ اسلام، از ابتدا تا امروز جریان دارد. حسن بصری در خط سیر دوم قرار دارد و البته این بدان معنا نیست که باطل مطلق است، بلکه سخنانش مجموعه‌ای از حق و باطل است، همانند همه کسانی که در خط سیر دوم قرار دارند در حالی که خط سیر امامان شیعه علیهم السلام حق مطلق است و سخن آنان که در مسیر دوم سیر می‌کنند، باید با آنان سنجیده شود.

ذیلاً دو نمونه از تفاسیر حسن را می‌آوریم؛ یکی از مجمع‌البیان طبرسی و دیگری از تفسیر ابوالفتوح رازی تا معلوم شود که جایگاه حسن در تفاسیر شیعه کجاست؟ به خصوص به آنچه در مجمع‌البیان آمده، توجه کنید. زیرا مؤلف محترم آن را «مهم‌ترین تفاسیر شیعه»^{۷۰} می‌داند و در موارد متعدّد از کتاب، تکیه و تأکید دارد که حسن بصری دومین کسی است که بیش از همه، از اقوال او در تبیین معانی قرآن استفاده می‌شود. نیز مؤلف محترم هشدار می‌دهد که مراقب باشید طبرسی صاحب مجمع‌البیان با طبرسی صاحب احتجاج اشتباه نشود: «این طبرسی (ابومنصور احمد بن علی) با طبرسی معروف (ابوعلی فضل بن حسن) مؤلف مجمع‌البیان (مهم‌ترین تفاسیر شیعه) اشتباه نشود. زیرا در کتاب طبرسی معروف، حسن بصری دومین کسی است که بیش از همه از اقوال و روایات او برای تبیین مفاهیم و معانی قرآن استفاده می‌شود.»^{۷۱} این هشدار برای آن است که طبرسی صاحب احتجاج به جرم این که در کتاب خود روایاتی در ردّ حسن بصری آورده، از درجه اعتبار ساقط است.

اکنون ببینیم طبرسی صاحب «مهم‌ترین تفاسیر شیعه» که از نظر مؤلف، معوف و مقبول است، قول حسن را در تفسیر خود به چه منظور نقل می‌کند.

۱. در ذیل آیه شریفه: «ثم أورتنا الكتاب الذين اصطفتنا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات»^{۷۲}، طبرسی^{۷۳} مباحثی را مطرح می‌کند. یکی از آنها درباره مرجع ضمیر «هم» در «فمنهم» است. در این جا اختلاف است و دو قول وجود دارد. لطفاً توجه کنید؛ عین عبارت طبرسی را می‌آورم: «أحدهما أنه يعود إلى العباد و تقدير الكلام: فمن العباد ظالم. و رؤى نحو ذلك عن ابن عباس و الحسن و قتادة و اختاره المرتضى قدس الله روحه من أصحابنا»^{۷۴} «یکی از دو قول این است که به «عباد» برمی‌گردد و کلام بدین گونه درمی‌آید که: بعضی از بندگان ظالمند.» این قول، مرجع ضمیر «هم» را کل «عباد» می‌داند که در قسمت پیشین این آیه آمده؛ یعنی «الذين اصطفتنا من عبادنا». پس مقسم، اقسام سه‌گانه بعدی، «عباد» یعنی «همه بندگان» است. این قول از ابن عباس و حسن بصری و قتاده روایت شده است. اکنون طبرسی این عبارت را می‌آورد: «و اختاره المرتضى قدس الله روحه من أصحابنا»: از اصحاب ما، سیدمرتضی قدس الله روحه همین قول را برگزیده است. از دقت در عبارت رسا و دلگشای طبرسی اولاً این نکته عیان می‌شود که وی حساب سیدمرتضی را از آن سه تن جدا کرده و با تعبیر «قدس الله روحه» برای تقدیس روح او دعا کرده و به او ادای احترام نموده است. ثانیاً با آوردن قید «من أصحابنا» میان سیدمرتضی و آنان مرزبندی کرده. ثالثاً مفهوم مخالف این که سیدمرتضی «از اصحاب ما» است. این است که آنان از جمله حسن بصری «من اصحابنا» نیستند.

حال ممکن است این سؤال به ذهن برسد که چگونه قول سید مرتضی علیه الرحمة با قول حسن بصری مطابق است؟ پاسخ این است که اولاً ما نگفتیم که همه اقوال حسن بصری باطل است، بلکه وی - چنانکه ذکر شد - مجموعه‌ای از حق و باطل است. همچنین نسبت به دیگران هیچ امتیازی ندارد؛ یعنی او نیز مانند همه مفسران و بزرگان اهل سنت، که در برابر خط اهل بیت قرار دارند، سخنی می‌تواند درست باشد و می‌تواند نادرست باشد. ثانیاً در این مورد قول سیدمرتضی با آنان متفاوت است و به ظاهر با قول آنان هماهنگ می‌نماید.

توضیحی که طبرسی بلافاصله پس از ذکر نام سیدمرتضی می‌آورد، این تفاوت را آشکار می‌کند: «قال: و الوجه فيه أنه لما علق توريث الكتاب بمن اصطفاه من عباده بين عقبيه أنه إنما علق وراثته الكتاب ببعض العباد دون بعض.» سید مرتضی در توجیه قول خود چنین گفته است که چون

به ارث رسیدن کتاب، متعلق به برگزیدگان از عباد شده، پس از آن تبیین شده است که وراثت کتاب متعلق است به برخی از بندگان، نه همه آنها.

بنابراین تفاوت دو قول این می‌شود که در عین حال که هر دو قائلند که «هُم» به عباد بازمی‌گردد، مفاد قول حسن بصری این است که همه «عباد» را شامل می‌شود، ولی قول سیدمرتضی این است که درست است که مرجع هُم «عباد» است، اما همه «عباد» را دربر نمی‌گیرد، بلکه شامل عبادی است که اصطفا شده‌اند. این دو قول دقیقاً همان چیزی است که شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود آورده^{۷۵} و می‌گوید: «و قوله: الذین اصفینا من عبادنا، در او دو قول گفتند؛ مخالفان ما گفتند: مراد جمله امت‌اند. و در اخبار ما آمد که مراد ائمه معصوم‌اند».

ادامه بحث طبرسی در ذیل آیه شریفه مذکور و در آن فرق سه گانه یعنی «ظالم لنفسه»، «مقتصد» و «سابق بالخیرات» این است که در آن جا نیز به تبع قسمت پیشین آیه دو قول است: قول اول را طبرسی بر اساس روایاتی که ابودرداء، عایشه و عمر بن الخطاب نقل کرده‌اند، توضیح می‌دهد.^{۷۶} پس از آن طبرسی کاملاً در نقطه مقابل قول اول، قول اهل بیت را می‌آورد: «و روی أصحابنا عن میسر بن عبدالعزیز عن الصادق علیه السلام أنه قال الظالم لنفسه متاً من لا يعرف حقّ الامام و المقتصد متاً العارف بحقّ الامام و السابق بالخیرات هو الامام».^{۷۷} یعنی اساساً تفسیر این آیه برخلاف قول اول، باید بر اساس مرکزیت امام صورت گیرد: «ظالم لنفسه» کسی است که حق امام را نمی‌شناسد. «مقتصد» کسی است که حق امام را می‌شناسد و «سابق بالخیرات» خود امام است.

۲. در ذیل همین آیه شریفه به تفسیر ابوالفتوح رازی^{۷۸} مراجعه می‌کنیم. دقیقاً همین دو قول و همین صف‌بندی به وضوح مشاهده می‌شود. قول اول که این سه دسته را با ملاک دیگری غیر از مرکزیت امام تفسیر می‌کند، با توضیحات مختلف از جانب عایشه، زُهری، ابوبکر وراق، حسن بصری، مجاهد، قتاده، عبدالله عباس، بکر بن سهل الدمیاطی، سهل بن عبدالله، عمر خطاب و دیگران گفته شده است. در مقابل آنها قول دوم است که از سوی امام صادق علیه السلام و امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام نقل شده است.

ابوالفتوح، قول حسن بصری، مجاهد و قتاده را چنین نقل می‌کند: «گفتند ظالم لنفسه، اصحاب المشاهد باشند، و مقتصدان، اصحاب المیمنه باشند و السابقون آنان باشند که سبق برده باشند و مقرب باشند».^{۷۹} در برابر، قول دوم را از حضرت رضا علیه‌السلام چنین نقل می‌کند: «در مجلس مأمون از این آیت پرسیدند در مرو که آیت عام است در جمله امت یا خاص است در عترت؟ گفت: بل خاص است در عترت».^{۸۰} در پایان بحث، حاصل آن را چنین آورده است: «و اصحاب ما گفتند: آیت خاص است به اهل البيت».^{۸۱}

ملاحظه می‌کنید که در ذیل این آیه شریفه، در دو تفسیر مهم شیعی که مورد تأکید مؤلف محترم است، برخلاف ادعای ایشان، قول حسن بصری به منظور تبیین معانی و مفاهیم قرآن نقل نشده، بلکه به عنوان قول مخالف، در برابر قول امامان معصوم شیعه علیهم السلام و به تبع آنان «اصحابنا» ذکر شده است. کاملاً روشن و هویدا است که علمای بزرگ شیعه امثال شیخ طوسی، طبرسی و ابوالفتوح رازی و قوف و معرفت کامل داشتند که از ناحیه ائمه علیهم السلام که در خانه وحی به دنیا آمده و علم آموخته‌اند، و مفسران راستین قرآنند و راسخ در علم و عالم به تأویلند، آن قدر معانی و حقایق قرآنی تبیین شده است که در این باب نیازی به امثال حسن بصری نیست. این ادعا که حسن بصری در تفاسیر شیعی، دومین کسی است که بیش از همه، اقوال او برای تبیین معانی و مفاهیم قرآن ذکر شده، مستلزم این است که بگوییم بدون حسن بصری، ما گرفتار فقر تبیین معانی و مفاهیم قرآنیم و این سخن برای هیچ یک از شیعیان که عارف به حق امام معصوم علیه السلام، و ارادتمند آستان اهل بیت علیهم السلام و دلدادۀ حدیث «ثقلین» باشد، به هیچ وجه قابل قبول نیست.

نکته‌ای که در پایان این قسمت از بحث، و درباره نمونه مذکور از اقوال حسن، لازم است گفته شود، این که امثال نمونه مذکور در تبیان، مجمع البیان، ابوالفتوح و سایر تفاسیر شیعی موج می‌زند. خدا را شاهد می‌گیرم که بدون انتخاب خاص، یک جلد از مجمع البیان (۷ و ۸) را برداشتم و گشودم و به آیه شریفه مذکور و مباحثی که نقل شده رسیدم و همان آیه را در ابوالفتوح پیدا کردم، و به مطالعه مباحث ذیل آن پرداختم؛ مرادم این است که برای پیدا کردن نمونه مذکور هیچ زحمتی نکشیدم. شما خوانندۀ گرامی این سطور نیز هر یک از مجلدات هر یک از تفاسیر شیعی را که دلتان می‌خواهد بردارید و هر کجای آن را که می‌خواهید، بگشایید. شاید در همان صفحه و شاید یکی دو صفحه قبل و بعد آن، دقیقاً همان وضعیت را خواهید دید که در ذیل آیه مذکور مشاهده کردید.

ج. اشکالات محتوایی

به اقتضای چارچوب مقاله بسیار کوشیدم که بررسی‌ها را کوتاه بیاورم و از آوردن پاره‌ای از بحث‌ها چشم‌پوشم. از سوی دیگر به جهت ضیق مجال، اساساً به اشکالات ساختاری کتاب نپرداختم؛ چرا که پرداختن به آن نیاز به طرح مباحثی دارد که از اندازه یک مقاله بیرون است. در طرح اشکالات محتوایی ذکر مجدد این نکته خالی از فایده نیست که اساساً نقد ما با توجه به محل نزاع یعنی تشیع حسن بصری است. کتاب حاضر به لحاظ محتوا اشکالات فراوان دارد که بررسی همه آنها خواهان کتابی دیگر است. بنابراین فقط درباره دو اشکال از مهم ترین آنها به اختصار گفتگو می‌کنیم:

اشکال اوّل: در مجامع روایی شیعه از قبیل *اصول کافی*، *من لا یحضره الفقیه*، *استبصار* و *بحار/الانوار*، همچنین در بعضی کتاب‌های علمای بزرگ شیعه مانند *مالی سیدمرتضی* و *احتجاج طبرسی* روایاتی از ائمه علیهم السلام در ردّ و تکذیب و طرد حسن بصری وارد شده که بدون تردید حداقل آنها تضعیف حسن است. شیخ محیی الدین مامقانی در *پاورقی تنقیح المقال*^{۸۲} پس از همه مباحثی که درباره حسن در متن و در مستدرک آمده به جمع‌بندی می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که: «فالقول بأن الرجل ضعیف اقل ما یقال فیه، و من هنا اتفق أصحابنا علی تضعیفه.»

فعلاً با متون روایی که درباره حسن آمده کار داریم و با مباحث تاریخی کاری نداریم. اگر بخواهیم نشان دهیم که این مجموعه روایات و احادیث که در ذمّ و تکذیب حسن وارد شده، بنا به جهاتی مخدوش و فاقد اعتبار است، باید به گونه‌ای روشمند یعنی مطابق اصول نقد حدیث، تک تک این روایات را مورد نقد و بررسی قرار دهیم و به گونه‌ای کاملاً شفاف، مقبول و مستدلّ آشکار کنیم که هر یک از آنها یا به لحاظ سند و یا از حیث متن و دلالت و یا هر دو ضعف دارد و مردود است. برای این کار لازم است که در کتاب، فصلی مستقل بکشاییم - و این نکته به بحث در ساختار کتاب بازمی‌گردد - و با صبر و حوصله، بدون حبّ و بغض، فارغ از هرگونه پیشداوری، و کاملاً دور از شتاب و جنجال و غوغا به مطالعه و بررسی بنشینیم.

به جهت ضیق مجال، در این جا فقط ادعا می‌کنم - و در فرصت مناسب حاضرم اثبات کنم - که هیچ یک از روایات مورد نظر، مطابق شیوه فوق مورد نقد و بررسی واقع نشده است. همه مطالبی که مؤلف محترم در نقد این روایات آورده، ریشه در قاعده «جُبک الشیء یعمی و یُصم» دارد. در میان این مطالب به وضوح می‌توان ادعاهای بی‌دلیل، مغالطه، جواب‌های نقضی و جدلی بی‌ثمر، قیاس‌های مع الفارق، مصادره به مطلوب، گاه تحریف، و پیشداوری را به وضوح دید و نشان داد. در این نقد و بررسی روایات از جانب مؤلف محترم، تنها چیزی که بسیار کمرنگ و ضعیف است، مباحث روشمند در نقد حدیث است. به منظور دیدن این وضعیت به فصل شانزدهم کتاب، با عنوان «مخالفت حسن با امامان شیعه؟» مراجعه کنید. ذیلاً یک نمونه از این روایات را از متون روایی نقل می‌کنیم و نقد مؤلف را درباره آن مورد بررسی قرار می‌دهیم:

در *فروع کافی*: کتاب المعیشه، باب ۳۳، الصناعات؛ و در *استبصار*: کتاب المکاسب، باب ۱۲ ماکره من انواع المعایش، ح ۲۳۹۲؛ و در *من لا یحضره الفقیه*: کتاب المعیشه، باب ۳۷۲ المعایش و المکاسب و الفوائد و الصناعات، ح ۳۵۸۶؛ و در *بحار/الانوار*: ج ۴۲، باب حال الحسن البصری، ص

۱۴۳، ۸۳ حدیثی نقل شده است که در آن امام باقر علیه السلام، حسن بصری را کاذب معرفی کرده است. متن حدیث را از فروع کافی نقل می کنیم:

محمد بن یعقوب کلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن صالح بن السندی عن جعفر بن بشیر عن خالد بن عماره عن سدير الصيرفي. قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: «حديثُ بلغنى عن الحسن البصري فإن كان حقاً فإنَّ الله و إنا إليه راجعون.» قال: «و ما هو؟» قلتُ: «بلغنى أنَّ الحسن كان يقول: لو غلى دماغه من حرِّ الشمس ما استظلَّ بحائط صيرفي، و لو تنفَّدت كبده عطشاً لم يستسق من دار صيرفي ماءً، و هو عملي و تجارتی و فيه بنت لحمی و دمی، و منه حجی و عمرتی.» فجلس ثمَّ قال: «كذب الحسن، خذ سواءً و أعط سواءً، فإذا حضرت الصلاة فذع ما فی يدك و انهض إلى الصلاة، أما علمت أنَّ أصحاب الكهف كانوا صيارفه.»

مضمون حدیث این است که روزی سُدیر صیرفی خدمت امام ابوجعفر علیه السلام رسید و گفت: سخنی از حسن بصری به گوشم رسیده که اگر درست باشد، کارم تمام است. حضرت فرمود: چه سخنی؟ سُدیر گفت: شنیده‌ام که حسن می گفت: «اگر مغزم بر اثر حرارت خورشید به جوش آید، به سایه دیوار صراف پناه نمی برم و اگر جگرم از تشنگی بسوزد، از خانه صراف آب نمی نوشم.» در حالی که صراف کار و بار من است؛ گوشت و خونم از آن به وجود آمده و با درآمد صراف به حج و عمره رفته‌ام.

پس از این که سُدیر صیرفی - که حرفه و شغلش خرید و فروش پول بوده - قول حسن بصری را در مذمت و تقبیح حرفه صرافان برای امام باقر علیه السلام نقل می کند، حضرت می فرماید: «حسن دروغ گفته است.» سپس به سُدیر راه درست و حلال صراف را تعلیم می دهد و توصیه می کند که وقت نماز، دست از کار بشوی و به سوی نماز بشتاب. در پایان به سُدیر می فرماید: آیا نمی دانی که اصحاب کهف نیز صیرفی بودند؟

اکنون ناگزیرم عین مطالب مؤلف در نقد و ردّ این حدیث را بیاورم تا مدّعیان در نقد حدیث مؤلف، تا اندازه‌ای آشکار گردد:

«در روایت که مجلسی نقل کرده آمده است که امام باقر علیه السلام حسن را به دلیل سخن وی در نکوهش صیرفیان (صرافان و کسانی که به داد و ستد انواع پول می پردازند) تخطئه فرمود. ولی این روایت - علاوه بر این که مجلسی خود آن را مجهول خوانده - به دلایل متعدّد درست نیست. زیرا:

اولاً: در متون حدیثی شیعه، روایات متعددی به ویژه از امام صادق علیه السلام، در نکوهش صیرفیان آمده؛ از جمله حدیثی از امام صادق علیه السلام که مجلسی آن را موثق شمرده، و در آن، از اشتغال به پنج شغل منع شده است و اولین آنها شغل صیرفیان؛ و این هم ترجمه بخش مربوط به آن از حدیث مزبور: «فرزندت را به دست صیرفی مسپار؛ زیرا صیرفی از رباخواری در امان نیست.»^{۸۴} و هر توجیهی برای احادیث مزبور بتوان کرد، برای سخن حسن نیز می‌توان کرد.

ثانیاً: در کلام منسوب به امام باقر علیه السلام - در تخطئه سخن حسن در نکوهش صیرفیان - آمده است که اصحاب کهف، صیرفی بوده‌اند. حال آن که در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که اصحاب کهف صیرفی به معنی کسی که شغل او مبادله پول با پول است نبوده‌اند؛ بلکه صیرفی و صراف کلام بوده‌اند. که روایت دوم، روایت اول را تخطئه می‌نماید؛ و اگر صیرفی را به معنای مذکور در روایت حسن بصری در نکوهش صیرفیان - به معنی کسانی که به داد و ستد انواع پول می‌پردازند - گرفت. به هر حال مجموع این قراین، حاکی از نادرستی انتساب کلام مزبور به امام باقر علیه السلام در تخطئه حسن است.

از همه اینها گذشته، بر فرض محال که این روایت درست باشد، چیزی بیش از این نیست که حسن در مورد مسئله‌ای، آن هم نه مربوط به اصول و ضروریات دین و مذهب، اظهارنظری کرده؛ و امام علیه السلام سخن او را نادرست شمرده است. همین! ولی مگر ابراز نظری ناصحیح، حتی در مورد مسئله‌ای از این قبیل، موجب مطرود شدن است؟ یا مگر توقع این بوده که حسن معصوم باشد و کوچک‌ترین اشتباهی از او سر نزنند؟^{۸۵}

اصلاً مایل نیستم سخنی بگویم که مؤلف گران قدر جناب استاد ثبوت آورده گردد، اما چه کنم که پای حقیقت در میان است و این بنده در مقام نقد و بررسی است. ای کاش وارد این نقد نشده بودم. امیدوارم جناب ثبوت از این بحث طلبگی رنجیده خاطر نگردد.

اگر بخواهیم سستی، نادرستی، سخافت و آشفتگی مطالب فوق را با دقت و تفصیل بازنماییم، و نشان دهیم که در این ۲۳ سطر چه اشکالات و چه ابهام‌ها و چه اغلاط و چه قدر ادعای بی دلیل و چه اندازه جفای به خواننده وجود دارد، و از سوی دیگر چگونگی ارتباط این مطالب را با بسیاری از مطالب دیگر در کل کتاب، و تناقضات آنها را بیان کنیم، یک رساله مفرده می‌شود. راست هنر بزرگی است که کسی بتواند این همه آشفتگی را در یک صفحه بگنجانند. ذیلاً فهرست مختصری از این اشکالات را ذکر می‌کنیم:

۱. متن روایت یا ترجمه آن نیامده است تا خواننده دقیقاً بداند که شکل سُدیر چه بوده و حسن چه گفته و امام چه فرموده است؟

۲. این در حالی است که مؤلف محترم بارها در کتاب از این و آن شکوه می‌کند که چرا مطالب را به صورت کامل نقل نمی‌کنند؛ از جمله سخنان ابن ابی العوجاء، و روایت شیخ صدوق در توحید.^{۸۶}
۳. مهم‌ترین کتب حدیثی شیعه این روایت را نقل کرده‌اند و مؤلف می‌گوید: «روایت دیگری مجلسی نقل کرده است.»
۴. مؤلف می‌دانسته که علاوه بر مجلسی، منابع دیگر از جمله شیخ صدوق آن را نقل کرده‌اند^{۸۷} و در عین حال در نقل و نقد حدیث، از منابع دیگر سخن نگفته است.
۵. در فصول بعد وقتی سخن از این روایت به میان می‌آید، می‌گوید: «نادرستی این روایت را قبلاً باز نمودیم»^{۸۸} و مرادش همین مطالبی است که در این جا آورده است.
- ۶ مطالبی که حسن دربارهٔ صیرفیان گفته صرفاً «نکوهش» نیست، بلکه حکایت از آن دارد که شخص صرّاف و مال و اموال و متعلّقات او و حتی دیوار خانهٔ او و بدتر از آن سایهٔ دیوارش چنان کثیف، پلید و نجس است که اگر آدمی از شدّت گرما و حرارت تابش خورشید، مغزش به جوش آید، نباید به سایهٔ دیوار خانهٔ او بخزد؛ مبدا آلوده گردد و گناه او دامش را بگیرد.
۷. کلمهٔ «تخطئه» که مؤلف آورده و می‌گوید امام علیه السلام حسن را تخطئه کرده، در عین حال که درست است، حقّ مطلب را ادا نمی‌کند. در متن روایت آمده است که امام فرمود: «کذب الحسن»؛ یعنی حسن دروغ گفته است. نسبت دادن دروغ‌گویی به کسی، البته تخطئه هست؛ اما چیزی به مراتب افزون‌تر دارد.
۸. مؤلف، نقد روایت را چنین آغاز می‌کند: «این روایت - علاوه بر این که مجلسی خود آن را مجهول خوانده - به...» پس نخستین اشکال مؤلف، این است که مجلسی آن را «مجهول» خوانده. یعنی چه؟ مگر روایت هم مجهول می‌شود؟ این که روایتی مجهول باشد، یعنی کجایش عیب دارد؟ چرا عین عبارت مجلسی را از *مرآت العقول* نقل نکرده‌اید؟
۹. بسیار خوب؛ مجلسی آن را «مجهول» خوانده و به نظر مؤلف، معیوب دانسته است. منابع دیگر چه؟ شیخ صدوق دربارهٔ آن چه گفته است؟ کلینی چه گفته است؟
۱۰. مؤلف می‌گوید که «این روایت علاوه بر این که مجلسی آن را مجهول خوانده، به دلایل متعدّد درست نیست.» در این جا باید پرسید که: اولاً «درست نیست» یعنی چه؟ چه چیزش درست نیست و کجایش درست نیست؟ سندش یا متنش؟ از مطالب بعدی می‌توان فهمید که مؤلف می‌خواهد بگوید متن روایت درست نیست. اما کجای متن؟ در متن چندین مطلب آمده است. برای نقد متن باید معین کرد که کدام مطلب، مخدوش است. ثانیاً اگر مرادتان از «دلایل متعدّد» همان

چیزی است که با «اولاً» و «ثانیاً» آمده است، در این صورت اگر به جای «دلایل متعدّد» می‌گفتید: «دو دلیل» پسندیده‌تر بود.

اکنون به بررسی دلیل اوّل مؤلف در اثبات «درست نبودن» روایت می‌پردازیم. دلیل اول این است: «در متون حدیثی شیعه، روایات متعدّدی به ویژه از امام صادق علیه السلام در نکوهش صیرفیان آمده»:

۱۱. قید «به ویژه از امام صادق» که در دلیل فوق آمده، به چه معناست؟ این ویژگی چه چیز را به دلیل ما می‌افزاید؟ اگر این روایات از امام صادق علیه السلام نبود، و از امام باقر علیه السلام بود، آیا چیزی تغییر می‌کرد؟ با توجه به اشکال بعد، اگر این روایات از امام باقر علیه السلام می‌بود، شاید قید «به ویژه» معنای محصلی می‌یافت.

۱۲. این دلیل که «روایات متعدّد به نکوهش صیرفیان پرداخته‌اند» چگونه دلالت می‌کند که آن روایت درست نیست؟ به عبارت دیگر چه رابطه‌ای برقرار است میان «نکوهش صیرفیان» است. صورت استدلال مؤلف بدین گونه است: حسن بصری صیرفیان را نکوهش کرده است. امام باقر علیه السلام عمل حسن بصری را در نکوهش صیرفیان مردود دانسته است. امام صادق علیه السلام صیرفیان را نکوهش کرده است. پس آن روایت درست نیست.

اما مغالطه: در قید «نکوهش صیرفیان» مغالطه صورت گرفته است. در اشکال شماره ۶ گفتیم که کار حسن بصری، صرف نکوهش صیرفیان نبوده است. اما مؤلف، آن را به «نکوهش» تقلیل داده تا در این جا بتواند «نکوهش صیرفیان» توسط امام صادق علیه السلام را دلیل مخدوش بودن آن روایت بداند. پس از این درباره‌ی مراد از نکوهش شغل صراف‌ی سخن خواهیم گفت. اکنون می‌خواهیم با قبول این که هم امام صادق علیه السلام و هم حسن بصری صیرفیان را نکوهش کرده‌اند، بدانیم که چگونه نکوهش آنان از سوی امام صادق علیه السلام به نادرستی آن روایت می‌انجامد؟ ممکن است مؤلف بگوید که این دو روایت با هم تعارض دارند. بسیار خوب، به فرض این که بتوانید این تعارض را اثبات کنید، سؤال این است که چرا بر اثر این تعارض، روایت اول باید نادرست باشد و سقوط کند؟ آیا صرف علاقه‌ی شما به حسن بصری کافی است برای این که روایتی که در آن تکذیب وی آمده ساقط شود. چرا روایت اول که از امام باقر علیه السلام است و تقدم زمانی دارد، باعث سقوط روایت دوم نشود؟ و چرا بر اساس قاعده تعارض، البته در آن جا که تعارض کامل صورت گیرد، سخن از تساقط نگوییم؟ بدین ترتیب استدلال شما با آن مغالطه و این اغلاط هیچ‌گونه کارایی در اثبات نادرستی روایت سُدیر صیرفی ندارد.

۱۳. چرا متن آن روایات متعدد را که در نکوهش صیرفیان است نیاورده‌اید تا معلوم شود که امام صادق علیه السلام در مورد صیرفیان چه فرموده و با آنچه حسن بصری در مورد صیرفیان گفته است چه تفاوتی دارد؟

۱۴. صحت و اعتبار این روایات متعدّد، از کجا معلوم شده است؟ گفته‌اید که: «مجلسی آن را موثق شمرده».

اولاً: در کجا مجلسی آن را موثق شمرده؟ چرا مأخذ آن را ذکر نکرده‌اید؟

ثانیاً: آیا توثیق مجلسی کفایت می‌کند؟

ثالثاً: چگونه است که در این جا توثیق مجلسی پذیرفته است، اما آنجا که بر ضدّ حسن بصری، نقل روایت می‌کند، سخن علامه شعرائی را به یاد می‌آورید و متذکّر می‌شوید که مجلسی «در بسیاری از موارد به روایاتی استناد می‌کند و آنها را به عنوان حجتّ عرضه می‌کند که در مقایسه با هزاران احادیثی که او ضعیف شمرده، هم به لحاظ سند و هم به لحاظ محتوا، خیلی سست‌تر است؛ و کثیری از آنها اصلاً سند ندارد، و نه تنها قرآینی بر صحتّ آنها موجود نیست، که قرائن متعدّد بر کذب و بطلان آنها هست.»^{۸۹}

۱۵. مطابق ارجاع مؤلف در پاورقی (ص ۲۲۴) مراد وی از این روایات متعدد، سه روایت در جلد ۱۰۰ بحار^{۹۰} است که وقتی به آنها مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم آنچه در این روایات درباره حرقه صرّافی آمده، کاملاً با آنچه حسن بصری گفته متفاوت است؛ و اطلاق «نکوهش صیرفیان» بر هر دو، صرف اشتراک لفظی است. سخن حسن را درباره صیرفیان ملاحظه کردید. در روایاتی که از ائمه علیهم السلام رسیده، شغل صرّافی از مشاغل مکروه است. در /ستبصار/، حرقه صرّافی در باب ۱۲ کتاب /المکاسب آمده که عنوانش چنین است: «ما کره من انواع المعایش». اما سه روایت: در روایت اول اسحاق بن عمار می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم و گفتم: خداوند به من پسری داده است. سپس از امام راهنمایی می‌طلبید که پسرش را وقتی بزرگ شد، به چه کاری مشغول کند؟ در این جا است که امام علیه السلام سخن از آلودگی صرّافی به ربا می‌گوید و به او سفارش می‌کند که فرزندش را به حرقه صرّافی مفرستد. میان این بیان و این فضا با آنچه حسن گفته تفاوت از زمین تا آسمان است. در روایت دوم و سوم، اساساً قید «آكلة الربا منهم»^{۹۱} آمده که صفت احترازی و مقسّم است؛ یعنی صیارفه بر دو قسم‌اند، برخی از آنها آلوده به ربا‌بند، نه همه آنها.

۱۶. در پایان دلیل اول بر نادرستی آن روایت، مؤلف محترم چنین می‌گوید: «هر توجیهی برای احادیث مزبور بتوان کرد، برای سخن حسن نیز می‌توان کرد». این تعبیر، خود حاوی چند اشکال است: اول این که مؤلف محترم فراموش کرده است که این دلیل را اقامه کرده است بر نادرستی آن

روایت. اگر آن روایت، نادرست است، سخن حسن نیز بخشی از آن روایت است؛ و اگر مراد از «نادرست» مثلاً جعلی بودن روایت باشد، سخن حسن نیز به تبع کلّ روایت که جعلی است، جعلی خواهد بود. مگر این که بگوییم مراد مؤلف از نادرستی روایت، نادرستی آن بخش از روایت است که امام باقر علیه السلام فرموده است: «کذب الحسن». به همین جهت بود که در اشکال شماره ۱۰ گفتیم که مراد از «درست نیست» باید روشن شود. دوم این که این بیان، بیانی نقضی و جدلی است که در ضمن اشکالات روشی کتاب برشمردیم و از این گونه تعابیر در کتاب، فراوان یافت می‌شود. سوم این که مؤلف محترم، گویا هیچ تفاوتی میان امام معصوم علیه السلام و حسن بصری قائل نیست. سخن امام، عین حقیقت است و برای شیعه حجّیت مطلق دارد، و چنین نیست که باید توجیه شود تا پذیرفته گردد. در حالی که حسن بصری فردی است مانند همه آدمیان؛ می‌تواند درست بگوید و می‌تواند درست نگوید.

سخن ما در بیان اشکالات نقد مؤلف به روایت سُدير صيرفي به درازا کشید. به همین جهت نقد دلیل دوم ایشان را که آن نیز بسیار حرف و سخن دارد، نمی‌آوردیم و فقط اشاره می‌کنیم که این دلیل نیز مانند دلیل اول، بر همه چیز دلالت دارد جز بر درست نبودن روایت سُدير صيرفي. ذیلاً دو سه نکته دربارهٔ بند پایانی نقد مؤلف به روایت مذکور می‌آوریم:

نکتهٔ اول: مؤلف می‌گوید که «از همهٔ اینها گذشته، بر فرض محال که این روایت درست باشد...» اصلاً قابل فهم نیست که چرا باید درست بودن این روایت محال باشد؟ شما چه سخن قابل قبول و معقولی گفتید که سبب شود درستی این روایت محال گردد؟

نکتهٔ دوم: گفته‌اید که اگر هم این روایت درست باشد، چیز مهمی اتفاق نیفتاده است. حسن اظهارنظر کوچکی کرده و امام علیه السلام آن را نادرست شمرده است. اصلاً این طور نیست. واقعاً بسیار مهمی اتفاق افتاده است. امام معصوم علیه السلام که سخنش برای همهٔ شیعیان حجّت است، حسن بصری را کاذب معرفی کرده است. بنابراین، اقوال وی نزد شیعیان فاقد اعتبار است.

نکتهٔ سوم: مؤلف می‌گوید که «مگر ابراز نظری ناصحیح، حتی در مورد مسئله‌ای از این قبیل، موجب مطرود شدن است؟» پاسخ این است که پیش‌تر در بحث تفصیل ملائکه بر پیامبران آوردیم که قیاس حسن با شیخ صدوق مع الفارق است؛ چرا که صدوق علیه الرحمة همان یک سهود را مرتکب شد، اما مشکل حسن یکی دو تا نیست. آنجا شما گفتید که اشتباه حسن همانند اشتباه صدوق است. این جا می‌گویید که مگر یک اظهارنظر ناصحیح، باید باعث مطرود شدن شود؟ در موارد دیگری از این کتاب، اشتباهات دیگر او را به گونه‌ای دیگر توجیه کرده‌اید. اکنون شما به سؤال ما

پاسخ بدهید که فردی با این همه اشتباه را، که امام معصوم علیه السلام تکذیبش کرده است، چگونه «گنجینه‌دار علم و عرفان» نامیده‌اید؟

یک بار دیگر نقد مؤلف بر روایت سُدر را به همراه نقد و بررسی نگارنده در مورد آن بخوانید تا روشن شود که مؤلف محترم دربارهٔ روایت مذکور همه چیز گفته آلا سخنی که ارتباط مستقیم و معلوم با نقد روایت داشته باشد و دلالت بر نادرستی آن کند. وضعیت نقدهایی که مؤلف بر سایر روایاتی دارد که دالّ بر ذمّ و قدح حسن است، کم و بیش شبیه همین وضعیت است. در آن موارد نیز همین آشفتگی و بی‌سروسامانی وجود دارد و اکثر مطالبی که گفته شده، خارج از قواعد نقد حدیث است. از همهٔ اینها گذشته - مثلاً در ما نحن فیه یعنی نقد روایت سُدر - آیا نباید در قبول یا ردّ آن، به سنت علما و فقه‌های شیعه و عملکرد آنها دربارهٔ روایتی که در کتب اربعه و سایر منابع روایی آمده، مراجعه کرد و دید آیا حتی یکی از آنان متن این روایت یا سند آن را تضعیف کرده است؟ بالفرض اگر روایتی مورد قبول همهٔ علمای شیعه قرار گرفته، ردّ بی‌اساس و غیرمستدلّ آن، مخالفت عنادآمیز با اجماع علمای شیعه نیست؟

اشکال دوم: در ارتباط با محلّ نزاع یعنی تشیع حسن بصری، دو فصل از کتاب یعنی فصل بیست و یکم و بیست و دوم که دربارهٔ مخالفان حسن و مدافعان حسن از علمای شیعه است، اهمیت خاصی دارد. به جهت ضیق مجال از نقد تفصیلی این دو فصل که می‌تواند ما را با جایگاه حسن بصری نزد علمای شیعه و دیدگاه‌های آنان دربارهٔ وی کاملاً آشنا کند، چشم می‌پوشیم و دربارهٔ این دو فصل به اختصار دو بحث را مطرح می‌کنیم؛ در یکی نکاتی کلی را دربارهٔ محتوای این دو فصل می‌آوریم و در دیگری بیان مؤلف محترم را در نقل دیدگاه مامقانی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بحث اول: در فصل بیست و یک کوشش شده است که با ذکر فقط چند تن از علمای شیعه، و بعضاً تضعیف آنان و در مجموع تقلیل کمیت مخالفان، از شدّت مخالفت و ضدیت با حسن کاسته شود. در حالی که اگر بخواهیم مخالفان وی را از علما در طول تاریخ تشیع فراهم آوریم و اقوال و دیدگاه‌هایشان ذکر کنیم، یک کتاب مطلب خواهد شد. به عنوان نمونه قاضی سعید قمی در شرح توحید صدوق ذیل همان روایتی که از ابن ابی العوّاء در ذمّ حسن بصری آمده می‌گوید: «ویل لمن کفره نمرود».^{۹۲} نیز در ذیل حدیث ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام دربارهٔ صفات خدا، مطالبی را دربارهٔ شیعه اهل بیت علیهم السلام می‌گوید و قائل است، علم حقیقی آن است که از جانب ائمه علیهم السلام به دست ما رسد: «هم خزائن وحی الله و معادن حکمة الله فلیس العلم إلّا ما خرج عنهم؛ فلیذهب الحسن (و أضرابه) یمیناً و شمالاً؛ فلیس العلم إلّا هاهنا».^{۹۳} مصحح

در پاورقی می‌گوید که قسمت اخیر عبارت مذکور، که دربارهٔ حسن است، فقره‌ای از یک حدیث است که در *بصائر الدرجات*،^{۹۴} آمده، و شارح از آن به عنوان یک ضرب المثل استفاده کرده است). همچنین محدّث قمی در *هدیه الأحاب* و *فقه المنتهی* که قبلاً قولش را آوردیم و در کتاب اخیر ادعا می‌کند که «اکثر شیعه او را منحرف می‌دانند.» نیز شیخ عبدالله مامقانی صاحب *تنقیح المقال* که بعداً به آن خواهیم پرداخت و شیخ محیی الدین مامقانی که پیش‌تر قول او را در ادعای اتفاق امامیه در تضعیف حسن آوردیم؛ و تقریباً همه فقهای معاصر را می‌توان از مخالفان حسن به شمار آورد.

در مورد فصل بیست و دوم، مباحث بسیاری قابل طرح است که با بحث و بررسی آنها کلّ این فصل و حتی عنوانش یعنی «ستایشگران و مدافعان حسن از بزرگان و علمای شیعه» زیر سؤال می‌رود. نگارندهٔ این سطور به هیچ وجه نمی‌خواهد بگوید و نمی‌گوید که حسن بصری در میان علمای شیعه، مدافع ندارد؛ بلکه می‌خواهد بگوید که اگر ما نخواهیم لشکرکشی کنیم و در این کار درصدد آن باشیم که بر سیاهی لشکر بیفزاییم؛ و اگر بخواهیم درباره حسن بصری، حقیقت را بدانیم، روش بحث و قواعد تحقیق اجازه نمی‌دهد که مباحث را این‌گونه که مؤلف محترم در این فصل آورده، مطرح کنیم. در حالی که مؤلف در جای جای کتاب فغان و شیون و شکوه کرده است که چرا دیگران همهٔ مطالب را به درستی نقل نمی‌کنند، حذف می‌کنند، گزینش می‌کنند و حق را نمی‌گویند، خود ایشان در این فصل دقیقاً همین شیوه عمل کرده است. این بنده به ضرس قاطع می‌گوید و در جای خود اثبات می‌کند که اکثر کسانی که در این فصل به عنوان «ستایشگران و مدافعان حسن از بزرگان و علمای شیعه» آمده‌اند، یا از زمرهٔ بزرگان و علمای شیعه نیستند و یا از ستایشگران و مدافعان حسن نیستند. به عنوان نمونه از سیدمرتضی علم الهدی رحمه الله علیه یاد می‌کنم. در موارد متعدّدی از این کتاب و به خصوص در این فصل، سیدمرتضی به عنوان ستایشگر و مدافع حسن بصری به گونه‌ای بسیار نمایان و چشمگیر مطرح شده است؛ و چنانکه پیش از این مذکور افتاد مؤلف محترم در نشست نقد و بررسی کتاب گفت که «سیدمرتضی حسن را به عرش برده است» در حالی که به اعتقاد نگارنده نسبت دادن امثال این تعابیر به سید مرتضی عین افترا به او است. آنچه باعث شده است که مؤلف محترم در مورد سیدمرتضی - و البته بسیاری از کسانی که به زعم وی ستایشگر و مدافع حسن می‌باشند - به این قبیل نتایج برسد، عواملی است که در مباحث پیشین به آنها اشاره شده است؛ از قبیل این که حسن بصری به نحو ما تقدّم و پیش از تحقیق وی «گنجینه‌دار علم و عرفان» و به مثابهٔ معیار حق و باطل تلقّی شده است؛ نیز گزینشی بودن روش مؤلف؛ نیز استنباطهای نامقبول. همهٔ اینها دست به دست هم داده، عشق به حسن بصری نیز به آن اضافه شده و خشم

ناشی از نوشته شدن یک کتاب بر ضدّ حسن (که مؤلف در مواردی از کتاب به آن اشاره می‌کند) نیز افزوده گردیده و باعث شده است که مؤلف، سیدمرتضی را از جمله ستایشگران و مدافعان حسن بداند و بگوید که وی حسن را به عرش برده است. اما واقعیت این است که سیدمرتضی به عنوان یکی از بزرگترین علمای شیعی در اوج انصاف و عدالت، آنچه را که دربارهٔ حسن می‌دانسته، از خوب و بد آورده است. این مؤلف محترم است که با روش خاصّ خود اولاً گزینش می‌کند و آنچه را سیدمرتضی در ذمّ حسن آورده، ندیده می‌انگارد یا توجیه می‌کند و ثانیاً نکات مثبتی را که سیدمرتضی آورده، به گونه‌ای خاصّ قرائت می‌کند و از آن معنای خاصی را استنباط می‌نماید و نتیجه می‌گیرد که سیدمرتضی حسن را به عرش برده است.

نمونهٔ گزینش حذفی این است: در /مالی آمده است که به امام سجّاد علیه السلام گفتند که حسن می‌گوید: «لیس العجب ممّن هلك كيف هلك، بل العجب ممّن نجى كيف نجى!» امام علیه‌السلام قول حسن را ردّ کرد و چنین فرمود: «لیس العجب ممّن نجى كيف نجى، بل العجب ممّن هلك كيف هلك!» در این گونه موارد - که در کتاب کم نیست - مؤلف می‌گوید که این چیز مهمّی نیست؛ اینکه نظر حسن با نظر امام سجّاد علیه‌السلام تفاوت دارد، اشکالی ندارد. پیش تر نیز دیدیم که در روایت سُدير صیرفی، مؤلف گفت مخالفت امام باقر علیه‌السلام با حسن چیز مهمّی نیست. نمونهٔ دیگر گزینش حذفی روایتی است که در همان‌جا، سیدمرتضی نقل کرده است که امام سجّاد علیه‌السلام، در طواف دید که حسن برای مردم وعظ می‌کند. حضرت او را از این کار منع کرد و قیدی با این مضمون بکار برد که: «مزاحم طواف مردم مشو.»

نمونه‌ای از قرائت و استنباط خاصّ مؤلف این است که «تمام اندرزا و گفته‌های حسن در نکوهش دنیا - لفظاً و معنأ و یا دست کم معنأ - برگرفته از کلام امیر مؤمنان است.»^{۹۵} مؤلف، این سخن را به گونه‌ای قرائت کرده که از آن مدح و ستایش برداشت می‌شود؛ در حالی که به سادگی می‌توان این سخن را به گونه‌ای دیگر نیز قرائت کرد و آن این که حسن، چیزی از خود نداشته است، بلکه یا عین سخن امیر علیه‌السلام را تکرار می‌کرده و یا معانی را می‌گرفته و در قالب الفاظ خود می‌ریخته است. شاهد و مؤید این گونه قرائت این است که خود حسن هیچ‌گاه به این مطلب اعتراف نکرده و در جایی اعلان ننموده که هرچه دارم از علی است؛ و چون حسن خود در جایی اعتراف نکرده، سیدمرتضی برای اثبات مدعای خود مجبور می‌شود نمونه‌هایی را بیاورد و مقایسه کند و به قول مؤلف محترم «سپس نمونه‌هایی از کلام امام را که مأخذ گفتار حسن بوده آورده.»^{۹۶} مؤید دیگر این قرائت، آن است که شیخ عبدالله مامقانی - که دربارهٔ او پس از این سخن خواهیم گفت - در تنقیح المقال^{۹۷} در شرح حال حسن بصری، مشابه عبارت سیدمرتضی را می‌آورد و می‌گوید: «جميع

کلامه فی الوعظ و ذمّ الدنيا و هو بارع الفصاحة، بلیغ المواعظ، کثیر العلم؛ و جُلّ مواعظه مأخوذة من کلام امیرالمؤمنین علیه السلام.» در عین حال نتیجه‌ای را که مؤلف از کلام سیدمرتضی گرفته، مامقانی نمی‌گیرد و در پایان شرح حال^{۹۸}، حکم نهایی او ذمّ حسن است.

نگارنده فعلاً و در این مبحث نمی‌خواهد بگوید که قرائت دوم، ارجح است و باید آن را پذیرفت، بلکه می‌خواهد بگوید به سادگی نمی‌توان از کلام سیدمرتضی استنباط کرد که او حسن را به عرش برده و ستایشگر و مدافع او است؛ بلکه باید نشست و محققانه و بی‌طرفانه مطالعه و تأمل کرد تا شاید حقیقت روشن شود.

علاوه بر اینها در حالی که گفته‌اند حسن بصری قائل به برتری فرشتگان بر پیامبران بوده و مؤلف محترم نیز در کتاب^{۹۹} درباره آن بحث کرده است، سیدمرتضی قائل به برتری انبیا است و در این باره ادعای اجماع امامیه را دارد و می‌گوید: «و قد أجمعت الامامية بلا خلاف بينها علی أن کلّ واحد من الانبياء أفضل و أكثر ثواباً من کلّ واحد من الملائكة؛ و ذهبوا فی الائمة علیهم السلام أيضاً إلی مثل ذلك.»^{۱۰۰}

آیا از عبارت «أجمعت الامامية بلاخلاف بينها» نمی‌توان استنباط کرد که حسن بصری - اگر خلاف آن را معتقد بوده - از امامیه نیست؟ پس از آن سیدمرتضی به تفصیل وارد بحث می‌شود و به اثبات مدعا می‌پردازد و در این راه - برخلاف نظر مؤلف محترم که می‌گوید: «اگر حسن در نظریه خود در باب برتری فرشتگان به خطا رفته باشد، این خطا نه در مخالفت با قرآن است و نه در مخالفت با سنت قطعی؛ و مخالفت با اجماعات منقوله نیز در میان فقیهان امری متداول بوده است.»^{۱۰۱} - به آیات قرآن نیز استناد می‌کند و این قول را که ارتکاب گناهان صغیره را برای پیامبران جایز می‌داند، به معتزله نسبت می‌دهد.^{۱۰۲}

بحث دوم: مؤلف محترم در پایان فصل بیست و دوم با عنوان «ستایشگران و مدافعان حسن از بزرگان و علمای شیعه» مطلبی را به این بیان مطرح می‌کند: «برخی نیز در مورد حسن به نتیجه قطعی نرسیده و از داوری در این مورد خودداری کرده‌اند؛ یا در یک جا وی را نکوهش کرده و در جای دیگر او را ستوده‌اند.»^{۱۰۳} پس از آن به عنوان نمونه دو نفر را ذکر می‌کند که یکی از آنها شیخ عبدالله مامقانی صاحب کتاب تنقیح المقال است. اولین نکته‌ای که در این جا باید گفته شود این است که آوردن مامقانی در ذیل مطلب مذکور به هیچ وجه من الوجوه قابل توجیه نیست؛ چرا که او از مجموعه مباحثی که درباره حسن آورده به نتیجه نهایی رسیده و درباره حسن داوری کرده و چنین

نیست که در یک جا حسن را نکوهش کرده باشد و در جای دیگر ستایش. این که وی در تنقیح *المقال* مجموعه آرا و اقوال را درباره حسن می آورد و خوب و بد را می گوید، معنایش تردید در نکوهش یا ستایش نیست، بلکه اولاً این، روش نگارش کتاب رجالی از فردی منصف است. ثانیاً وی در پایان این مباحث جمع بندی کرده و به نتیجه قطعی رسیده که پس از این درباره اش سخن خواهیم گفت. مطابق آنچه در تنقیح *المقال* آمده، باید مامقانی در فصل مخالفان حسن ذکر می شد؛ اما به هر صورت سر از فصل ستایشگران و مدافعان حسن درآورده و به عنوان اهل تردید و توقف در کنار آنان نشسته است.

اکنون عین عبارات مؤلف محترم را در بیان دیدگاه مامقانی درباره حسن می آوریم؛ آن گاه به بررسی آن می پردازیم:

«عبدالله مامقانی (۱۲۹۰-۱۳۵۱ هـ) از رجال شناسان شیعی است؛ و سخنانی از سید مرتضی مشتمل بر ستایش فراوان از حسن آورده؛ و تصریح می کند که «حسن چون در روزگار امویان می خواست حدیثی از امام علی علیه السلام بازگو کند، برای مراعات تقیه می گفت: ابوزینب چنین گفت.» و پس از نقل گزارش هایی در مذمت حسن می نویسد: بنابر آنچه با سند صحیح از ابان بن ابی عیاش روایت شده، حسن در آخر عمر توبه کرده؛ و این روایت، بر تمام روایاتی که از طریق شیعه و سنی در مذمت وی آمده حکومت دارد؛ زیرا در آن تصریح شده است که وی در آخر کار توبه کرده؛ و از گذشته ها پشیمان شده و به جرگه شیعیان تندرو پیوسته.^{۱۴}

بسیار شگفت انگیز است از کسی مانند استاد ثبوت که این همه از عدم رعایت دقت در نقل مطالب و از جفایی که بر اثر آن در حق حسن بصری رفته می نالد، اما خودش سخنان یک فرد را زیر و رو شده و شخم زده تحویل می دهد. ذیلاً به بررسی فقره فوق می پردازیم:

۱. قبل از هر چیز باید گفت که مطابق مفاد این فقره، برخلاف توضیح مؤلف محترم درباره مامقانی، وی در مقام تردید و توقف نیست، بلکه به نتیجه قطعی رسیده و درباره حسن داوری کرده و قائل است که وی در آخر کار توبه کرده و به جرگه شیعیان تندرو پیوسته است.

۲. فقره مذکور که به نظر نگارنده این سطور «دیدگاه مامقانی درباره حسن به روایت ثبوت است»، حاصلش این است که از نظر مامقانی، حسن همه عمر دراز خود را در گمراهی و ضلالت بوده و در آخر کار توبه کرده و از گذشته ها پشیمان شده است. دیگران نیز درباره توبه و استبصار حسن، مطالبی گفته اند و مؤلف محترم در کتاب آورده است، اما هیچ گاه، بحث توبه و استبصار حسن را جدی نگرفته و قبول ندارد؛ در حالی که می توانست فصلی را در کتاب بگشاید و بحث توبه و استبصار حسن را - که البته بسیار زیبا و دلگشا و پرشکوه است - مورد بررسی قرار دهد و صحت و سقم آن را

آشکار نماید. اما مؤلف، آن را قبول ندارد و حسن را همواره گنجینه‌دار علم و عرفان می‌داند و اگر بحث توبه حسن را به مامقانی نسبت داده، برای آن است که او را به جمع مدافعان حسن نزدیک کند؛ اما باید دانست که رأی نهایی مامقانی، قول به توبه حسن نیست چنانکه بیاید.

۳. این که در آن فقره درباره مامقانی آمده است که: «سخنانی از سیدمرتضی مشتمل بر ستایش فراوان از حسن آورده» به هیچ وجه با متن *تنقیح المقال* منطبق نیست؛ زیرا مامقانی فقط بعضی از عبارات *مالی* را آورده و برخی از آنها - چنانکه خواهیم گفت - در تنقید از حسن است. قید «ستایش فراوان»، جفای بزرگ هم در حق مامقانی و هم در حق خواننده کتاب، و مولود قرائت و فهم خاص مؤلف محترم است که پیش از این نمونه‌اش را آوردیم.

۴. مؤلف در ادامه نقل نظر مامقانی تصریح می‌کند که «حسن چون در روزگار امویان می‌خواست حدیثی از امام علی علیه السلام بازگو کند، برای مراعات تقیه می‌گفت: ابو‌زینب چنین گفت». این نکته را سیدمرتضی در *مالی* گفته، شیخ مامقانی نیز در کتاب خود آورده است که حسن بصری در زمان بنی امیه، علی علیه السلام را «ابوزینب» می‌خواند. همه می‌دانیم که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مکنی به کنیه «ابوالحسن» است. در عرب، مکنی کردن و خواندن فردی که صاحب فرزند پسر است، به دخترش حکایت از تحقیر و تصغیر دارد. مؤلف محترم برای این که این اشکال را بزداید، عبارت «برای مراعات تقیه» را به سخن مامقانی افزوده است. عین عبارت مامقانی این است: «و کان الحسن البصری إذا أراد أن یحدث فی زمن بنی امیه عن علی علیه السلام، قال: قال أبو زینب.»^{۱۰۵} مؤلف، در جای دیگری از کتاب نیز تقیه را از قول مامقانی به حسن نسبت داده^{۱۰۶} که درست نیست. بعلاوه اگر حسن می‌خواست تقیه کند، تا معلوم نباشد که سخن از علی علیه السلام می‌گوید، چرا به جای «ابوزینب» نگفته است «ابو عبدالله».

۵. مؤلف محترم در پایان از قول مامقانی چنین می‌آورد که «بنابر آنچه با سند صحیح از ابان بن ابی عیاش روایت شده که دال بر توبه حسن می‌باشد، بر همه روایاتی که از طریق شیعه و سنی در مذمت حسن آمده، حکومت دارد.» مطلب منقول از مامقانی، درست است، اما بخشی از تحلیل او است و بخشی ادامه دارد. ادامه بحث مامقانی و جمع‌بندی نهایی او را مؤلف محترم، نقل نکرده و به این عبارت ناتمام اکتفا می‌کند که: «ولی اشکال در آن است که ابان بن ابی عیاش فردی است که روایت منقول از او را نه موثق می‌توان شمرد و نه حسن...» بحث روشمند و منصفانه و غیرجانبدارانه مامقانی همراه با تجزیه و تحلیل گام به گام بدین گونه است که ابتدا اقوال موجود در مدح و ذم حسن - که البته بیشترش ذم است - را می‌آورد و سرانجام به روایت وضو گرفتن حسن می‌رسد که

بسیار آب می ریخت. علی علیه السلام به او فرمود: «ما أَرَقْتَ ماءً كثيراً يا حسن؟»: آب بسیار ریختی؟! حسن در جواب گفت: خون‌هایی که امیرالمؤمنین از مسلمانان ریخته، بیشتر است.»

پس از نقل روایت فوق، مامقانی می گوید: «و ذکر هذا البحر بتفاوتِ یسیر فی الألفاظ فی أصولنا، علی أنَّ ذمّه من طرقنا متواتر.»^{۱۰۷} بدین ترتیب حاصل بحث این می شود که از طریق شیعه، ذمّ حسن بصری متواتر است. نظر خواننده را به این نکته جلب می کنم که رأی مذکور اظهارنظر یک متخصص و رجال شناس است. پس از رأی مذکور مامقانی بسیار دقیق، کارشناسانه و منصفانه همان مطلبی را طرح می کند که مؤلف نقل کرده است. یعنی ماجرای را نقل می کند با سند صحیح از قول فردی به نام ابان بن ابی عیاش که دالّ بر توبه حسن است. با ذکر این مطلب، فصل دیگری می گشاید برای این که بتواند از راه صحیح و مقبول و بدون این که تبرئه حسن سر از تضعیف و تخریب کسانی بسیار درآورد و همه آنچه را که متواتراً در ذم حسن آمده، ندیده بینگارد، سر از استبصار حسن و اثبات تشیع او درآورد. این فصل جدید عبارت است از این که همه آنچه متواتراً از طریق شیعه و سنی درباره نکوهش حسن نقل شده، پذیرفته و درست است و ما نمی خواهیم برای نجات حسن، همه چیز را ویران کنیم، بلکه روایت ابن ابی عیاش، مدلولی دارد که می تواند بر همه منقولات درباره حسن، حکومت داشته باشد؛ «لأنّه یصف فی توبه فی آخر أمره و ندمه، و کونه من شیعه علیّ علیه السلام المفرطین.»^{۱۰۸} آنچه در روایت ابن ابی عیاش آمده، تصریح بر پشیمانی و توبه حسن در آخر کار دارد و دالّ بر این است که وی از شیعیان افراطی علی علیه السلام شده است. بدین ترتیب، پشیمانی و توبه و بازگشت، می تواند همه گذشته را تطهیر کند.

ملاحظه می کنید که مامقانی بسیار دقیق و علمی و روشمند، آن گونه که از یک رجال شناس متبحر و منصف، انتظار می رود، در جستجوی راهی است که بتواند مسئله حسن بصری را حل کند. اما وی در ادامه بحث مطلبی را مطرح می کند که مانع از حکومت حدیث توبه است؛ و آن این است که می گوید ناقل این روایت یعنی ابان بن ابی عیاش - چنانکه در شرح حال او آمده - به لحاظ وثاقت یا حسن، وضعیتی متزلزل دارد که پذیرفتن نقل او را زیر سؤال می برد. بدین ترتیب حاصل بحث مطابق روش مامقانی این می شود که: «و لا حکومه علی هذا لحديث التوبة علی ما تسالم علیه أصحابنا من ذمه.»^{۱۰۹} یعنی: بنابراین، حدیث توبه نمی تواند حکومت داشته باشد بر آن چیزی که مورد اتفاق اصحاب ما است که ذم حسن باشد؛ و در پایان بحث، به عنوان جمع بندی شیخ عبدالله مامقانی چنین می گوید: «و علی کلّ حال؛ فلا یمكن رفع الید به عن الاخبار الكثیره الوارده فی

ذمه، والله العالم بالحقائق.^{۱۱۰} شیخ محیی الدین مقانی نیز در پاورقی‌ها که مستدرک متن است، جمع‌بندی و حاصل بحث را چنین می‌آورد: «تَحْصِلُ مِمَّا ذَكَرْنَا هُوَ مِنْ اتِّفَاقِ عِلْمَانَا الْأَمَامِيَّةِ عَلَى تَضْعِيفِهِ أَنَّ الْحُكْمَ بَعْضُهُ وَ سَقُوطُ رَوَايَاتِهِ هُوَ الْمَتَيْنُّ» والله العالم.

مؤخره

۱. آنچه در این مقاله آمد، به هیچ‌وجه نقد شخص حسن بصری نبود، بلکه نقد کتابی بود که با عنوان حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان نوشته شده است. مراد این است که کتاب مذکور، به لحاظ روش، محتوا و ساختار، مشکلات عدیده دارد و همین مشکلات باعث شده که نتواند در تحقیق موضوع موردنظر توفیق داشته باشد. به خصوص بحث ساختار کتاب از اهمیت خاصی برخوردار است که در لابلای مباحث به آن اشاراتی شد، اما مورد بحث قرار نگرفت؛ چرا که فضای یک مقاله، رخصت طرح این همه مباحث را نمی‌دهد. در آنچه گفتیم نیز رعایت اختصار و ایجاز کردیم. به نظر می‌رسد که طرح تفصیلی همهٔ مباحث، نیاز به کتابی با حجم کتاب مورد بحث دارد.

۲. در نشست نقد و بررسی کتاب، سؤالی از جانب یکی از حضار مطرح شد که ممکن است به ذهن خوانندهٔ این نقد نیز برسد. آن سؤال این است که: چه اشکالی دارد که حسن بصری شیعه باشد؟ به عبارت دیگر چرا در این مباحثات، عده‌ای در برابر تشیع وی مانع می‌افکنند و با آن مخالفت می‌کنند؟ چه بهتر که وی شیعهٔ امیرالمؤمنین باشد.

پرسش فوق بسیار دقیق و ظریف است و جوانب و وجوه مختلف دارد؛ بررسی همهٔ جوانب آن، اگر نه یک کتاب، یک مقاله می‌خواهد. اجمالاً می‌توان چنین گفت که تشیع حسن، حداقل می‌تواند دو حالت داشته باشد: یکی حالت درونی و روانشناختی. در این حالت، می‌توان به سادگی گفت که امیدواریم وی شیعه و مطیع امام معصوم علیه‌السلام، و تابع خانهٔ وحی، و ناجی بوده. حالت دوم، حالت بیرونی و ظهور تشیع او است که از این حیث وجههٔ تاریخی می‌یابد. امروز ما در قرن پانزدهم هجری و در انتهای یک جریان قرار داریم که حاوی فرهنگ خاص است. در این فرهنگ با مجموعه‌ای از منابع روایی، اسناد تاریخی، شخصیت‌ها و علمای شیعی و سنت دینی مواجهیم. در این جریان و در این مجموعه، منابع و شخصیت‌هایی قرار دارند که چهرهٔ حسن را در مقابل، و به عنوان مخالف امام معصوم علیه‌السلام ترسیم کرده‌اند. این احتمال هست که دشمنان حسن و - مثلاً - مخالفان سیاسی یا علمی او با دیسیسه و توطئه، این چهرهٔ غیرواقعی را ساخته باشند. راه درست اثبات تشیع حسن، این است که کاملاً روشمند و مطابق اصول پژوهشی و به دور از جانبداری و پیشداوری،

به مطالعه‌ای دقیق و همه جانبه بپردازیم؛ شاید بتوانیم به نتیجه مطلوب برسیم. تازه اگر در پژوهشی درست، به نتیجه مقابل نتیجه موردنظر هم برسیم و برای ما ثابت گردد که وی شیعه نبوده، به نظر نگارنده باز هم به نتیجه‌ای مطلوب رسیده‌ایم؛ یعنی بر اثر این پژوهش دقیق و درست، حقیقت روشن شده و دیگر درباره حسن بصری جنگ و نزاعی نخواهد بود.

حال اگر به لحاظ حالت دوم یعنی حالت بیرونی و تاریخی، بدون مطالعه و تحقیق، یا با تحقیق غیرروشمند و همراه با جانبداری و پیشداوری، بگوییم و پافشاری کنیم که حسن شیعه بوده، معنایش این است که همه رجال و منابع و شخصیت‌هایی که بر عدم تشیع او و مخالفتش با امام تأکید کرده‌اند، بی وجه و نادرست و نسنجیده سخن گفته‌اند و به او افترا زده‌اند و در حقش ستم کرده‌اند. به عبارت دیگر اگر ادعای تشیع برای حسن، به اقتضای تحقیقی دقیق و اصولی نباشد، از تضعیف شخصیت‌ها و علمای بزرگ شیعی، و تخریب همه منابع روایی که در آنها ذم حسن آمده، سر درمی‌آورد. در نتیجه برای تبرئه و نجات یک نفر، جمع‌کنیری را فدا کرده‌ایم.

منابع و مأخذ

۱. الاحتجاج، ابومنصور احمد بن علی الطبرسی، قم: أسوه، ۱۴۱۳ ق.
۲. اصول کافی، شیخ کلینی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸.
۳. مالی، سیدمرتضی علم الهدی، قم، ۱۴۲۷ ق.
۴. بحارالانوار، علامه محمدباقر مجلسی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۵. البیان فی تفسیر القرآن، السید ابوالقاسم الموسوی الخوئی، قم: امید، ۱۴۱۶ ق.
۶. تاریخ تفسیر، سیدعلی کمالی دزفولی، تهران: صدر، ۱۳۵۷.
۷. تنمۃ المنتهی، حاج شیخ عباس قمی، قم: داور، بی‌تا.
۸. تذکرۃ الاولیاء، عطار نیشابوری، محمد استعلامی، تهران: زوار، ۱۳۷۸.
۹. تشیع و تصرف، دکتر کامل مصطفی الشیبی، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۹.
۱۰. تنقیح المقال فی علم الرجال، الشیخ عبدالله المامقانی، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۲۷ ق.
۱۱. تهذیب الاحکام، ابوجعفر محمد طوسی، بیروت: دار التعارف، ۱۴۰۴ ق.
۱۲. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، تألیف اکبر ثبوت، تهران: حقیقت، ۱۳۸۷.
۱۳. الحکمه الخالده، ابوعلی مسکویه، به تحقیق عبدالرحمن بدوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
۱۴. دلائل الصدق، شیخ محمدحسن مظفر، قاهره: دارالمعلم، ۱۳۹۶ ق.
۱۵. رسائل الشریف المرتضی، با مقدمه و اشراف السید احمد الحسینی، بیروت: مؤسسه النور، ۱۴۰۵ ق.

۱۶. *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، شیخ ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی - دکتر محمدمهدی ناصح، تهران: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۵.
۱۷. *شرح توحید الصدوق*، قاضی سعید قمی، به تصحیح دکتر نجفقلی حبیبی، تهران: مؤسسه الطباعة والنشر، ۱۴۱۶ ق.
۱۸. *لسان العرب*، ابن منظور، بیروت: دارصادر، ۲۰۰۰.
۱۹. *مجمع البیان فی التفسیر القرآن*، طبرسی، فضل بن حسن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۲۰. *محیط المحيط المعلم بطرس البستانی*، بیروت: مکتبه لبنان، ۱۹۷۷.
۲۱. *من لا یحضره الفقیه*، شیخ صدوق، به تصحیح علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۲۲. *نهج الحق و کشف الصدق*، علامه حلی، به تعلیق عین الله الحسنی الارموی، قم: مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۰۷ ق.
۲۳. *هدیه الاحباب*، شیخ عباس قمی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

پی نوشت‌ها

۱. *سفینه البحار*، محدث قمی، ج ۲، ص ۲۹۵.
۲. *مجمع البیان فی التفسیر القرآن*، ج ۸، ص ۶۳۸.
۱. *حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان*، ص ۳۴.
۲. همان، صص ۷-۹.
۳. همان، ص ۸۷.
۴. همان.
۵. همان.
۶. همان، ص ۹۶.
۷. همان، ص ۱۱۰.
۸. همان، ص ۳۰۳.
۹. همان.
۱۰. همان، ص ۳۲۹.
۱۱. عنوان این فصل در فهرست مطالب کتاب (ص نه) چنین آمده است: «مخالفان حسن از علمای شیعه و نقد سخنان آنان».
۱۲. ص ۳۰۵.
۱۳. همان.
۱۴. همان.
۱۵. همان.
۱۶. همان، صص ۳۰۷ - ۳۰۸.

۱۷. همان، ص ۳۰۵.
۱۸. همان.
۱۹. ص ۲۴۶.
۲۰. همان، ص ۳۰۹.
۲۱. همان، ص ۳۲۰.
۲۲. همان، ص ۳۲۱.
۲۳. همان، ص ۳۲۳.
۲۴. همان، ص ۳۲۷.
۲۵. همان.
۲۶. همان، ص ۳۲۶.
۲۷. همان، ص ۳۳۱.
۲۸. همان، ص ۳۳۴.
۲۹. همان، ص ۳۴۰.
۳۰. همان، ص ۳۴۳.
۳۱. همان، ص ۳۴۵.
۳۲. همان، ص ۳۴۶.
۳۳. همان، ص ۳۵۷.
۳۴. همان، ص ۳۶۳.
۳۵. همان، ص ۳۶۵.
۳۶. همان، ص ۳۳۳.
۳۷. همان، ص ۳۳۴.
۳۸. همان، صص ۱۲۷- ۱۵۰، ۱۶۰.
۳۹. همان، ص ۳۳۹.
۴۰. همان، ص ۳۰۵.
۴۱. هدیه / الاحباب، ص ۲۴۶.
۴۲. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، ص ۳۰۵.
۴۳. تتمه المنتهی، ص ۱۶۶.
۴۴. همان، ج ۳، صص ۱۱۹ - ۱۲۰.
۴۵. همان، ص ۱۲۰.
۴۶. همان.
۴۷. همان.

۴۸. همان، ص ۱۲۱.
۴۹. همان.
۵۰. همان.
۵۱. تذکرۃ الأولیاء، ص ۱۲۲.
۵۲. همان.
۵۳. همان.
۵۴. همان.
۵۵. همان.
۵۶. حسن بصری گنجینہ دار علم و عرفان، ص ۲۷ بہ بعد.
۵۷. همان، صص ۳۳ - ۳۴.
۵۸. همان، ص ۳۴.
۵۹. همان، ص ۳۵۳.
۶۰. همان، صص ۳۱۲ - ۳۱۳.
۶۱. همان، ص ۲۹۷.
۶۲. نہج الحق، صص ۱۹۵ - ۲۰۷.
۶۳. همان، ص ۱۷۲.
۶۴. ص ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۷.
۶۵. ص ۲۱۲.
۶۶. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۲.
۶۷. حسن بصری گنجینہ دار علم و عرفان، ص ۲۳۳.
۶۸. الاحتجاج، ج ۲، صص ۱۸۲ - ۱۸۴.
۶۹. سبأ / ۱۸.
۷۰. حسن بصری گنجینہ دار علم و عرفان، پاورقی ص ۱۸۳.
۷۱. همان.
۷۲. فاطر / ۳۲.
۷۳. مجمع البیان، ج ۷ و ۸، صص ۵۲۶ - ۵۲۷.
۷۴. همان، ص ۵۲۶.
۷۵. روض الجنان و روح الجنان فی التفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۱۰۸.
۷۶. مجمع البیان، ج ۷ و ۸، صص ۵۲۶ - ۵۲۷.
۷۷. همان، ص ۵۲۷.
۷۸. روض الجنان و روح الجنان فی التفسیر القرآن، ج ۱۶، صص ۱۰۸ - ۱۱۳.
۷۹. همان، ص ۱۱۱.

۸۰. همان، صص ۱۰۸ - ۱۰۹.
۸۱. همان، ص ۱۱۳.
۸۲. تنقیح المقال، ج ۱۹، ص ۱۶.
۸۳. مصحح من لایحضره الفقیه در باورقی ج ۳، ص ۱۵۹ می‌گوید که در تهذیب نیز آمده است.
۸۴. بحار/الانوار، ج ۱۰۰، صص ۷۷ - ۷۸.
۸۵. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، صص ۲۲۴ - ۲۲۵.
۸۶. همان، ص ۴۲.
۸۷. همان، ص ۳۳۹.
۸۸. همان.
۸۹. همان، صص ۱۸۶ - ۱۸۷.
۹۰. البته یک مورد هم به مرآت المعقول ارجاع می‌دهد.
۹۱. بحار/الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۹.
۹۲. شرح توحید صدوق، ج ۳، ص ۴۵۳.
۹۳. همان، ج ۲، صص ۴۹۱ - ۴۹۲.
۹۴. بصائر الدرجات، ج ۱، باب ۶ حدیث ۱ - ۵، صص ۲۹ - ۳۰.
۹۵. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، ص ۳۳۵.
۹۶. همان، ص ۳۳۵.
۹۷. تنقیح المقال، ج ۱۹، ص ۱۰.
۹۸. همان، ص ۱۷.
۹۹. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، ص ۳۰۳.
۱۰۰. رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۱۰۹.
۱۰۱. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، ص ۳۰۴.
۱۰۲. رسائل الشریف المرتضی، ص ۱۱۱.
۱۰۳. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، ص ۳۷۰.
۱۰۴. همان.
۱۰۵. تنقیح المقال، ص ۱۰.
۱۰۶. حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، ص ۲۳۸.
۱۰۷. تنقیح المقال، ص ۱۲.
۱۰۸. همان، ص ۱۵.
۱۰۹. همان، ص ۱۶.
۱۱۰. همان، ص ۱۷.

بررسی نقدهای کتاب

حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان* (بخش نخست)

اکبر ثبوت

پس از انتشار کتاب حسن بصری، بسیاری از دانشوران و اهل تحقیق، مهر تأیید بر آن زدند و مؤلف را مورد تفقد قرار دادند. چنانکه استاد عالی قدر و دانشمند محترم جناب آقای دکتر دینانی، کتباً و شفاهاً کوشش‌های ناچیز نگارنده را ستودند و ارج نهادند. برخی نیز در عین تقدیر از زحمات مؤلف، نکاتی را یادآور شدند که برای رفع کاستی‌های کتاب بسی سودمند افتاد، از جمله حضرت استاد علامه دکتر احمد مهدوی دامغانی پس از ملاحظه کتاب هدایای گرانبهایی برای این ناچیز فرستاده و ضمن تصریح به اینکه توضیحات و توجیهات کتاب، در بیان احوال حسن بصری (به قول ایشان رحمه الله علیه) بسیاری از اذهان را روشن خواهد ساخت، دو مطلب را متذکر شدند:

الف) منبعی که درپاورقی ش (۲) از صفحه ۴۱۷ بدان استناد شده، معتبر نیست و قضاوت مبتنی بر اسناد منتشره در آن منبع، در مورد یکی از علما نادرست است.

پاسخ: کلام استاد بزرگوار برای این ناچیز حجت است و اگر کتاب حسن بصری مجدداً چاپ شود، این قسمت‌ها را حذف خواهیم کرد: ص ۴۱۷، ۵ سطر آخر؛ تمام ص ۴۱۸؛ ص ۴۶۲، سطر ۶ تا آخر؛ ص ۳۲۹ پاورقی سطر ۱۰ تا ۱۲.

اکنون نیز از کسانی که آن قسمت‌ها را خوانده‌اند، درخواست می‌کنم که آن را نادیده انگارند؛ و البته این سخنان به معنی آن نیست که بخواهیم برخی از کسانی را که خود را مرید آن عالم قلمداد کرده و مرتکب کارهایی به فرموده استاد ـ «خلاف سنت تشیع» می‌شوند و مصداق «ممن مردوا علی النفاق» هستند، تبرئه کنیم و بر صواب بشماریم.

ب) به نوشته عبدالرزاق لاهیجی در گوهر مراد، حسن بصری معتقد بوده که خلافت ابوبکر مستند به نص پیامبر (ص) است.

پاسخ: اولاً آنبوه روایات و سخنانی که از حسن در مناقب اهل بیت - خاصه امیرمؤمنان علیه السلام - و در تأیید معتقدات شیعه و طعن و تعریض به مخالفان آمده، و مجموع آنها بسیار بیش از حد تواتر است، با مضمون آنچه لاهیجی به حسن نسبت داده مخالف است؛ و یک خبر واحد - آن هم مرسل - وقتی در برابر انبوه خبرهای مخالف قرار گیرد، استناد به آن خالی از اشکال نیست. بویژه آنکه ناقل این سخن از زبان حسن، محمد بن زبیر است؛ یعنی کسی که نه تنها شیعه وی را به عنوان راویِ موجّهی نمی‌شناسد، بلکه اهل سنت نیز صداقت او را تأیید نکرده و گزارش‌های او را ضعیف و در خور انکار و کنار نهادن و رها کردن (متروک) شمرده و گفته‌اند روایات وی برخلاف اصول مذهب است و با روایات دیگر تأیید نمی‌شود؛ و او به مردی که وی را به خشم آورده بود، افترا زد؛ و به همین دلیل، شعبه - از محدثان بزرگ و از اصحاب امام صادق علیه السلام و راویان احادیث حسن - از او روایت نمی‌کرد.^۱

یادآوری: ابن عدی روایات محمد بن زبیر را با ویژگی غریب یاد می‌کند و غریب جمع غریب و آن از اقسام حدیث ضعیف است که یک راوی از شخصی نقل می‌کند که عادتاً باید افراد بسیاری آن را از آن شخص روایت کنند و نکرده‌اند،^۲ چنانکه روایت مربوط به نص پیامبر (ص) بر خلافت ابوبکر - به نقل از حسن بصری - را - در حدود اطلاع من - تنها محمد بن زبیر از حسن روایت کرده است - با اینکه حسن راویان بسیاری داشته است.

ثانیاً: علمای بزرگ شیعه که به عصر حسن بسیار نزدیک‌تر از لاهیجی بوده‌اند و آگاهی آنها از مقالات و آرای فرق مختلف، گسترده‌تر و دقیق‌تر از لاهیجی بوده، چنین نسبتی به حسن نداده‌اند؛ و از او چهره‌ای موجّه و بعضاً قدّیس ارائه نموده‌اند - به عنوان مثال شریف مرتضی و شیخ طوسی اعلی الله مقامهما که جایگاه علمی و دینی آن دو در عالم تشیع، و شناخت آن دو از مقالات و آرای پیشینیان، در مرتبه‌ای بس برتر از لاهیجی است؛ و به لحاظ زمانی نیز ششصد سال به حسن نزدیک‌تر بوده‌اند؛ و یکی از آن دو، آن همه وی را ستوده است^۳ و دیگری نیز وی و شاگرد وی قتاده را - پس از ابن عبّاس - اولین و دومین مفسری می‌شمارد که در تفسیر قرآن، طریقه‌ای ممدوح و مذهبی پسندیده داشته‌اند؛ و به دلیل همین داوری نسبت به حسن و شاگرد وی بوده است که شیخ الطایفه و به تبع وی طبرسی، در مقام تبیین آیات و توضیح معانی قرآن کریم، پس از ابن عبّاس، بیش از هر کس دیگری، نخست اقوال حسن و سپس اقوال قتاده را نقل می‌کنند. باری با توجه به

این گونه برخورد‌های علمای بزرگ متقدم با حسن، می‌توان دریافت که آنچه را لاهیجی به حسن نسبت داده، ایشان درخور انتساب به وی نمی‌دانسته‌اند.

ثالثاً: آنچه را لاهیجی به حسن نسبت داده، مشابه آن و غلیظ‌تر از آن را علمای شیعه به بزرگان مذهب خود و حتی به ائمه سلام الله علیهم نسبت داده‌اند - از جمله اطلاق عنوان مقدس امیرالمؤمنین بر خلفا^۴ نیز گویند که یک بار در محضر سومین نایب خاص امام مهدی (عج) حسین بن روح نوبختی رضوان الله علیه، دو نفر به مناظره نشسته و یکی مدعی برتری شیخین (و نه عثمان) بر امام علی علیه السلام و دیگری معتقد به برتری امام بر عمر (و نه ابوبکر) بود؛ و نوبختی دعوی را این گونه فیصله داد که متفق علیه صحابه رسول (ص) آن است که هر سه خلیفه، بر علی علیه السلام و بر همگان مقدم‌اند و ما نیز این عقیده را صحیح می‌دانیم^۵ اکنون هر توجیهی برای این گونه برخوردها بتوان یافت، برای سخنی هم که لاهیجی به حسن نسبت می‌دهد می‌توان یافت؛ و اگر گفته شود که سخن نوبختی (و نیز برخورد‌های ائمه با خلفا) محمول بر تقیه است، همین سخن را در مورد حسن نیز به طریق اولی می‌توان گفت. زیرا آنچه نوبختی را وادار به تقیه کرد، قدرت مخالفان شیعه و عدم امکان اظهار حقایق به دلیل اختناق و خفقان حاکم بر جامعه اسلامی بود؛ و این اختناق و خفقان در روزگار حسن - خاصه در هفتاد سال از خلافت بنی امیه و بالآخر بیست سال حکومت حجاج بر عراق - صد برابر بیش از روزگار نوبختی وجود داشته است.

دوست عزیز و دانشمند آقای جویا جهانبخش، ضمن اظهار محبت - به گونه‌ای که معمول ایشان است - یادآور شدند که نسخه چاپی کتاب *مخلاء* تألیف شیخ بهایی، که من مورد استناد قرار داده‌ام، از روی نسخه‌های معتبر و قابل اطمینان تدوین نشده و منبعی درخور استفاده نیست. در مورد حاکم چُشمی بی‌بیهی مؤلف کتاب *تنبيه العاقلین* نیز متذکر شدند که ضبط صحیح نسبت وی چُشمی است و ایشان در مقاله‌ای که در نشریه *گزارش میراث* (ش ۸ و ۹، صص ۱۰ - ۱۱) منتشر شده، این نکته را بازنموده‌اند.

با سپاس.

دوست عزیز دیگری که مایل به ابراز نامشان نیستند، یادآور شدند که در ص ۴۱۷ س ۱۶، کلمه «نمودند» غلط؛ و «نمودند» درست است؛ و در ص ۴۵ س ۱۷، به جای جمع میان حج و عمره، عدول از افراد به تمتع مناسب‌تر است.

نیز با سپاس.

آقای محترمی که خود را معرفی نکردند، این ناچیز را تلفنی مورد عنایت (!) قرار دادند؛ و با جملائی پر از ناسزا، تألیف کتاب در دفاع از حسن بصری را تخطئه و تقبیح فرمودند؛ و خصوصاً اعتراض داشتند که چرا من آنچه را علیه حسن بوده پنهان کرده‌ام؛ و نام‌های شماری از مخالفان حسن را در فصل مربوط به مخالفان وی نیاورده‌ام - از جمله صاحب/حتجاج و قطب راوندی و عماد طبری و آقا شیخ علی نمازی (به قول معترض: محدث شاهرودی) مؤلف مستدرکات علم رجال الحدیث و مستدرک سفینه البحار.

پاسخ: اگر معترض محترم کتاب حسن بصری را با کمی دقت می‌خواندند، می‌دیدند که من آنچه را سه نفر اول در انتقاد به حسن گفته و حکایت کرده‌اند، به تفصیل نقل و بررسی کرده‌ام.^۶ بنابراین اتهام به پنهان کاری بی‌اساس است. آقا شیخ علی نمازی نیز در دو کتاب خود هیچ مطلبی ننوشته است که منتقدان پیشین نگفته باشند و من از قول آنان نیاورده باشم؛ و برای آگاهی از پایه و مایه معلومات وی و چگونگی معتقدات او نیز - که داوری‌اش در مورد حسن مبتنی بر آنهاست - به دو مورد زیر توجه فرمایید:

الف) در مستدرکات علم رجال الحدیث (ج ۲، ص ۳۵۷) در شرح احوال حسن بصری می‌نویسند: نزدیک به ده سال از عمر او در روزگار پیامبر(ص) گذشت (أدرک زمن النبی (ص) و له عشر سنین تقریباً) و در ماه رجب سال ۱۱۰ درگذشت و ۸۹ سال زندگی کرد.

نکته: از آنجا که پیامبر(ص) در سال ۱۱ هـ رحلت فرمود و بنا به گزارش آقای نمازی، حسن در آن هنگام ده ساله بوده، باید گفت که وی در سال اول هجری تولد یافته است. اکنون چگونه ممکن است که وی در سال ۱۱۰ هـ (در هنگام وفات) ۸۹ ساله بوده باشد؟ و این اعداد و ارقام بر پایه کدام یک از اصول ریاضی می‌تواند درست باشد؟ جالب آنکه در شرح احوال آقای نمازی می‌خوانیم: وی در دانش ریاضیات و هندسه به مراتب عالی رسید؛ و هنگامی که با استادان متخصص در این رشته، به مباحثه و گفتگو می‌نشست، تفوق و شناخت دقیق او از مسائل ریاضی آشکار می‌شد؛ و نیز تبحر ویژه‌ای در تاریخ داشت.^۷

باری این ناچیز که در ریاضیات به مراتب عالی نرسیده و تبحر ویژه‌ای در تاریخ ندارد، هرچه زور زد، نفهمید که چگونه می‌شود کسی در هنگام وفات پیامبر (سال ۱۱ هـ) حدود ده سال داشته باشد و در سال ۱۱۰، ۸۹ ساله باشد؟ امید است بزرگواری که با آن تغییر و تشدد، فقیر را امر به مطالعه مستدرکات علم رجال الحدیث فرمودند، این مشکل را برایم حل نمایند.

ب) آقای نمازی در مستدرک سفینه‌البحار (ج ۸، صص ۷-۳۱۵) اقوال و آرای حکیم و مفسر بزرگ قرآن علامه طباطبایی را با لحنی عاری از حرمت مورد اعتراض قرار داده‌اند - آن هم به گونه‌ای که حاکی از کمال مباینت مشرب و اعتقادات خودشان با علمای بزرگ نیز هست.

از جمله به طباطبایی اعتراض کرده‌اند که «چرا تحریف قرآن را انکار کرده؟ با این که به دلیل مصالح بسیار، نفیاً و اثباتاً نباید در این باره سخنی گفت» حالا چه مصالحی در این کار هست؟ به عقل من نمی‌رسد و نمونه توجه آقای نمازی به مصالح امت اسلام و فرقه ناجیه نیز این که: مخالفین شیعه، همین نوشته ایشان را مستمسک قرار دهند و به وسیله آن، ایشان و هم مذهبانشان را متهم کنند که معتقد به عدم تحریف قرآن کریم نیستند (و دیگر تهمت‌هایی که در پی این اتهام به شیعه خواهند زد) چنانکه با استناد به همین فرموده ایشان، چنین ایرادی را در برابر خود من - در شهر مقدس مکه - مطرح کردند. ضمناً معلوم نیست که چرا ایشان، فقط علامه طباطبایی را در این مورد مقصر شناخته‌اند و محکوم کرده‌اند؟ مگر نمی‌دانند که بزرگ‌ترین علمای شیعه - ابن بابویه، شیخ مفید، سیدمرتضی، شیخ طوسی، طبرسی، سید بن طاوس، قاضی مرعشی، علامه حلی، محقق اردبیلی، فتح‌الله کاشانی، شیخ بهایی، شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، شیخ جواد بلاغی، مرحومین آیتین بروجردی و خویی و بسیاری دیگر نیز در تخطئه قول به تحریف قرآن، برخوردی مشابه علامه طباطبایی داشته‌اند؟ نکند آقای نمازی، در حقیقت خواسته‌اند شیوه و نظریه بزرگان نامبرده را تخطئه کنند؛ و چون نمی‌توانسته‌اند مستقیماً با آنان مخالفت نمایند، علامه طباطبایی را که از همه بی‌دفاع‌تر و مظلوم‌تر بوده، برای کشتی گرفتن برگزیده‌اند؟

ایشان همچنین سخنان علامه طباطبایی را مختلقات (افتراها و دروغ‌ها) و موهومات شمرده و مدعی است که آن بزرگوار، در تفسیر/المیزان خطاهای فراوانی مرتکب شده است - برای آشنایی با نمونه‌های دیگری از این خطاها و افتراها و دروغ‌ها و موهومات (به ادعای آقای نمازی) نیز بنگرید به: مستدرک سفینه‌البحار، ج ۸، صص ۷-۳۱۵؛ و آن گاه بگویید آیا کسی که اعتراضات وی به علامه طباطبایی، تا این حد حاکی از بی‌انصافی و ناآگاهی است، می‌توان از او متوقع بود که در انتقاد از حسن بصری، جانب انصاف را نگاه دارد و سخنان نسجیده و بی‌پایه به قلم نیاورد؟ و آیا طرح ایرادات وی، بیش از آنچه به زیان دیگران باشد به ضرر خود او نیست؟

در جلسه نقد و بررسی کتاب حسن بصری نیز انتقادهایی به این کتاب شد که در گزارش مکتوب آن ملاحظه فرمودید و اکنون در چند بخش به بررسی آنها می‌پردازیم:

ادعای منتقد محترم:

علمای ما اقوال حسن را برای بیان تقابل او با اهل بیت می‌آوردند، نه برای استفاده از آن اقوال و ارج نهادن به آنها

منتقد محترم فرموده‌اند: «درباره حضور جدی حسن بصری در تفاسیر باید گفت چه بسا حضور وی بدین گستردگی در تفاسیر به عنوان یک نقطه ضعف برایش تلقی می‌شود. به این صورت که مکتب تفسیر قرآن بلافاصله پس از رحلت پیامبر، توسط صحابه آغاز شد و بعدها توسط تابعان استمرار یافت، همچنین مدارس مختلفی از جمله مدرسه مکه با مرکزیت عبدالله بن عباس، مدرسه مدینه، مدرسه عراق که حسن بصری و شاگرد وی قتاده نیز در آنجا تعلیم می‌دیدند به وجود آمد. اما کسانی که پس از پیامبر، امیرالمؤمنین علیه السلام را مفسر واقعی قرآن می‌دانستند، به خود این اجازه را نمی‌دادند که اساساً وارد تفسیر قرآن شوند. به عنوان مثال ما از کمیل بن زیاد تفسیر قرآنی نداریم؛ اما از وی کلماتی داریم که از امیرالمؤمنین نقل کرده است، همچنین از مالک اشتر و میثم در تفسیر قرآن خبری نیست. اگر در تفاسیر، حسن بصری حضوری کاملاً جدی دارد بدین علت است که مفسران بزرگ شیعه، اقوال علمای عامه را - چه صحابه و چه تابعین و چه نسل‌های بعدی - نقل می‌کردند و در کنار آنها نیز قول اهل بیت را می‌آوردند و بدین وسیله نشان می‌دادند که قول اهل بیت و اهل سنت چیست؟»

پاسخ سخنان یاد شده را نخست در ضمن چند بند کوتاه می‌آورم؛ و سپس هریک از آن بندها را در خلال یک دو فصل، به تفصیل به گفتگو می‌گذارم.

اما آن چند بند:

الف) برخلاف پندار منتقد محترم، شیخ طوسی که بزرگترین مفسر و فقیه شیعی است، به صراحت مذهب و طریقه حسن در تفسیر قرآن را محمود و مدوح (درخور ستایش) شمرده و بسیاری دیگر از مفسران و علمای شیعه نیز در ستایش حسن از او تبعیت کرده‌اند.

ب) برخلاف پندار منتقد محترم، اقوال تفسیری حسن، غالباً در آثار بسیاری از علمای شیعه، با لحنی حاکی از تأیید و قبول نقل شده است.

ج) برخلاف پندار منتقد محترم، از روزگار ائمه تا عصر حاضر، صدها نفر از بزرگان و علمای شیعه، «به خود این اجازه را» دادند که «وارد تفسیر قرآن» شوند و هزاران بار نیز درباره تفسیر آیات قرآن اظهار نظر کرده‌اند.

د) این ادعا که ورود در صحنه تفسیر قرآن، و گفتگو درباره همه آیات آن، حق انحصاری ائمه علیهم السلام است، بارها و به صراحت از طرف علمای بزرگ ما باطل شمرده شده و عمل خود آنان نیز گواهی جداگانه بر بطلان این دعوی است.

ه) هدف مفسران ما از نقل اقوال حسن و امثال او، نه بیان مخالفت آن با مکتب امامان، بلکه دعوت به تأمل در آنها برای استفاده در فهم آیات قرآن است.

و) وجود اقوال و روایات و احتمالات مختلف در تفسیر یک آیه، همه جا مستلزم رد همه اقوال و روایات و احتمالات مزبور و صحت تنها یک قول و روایت و احتمال نیست؛ بلکه چه بسا هر یک از اقوال و روایات و احتمالات ناظر به یکی از ابعاد و مصداق‌های متعدد آیه باشد.

ز) برخوردهای دوگانه منتقد محترم: حسن بصری مجاز به ورود در صحنه تفسیر نبوده، ولی ابن عربی بوده!

ح) حسن در تفسیر شاگرد ابن عباس و او نیز شاگرد امام علی علیه السلام بوده است، جایگاه احادیث قدسی و نبوی و علوی در اقوال تفسیری حسن، حسن بی‌واسطه و به واسطه از امام علی علیه السلام روایت می‌کند. روایات فراوان او از امام و در مناقب امام و اهل بیت.

ط) علمای ما بطلان این دعوی را که همه آیات قرآن را فقط با سخنان معصومان باید تفسیر کرد مدلل داشته‌اند.

ی) بسیاری از اقوال منسوب به معصومان که در تفسیر آیات قرآن بدانها استناد می‌شود، یا از اصل، انتساب آنها به آن بزرگواران نادرست است یا به دلایل مختلف، درخور استفاده در تفسیر آیات قرآن نیست.

ک) در تفسیر قرآن، اخبار آحاد حجت نیست و آنها را - مانند اقوال مفسران متقدم - فقط برای تأمل در آنها نقل می‌کنند که هریک را بر پایه اصول مسلم صحیح باشد بپذیریم و گرنه رد کنیم.

ل) نمونه‌هایی از موارد فراوانی که اقوال تفسیری منقول از حسن با روایات تفسیری منقول از ائمه یکی است.

م) مستند منتقد محترم برای این ادعا: «علمای ما اقوال حسن را برای نشان دادن تقابل او با ائمه ذکر کرده‌اند.»

پاسخ: با همان دلیل ایشان می‌توان استدلال کرد که ابن عباس و سیدمرتضی نیز در مقام تقابل و مخالفت با ائمه بوده‌اند! پاسخ‌هایی دیگر.

ن) منتقد محترم: چون طبرسی، نام حسن و ابن عباس را بدون دعا برای آن دو، و نظریه آن دو را جدا از نظریه علمای شیعه ذکر کرده، پس حسن در نقطه مقابل و مخالف علمای شیعه بوده است!

پاسخ: با همین دلیل می‌توان استدلال کرد که ابن عباس نیز - با آن همه مقام بلند و تقدس در تاریخ شیعه - در نقطه مقابل و مخالف علمای شیعه بوده است! به علاوه، منتقد محترم از چنین مقدمه بی‌پایه‌ای برای اثبات مخالفت علمای شیعه با حسن سود جسته ولی ستایش‌های صریح شیخ طوسی و سیدمرتضی و... را از حسن ندیده است!

پاسخ دیگر: شیوه علمای شیعه در ذکر اقوال امام علی علیه السلام و ابن مسعود و عمار یاسر و ابن عباس و... در ردیف اقوال بزرگان اهل سنت و جدا از نظریات فقیهان شیعه و حتی انتساب اقوالی مخالف با فتاوی فقیهان شیعه به ایشان.

اکنون تفصیل آنچه به اختصار گفتیم:

ادعا: مفسران ما اقوال حسن را برای نشان دادن نقطه ضعف او و تقابل وی با ائمه آورده‌اند.

پاسخ: اگر منتقد محترم نگاهی به مجلدات تبیان شیخ طوسی که منبع اصلی مجمع‌البیان - مهم‌ترین تفاسیر شیعه - به شمار است می‌افکنند؛ بلکه حتی اگر زحمت مطالعه مقدمه آن کتاب عظیم را بر خود هموار می‌فرمودند؛ بلکه حتی اگر آنچه را در کتاب من از مقدمه مزبور نقل شده می‌خواندند؛ بلکه حتی اگر آنچه را در آغاز جلسه نقد کتاب گفتم گوش می‌دادند، چنین سخن شگفت‌آوری به زبان نمی‌آوردند. اینک مخلص نه از ایشان که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند عبارت ساده شیخ طوسی را بفهمند، بلکه از خوانندگان گرامی که با کتب تفسیر و زبان عربی آشنا هستند، تقاضا می‌کنم با مراجعه به ص ۶ از مجلد اول تبیان، این قسمت از مقدمه کتاب را ملاحظه فرمایند:

«من المفسرين من حُمدت طرائقه و مُدحت مذاهبه كابن عباس و الحسن و قتادة و مجاهد و غیرهم و منهم من دُمت مذاهبه كأبي صالح و سدی و الكلبي و غیرهم - هذا في الطبقة الاولى؛ و أما المتأخرون فكل واحد منهم نصر مذهبه و تأول على ما يطابق أصله و لا يجوز لأحد أن يقلد أحداً منهم.»

آنچه از جملات یاد شده به وضوح بر می‌آید، آن است که به عقیده شیخ طوسی در میان طبقه اول مفسران، برخی هستند که مذهب و طریقه‌ای محمود و ممدوح (درخور ستایش) دارند، مانند: ابن عباس، حسن، قتاده، مجاهد و دیگران. برخی دیگر نیز طریقه‌ای مذموم و نکوهیده دارند، مانند: ابوصالح و سدی و کلبی و دیگران. اما مفسران متأخر، همگی در مقام آن بوده‌اند که (به عنوان تفسیر قرآن)، مذهب خود را یاری دهند و (آیات آن را) به گونه‌ای تأویل کنند که با اصل آن مذهب مطابق باشد؛ و لذا روا نیست که هیچ کس (در تفسیر قرآن) از آنان تقلید نماید.

این سخنان - بالصراحه - حاکی است که شیخ طوسی، در میان تمامی مفسران، ابن عباس و حسن و شاگرد او قتاده را اولین تا سومین نفر از چهار مفسری می‌داند که در تفسیر *قرآن*، طریقه و مذهبی محمود و ممدوح (درخور ستایش) داشته‌اند، نه مذهبی مذموم که امثال: ابوصالح و سدی و کلبی داشته‌اند. اینک حضور گسترده اقوال حسن و شاگرد او قتاده در متن کتاب *تبیان* و تهذیب آن مجمع/البیان را نیز با توجه به همین نکته که در مقدمه *تبیان* آمده باید تفسیر کرد، نه با آن توجیهات من‌درآوردی منتقد محقق.

آخر کدام عقلی می‌پذیرد که شیخ طوسی، از یک سو معتقد باشد که حسن و شاگرد او، طریقتی محمود و مذهبی ممدوح داشته‌اند؛ و از سویی در مقام تبیین مفاهیم قرآنی و تشریح مقاصد کتاب خدا، پس از ابن عباس، بیشترین نقل قول را نخست از حسن و سپس از شاگردش قتاده بیاورد و هدف او این باشد که ورود غیرمجاز اینان در صحنه تفسیر، و تقابل و به تعبیر دقیق‌تر ضدیت و مخالفتشان با ائمه اهل بیت را - در این سطح گسترده - آشکار سازد و نقطه ضعفشان را برملا کند؟ آیا ورود غیرمجاز در صحنه تفسیر و نقطه ضعفی در حد مخالفت و ضدیت با ائمه اهل بیت - آن هم در این سطح بسیار وسیع - در نظر شیخ طوسی ملاک ممدوحیت و محمودیت بوده است؟ آیا چنین استدلالی، نه از یک استاد فلسفه خوانده آشنا با منطق، بلکه حتی از یک طلبه و دانشجو زبینه است؟

یادآوری: آنچه را از قول شیخ طوسی در ستایش از طریقت و مذهب حسن نقل کردم، فاضل جواد کاظمی از علمای بزرگ سده یازدهم نیز با لحنی تأییدآمیز آورده است.^۸

شریف رضی نیز در کتاب *حقائق التأویل* (ص ۱۲۸)، در مقام تشریح آیات *قرآن* و تبیین مفاهیم کتاب خدا، از اقوال حسن بصری بیش از تمامی پیشوایان شیعی و سنی سود جسته؛ و در تفسیر آیه «و ما یعلم تأویله إلا الله و الراسخون فی العلم: تأویل آن (آیات متشابه) را جز خدا و کسانی که در علم راسخ اند (گامی استوار دارند) نمی‌دانند.»^۹ می‌نویسد: محققان علما راهی میانه و طریقه‌ای برتر اختیار کرده و بر آن رفته‌اند که راسخان در علم، تأویل پاره‌ای از متشابهات را می‌دانند؛ و تأویل پاره‌ای دیگر را که خاص خداست نمی‌دانند. و جماعتی از علمای متقدم بر این رأی اند - از جمله حسن بصری.

نیز در صص ۳۳۸-۴۰ در تفسیر آیه «کنتم خیر امّه... شما بهترین امتی هستید که...»^{۱۰} دو قول متفاوت نقل می‌کند؛ و سپس یکی از آن دو را که صحیح می‌داند، نسبت آن را به حسن تأیید؛ و به بصیرت نافذ و معرفت درخشان وی گواهی می‌دهد؛ و او را از تخلیطی که در اقوال منسوب به وی

دیده می‌شود، تبرئه می‌نماید و می‌گوید: این گونه تخلیط‌ها را باید به ناقلان و گزارشگران اقوال نسبت داد، نه به محققان علما.

نیز در صص ۴۸۵ و ۴۸۸ در ذیل آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرَ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ: خداوند گناه شرک را نمی‌آمرزد؛ و غیر از آن گناه را - از هر که بخواهد - می‌آمرزد.»^{۱۱} می‌نویسد: این آیه از محکم‌ترین دستاویزهای فرقه مُرْجئه (مخالفان عدلیه) است؛ و پیشوایان مذهب عدلیه (معتقدان به عدل خدا مانند شیعیان) در کتابهایشان پاسخ آنها را داده‌اند: «سپس از میان تمام پیشوایان عدلیه، تنها پاسخ حسن بصری را نقل می‌کند، آن هم دو بار.

اکنون با چه فوت و فتی می‌توان از این سخنان فهمید که هدف شریف رضی از نقل اقوال حسن، بیان مخالفت او با ائمه بوده است؟ از منتقد دانشمند بپرسید.

ادعای مخالف با تصریحات علما

این ادعا که دانشمندان و محققان بزرگ شیعه، کتاب‌های خود را با اقوال حسن و شاگرد او قتاده انباشته‌اند تا مخالفت این دو را با ائمه اهل بیت آشکار کنند، با چگونگی برخوردهای علمای ما در این مورد بالکل مخالف است؛ چنانکه محدث نوری در شرح احوال امیرزاهد ورام بن ابی فراس به وی اعتراض می‌کند که چرا در کتاب معروف به مجموعه ورام، بسیاری از سخنان حسن را به گونه‌ای در کنار احادیث شیعه آورده است که برخی پنداشته‌اند سخنان مزبور از امام حسن مجتبی یا امام حسن عسکری است.^{۱۲} و این اعتراض حاکی از آن است که سخنان حسن در کتاب ورام، با لحنی حاکی از ارج نهادن به آنها آمده است. زیرا اگر این کار برای بیان مخالفت حسن با ائمه آمده بود، نه محدث نوری به آن اعتراضی داشت و نه سخنان حسن با سخنان امام دوم و یازدهم شیعه مشتبه می‌شد.

نیز استاد بزرگوار علامه شعرایی به این نکته تصریح می‌کند که: چون علمای بزرگ مانند شیخ طوسی و طبرسی و ابوالفتوح، روایات ائمه را با اقوال مفسران دیگر (مانند حسن و قتاده) در کنار یکدیگر ذکر می‌کنند، مردم نادان عمل ایشان را خطا می‌پندارند و گویند که باید به روایات ائمه اکتفا کرد و گفته دیگران را نیاورد - چنانکه در تفسیر عیاشی و برهان و نظایر آن دو مشهود است.^{۱۳}

برای توجیه عمل علما نیز به جای آنکه بگویند مقصود آنان بیان مخالفت آن مفسران با ائمه علیهم السلام است، می‌نویسند: روایات تفسیری منسوب به ائمه - مگر شماری از آنها که به تواتر نقل شده - و اقوال مفسران دیگر، هیچ یک خود به خود حجت نیستند؛ زیرا روایات غیرمتواتر افاده یقین نمی‌کنند و تنها مفید ظن هستند؛ و یگانه غرض از نقل آنها و نقل اقوال دیگران در تفسیر آیات قرآن آن است که در آنها تأمل و تعمق نماییم؛ و آنها را نیک بنگریم و به عقل بسنجیم و با قواعد

لغت عرب تطبیق کنیم و اصول علمی را به کار بندیم. تا هر کدام که درست و موافق حق باشد بپذیریم و گرنه رد کنیم. خلاصه در این مقام، سخن هیچ کس را تعبداً نباید قبول کرد؛ و غالب اقوالی که از مفسران نقل می‌شود، اگر موافق ظاهر قرآن و مجاری لغت عرب و ادله کلامی و فقهی و غیر آن صحیح بود می‌پذیریم و گرنه رد می‌کنیم. و گاهی چند احتمال در تفسیر آیه ذکر می‌کنند و دلیلی بر بطلان هیچ یک از آنها نیست و همه را می‌توان پذیرفت. مثلاً در تفسیر قول یهود «قلوبنا غلف» بعضی گفتند: یعنی دل‌های ما بسته است و منفذی ندارد تا سخن تازه در آن راه یابد؛ و بعض دیگر گفتند: یعنی دل‌های ما غلاف علم است و مانند پیمانه لبریز - که قابل افزایش نیست. و هر دو معنی در عبارت قرآن ممکن است - هر چند دومی مناسب‌تر می‌نماید؛ چون احتمال اول اقرار به مقصود است و دومی تصلف (لاف زدن) و مباهات. و غالب تفاسیر معروف از این قبیل است.^{۱۴}

در توضیح بخش اخیر از سخنان استاد شعرایی می‌افزاییم: الفاظ قرآن، تحمل معانی متعددی را دارند و مصداق‌های گوناگونی برای بسیاری از آنها می‌توان یافت: از این رو اگر در تفسیر یک آیه ما به روایات و اقوال متعددی - از امام و دیگران - برخورد کنیم، نباید تصور شود که لزوماً فقط یکی از آنها درست و بقیه غلط و برای بیان مخالفت آن با حدیث معصوم ذکر شده است؛ بلکه در بسیاری از موارد، غالب روایات و اقوال مزبور می‌تواند درست باشد؛ به این گونه که هریک از آنها گزارش یکی از معانی آیه یا ذکر یکی از مصداق‌های آن باشد. یعنی در هر کدام مصداقی برای آنچه از آیه فهمیده می‌شود ذکر شده و طبیعی است که در بسیاری از موارد، هم آنچه در یک روایت به عنوان مصداق ذکر شده صحیح باشد و هم آنچه در روایت دیگر به عنوان مصداق ذکر شده است؛ و صادق بودن و مصداق بودن هیچ یک از آنها منافاتی با صادق بودن و مصداق بودن دیگری ندارد.

ایضاً استاد شعرایی می‌نویسند: جایی که اختلاف مفسران در مصداق است، نه در مفهوم، حمل بر تمام افراد و مصداق‌ها می‌توان کرد.^{۱۵} نیز غالباً در تفاسیر مصداقی، می‌توان مراد را اعم از همه احتمالات دانست.^{۱۶} برای نمونه:

معنای ظاهری آیه کریمه «و الذین یصلون ما أمراً الله به أن یوصل»^{۱۷} صلّه رحم و حرمت نهادن به پیوندهای خویشاوندی است؛ و به روایتی از امام صادق علیه السلام مراد از آن، پیوند با اهل بیت پیامبر (ص) است؛^{۱۸} و هیچ یک از این دو معنی، غلط و نافی دیگری نیست و هر یک، ناظر به یکی از دو بُعد آیه و دو وجه ظاهری و باطنی آن است. نیز در آیه کریمه «رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله»^{۱۹} کلمه ذکر الله مفهومی عام و کلی دارد و مصداق‌های زیادی را شامل می‌شود، آن گاه از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است که مراد از این آیه، رها کردن تجارت و خرید و فروش

در هنگام نماز است؛^{۲۰} که این روایت، ناظر به یکی از مهم‌ترین مصادیق ذکر، یعنی نماز است؛ نه اینکه مفهوم آیه در انحصار آن مصداق باشد و مصداق دیگری برای آن نتوان یافت. چنانکه ملافتح‌الله کاشانی با وجود نقل آن روایت از دو امام بزرگوار، این تفسیر دیگر را نیز بالحنی تأییدآمیز آورده است: صاحب کشف/الاسرار فرموده که (آن مردان) ظاهر ایشان با خلق است و باطن‌شان با صفات حق. و آنچه حق تعالی می‌فرماید که «لَا تَلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» اشاره به این مقام است.^{۲۱}

نیز علامه طباطبایی روایات مختلفی را که در تفسیر واژه قرآنی «حکمت» وارد شده، مشتمل بر مصادیق متعدد آن می‌داند.^{۲۲}

نیز در تفسیر صراط مستقیم، روایات و اقوال متعددی وجود دارد از جمله:

کتاب خدا: بنا به روایاتی از پیامبر(ص) و امام علی علیه السلام و ابن مسعود

اسلام: بنا به روایت جابر و ابن عباس

پیامبر (ص) و امامان علیهم السلام: بنا به روایات شیعه

دین خدا که جز آن را از بندگان نمی‌پذیرد: قول محمد حنفیه

که در هریک از روایات و اقوال یاد شده، مصداق یا مصداق‌هایی از «صراط مستقیم» ذکر شده و هیچ یک در مقام نفی دیگری نیست؛ بدین لحاظ شیخ طوسی و طبرسی و فتح‌الله کاشانی پس از نقل آنها می‌نویسند: بهتر آن است که صراط مستقیم را دارای معنای عامی بدانیم؛ زیرا در آن صورت، همه اقوال مزبور را دربرمی‌گیرد. پس انحصار معنای آن به یکی از اقوال مذکور بی‌مورد است.^{۲۳} سپس با توجه به مجموع اقوال و روایات یاد شده، صراط مستقیم را چنین تعریف می‌کنند: دین حقی که خدا ما را به پیروی از آن فرمان داده است - از ایمان به خدای یگانه و عدل او و ولایت کسانی که اطاعت از ایشان را واجب کرده است.

اکنون این سخنان را بگذارید در کنار این ادعای منتقد محترم که: مفسران ما، در کنار روایات تفسیری ائمه، اقوال مفسران دیگر (از جمله حسن و شاگرد او قتاده) را می‌آوردند که نشان دهند آنها در صحنه‌ای غیرمجاز گام نهاده بودند و کارشان به معنی مقابله و مخالفت با ائمه بوده است؛ و لازمه این سخن آن که - مثلاً - جابر بن عبدالله انصاری و ابن عباس - هر دو از مقدس‌ترین صحابه رسول(ص) در نزد شیعه - وقتی صراط مستقیم را به اسلام تفسیر کرده‌اند، در صحنه‌ای غیرمجاز وارد شده‌اند و در مقام مقابله با ائمه برآمده‌اند؛ و نه فقط کلام ایشان را ارج نباید نهاد که باید آن را تخطئه نیز کرد. و مفسران ما نظر ایشان را به همین نیت نقل کرده‌اند! اما این که طوسی و طبرسی، قول آنان را در کنار روایات اهل بیت می‌آورند و بدون ترجیح هیچ یک بر دیگری، از مجموع آنها

معنایی عام و کلی استنباط می‌کنند. که همه آنها را شامل شود، به نظر منتقد محقق نرسیده است؛ تا ایشان بر توجیهات خود پافشاری نمایند!

ادعا: شیعه به خود اجازه نمی‌دادند وارد تفسیر قرآن شوند

این فرمایش منتقد محترم نیز کاملاً بی‌پایه؛ و بطلان آن بر هرکسی که اندک آشنایی با کتاب-های تفسیر داشته باشد آشکار است؛ و من مجدداً از خوانندگان درخواست می‌کنم که نگاهی به مقدمه تفسیر تبیان بباندازند و در قسمت‌های مختلف آن (از جمله ج ۱، ص ۶) ببینند که شیخ طائفة شیعه، نه فقط به کسانی مثل حسن و شاگرد او قتاده اجازه می‌دهد که علی رغم منتقد محترم «وارد تفسیر قرآن شوند» بلکه آنان را در تفسیر قرآن، دارای طریقتی محمود و مذهبی ممدوح می‌شمارد. همچنین گویا منتقد محترم نمی‌داند که از روزگار ائمه علیهم السلام تا عصر حاضر، صدها نفر از بزرگان و علمای شیعه، علی رغم فرمایش منتقد محقق، «به خود این اجازه را» دادند که «وارد تفسیر قرآن» شوند و صدها کتاب تفسیر بنویسند. اگر منتقد دانشمند، مانند اخباریان معتقدند همه بزرگان و علمای مزبور مرتکب کاری ناروا شده‌اند، ما را با ایشان بحثی نیست. زیرا «البلیه إذا عمت طابت!» و هر جوابی که این صدها عالم داشتند حسن نیز خواهد داد. اگر هم ایراد این است که پاره-ای از اقوال حسن در تفسیر نادرست است، پاسخ - پس از اثبات انتساب آن اقوال به حسن - این است که کدام مفسر بزرگی، مرتکب خطا نشده و معصوم بوده است که لازم باشد حسن مانند او باشد؟ اگر هم ادعا این است که مفسران ما فقط بازگوکننده احادیث اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن هستند و در این صحنه، از خود اظهارنظر نمی‌کنند، پاسخ این است که هرکس نگاهی به کتاب‌های تفسیر (به استثنای تفسیرهای اخباریان همچون نورالثقلین) بباندازد، می‌بیند که غالب آنها پر از آرای تفسیری ای است که هیچ مستندی از احادیث برای آنها نمی‌توان یافت. علاوه بر آنکه در مکتب تفسیری حسن، و در تمامی آثاری که از او مانده، احادیث نبوی و علوی جایگاهی مهم دارد؛ و خود او در تفسیر شاگرد ابن عباس شاگرد امام علی علیه السلام است و... (که به تفصیل بیاید).

بر خوردهای دوگانه و شیوه‌های متناقض در داوری

منتقد محقق، وقتی صرفِ ورود حسن به صحنه تفسیر را نقطه ضعف او و مقابله با ائمه علیهم السلام و تعرض به حریم اختصاصی آن بزرگواران و عملی غیرمجاز در نظر شیعه قلمداد می‌کند، از یاد می‌برد که از ورود ابن عربی به صحنه تفسیر با چه لحن ستایش آمیزی یاد کرده؛ و نه تنها آن را مقابله با ائمه علیهم السلام و تعرض به حریم اختصاصی ایشان و نقطه ضعف او و عملی غیرمجاز

نشموده، بلکه ایرادات علمای شیعه به آرای تفسیری وی را نیز - که بسی بیشتر و بزرگ‌تر از ایرادات‌شان به آرای حسن است - بالکل ندیده گرفته است.^{۲۴} در اینجا از خوانندگان گرامی درخواست می‌کنم به گوشه‌هایی از آنچه منتقد محقق درباره برداشت‌های ابن عربی از قرآن نوشته توجه فرمایند: اولین نکته‌ای که به گونه‌ای چشمگیر جلب توجه می‌کند این است که وی تلاش دارد از شکافی که طی چند قرن میان معنای قرآنی حکمت و معنای رایج آن پدید آمده عبور کند و با فهم و تفسیر آیات قرآنی مربوط به حکمت، به همان معنایی بازگردد که در قرآن وجود دارد.

وی در ذیل آیه شریفه «وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ» که در مورد داود پیامبر علیه السلام است، می‌گوید که «حکمت علم نبوت است و داود از زمره کسانی است که خدا به آنها حکمت عطا کرده است...» نیز در ذیل آیه شریفه «وَمَنْ يَأْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أَوْتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» می‌گوید: «هر آنچه را خداوند کثیر بداند، قَلْتُ در آن راه ندارد؛ و هر آنچه را او عظیم بخواند، کوچکی و حقارت بدان وارد نخواهد شد.»

جای دیگر در ذیل آیه شریفه «أَلَمْ يَكُنْ أُولَئِكَ الَّذِينَ خَلَقُوا لَكُمْ أَعْيُنَ أَنْ تَبْصُرُوا» به ریشه لغوی احکام، حکمت و حکیم می‌رود و می‌گوید: «احکام آیات قرآن و تفصیل آنها را هیچ کس نمی‌داند مگر آنکه خدا به او حکمت و فصل الخطاب دهد. صورت حکمتی که خدای حکیم و خبیر به اهل عنایت اعطا می‌کند، عبارت است از علم به مراتب امور و استحقاقی که موجودات و معلومات دارند - بر اثر حقی که برای آنها مقرر شده است.» از این رو بر اثر حکمت، آدمی به مرتبه همه موجودات و حق همه آنها دانا می‌گردد. در نتیجه نه بر خود ستم می‌کند و نه حق هیچ کس و هیچ موجود دیگری را ضایع می‌گرداند.

معنای ویژگی حکمت در معنای قرآنی این است که حکمت، علم الهی است و معلّم آن خداست «هیچ کس دانای به حکمت نیست مگر آنکه او را حکمت دهند. پس حکمت، هدیه‌ای است از جانب خدا؛ همان گونه که ما شیء وجودی نبودیم و خدا هستی اعیان ما را به ما هبه کرد. پس علم الهی همان است که خدای سبحان معلم آن است از طریق الهام و القا و از راه فرود آوردن جبرئیل بر قلب.»^{۲۵}

نیز: ابن عربی در ذیل آیه «أَلَمْ يَكُنْ أُولَئِكَ الَّذِينَ خَلَقُوا لَكُمْ أَعْيُنَ أَنْ تَبْصُرُوا» شناخت احکام و تفصیل آیات را در گرو داشتن حکمت می‌داند و می‌گوید: «احکام آیات قرآن و تفصیل آنها را کسی نمی‌داند مگر این که خدا به او حکمت داده باشد.» اکنون می‌توان از وی پرسید که حکمتی که خدا عطا می‌کند چه صورتی دارد و به چه کسی می‌دهد؟ پاسخ او این است که خدای حکیم و خبیر آن را به «اهل عنایت» عطا می‌کند.

صورت حکمت عبارت است از «علم به مراتب امور و استحقاقی که موجودات و معلومات دارند. یعنی [شناسایی] حقی که آنها دارا هستند.» در توضیح می‌گوید که...^{۲۶}

نیز: وی چگونگی قرائت و تفسیر خود را نه براساس تفکر شخصی و تعقل نظری، بلکه مبتنی بر سیر در متون دینی به دست آورده است. به طور خاص در باب «قلب» نیز آنچه می‌گوید، تحت تأثیر آیات قرآنی و روایاتی که در این باره آمده است.

این که صوفیان قلب را جایگاه ادراک می‌دانند نه احساس، امری غریب نیست؛ چرا که ایشان در اینجا از قرآن تبعیت کرده‌اند که چنین تصویری از قلب می‌دهد و آن را جایگاه ایمان و مرکز فهم و تدبر درست می‌داند.^{۲۷}

نیز: وی (ابن عربی) شنیدن را اشرف از دانستن و دیدن و مقدم بر آنها می‌داند و برای اثبات مدعای خود به قرآن استناد می‌کند. آنجا که خدای تعالی می‌فرماید: «سمیع علیم» و «سمیع بصیر» در این دو آیه، سمیع مقدم بر علیم و بصیر ذکر شده است.^{۲۸}

در برابر آنچه از کتاب حکمت و عرفان/ابن عربی به قلم منتقد محترم نقل کردیم، نخستین پرسشی که برای ما مطرح می‌شود این است که آیا این سخنان از همان کسی است که در مقام تخطئه حسن (و به عبارت بهتر در مقام تخطئه این ناچیز) ورود به صحنه تفسیر و گفتگو درباره معانی و مفاهیم قرآنی را حق اختصاصی ائمه علیهم السلام می‌شمارد و برای دیگران (از جمله حسن) غیرمجاز و نقطه ضعف و به معنی مقابله با اهل بیت علیهم السلام می‌انگارد؟ برای من دشوار است که پاسخ مثبت به این سؤال بدهم؛ و این تناقض آشکار و حیرت‌آور در داوری منتقد محترم را ناشی از آن می‌دانم که آنچه را ایشان در تخطئه جایگاه حسن در علم تفسیر گفته‌اند، نه به عنوان اعتقاد خود، بل به نمایندگی از طرف همان بر و بچه‌هایی گفته‌اند؛ که در سایت‌های اینترنتی و جرائد، برایشان هورا کشیدند و صلوات فرستادند و از بت‌شکنی‌های ابراهیم‌وار و معجزات نفس مسیحایی و ید بیضای موسایی‌شان حماسه‌های عظیم سرودند و «طرف» حقیر ایشان را در جایگاه فرعون و نمرو و شداد و... نشانده‌اند؛ و ایشان نیز سرمست از این به‌به و بخ‌خ‌ها، و غافل از ضدیت این هوراکشان با درس‌هایی که شخص ایشان خوانده و می‌دهند، و بی‌خبر از تضاد انتقادهایشان با مقبولاتشان، همچنان بر حفظ جایگاه خود به عنوان سخنگو و بلندگوی آن بروبچه‌ها پای می‌فشارند. باری جای این سؤال از منتقد محقق هست که چگونه ابن عربی را برای گام نهادن به صحنه تفسیر تخطئه نمی‌کنند و خود نیز در مقام تفسیر و توجیه آرای تفسیری وی هستند؛ ولی حسن را به خاطر همین جرم نکوهش می‌کنند؟ با این که پیوندهای حسن با پیشوایان شیعه، و تأثیری که از آنان پذیرفته، بسیار استوارتر از ابن عربی است؛ و برخوردهای تند و تیز او با مخالفان اهل بیت محسوس‌تر

و قابل لمس‌تر؛ و جایگاه معتقدات و احادیث و سنت شیعی در آثار وی و جایگاه اقوال و آرای وی در فرهنگ شیعه بسیار مهم‌تر، و حرمت وی در نظر بزرگان و عالمان شیعه بیشتر؛ و این همه را با نگاهی اجمالی به کتاب حسن بصری و تأمل در همین مقاله می‌توان دریافت.

همه آیات قرآن را با استفاده از احادیث نمی‌توان تفسیر کرد

این نظریه که ورود به صحنه تفسیر جز برای امام مجاز نیست و آیات قرآن فقط باید به وسیله ائمه علیهم السلام و با استفاده از احادیث آنان تفسیر شود، بارها از سوی علمای بزرگ شیعه - عملاً و حتی بالصراحه - تخطئه شده است - برای نمونه بنگرید به آنچه شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی در مقدمه تبیان (ج ۱، صص ۴ - ۶) و شیخ طبرسی در مقدمه مجمع‌البیان (ج ۱، صص ۸۰ - ۸۲) نوشته‌اند. این دو بزرگوار نخست به روایاتی اشاره می‌کنند که بر پایه آنها «اقدام به تفسیر قرآن جایز نیست مگر با استناد به احادیث رسول(ص) و امامان.» سپس با توضیحاتی استوار و مقدماتی متین، نتیجه می‌گیرند که ظاهر روایات مزبور در خور اعتنا نیست و آیات قرآن - منهای بخشی از آنها که علم به معانی آنها مختص خداست - بر سه قسم است: یک قسم از آن، ظاهر آن مطابق معنای آن است و هرکس که زبان عربی را بداند معنای قطعی آن را می‌فهمد؛ و قسم دیگر، ذکر احکامی به صورت مجمل در آنها آمده و تفصیل مربوط به آنها را در احادیث رسول(ص) باید یافت؛ و قسم سوم آیاتی مشتمل بر الفاظ مشترک مابین دو یا چند معنی، که ممکن است هریک از آنها موردنظر باشد. و در مورد آنها، جز در جایی که حدیث صحیحی وجود داشته باشد، نمی‌توان به صورت جزمی اظهارنظر کرد و باید گفت: از ظاهر آیه معانی متعددی برمی‌آید که هریک از آنها می‌تواند مراد باشد و خدا داناتر است که مراد او چیست؛ و اگر آیه مشتمل بر لفظی مشترک مابین دو یا چند معنی باشد، و دلیلی داشته باشیم که در آن مورد جز یکی از معانی مراد نیست، می‌توانیم بگوییم که مقصود همان معنی است.

استاد بزرگوار علامه ابوالحسن شعرائی نیز در ضمن درس‌ها و نوشته‌های خود کراراً بر این مطلب تأکید داشتند که اعتقاد به حقّ انحصاری برای ائمه علیهم السلام در تفسیر تمامی آیات قرآن، باطل و سخیف است؛ و این دعوی که همه کتاب الهی را فقط با استفاده از احادیث و سخنان معصومین علیهم السلام می‌توان تفسیر کرد، متعلق به اخباریان است و در نظر علمای بزرگ شیعه وزنی ندارد. بنگرید: گروهی از مردم زمان ما بر مفسرین خرده می‌گیرند و ایراد می‌کنند و شبهاتی دارند که دفع آنها لازم است.

شبهه اخباریین: شبهه اینان از دیگران قوی‌تر است و دفع آن لازم‌تر. چون دلیل آنان ظاهرپسند و عوام‌فریب است؛ و گویند: چون تفسیر به رأی جایز نیست؛ و چنانکه گفتیم، غیرمعصوم حق تفسیر ندارد، پس در کتب تفسیر غیر از روایات و احادیث معصومین را نباید آورد. و هم می‌گویند هیچ یک از آیات قرآن را ما نمی‌فهمیم و به معنی آن نمی‌رسیم و بدان احتجاج نباید بکنیم مگر موافق آن روایتی وارد باشد.

جواب این سخن را علما در علم اصول داده‌اند - مخصوصاً در رسائل استاد الفقهاء المتأخرین الشیخ مرتضی الانصاری رحمه الله، و عالم محقق مدقق الشیخ محمدحسین الاصفهانی صاحب الفصول - که ظاهر قرآن حجت است؛ و چنانکه اخباریان گویند، برای فهم معنی قرآن حاجت به روایت نیست؛ بلکه باید روایت را بر قرآن عرضه داشت؛ اگر موافق قرآن است، پذیرفت و اگر مخالف است، بدانیم آن روایت از معصوم صادر نشده است. پس ما قرآن را می‌فهمیم، و در همه آیات، حاجت به تفسیر مأثور نداریم؛ چون تفسیر به معنی کشف چیز پنهان است؛ و آنکه (آنچه) انسان به علم بشری بفهمد مخفی نیست تا احتیاج به کشف و بیان و تفسیر باشد. باید دانست که (این) شبهه از اواخر عهد صفویه پدید آمد؛ و پیش از آن به خاطر کسی خطور نمی‌کرد و در هیچ نوشته و تألیفی دیده نشد که کسی همه قرآن را نامفهوم و متشابه پندارد و همه آن را محتاج به تفسیر معصوم شمارد. اما از این وقت (اواخر عهد صفوی) کتب فارسی اخباریان میان مردم متداول گشت؛ و شبهه آنان در ذهن عوام رسوخ یافت؛ و رد علما بر آنان در کتب علمی اصولی که به زبان عربی است، (در) میان عوام رایج نگشت. اکنون بیشتر مردم معتقدند که قرآن قابل فهمیدن نیست مگر از روی روایات؛ و از رد مجتهدین بر این عقیده سخیف خبر ندارند.

باری قرآن برای فهم و عمل نازل گردیده است؛ و ائمه علیهم السلام مردم را به مراجعه (به) آیات قرآن امر می‌فرمودند. و این گونه روایات (که امر به مراجعه می‌کند) از حد تواتر افزون است؛ و اگر استنباط معنی از قرآن محتاج به روایت بود خطاب «یا ایها الذین آمنوا» و «یا ایها الذین کفروا» و «یا ایها الناس» - و امثال آن - همه بیهوده بود؛ و انتشار قرآن میان مردم فایده نداشت؛ و اگر برای فهم هر آیه محتاج روایت باشیم، اکثر (اکثر آیات) غیرمفهوم می‌ماند؛ چون برای اکثر آیات قرآن تفسیری از امام وارد نیست؛ با آنکه بسیاری (از) روایات منقوله در تفاسیر، ضعیف‌الاسناد است؛ و معلوم نیست امام در مقام تفسیر بوده است یا اقتباس و تمثل؛ و نمی‌دانیم روایات معتبر هم که در تفسیر می‌آورند، حقیقتاً از امام است یا نیست.

دیگر آنکه بسیاری از روایات تفسیری با ظاهر قرآن منافی است؛ و معانی آن برخلاف فصاحت قرآن است که نمی‌توان نسبت آن را به معصوم باور کرد؛ و اخباریان در این باب تناقضات عجیب

دارند؛ بعضی سهور را از پیغمبر و امام جایز می‌دانند و از راویان اخبار جایز نمی‌دانند؛ مثلاً اگر گویی سعد بن عبدالله اشعری یا راوی فلان خبر معصوم نبود و سهو کرد آشفته می‌شوند - با عصیت شدید - و می‌گویند ما یقین داریم هر چه راویان گفتند سهو و خطا نکردند و سهو راویان به هیچ وجه ممکن نیست.

روایاتی که تمثل به قرآن است (و) نه تفسیر، اخباریان آن را در تفسیر آیات ذکر می‌کنند مثل «و علامات و بالنجم هم یهتدون» در روایت وارد است که النجم رسول خداست (ص) و علامات ائمه علیهم السلام. آیه سابق بر این (آیه) چنین است «وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَاراً وَ سَبَلاً لَكُمْ لَهْتَدُونَ وَ بالنجم هم یهتدون» (سوره نحل) و امام جعفر صادق علیه السلام تشبیه و تمثل فرموده است؛ یعنی پیغمبر (ص) مانند نجم است و ائمه علیهم السلام علامات. باز در آیه «إِنَّ عَذَّةَ الشَّهْرِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا» وارد است که این دوازده ماه دوازده امامند، این هم تشبیه و تذکاری است از عدد دوازده ماه به دوازده امام (و تفسیر نیست).

و در آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» از حضرت رضا علیه السلام نقل است که ماییم اهل ذکر و ماییم سؤال‌شدگان. (در حالی که) خطاب قرآن به کفار مکّه است که می‌گفتند پیغمبر نباید از بشر باشد؛ خداوند می‌فرماید ای بت‌پرستان مکّه! از اهل کتب آسمانی بپرسید (علمای یهود و نصاری) که آیا پیغمبران پیشین از بشر بودند یا از ملائکه؟ پس حضرت رضا علیه السلام سؤال از ائمه علیهم السلام را تشبیه فرمود به سؤال از علمای آنان - به جامع آنکه (با این وجه مشترک که) هر دو، سؤال از خبرگان فنی است در فن خود. این هم تفسیر نیست؛ چون خداوند کفار مکّه را که در زمان پیغمبر (ص) بودند ارجاع به ائمه اهل البیت نمی‌فرماید؛ با آنکه آنها خود پیغمبر (ص) را قبول نمی‌کردند تا به امام بعد از وی چه رسد! و از این قبیل در قرآن و حدیث بسیار است؛ و هیچ یک را تفسیر قرآن نتوان شمرد؛ و در آن عهد مردم پیوسته در هر مقام به آیه قرآن تمثل می‌کردند. در بعض کتب آمده است که امیرنوح سامانی با یکی از امرای باغی (و سرکش) خراسان جنگ داشت؛ و برای او نامه (ای) در تهدید (وی) نوشت. آن امیر در جواب نوح این آیت فرستاد: «یا نوح قد جادلنا؛ فأكثر جدالنا؛ فأتتنا بما تعدنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ.» و نظیر این تمثیل و اقتباس بسیار است؛ و در بسیاری روایات به این معنی تصریح گردیده است؛ چنانکه در تفسیر سوره مؤمنون در آیه «وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَ صَبْغٌ لِلْأَكْلِينَ» از علی بن ابراهیم است که شجره زیتون مثل است برای رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین علیه السلام.^{۳۹}

در احادیث اهل بیت علیهم السلام در قضایای بسیار تمثل به آیات کریمه کرده‌اند به تناسب - مانند «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا» که چون عِدَّة ماه‌ها دوازده است و عدد ائمه علیهم السلام نیز دوازده، این را به آن تمثیل کرده‌اند. «وَإِنْ مِنْ شِيعَةٍ لِإِبْرَاهِيمَ»، یعنی ابراهیم از شیعهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ و گفتن این معنی هنگام شنیدن این آیت مناسب است. اینها را تفسیر نتوان شمرد که نه تفسیر مفهومی است و نه تفسیر مصداقی، بلکه تمثل است، چنانکه اشاره کردیم.^{۳۰}

بدین گونه، استاد شعرایی روایاتی از ائمه علیهم السلام نقل می‌کنند که به تصریح استاد، تمثل به قرآن و اقتباس از آن است و نه تفسیر (برخلاف آنچه اخباریان پنداشته‌اند)، سپس نمونه‌های دیگری از روایات منسوب به ائمه علیهم السلام در تفسیر قرآن را می‌آورند و اصل نسبت روایات مزبور به آن بزرگواران را تکذیب می‌فرمایند و می‌نویسند: از تفاسیری که نمی‌توان نسبت به امام داد، روایتی است دربارهٔ آیهٔ کریمه «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا حَوْلَهَا قُرًى ظَاهِرَةً سَبَرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيْامًا آمَنِينَ».

گویند امام جعفر صادق علیه السلام از ابوحنیفه پرسید: معنی این آیه چیست؟ ابوحنیفه گفت: مراد سیر میان مکه و مدینه است. امام فرمود: چگونه معنی این باشد با آنکه راهزن و حرامی، میان حرمین حاجیان را غارت می‌کنند و مال‌شان به تاراج می‌برند؟ ابوحنیفه گفت: پس مراد چیست؟ حضرت «قُرًى» را به ائمه تفسیر فرمود که هرکس از آنها پناه جوید مأمون (مصون) است از شقاوت. با اینکه مراد از این «قُرًى» آن دیه‌های آبادست که میان ملک سبا و شام بود، چنانکه در تفاسیر آمده است.^{۳۱}

من می‌افزایم:

روایت مذکور و دیگر روایاتی که مراد از «قُرًى» را ائمه می‌داند، در تفسیر صافی^{۳۲} آمده است؛ ولی شیخ طوسی و طبرسی، در ذیل تفسیر آیهٔ مذکور (در سورة سبا، آیهٔ ۱۸) هیچ یک از آن روایات را حتی قابل نقل (چه رسد به استناد) ندانسته‌اند؛ و طوسی در مقام توضیح واژهٔ «قُرًى» فقط دو قول نقل کرده: اوّل قول قتاده (شاگرد حسن و ناقل روایات تفسیری او) و مجاهد که مقصود از «قُرًى» را قرای شام دانسته‌اند؛ و دومی قول ابن عباس که مراد از «قُرًى» را بیت المقدس دانسته است^{۳۳} و طبرسی نیز در جوامع/الجامع^{۳۴} فقط قول قتاده را (بدون آن که نامی از وی ببرد) در خور ذکر شمرده است. ابوالفتوح نیز^{۳۵} در ذیل آیهٔ مزبور، بدون هیچ ذکر از روایات ائمه علیهم السلام نخست قول حسن را ذکر کرده که مراد از «قُرًى» قریه‌هایی بوده که میان یمن (سرزمین سبا) و شام قرار داشته؛ و سپس اقوالی از مفسران دیگر می‌آورد؛ و از کلام او برمی‌آید که قول حسن را ترجیح می‌داده است

– چنانکه استاد شعرایی نیز این قول را تأیید کرده است. حالا باز هم منتقد محقق مصرّ باشند که شیخ طوسی و طبرسی و ابوالفتوح و... اقوال حسن و شاگرد او قتاده را نه برای استفاده در فهم آیات قرآن بل برای بیان مخالفت آنان با ائمه علیهم السلام می‌آوردند!

استاد شعرایی در نقد دیگر روایات تفسیری منسوب به ائمه علیهم السلام می‌نویسند: در تفسیر صافی حدیثی است که مورچه از حضرت سلیمان علیه السلام پرسید: با آنکه پدرت داود در شأن و مقام برتر از تو بود چگونه نامش چهار حرف است و نام تو پنج حرف؟ سلیمان در پاسخ گفت: نمی‌دانم. مور گفت: اگر دستوری باشد، من بگویم نام پدرت در اصل (دَاوِیْ بُودَیْ) (بود) وودّ داروئی است (که) او خود را بدین دارو علاج کرد... دَاوِیْ بُودَیْ به تخفیف داود شد؛ وگرنه در اصل حروف نام پدرت از تو بیش بود! این سخن را نمی‌توان به هیچ امام معصوم نسبت داد؛ چون لازم نیست هر که شأنش اجلّ باشد حروف نامش بیشتر باشد؛ و (داوی بود) عربی است و زبان داود عبری بود؛ و نام سلیمان در عبری، شلمه همان چهار حرف است برابر نام داود...

بالجمله اگر ضعیفی در کتب تفاسیر باشد آن در تفاسیر اخباریان است که هر خبری را که نوشته بینند باور کنند؛ و پندارند هرچه به امام نسبت دهند، راستی از اوست.

و از جمله تفاسیری که اخباریان بدان اعتماد بسیار دارند، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام است؛ که با مقام عصمت آن حضرت، شایسته نیست این تفسیر را بدو نسبت دهیم؛ و علامه حلی رحمه الله... گوید این تفسیر موضوع است (روایات آن جعلی) است و احادیث آن منکرات؛ و سهل بن احمد دیباجی واضع (و جعل‌کننده) کتاب است؛ و یکی از منکرات آن را نقل می‌کنیم تا خوانندگان بدانند سخن علامه صحیح است و بر این تفسیر هیچ اعتماد نیست.

استاد شعرایی پس از نقل قصه‌ای دور و دراز از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام می‌نویسند: «این حکایت طولانی اصلاً مجعول است... سهل دیباجی که واضع (و جعل‌کننده) این تفسیر است از تاریخ بی‌خبر بود و در وضع (و جعل) خبر ملاحظه تاریخ (را) نکرد؛ و آنها هم که این تفسیر را می‌پسندند از تاریخ بی‌خبرند؛ و سهل در وضع (و جعل) این تفسیر با عقل مردم بازی کرده است. انسان چگونه ممکن است این کتاب مفتضح را نسبت به امام معصوم دهد؟ غیر از این (نیز) مطالب برخلاف اصول مذهب و وقایع مسلمة تاریخ در آن هست.»^{۳۶}

اخبار آحاد در تفسیر، روایات تفسیری مجعول

استاد شعرایی در انتقاد از کسانی که در تفسیر قرآن، تنها منبع مجاز را روایات منسوب به ائمه علیهم السلام می‌دانند، می‌افزایند: «چنانکه در الفاظ قرآن، اخبار آحاد حجت نیست و قرائت به آن

ثابت نمی‌شود، در معنی قرآن هم اخبار آحاد حجت نیست. پس اگر ما روایتی در تفسیر دیدیم از یکی از ائمه معصومین علیهم السلام و یقین نداشته باشیم آن قول امام علیه السلام است، واجب نیست قبول کنیم؛ و (آن را) در تفاسیر نقل می‌کنیم بر سبیل احتمال (که ممکن است درست باشد) مانند اقوال عامه. و خبر واحد در فروع (و احکام) برای عمل حجت است نه برای اعتقاد. تفسیر قرآن مانند اصول دین است. اخباری که در اصول دین وارد است برای قبول و تعبد نیست، بلکه برای تعلیم (و برای دعوت به تأمل) است. هر خبری که مخالف اصول مذهب شیعه و اجماع اهل بیت علیهم السلام باشد مردود است؛ مثلاً روایتی که دلالت بر جبر و تجسم پروردگار و پشیمانی خداوند یعنی بدا - و از این قبیل - دارد قبول نباید کرد.

روایتی که یقین به صحت آن نداریم، محال است خداوند ما را به یقین بدان مکلف فرماید؛ چون تکلیف مالا یطاق از خداوند حکیم محال است و تحصیل یقین اختیاری نیست. اما برای عمل، در مسائل فقهی به خبر واحد تمسک می‌کنند؛ چون در مذهب متأخرین چاره‌ای جز عمل به خبر واحد نیست. جماعتی از اخباریان گویند (که) ما یقین داریم هرچه در کتب معتبره از ائمه نقل کرده‌اند حقیقتاً از آنها صادر گشته و هرگاه دو روایت متناقض باشد یکی را حمل بر تقیه باید کرد. این سخن البته غلط است؛ چون در روایات ما اخبار مجعول بسیار است؛ و شیخ مفید در شرح اعتقادات صدوق - و دیگران - به تفصیل بیان کرده‌اند. (چنانکه) در اخبار بسیار - در تهذیب و استبصار و کافی - آمده (است) که ماه رمضان همیشه سی روز است و هرگز بیست و نه روز نمی‌شود؛ و شیخ صدوق موافق آن فتوی داده و می‌گوید: باید از مخالفان این عقیده تقیه کرد - همچنان که از سنیان تقیه می‌کنیم. و این بنده این روایت را به پا نزده سند مختلف شمرده‌ام؛ و روایتی با این همه اسناد البته کذب است؛ و موافق مذهب اهل سنت هم نیست تا حمل بر تقیه شود.

بالجمله در اخبار موجود در کتب معتبره، حدیث مجعول بسیار داریم و نمی‌توانیم همه آنها را یقیناً از امام بدانیم. وظیفه علماست که صحیح را از سقیم تشخیص دهند...

نیز: ما یقین نداریم همه روایات واقعاً قول امام علیه السلام باشد؛ چون مجعول بسیار است؛ و صاحب مجمع/البیان در تفسیر آیه «و منهم أُمّیون لا یعلمون الكتاب إلا أمانی و إن هم إلا یظنون»^{۳۷} گوید: «این آیه دلالت بر آن دارد که برای فهم معانی قرآن، و در مورد آنچه باید به آن علم داشت، تقلید از دیگری جایز نیست. و در ابواب دیانات، تنها نقطه اتکا را ظن و گمان نباید قرار داد.» اما اگر روایت ائمه علیهم السلام به تواتر نقل شود، همه علما متفقاً بر آن اعتماد کنند و گفته دیگران را ترک نمایند.

... اما در کتب اهل حدیث روایاتی است قطعاً مجعول و غلط.

استاد شعرائی پس از نقل یک روایت تفسیری مفصل از علی بن ابراهیم، کذب بودن آن را مدلل داشته و می‌نویسند:

«این روایت علی بن ابراهیم صحیح نیست؛ و اگر از اسرائیلیات بود، می‌گفتیم غرض از آن پند و نصیحت است و بر فرض کاذب (کذب) باشد باکی نیست؛ اما چون نسبت به امام معصوم داده‌اند خواننده آن را حمل بر حقیقت می‌کند. و اهل حدیث معتقدند سخنان معقول و مدلل را در توحید و معارف و حقایق که دلیل بزرگ حقانیت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام است ترک باید کرد؛ و این اخبار ضعیف و مخالف با تواریخ مقطوع (قطعی) و متواتر را که موجب سخریه ملاحظه و استهزای دشمنان اسلام است سخت باید چسبید (و کل حزب بمالدهیم فرحون) و علامه (ره) در تذکره فرماید: یکی از انواع حدیث مجعول آن است که ملاحظه عمداً وضع کردند تا موجب تنفر مردم از دین گردد. اگر گویی علی بن ابراهیم را علمای رجال موثق شمارند و بر او اعتماد کنند و او استاد شیخ کلینی است؛ گوئیم او را موثق شمارند و البته موثق است؛ اما معصومش نشمارند. شاید بسیاری از ابدال و اوتاد و بزرگان علم تفسیر از تاریخ بیخبر باشند و مجعولات را سهواً صحیح پندارند؛ و از جمله ملحدان که حدیث جعل می‌کرد سیاری است کتابی در قرائت نوشته است و در آنجا گوید (که) حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یکی از آیات قرآن را «و لقد نادانا نوح» غلط خواند، به نصب «نوحاً»، با اینکه فاعل است و باید به رفع قرائت کند. راوی عرضه داشت یا ابن رسول الله! کاش چندی علم نحو میاموختی تا قرآن را غلط نخوانی! آن حضرت فرمود «ذعنی من سهکم» این سخنان بیهوده را واگذارید.

محدثان گویند: این اخبار را قبول باید کرد؛ (و) آن را در مستدرک الوسائل ذکر کرده است؛ و امروز بسیاری (از) مردم بی‌بصیرت، به سخنان بیهوده جهال فریفته شده‌اند. این بحث را برای هدایت آنان آوردیم؛ و تطویل کردیم تا بدانند (که) در روایات و اخبار، صحیح و سقیم و مجعول و اصیل هر دو هست؛ اگرچه سقیم اندک باشد باز عالم متبحری باید که آنها را تمیز دهد؛ و آنکه ورزیده نیست در علم روایت، و تشخیص مجعول نمی‌دهد، نباید از دانشمندان ورزیده بی‌نیاز گردد؛ و شاید حدیثی مجعول را معتمد خود قرار دهد و به ضلالت افتد؛ و اگر در کتابی یک روایت مجعول باشد، برای رفع اعتماد عوام کافی است.^{۳۸}

یادآوری: سیاری نامبرده، ابوعبدالله احمد بن محمد بن سیار است که رجال‌شناسان شیعی همچون نجاشی و شیخ طوسی و علامه حلی وی را ضعیف‌الحديث و فاسد‌المذهب خوانده‌اند؛ و روایات او را درخور طرد و اعراض و مشتمل بر غلو و تخلیط شمرده‌اند و با این حال، روایات بسیاری به نقل از وی در کتب معتبره - تهذیب، کافی، استبصار - آمده است.^{۳۹}

شیوه علامه طباطبایی

نکته دیگر در مورد احادیث ائمه علیهم السلام که آنها را تفسیر پنداشته‌اند این که: کثیری از آنها - به تصریح علامه طباطبایی - در حقیقت تفسیر نیست و «جری» و تطبیق است؛ و لذا ایشان حدود ۲۰۰ فقره از احادیث مزبور را حاضر نشده است در *المیزان* ذکر کند. زیرا آنها را تفسیر - به معنی دقیق کلمه - نمی‌شمرده است.^{۴۰}

سخنی از استاد مطهری

استاد مطهری در آنجا که به تخطئه اخباریگری می‌پردازد می‌نویسد: همه افکار اخباریگری که در حدود دویست سال کم و بیش سیادت کرد، از مغزها بیرون نرفته؛ الان هم می‌بینید خیلی‌ها تفسیر قرآن را اگر حدیثی در کار نباشد جایز نمی‌دانند. جمود اخباریگری در بسیاری از مسائل اخلاقی و اجتماعی و بلکه پاره‌ای مسائل فقهی هنوز هم حکومت می‌کند.^{۴۱}

باری این ادعای منتقد محترم که پیروان امیرمؤمنان علیه السلام «به خود این اجازه را نمی‌دادند که اساساً وارد تفسیر قرآن شوند.» و «حضور گسترده حسن در تفاسیر نقطه ضعف اوست» و چون حسن «وارد تفسیر شده»، پس در مقام تقابل و ضدیت و مخالفت با اهل بیت بوده و علمای ما اقوال او را برای بیان همین تقابل و ضدیت و مخالفت آورده‌اند، ادعایی سخیف است که با هیچ مبنایی قابل توجیه نیست؛ و شیوه مفسران ما در چگونگی عرضه آرای تفسیری حسن و پاسخ به ایرادات وارد بر آنها نیز این دعوی را تکذیب می‌کند.

شیوه مفسران ما در چگونگی عرضه اقوال تفسیری حسن و پاسخ به ایرادات

وارد بر آنها

* شیخ طوسی و طبرسی آیه ۲۱۳ از سوره بقره را چنین معنی می‌کنند: «مردمان بر آئینی واحد بودند.» سپس در مورد این که آیین مزبور چه بوده، دو قول را ذکر می‌کنند؛ یکی از حسن و جبایی که می‌گفتند آیین مزبور کفر بوده است؛ و دیگری از قتاده و ضحاک که می‌گفتند آیین حق بوده است. آن‌گاه این ایراد را به قول اول می‌گیرند که «اگر ما بپذیریم که هیچ روزگاری خالی از حجت نبوده و نیست، چگونه می‌توان آیه را به این معنی گرفت که در مقطعی از روزگار، همه مردم بر آیین کفر بوده‌اند؟» و خود پاسخ می‌دهند که: معنای آن قول این است که اکثریت مردم بر آیین کافران بوده‌اند؛ و این امر منافاتی با وجود حجت مؤمن ندارد؛ زیرا که حجت، اگر منحصر به یک فرد یا

گروهی کوچک باشد، به دلیل ترس و برای تقیه، نمی‌تواند ایمان خود را آشکار کند؛ و در آن هنگام، آنچه در میان همهٔ مردم ظهور دارد کفر است؛ و به این ترتیب می‌توان آیین اقلیت را ندیده انگاشت؛ و آیین اکثریت را که در همه جا ظاهر است با این عبارت بیان کرد: مردمان بر آیینی واحد بودند.^{۴۳}

یادآوری: قولی را که شیخ طوسی و طبرسی به حسن نسبت داده‌اند، و سخن آن دو در دفع ایراد وارد بر آن، مضمون روایتی منسوب به امام صادق علیه السلام است که عیّاشی آورده است^{۴۳} و اینکه شیخ طوسی و طبرسی در تفسیر آیتی از قرآن، روایت منقول از امام علیه السلام را ندیده گرفته، و به جای آن قول حسن را آورده و ایراد وارد بر آن را دفع کرده‌اند، درست برخلاف این ادعای منتقد دانشمند است که: مفسران ما اقوال حسن را در کنار روایات تفسیری ائمه می‌آوردند تا مغایرت و مخالفت آراء وی با روایات آن بزرگوران مسجل گردد!

﴿مَّا فَتَحَ اللَّهُ كَاشَانِي نِيزَ فِي ذِيْلِ آيَةِ مَزْبُورٍ مِّنْ نَّبِيٍّ﴾ «صاحب مجمع در تفسیر این آیه فرموده که علما را در معنای امت واحده اختلاف است. از ابن عباس - در یکی از دو روایت منقول از او - و از حسن و جبائی روایت کرده‌اند که: معنی آیه این است که: همهٔ مردم متفق بودند بر کفر؛ و در این نیز اختلاف کرده‌اند که اتفاق همهٔ مردمان بر کفر در چه زمان بوده؟ حسن گفته که آن، زمان مابین آدم و نوح است؛ و بعضی دیگر گفته‌اند بعد از زمان نوح بوده تا زمان بعثت ابراهیم و پیغمبران دیگر؛ و جمعی دیگر بر آنند که هنگام بعثت همهٔ پیغمبران، همه کافر بوده‌اند؛ و این غیر صحیح است؛ زیرا که حق تعالی بسیاری از پیغمبران را مبعوث گردانید بر مؤمنان؛ اگر گویند چگونه جایز باشد که همهٔ مردمان کافر بودند؟ و حال آن که جایز نیست که حق تعالی تخلیهٔ ارض نماید از حجت حق بر خلقان؟ گوییم می‌تواند بود که حق منحصر بوده باشد در یک کس یا در جماعت قلیله که ممکن نبوده باشد ایشان را اظهار دین به جهت خوف و تقیه؛ و هیچ کدام (هیچ کس) اقتدا به ایشان نکرده باشند - به جهت غلبهٔ کفار.^{۴۴}

یادآوری: چنانکه می‌بینید، فتح‌الله کاشانی نیز پس از نقل سخنی از حسن، ایراد وارد به آن را مطرح و سپس در مقام دفع ایراد مزبور برمی‌آید.

منابع آرای تفسیری حسن

آنچه را حسن به عنوان تفسیر عرضه کرده، در بسیاری از موارد، مأخوذ از متن قرآن و احادیث نبوی و علوی و اقوال صحابهٔ بزرگوار و مورد اعتماد است؛ و اگر منتقد محترم، یک نگاه به کتابی که در مقام نقد آن هستند می‌افکنند، در ص ۷۴ این جمله را می‌خوانند: حسن علاوه بر تفسیر قرآن به قرآن که استفاده از آیاتی برای تفسیر آیات دیگر باشد، در تفسیر نصوص قرآن و توضیح احکام

آن، پیاپی از احادیث قدسی و نبوی و اقوال صحابه و تابعین سود می‌جسته؛ و در میان صحابه نیز کسی که بیش از همه به اقوال او در تفسیر استناد می‌جوید، امام علی علیه السلام و ابن عباس است. همان ابن عباس که علمای بزرگ شیعه وی را با عناوینی همچون حبرالامه (داناى اُمّت)، حبرالائمه (داناى امامان)، ترجمان القرآن، نخستین کسی که در علم تفسیر مطالبی املا کرد، رئیس‌المفسرین، از شاگردان خاص امام علی علیه السلام و... ستوده‌اند^{۴۵} و روایت کرده‌اند که او قرائت قرآن را از امام علی علیه السلام و ابی بن کعب صحابی بزرگوار فراگرفت^{۴۶} و امام علی علیه السلام یک شب تا به صبح، تفسیر سوره حمد را به او تعلیم می‌فرمود^{۴۷} و پیامبر(ص) در حق او چنین دعا کرد: «اللّهُمَّ فَقِّهْهُ فِی الدِّینِ وَ اَنْتَشِرْ مِنْهُ وَ عِلْمُهُ التَّوْبِلُ» (خدایا او را در دین فقیه گردان و دین را از ناحیه او منتشر کن و علم تأویل قرآن را به او بیاموز) و از او روایات تفسیری بی‌شماری نقل شده^{۴۸} و بزرگترین محدّث و رجالی معاصر شیعه می‌نویسد: «اگر گفته شود که پس از پیامبر(ص) و دوازده امام علیهم‌السلام و حمزه و جعفرین ابی طالب، ابن عباس برترین مردان مسلمان است سخنی به جاست.»^{۴۹} باری چنین مردی استاد حسن در علم تفسیر بوده و حسن در مسجد بصره تفسیر قرآن را از محضر او فراگرفته و درباره او گفته: «ابن عباس را از قرآن جایگاهی است. بر منبر بالا رفت و سوره بقره را خواند و حرف حرف آن را تفسیر کرد. پیامبر(ص) درباره او دعا کرد که خدا تأویل قرآن را به او بیاموزد.»^{۵۰}

حسن به واسطه قیس بن عباد و کمیل بن زیاد نیز - که منتقد محترم از دومی با تجلیل یاد کرده - از امیرمؤمنان روایت نموده است^{۵۱} و سیدمرتضی علم‌الهدی - یکی از سه عالم بسیار بزرگ شیعی - ضمن ستایش‌های فراوان از حسن تصریح می‌کند که «تمام اندرزها و گفته‌های حسن در نکوهش دنیا - لفظاً و معنأً و دست کم معنأً - برگرفته از کلام امیر مؤمنان علیه السلام است.»^{۵۲}

جایگاه احادیث و اقوال حسن در کتابهای معتبر شیعه

بسیاری از احادیثی را که حسن نقل کرده، علمای بزرگ شیعه همچون شیخ طوسی، شیخ مفید، شریف رضی، ابن شهر آشوب، سیدبن طاووس ملافتح‌الله کاشانی، در کتاب‌های معتبر آورده‌اند^{۵۳} و حتی شیخ صدوق ابن بابویه - یکی از سه محدّث بزرگ شیعی - آنچه را حسن نه در مقام نقل حدیث، بلکه در مقام دفاع از خود بر زبان رانده، در کتابی که برای ارائه احادیث شیعه املا کرده آورده؛ و این حاکی است که آنچه را حسن در تقریر اعتقادات شخصی خود گفته، صدوق در ردیف احادیث شیعه می‌داند^{۵۴} و پس از همه اینها از منتقد محترم دعوت می‌کنیم که:

اولاً: نگاهی بیاندازند به سخنان و احادیثی که حسن از امامان اهل بیت علیهم السلام و بزرگان شیعه از صحابه و تابعین - یا در ستایش ایشان و نکوهش مخالفان آنان - نقل کرده و قسمت‌هایی از آنها در کتاب حسن بصری آمده است.

ثانیاً: بگردند و در طبقه تابعین که حسن از آنان بوده، کسانی را بیابند که به اندازه‌ی وی در نقل این گونه سخنان و احادیث اهتمام نموده باشد؛ و اگر نتوانستند، برای ما روشن کنند که فردی با این همه اهتمام در نشر مناقب و معارف امامان علیهم السلام و پیشروان شیعه و نکوهش مخالفان ایشان را چگونه می‌توان در مقابل اهل بیت علیهم السلام فرض کرد و هدف بزرگانی همچون شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ابوالفتوح رازی و ابن ادریس و ملافتح‌الله کاشانی از نقل اقوال وی در سطحی بسیار گسترده (بیش از صدها مورد) را صرفاً نشان دادن مقابله و مخالفت او با اهل بیت علیهم السلام قلمداد کرد؟ آن هم بدون آنکه اشاره‌ای به این مخالفت کرده باشند؟ و بلکه با تصریحات مکرر به این که قول و روایت منقول از او، با آنچه از امامان اهل بیت علیهم السلام رسیده، یکی است یا اخبار ما و مذهب مختار شیعه نیز آن را تأیید می‌کند؟ چنانکه:

در مقدمه کتاب تبیان تألیف شیخ طوسی^{۵۵} تعریفی برای مثنی از قول ابن عباس (که جایگاه والای او در عالم تشیع تردیدی نیست) و تعریف دیگری از قول حسن بصری آمده، و تصریح شده که آنچه در احادیث ما روایت شده، همان قول حسن است.

نیز شیخ اقوال مختلفی را در معنی «آلم» و دیگر حروف مقطعه نقل می‌کند و بهترین قول را قول حسن می‌داند که معتقد بوده این حروف، نام‌های سوره‌ها هستند.^{۵۶} در تفسیر آیه «فمن تطوع خيراً» روایتی از ابن عباس و روایت دیگری از حسن نقل و تصریح می‌کند که روایت دوم فایده‌اش اعم است.^{۵۷}

حسن را از کسانی می‌شمارد که با استدلال به آیه «لاتدرکه الابصار» عقیده شیعه را که مبتنی بر نفی رؤیت باری تعالی و مخالف با عقیده عامه اهل سنت است، تأیید می‌کردند^{۵۸} و آیه «وإلی ربها ناظرة» را به معنی نظر به ثواب و پاداشی که خدا می‌دهد، گرفته‌اند و نه نظر به خدا^{۵۹} چنانکه به نوشته ابوالفتوح^{۶۰} نیز حسن واژه «ناظرة» را - بر وفاق شیعه و برخلاف اهل سنت - از ریشه نظر به معنی انتظار می‌دانسته (نه به معنی رؤیت خدا).

نیز شیخ در تفسیر آیه نخست از سوره اسراء، با چشم‌پوشی از تمام روایات مفصلی که از طریق شیعه در باب معراج رسول (ص) رسیده، تنها روایت نسبتاً مفصلی را که درخور ذکر شمرده روایتی از حسن است^{۶۱} و در تفسیر آیه ۱۹۸ از سوره بقره، قولی را از ابن عباس و حسن و شاگرد او قتاده نقل می‌کند و

می‌گوید: روایات امامین هم‌امین باقر و صادق علیهما السلام نیز این قول را تأیید می‌کند^{۶۲} و بگذریم از سخنان ستایش‌آمیز بزرگان نامبرده درباره شیوه تفسیری حسن یا عملکردهای شجاعانه او.^{۶۳}

شاهد منتقد محقق بر مخالفت حسن با اهل بیت علیهم السلام

در برابر همه شواهد معتبری که آوردیم، منتقد محترم در تمام کتاب‌های تفسیر گشته‌اند و با هزار زحمت موردی را یافته‌اند که به پندار ایشان حکایت از اعتقاد شیخ طوسی به مقابله و مخالفت حسن با ائمه علیهم‌السلام را دارد، فرموده‌اند: به عنوان مثال در جلد ۸ مجمع‌البیان در ذیل آیه شریفه «ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم سابق بالخیرات» ایشان در اینجا اقوال مختلف را نقل می‌کند:

«اختلف فی أنَّ الضمیر فی منهم إلى مَنْ يعود إلى قولین أحدهما أنَّه يعود إلى العباد و تقدیر الکلام فمن العباد ظالم و روی نحو ذلک عن ابن عبّاس و الحسن و قتادة و اختاره المرتضی قدس الله روحه من أصحابنا.» اولاً بین حسن بصری و مرتضی و اصحاب تفکیک کرده است. دوماً قول این افراد درباره اهل بیت را می‌آورد: «و رووا أصحابنا عن میسر بن عبدالعزیز عن الصادق أنه قال «أنها این موارد را به همه امت تفسیر کرده‌اند، در حالی که اهل بیت، این موارد را فقط در مورد خود صادق می‌دانند. عین این مسأله نیز در تفسیر ابوالفتوح آمده است؛ مفسر قول امام صادق علیه السلام و علی بن موسی الرضا علیهما السلام را بعد از قول همه مفسران نقل کرده است؛ و بیان این مسأله بدین جهت است که حضوری جدی حسن بصری در تفسیرات روشن شود. حسن بصری اقوال اهل بیت را بیان می‌کند؛ و به عنوان فردی در نظر گرفته می‌شود که در مقابل اهل بیت قرار دارد؛ چنانچه در برخی از روایات که درباره وی آمده، بدین مطلب اشاره شده که اقوال حسن بصری در کنار سایر تفاسیر عامه، ذکر شده است.

پاسخ: سبحان الله العظیم! آیا راستی منتقد محترم بر این پندارند که مفسران بزرگ شیعه (طوسی، طبرسی، ابوالفتوح) با ذکر دو روایت از امامین صادق و رضا علیهما السلام در تفسیر این آیه، در کنار قولی از حسن بصری، خواسته‌اند ثابت کنند که حسن «در مقابل اهل بیت قرار دارد» و مخالفت او با ائمه اهل بیت علیهم‌السلام را مسجل نمایند؟ اگر چنین تصویری دارند، باید به خاطر استنباط و ارائه چنین نکته بدیعی به حضرت ایشان تبریک گفت؛ و البته ایشان عنایت نفرموده‌اند که در همان متنی که نقل کرده‌اند، همان قولی که از حسن بصری نقل شده و به تصور ایشان هدف از نقل آن، بیان تقابل و مخالفت حسن با امامان است، آری همان قول، به ابن عبّاس و سیدمرتضی علم

الهدی نیز نسبت داده شده است؛ همان ابن عبّاس که اشاراتی به جایگاه بی‌نظیر او در عالم تشیع داشتیم؛ و همان سید مرتضی که نسب پدر او با همان تعداد واسطه به امام کاظم علیه السلام و امامان قبلی می‌رسد که نسب امام عصر (عج) می‌رسد؛ و خود او محضر کسانی را درک کرده که دوره غیبت صغری و احتمالاً محضر نواب خاص امام عصر (عج) را درک کرده‌اند (از جمله پدر خود وی) و از حسین برادر شیخ صدوق که همچون برادرش در دوره غیبت صغری به دعای امام علیه السلام متولد شده روایت می‌کند؛ و به گفته سید بحر العلوم: «سرور علمای شیعه، و پس از امامان پاک، از همه کس برتر بود؛ و دانش‌هایی را در وجود خود فراهم آورد که هیچ کس به آن دست نیافت؛ و از فضایی برخوردار بود که او را از همگان ممتاز گردانید. علمای مخالف و موافق به تقدیم وی بر همه علمای متقدم و متأخر معترف‌اند.»^{۶۴} در این حال آیا می‌توان گفت که طوسی و طبرسی و ابوالفتوح، با انتساب نظریه‌ای به ابن عبّاس و سیدمرتضی، و در کنار آن، نقل دو روایت از امامین صادق و رضا علیهما السلام، خواسته‌اند مخالفت ابن عبّاس و مرتضی با امامان را نشان دهند؟ آیا هیچ عاقلی این استدلال را می‌پذیرد؟ اگر نمی‌پذیرد، پس در این مورد چه تفاوتی میان حسن با دو بزرگوار نامبرده؟ مگر نه این که نظریه به قول شما مخالف با روایت امامین هم‌امین را طبرسی - یک جا و در ضمن یک جمله - به هر سه تن مزبور نسبت می‌دهد؟ در این صورت چگونه می‌توان از میان هر سه، فقط حسن را به مخالفت با ائمه علیهم السلام متهم و به این جرم محکوم کرد؟ باری هر پاسخی که منتقد دانشمند برای توجیه مخالفت ابن عبّاس و سیدمرتضی با حدیث معصوم (و پناه بر خدا از این نسبت!) داشتند، عین آن پاسخ را می‌توان به سود حسن نیز عرضه کرد؛ و چه زیباست کلام امام هادی علیه السلام در این مقام: فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ جَائِزاً فَهَذَا جَائِزاً!^{۶۵}

پاسخ‌هایی دیگر به منتقد محترم

منتقد محترم که برای مستندسازی علیه حسن به تفسیر ابوالفتوح مراجعه کرده‌اند معلوم نیست چرا در ذیل همان آیه نخوانده‌اند که: از امیرالمؤمنین علی روایت کردند که او گفت - چون او را از این آیت پرسیدند گفت - ظالم آن است که از مال ظالمان عطا ستاند؛ و مقتصد آن است که منکر باشد به دل و زبان؛ و سابق آن است که به تیغ بیرون آید، امر معروف کند و نهی منکر^{۶۶} که در این روایت نیز - مانند قولی که به حسن نسبت داده شده - هیچ اشاره‌ای به این که مراد از آیه، اهل بیت علیهم السلام است نشده؛ و همان ایرادی را که منتقد محترم در این مورد به حسن گرفته‌اند، به این روایت نیز می‌توان گرفت؛ و هر پاسخی که ایشان به ایراد وارد بر این روایت بدهند، همان پاسخ را حسن نیز می‌تواند بدهد.

نیز در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام در تفسیر این آیه، بدون ذکر از نزول آن در شأن اهل بیت، هر سه دسته مذکور در آیه را به گونه‌ای مجمل معرفی و ویژگی‌های هریک را بیان فرموده- است: ظالم کسی است که پیرو هوای نفس خود باشد و گرد نفس خود بگردد؛ و مقتصد کسی است که مشغول تزکیه قلب خود باشد و گرد قلب خود بگردد؛ و سابق کسی است که طالب پروردگار خود - عز و جل - باشد و گرد حریم او بگردد؛ و هرچه را جز اوست فراموش کند و هیچ مقصدی جز او نداشته باشد.^{۶۷} باری همان ایرادی را که منتقد محقق به حسن گرفته‌اند (عدم ذکر نزول آیه در شأن اهل بیت) به این دو حدیث که یکی از امام علی علیه‌السلام و دیگری از امام صادق علیه‌السلام است نیز می‌توان گرفت، و هر پاسخی را که بر ایراد مزبور بدهند، حسن نیز می‌تواند داد.

علاوه بر این، به گونه‌ای که ابوالفتوح نقل کرده^{۶۸} نظر حسن در تفسیر آیه آن است که: «ظالم لنفسه، أصحاب المشأمة باشند؛ و مقتصدان أصحاب المیمنة؛ و السابقون آنان باشند که سبق برده باشند و مقرب باشند.» که در این روایت حسن، و شاید در دو روایتی که از امام علی علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام نقل کردیم، سابقون به گونه‌ای مجمل معرفی و ویژگی‌های آنان بیان شده؛ و در احادیثی که قول حسن را مخالف آنها شمرده‌اند، ارائه مصادیق است؛ و میان این دو (۱. معرفی اجمالی و بیان ویژگی‌ها، ۲. ارائه مصادیق) تباین کلی نیست که بتوان دلیل بر مخالفت گرفت؛ و اگر هم باشد، این گناهی است که در شهر شما نیز کنند! و پیش از حسن ابن عباس و پس از او شریف مرتضی عین این گناه را کرده‌اند! و اگر ارتکاب چنین گناهی از ناحیه ابن عباس و شریف مرتضی - با جایگاه عظیم و استثنایی آن دو در عالم تشیع و پیوند استوار آن دو با اهل بیت علیهم‌السلام - قابل عفو باشد، به طریق اولی از حسن که فاقد چنان جایگاه و بی‌بهره از چنان پیوندی بوده قابل عفو است.

به هر حال جالب است که منتقد محترم، به دلیل عجله برای محکوم کردن حسن، لااقل نکرده برای آنچه مخالفت حسن با حدیث امام معصوم می‌نامد، چنان نمونه‌ای بیاورد که شخصیت‌های بزرگی مانند ابن عباس و شریف مرتضی را در معرض اتهام به مخالفت با حدیث قرار ندهد. این فقیر نیز خدا را سپاسگزارم که ایشان با چنین حربه‌ای وارد میدان شدند که به راحتی بتوان حربه را به سوی خودشان بازگردانید؛ و اگر نمونه‌ای ذکر می‌کردند که بر مبنای آن، نمی‌شد شخصیت‌هایی مانند ابن عباس و مرتضی را محکوم کرد، این ناچیز برای یافتن نمونه‌ای که شخصیت‌های مزبور را هم - در کنار حسن - بتوان با آن محکوم کرد، چه قدر باید کتب تفسیر را زیر و رو می‌کردم!

از منتقد محقق محترم نیز تشکر می‌کنم که با عرضه این گونه مستندات، کار پاسخگویی را برای من آسان کردند؛ و آنچه را به عنوان دلیل ذکر می‌کنند، علیه خودشان است؛ و حکایت از آن

دارد که ایشان، حتی آنچه را به عنوان دلیل خود عرضه می‌کنند، نمی‌توانند در آن بیان‌دیشند و جوانب مختلف آن را بسنجند؛ و نمی‌دانند که روایات تفسیری غیرمتواتر، حتی اگر سلسله سند متصل و صحیح داشته باشند - که قریب به اتفاق آنها نیز فاقد آن اند - خبر واحدند؛ و هیچ خبر واحدی افاده علم و یقین نمی‌کند و در مقام تفسیر و تبیین آیات قرآن، تنها مفید ظن است؛ و یک معنی و مفهوم قطعی و تردیدناپذیر نمی‌توان از آن به دست آورد. چنانکه شیخ طوسی می‌نویسد: «ولا یقبل فی ذلک خبر واحد، خاصة إذا كان ممّا طریقه العلم؛ و أمّا طریقه الآحاد من الروایات الشارده و الانفاذ النادره فإنه لا یقطع بذلك، ولا یجعل شاهداً علی کتاب الله؛ و ینبغی أن یتوقف فیہ و یذکر ما یحتمله و لا یقطع علی المراد منه بعینه؛ فإنه متى قطع بالمراد کان مخطئاً و إن أصاب الحق - كما روی عن النبی^ص - لأنه قال تخمیناً و حدساً ولم یصدر ذلک عن حجة قاطعة و ذلک باطل بالاتفاق»^{۶۹} و بزرگانی مانند شریف مرتضی، ابن ادریس، طبرسی، ابن زهره، ابوالفتوح و ابن برّاج، در استنباط احکام فقهی نیز خبر واحد و غیرمتواتر را حجت نمی‌دانند؛ و سیدمرتضی رساله جداگانه‌ای در ابطال عمل به اخبار آحاد نوشته و معتقد است که در مذهب شیعه، اعتقاد به بطلان عمل به خبر واحد، با اعتقاد به بطلان عمل به قیاس در یک مرتبه است.^{۷۰} چه رسد که پاره‌ای از روایات تفسیری منسوب به ائمه علیهم السلام نیز با یکدیگر ناسازگار است؛ و پاره‌ای دیگر از آنها را علمای بزرگ شیعه مردود شمرده‌اند (برگردید به آنچه از استاد شعرایی در تخطئه پاره‌ای از روایات تفسیری منسوب به ائمه آوردیم) یا دست کم با قول مشهور و مقبول در میان ایشان مخالف است، چنانکه در تبیان^{۷۱} و مجمع‌البیان^{۷۲} و منتخب‌التبیان^{۷۳} بنا به روایاتی از پیامبر(ص) و امام علی علیه السلام و ابن مسعود و ابن عباس و حسن و قتاده، مراد از صلاة وسطی نماز عصر است (نظریه مختار سیدمرتضی) و به روایتی دیگر از زید بن ثابت و عبدالله بن عمر و امام ششم و هفتم علیهما السلام مراد از آن نماز ظهر است. و به روایتی دیگر که پاره‌ای از آیات قرآن آن را تأیید می‌کند و از ابن عباس و جابر - هر دو از صحابه مقدس رسول(ص) در نظر شیعه - نقل شده، مراد از آن نماز صبح است. و بنا به نظریه‌ای که مفسران متقدم به آن توجه نکرده‌اند، ولی شیخ طوسی، توجیه آن را با عنوان «وجه ملیح» ستوده، مراد از آن نماز جماعت است؛ و بنا به نظریه‌ای که طبرسی، شأن نزول آیه را دلیل آن شمرده، و به روایتی از امام علی علیه السلام مستند نموده، مراد از آن نماز جمعه در روز جمعه و نماز ظهر در روزهای دیگر است (نظریه مختار بسیاری از علمای شیعه) و بنا به نظریه‌ای که مستند به روایتی از رسول(ص) است، مراد از آن نماز عشا است.^{۷۴}

نیز در ذیل آیه ۲ از سورة آل عمران، قرائتی را به پیامبر(ص) و امام صادق علیه السلام نسبت می‌دهند (القیام به جای القیوم) که برخلاف مشهور است.^{۷۵}

با این تفصیل، خیلی عجیب است که ببایم و حسن را به این دلیل محکوم کنیم که چرا درست یا غلط، از کلام او استنباط شده است که در تفسیر آیه‌ای از قرآن، نظریه‌ای متفاوت با آنچه از فلان خبر واحد برمی‌آید دارد. آن هم روایتی که بزرگانی مانند ابن عباس و سیدمرتضی آن را ندیده گرفته و با صرف نظر از آن، در تفسیر آیه قرآن، قولی همانند قول حسن را اختیار کرده‌اند. نیز این برخورد را مقایسه کنید با شیوه شیخ الطایفه طوسی که در تفسیر حدیث رسول(ص) در باب ظُهر و بطن هر آیه، چهار قول نقل کرده است:

۱. قولی که در احادیث منقول از امامان معصوم علیهم السلام منعکس است.

۲. قولی که از ابن مسعود حکایت کرده‌اند.

۳. قولی که طبری ذکر کرده و بلخی (از پیشوایان معتزله) برگزیده است.

۴. قول حسن بصری

آن گاه به جای اینکه سه قول اخیر را مردود بشمارد و فقط بر قول اول که در احادیث ائمه علیهم السلام منعکس است، مهر تأیید بزند، همه وجوه مزبور را در کنار هم ذکر می‌کند و صحت جملگی آنها را محتمل می‌شمارد.^{۷۶}

نیز ملافتح‌الله کاشانی، روایات حاکی از نزول آیه «و من الناس من یشری نفسه» در شأن امیرمؤمنان علیه السلام را نقل و در عین حال تصریح می‌کند که این آیه در «نزد حسن (دارای معنایی) عام است و شامل هر مجاهدی که فی سبیل الله جهاد کند (می‌شود)» و استاد شعرایی در ذیل سخن او می‌نویسند: «نزول آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام منافی آن نیست که مفاد آیه عام باشد چنانکه - در ضد آن - نزول آیه «إن جئکم فاسق» در شأن ولید، منافی عموم حکم نسبت به هر فاسق نباشد.»^{۷۷}

ایضاً در این مورد برگردید به آنچه - در همین مقاله - از نوشته استاد علامه شعرایی نقل کردم؛ و دال بر آن بود که روایات منقول از ائمه در تفسیر قرآن، اگر به حد تواتر نرسند، فقط افاده ظن و گمان می‌کنند و نه یقین؛ و از این حیث، تفاوتی میان آنها و اقوال مفسران دیگر نیست و نباید تعبداً آنها را پذیرفت. بلکه باید آنها را - در کنار اقوال مفسران دیگر - مورد مطالعه و مذاقه و تأمل قرار داد؛ و هر کدام را، خواه از روایات منسوب به معصومان و خواه از اقوال دیگران که - بر پایه مبانی دینی و عقلی و سیاق آیات - به نظر درست آمد، همان را اختیار کرد.

یک استنباط بدیع دیگر از منتقد محترم

منتقد دانشمند، از این که طبرسی بین حسن و «أصحابنا: علمای ما» تفکیک کرده و او را مشمول دعای قدس‌الله روحه نساخته، استنباط فرموده‌اند که پس حسن در نقطه مقابل و مخالف علمای ما قرار دارد. در حالی که:

اولاً: اگر این استدلال را بپذیریم، باید بگوییم ابن عباس نیز که طبرسی نام وی را در کنار نام حسن و جدا از اصحابنا ذکر کرده - با همه آن جایگاه عظیم و بی نظیری که در مذهب تشیع و تاریخ شیعه دارد - در نقطه مقابل و مخالف علمای ما بوده؛ و این را هیچ عاقلی نمی‌پذیرد.

ثانیاً: شگفت‌آور است که منتقد دانشمند، با هزار زور، چنین دلیل سستی را برای اثبات مخالفت علمای شیعه با حسن، از کلام شیخ طبرسی در مجمع البیان استخراج می‌فرمایند؛ ولی صریح کلام شیخ طوسی در ستایش حسن و شاگرد او قتاده را در مقدمه تبیان (که مجمع البیان تهذیب آن است) نمی‌بینند؛ و توجه ندارند که شیخ در میان تمامی مفسران، تنها چهار تن را نام می‌برد که به عقیده او طریقه‌ای ممدوح و مذهبی محمود داشته‌اند و دومی و سومی ایشان: حسن و شاگرد و راوی اقوال تفسیری او قتاده.^{۷۸}

ثالثاً: از منتقد محقق دعوت می‌کنم که نگاهی به کتاب عظیم/الخلاص تألیف شیخ طوسی و تهذیب آن المؤلف من المختلف تألیف شیخ طبرسی بیاندازند؛ و ببینند که این دو فقیه بزرگ، یکایک مسائل فقهی را با جوابی که فقه‌های شیعه به آن داده‌اند مطرح می‌کنند؛ و سپس پاسخ‌هایی را که صحابه و تابعین و فقه‌های اهل سنت به آن داده‌اند ذکر می‌کنند. اگر نظر منتقد محقق را داشته باشیم، باید بنا را بر این بگذاریم که طوسی و طبرسی، هیچ یک از کسانی را که نظریه ایشان را پس از نظریه فقه‌های شیعه می‌آوردند شیعه نمی‌دانستند؛ در حالی که در بسیاری از موارد، نظریه کسانی را پس از نظریه فقه‌های شیعه می‌آورند که از بزرگ‌ترین مقدسان شیعه هستند. چنانکه:

در ذیل پاسخ فقیهان شیعه به مسأله ش ۱۰۳ از کتاب الطهارة می‌نویسند: علی علیه السلام و عبدالله بن مسعود و عمار و حسن بصری و ربیع و ثوری و ابوحنیفه و اصحاب وی نیز این پاسخ را پذیرفته‌اند.^{۷۹}

در ذیل پاسخ فقیهان شیعه به مسأله ش ۱۰۲ از همان کتاب می‌نویسند: «عبدالله بن عباس و حسن بصری و محمد بن حسن و ثوری - بنا بر یکی از دو روایتی که از وی در دست داریم - همین پاسخ را پذیرفته‌اند.»^{۸۰}

ذیل مسأله ش ۱۴۳ از کتاب الصلاة، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس همان پاسخ را از ابن

مسعود، ابن عباس، حسن بصری، عطا و... نقل می‌کنند.^{۸۱}

در ذیل مسأله ش ۴۷۹ از همان کتاب، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس همان پاسخ را از علی

علیه السلام و عمر و سعید بن مسیب و حسن بصری و... نقل می‌کنند.^{۸۲}

در ذیل مسأله ش ۱۸۴ از همان کتاب، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس همان پاسخ را از علی

علیه السلام و ابن مسعود و عمار و سعد بن ابی وقاص نقل می‌کنند.^{۸۳}

در ذیل مسأله ش ۴ از کتاب الحج، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس همان پاسخ را از ابن

عباس، ابن عمر، حسن بصری، سعید بن جبیر و غیره نقل می‌کنند.^{۸۴}

اکنون منتقد محترم بفرمایند که آیا شیخین طوسی و طبرسی، امام علی علیه السلام و عمار یاسر و

ابن مسعود و ابن عباس و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر را در نقطه مقابل و مخالف شیعه می‌شناختند

که روایات مربوط به آنان را جدا از فتوای فقه‌های شیعه ذکر کرده‌اند؟ اگر پاسخ منفی است پس چگونه

می‌فرمایید که طوسی و طبرسی، حسن را در نقطه مقابل و مخالف شیعه می‌شناختند به دلیل آنکه

نظریه او را جدا از اصحابنا (: علمای شیعه) یاد کرده‌اند؟ آخر این چه استدلالی است؟

جالب‌تر آنکه طوسی و طبرسی، در پاره‌ای موارد، پاسخ فقیهان شیعه به مسائل فقهی را نقل و

سپس پاسخی متفاوت با آن را به روایت از مقدسان و پیشوایان شیعه در میان صحابه و تابعین می-

آورند و به عنوان نمونه:

در ذیل مسأله ش ۲۹ از کتاب الطهارة، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس پاسخی متفاوت با آن

را از عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و سعید بن جبیر نقل می‌کنند.^{۸۵}

در ذیل مسأله ش ۱۴۷ از همان کتاب، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس پاسخی متفاوت با آن

را از عمرو بن عباس و مالک و احمد نقل می‌کنند.^{۸۶}

در ذیل مسأله ش ۷۱ از کتاب الصلاة، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس پاسخی متفاوت با آن

را از ابوبکر و ابن عمر و ابن عباس و حسن بصری و قاسم بن محمد بن ابی‌بکر و... نقل می‌کنند.^{۸۷}

در ذیل مسأله ش ۱۶۶ از همان کتاب، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس پاسخی متفاوت با آن

را از ابن عباس، ابی بن کعب، سعید بن مسیب، سعید بن جبیر، حسن بصری و... نقل می‌کنند.^{۸۸}

در ذیل مسأله ش ۱۸۶ از همان کتاب، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس پاسخی متفاوت با آن

را از عمر، ابن عباس، ابن مسعود، عمران بن حصین و... نقل می‌کنند.^{۸۹} و...

منتقد محقق چه می‌فرمایند؟ آیا به دلیل آنکه طوسی و طبرسی، از ابن عباس، سعید بن جبیر، قاسم بن محمد بن ابی بکر (جَدّ مادری امام صادق علیه السلام)، ابی بن کعب، سعید بن مسیب، ابن مسعود و عمران بن حصین و... نظریات و آرای مخالف و مغایر با آرای فقیهان شیعه نقل کرده‌اند می‌توان گفت که ایشان را مخالف شیعه و شیعه را مخالف آنان می‌دانسته‌اند؟ گمان نمی‌رود که جایگاه بس والای نامبردگان در میان پیشوایان و مقدسان شیعه بر کسی پنهان و پوشیده باشد؛ و لذا حتی اگر فرض شود که باره‌ای از آری فقهی حسن بصری، با فتاوی فقیهان شیعه مخالف است، این را دلیل استواری بر مخالفت او با اصل تشیع نمی‌توان گرفت؛ و دلیل دیگری بر این مدعا باید اقامه کرد؛ تا چه رسد به این که ذکر آرای او را به گونه‌ای جدا از علمای شیعه، دلیل بر مخالفت وی با شیعه بگیرند - استدلالی که حاکی از بی‌خبری کامل نسبت به شیوه علمای ما در نقل اقوال و ذکر آرای تفسیری و فقهی و کلامی است؛ و نشانه ناآگاهی از تحولاتی که در پاسخ‌های مسائل مختلف، در خلال ادوار گوناگون پدید آمده است.

کوتاه سخن

نظر منتقد محقق این است که مفسران شیعه، در ذیل هر آیه، با نقل روایات ائمه علیهم السلام و در کنار آنها اقوال مفسرانی مانند ابن عباس و حسن و قتاده خواسته‌اند بگویند تفسیر صحیح آیه، قطعاً و جزماً همان است که در روایت آمده؛ و مفسران دیگر، به صورت غیرمجاز به صحنه تفسیر وارد شده؛ و در نقطه مقابل ائمه علیهم السلام بوده‌اند و اقوالشان قطعاً و جزماً درخور اعتنا نیست. در حالی که مفسران ما، نه روایات منسوب به پیامبر(ص) و ائمه علیهم السلام در تفسیر قرآن را در همه جا بر اقوال مفسران ترجیح می‌دهند؛ و نه در همه جا، روایات مزبور با اقوال مفسران غیرقابل جمع است که تضاد میان آنها و بطلان اقوال مفسران امری گریزناپذیر باشد؛ و مفسران ما، روایات غیرمتواتر وارده از ائمه علیهم السلام در تفسیر قرآن را فقط به چشم سخنانی نگاه می‌کنند که «می‌تواند» درست باشد و در تفسیر مورد استفاده قرار گیرد و ارزش تأمل را دارد - نه به عنوان فصل الخطاب و آنچه الزاماً باید پذیرفت و هرچه را جز آن است رها باید کرد! اقوال صحابه و تابعین و مفسران دیگر را نیز، منهای مواردی که مخالفت آن با اصول مسلمه آشکار باشد و آن را رد می‌کنند، در بقیه موارد به همان چشم نگاه می‌کنند - یعنی به چشم سخنانی که «می‌تواند» درست باشد و در تفسیر مورد استفاده قرار گیرد و ارزش تأمل را دارد؛ و لذا طبیعی است که هرکس از این گونه سخنان به مقدار بیشتری داشته باشد (همچون ابن عباس و شاگرد او حسن و شاگرد حسن قتاده) اعتبار او در صحنه قرآن‌شناسی بیشتر است.

این گفتگو را با ذکر نکته‌ای به نقل از دو مفسر بزرگ شیعی - طوسی، طبرسی - به پایان می‌بریم: شیخ طوسی در ذیل آیه ۷۴ از سوره بقره، در توضیح معنای هیوط سنگ از بیم خدا، چهار قول نقل کرده - و سومی از مجاهد - و هیچ یک از سه قول اول را ضعیف نخوانده؛ ولی قول چهارم را با ذکر یک دلیل عقلی ضعیف شمرده؛ و در پاسخ کسانی که برای تأیید آن، به حدیثی از پیامبر (ص) استناد نموده‌اند، می‌نویسد که آن حدیث خبر واحد است (و لذا حجت نیست) سپس برای این که حدیث مزبور را یکسره رد نکند، آن را به گونه‌ای تأویل می‌کند که با معنی ظاهری آن هماهنگ نیست.^{۹۰} ابوالفتح نیز چند قول در ذیل آیه مزبور نقل کرده؛ ولی قولی را که مستند به حدیث مذکور بوده، حتی درخور ذکر ندانسته و سر بسته آن را ضعیف شمرده^{۹۱} همچنین طبرسی در *جوامع الجامع*^{۹۲} هیچ اشاره‌ای به قول مزبور نکرده و در *مجمع‌البیان* نیز چهار قول یاد شده را آورده؛ و قولی را که مستند به حدیث مزبور بوده، ضعیف شمرده است.^{۹۳}

چرا سخن شیخ طوسی را چند بار نقل کرده‌ام؟

یکی از دوستان فاضل انتقاد کرده‌اند که در کتاب حسن بصری، چهار بار (درصص ۲۹۶، ۳۰۸، ۳۳۸، ۳۷۵) از مقدمه کتاب *تبیان* شیخ طوسی نقل شده است که «حسن و شاگرد او قتاده، دومین و سومین نفر از چهار مفسری هستند که در تفسیر قرآن طریقه‌ای ستوده و مذهبی پسندیده داشته‌اند؛ و در متن *تبیان* - و نیز در *مجمع‌البیان* که تهذیب آن است - حسن و شاگرد او قتاده، دومین و سومین مفسری هستند که برای تبیین مفاهیم قرآنی و تشریح آیات کتاب خدا، بیش از همه مفسران به اقوال ایشان استناد می‌شود» و تکرار چرا؟ و لابد همان دوست وقتی این مقاله را بخوانند، از نقل مکرر آن مطلب در این مقاله نیز تعجب خواهند کرد و پاسخ من اینک: من چهار بار (و شاید بیشتر) در آن کتاب، و حداقل یک بار در جلسه نقد کتاب، در برابر منتقد محترم، این مطلب را از قول شیخ طوسی نقل کردم؛ و با این همه، منتقد گرامی ستایش شیخ الطائفه را از مذهب و طریقه تفسیری حسن نخوانده و نشنیده گرفتند؛ و مدعی شدند که حضور گسترده حسن در *تبیان* - و تهذیب آن *مجمع‌البیان* - و تفاسیر دیگر، چه بسا که برایش نقطه ضعف تلقی شود؛ و مفسران ما که اقوال او را نقل کرده‌اند، نه برای استفاده از آن، بلکه با این هدف بوده که ثابت کنند وی در تفسیر قرآن، نظریاتی برخلاف اهل بیت علیهم السلام داشته و خلاصه از دگراندیشان بوده است!

البته آن دوست نیز حق دارند که مجدداً بفرمایند: تو هزار بار هم که سخن شیخ طوسی و دیگر علمای بزرگ شیعه را در ستایش از مذهب و طریقه تفسیری حسن نقل کنی، منتقد محقق آن را نشنیده می‌گیرد و همچنان ساز خود را می‌زند؛ و همان توجیهات من درآوردی را در باب حضور

گسترده حسن در کتابهای تفسیر شیعه ارائه می‌نماید. می‌گوییم نه؟ صد هزار بار دیگر اقوال شیخ طوسی و شریف مرتضی و سید بن طاووس و خواجه طوسی و... را برایش نقل کن!

توجیه منتقد محترم از روایات و سخنان حسن در فضایل اهل بیت علیهم السلام

فرموده‌اند: نکته بعدی بحث فضایل اهل بیت است. استاد (ثبوت)، حسن بصری را از جمله کسانی برشمردند که فضایل اهل بیت را بیان کرده است؛ چنانچه در آثار شیعه ملاحظه می‌کنیم از جمله کسانی که فضایل اهل بیت را از زبان حسن بصری نقل کرده‌اند، علامه حلی در کتاب نهج-الحق است. علامه حلی در این کتاب دو مرتبه از قول حسن بصری در ذیل برخی از آیات به بیان فضایل اهل بیت پرداخته است؛ و استاد ثبوت چندین بار در کتاب بدین مطلب استناد کرده‌اند. اساساً نقل فضایل اهل بیت نیز در میان تمام اهل سنت متداول است. زیرا این فضایل غیرقابل انکار هستند. اما هدف آنان از ذکر فضایل این بوده تا بسیاری از چیزها را نگویند؛ و به عبارت دیگر اهل بیت را در عرصه فضایل پذیرفته‌اند تا آنها را از خیلی عرصه‌های دیگر از جمله عرصه سیاست و حتی عرصه احکام حذف نمایند.

صحیح بخاری فضایل اهل بیت را نقل کرده است؛ اما از جابرین عبدالله انصاری به جرم این که از امام محمدباقر علیه السلام نقل حدیث کرده است در حوزه احکام روایتی نمی‌کند. بنابراین نقل فضایل از سوی کسی که هیچ اعتقادی به ولایت ندارد - من جمله حسن بصری - منافاتی ندارد. صرف این که از حسن بصری درباره فضایل اهل بیت مطالبی نقل شده، گواه موجهی بر اعتقاد وی به اهل ولایت نیست.

برخلاف هدف اصلی کتاب، این ذهنیت در خواننده شکل می‌گیرد که حسن بصری به هیچ وجه با شیعه و ولایت سر سازش نداشته است.

پاسخ: چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، منتقد محترم هدف اهل سنت از ذکر فضایل اهل بیت علیهم السلام را این می‌داند که بسیاری از چیزها را نگویند؛ و آنها را در عرصه فضایل می‌پذیرند تا آنها را از خیلی عرصه‌های دیگر از جمله عرصه سیاست و حتی عرصه احکام حذف نمایند. منتقد دانشمند مدعی است که حسن در ذکر فضایل اهل بیت علیهم السلام، همان هدف اهل سنت را دنبال می‌کرده است. اما ایشان برای ادعای خود شاهی ذکر نکرده و توضیح نداده‌اند که حسن چگونه و در کجا خواسته است ائمه علیهم السلام را از عرصه سیاست و احکام حذف کند؟ و اصلاً هدف او از این کار چه بوده؟ و چه کسانی را می‌خواسته در عرصه سیاست و احکام به جای ائمه علیهم السلام قرار دهد؟ خلفای سه گانه و طلحه و عایشه و معاویه و یزید و عمرو عاص و مغیره بن شعبه و ابو هریره و

ابن زیاد و حجاج و دیگر حکام و کارگزاران و مزدوران امویان و فقهای عصر خود را؟! یا عبدالرحمن بن محمد بن اشعث و یزید بن مَهْلَب و فرقه خوارج را که در صحنه سیاست فعال بودند و برای تصاحب قدرت و حکومت تلاش می‌کردند؟ چه خوب بود که منتقد محترم، با نگاهی به فصول مختلف کتاب حسن بصری، گزارش‌های حاکی از برخوردهای معترضانه و شجاعانه حسن با هریک از افراد و گروه‌های نامبرده را ملاحظه می‌کردند از جمله این گزارش‌ها را:

برخوردهای معترضانه حسن با خلفا و وابستگانشان و دیگر قدرت‌های زمانه، گزارش‌های او از برخوردهای معترضانه دیگران

گزارش حسن از برخورد قاطع ابی بن کعب صحابی بزرگوار باعمل خلیفه عمر در تحریم متعه حج و پاسخ تندی که در این مورد به وی داد: تو چنین حقی نداری! ما در عهد رسول(ص) متعه حج را روا می‌شمردیم و او ما را از آن نهی نکرد.^{۹۴}

گزارش او در این باره که خلیفه عمر در جایی که تجسس برخلاف حکم قرآن بود، اقدام به این کار نمود و به این دلیل مورد اعتراض قرار گرفت.^{۹۵}

گزارش وی در تعریض به عثمان و طلحه در گردآوری ثروت‌های کلان^{۹۶} و گزارش او از پاسخ تحکم‌آمیز و ناصواب عثمان به کسانی که خواهان عمل بر وفق کتاب خدا بودند.^{۹۷}

نقل سخنی از ابوذر در نکوهش امویان - خاندان خلیفه عثمان - که منجر به تبعید ابوذر به دستور عثمان شد؛ نقل فضایل ابوذر برای مقابله با اطرافیان عثمان که ابوذر را به تندخویی و خشونت متهم می‌کردند.^{۹۸}

وقتی حجاج تصمیم به قتل حسن گرفت، چون می‌دانست که وی فضیلت و قداست خلیفه عثمان را تأیید نمی‌کند، و درباره امام علی علیه السلام عقیده‌ای دارد که در نظر حکومت بزرگترین جرم است، این بود نظر وی را نسبت به عثمان و علی علیه السلام جویا شد. ولی او حتی در اینجا نیز که پای جان‌ش در میان بود، و احتمال قوی می‌رفت به دلیل مخالفت‌هایش با حجاج - از جمله در مورد عدم تأیید عثمان و عدم تخطئه علی علیه السلام - مجازات اعدام در انتظار او باشد، حاضر نشد در هواداری از عثمان و تخطئه علی علیه السلام سخنی بر زبان بیاورد^{۹۹} با این که حتی به توصیه امام علی علیه السلام و بر مبنای تقیه - که مقبول تمام شیعیان است - می‌توانست عثمان را بستاید و از علی علیه السلام عیب‌جویی نماید.^{۱۰۰}

- اعتراض حسن به روایت ابوهریره یا همان کسی که منقولات و روایات او بیش از هر صحابی دیگری مورد استناد اهل سنت بوده و هست؛ و کمال همراهی را نیز با خلفا و حکام داشته است.^{۱۰۱}

- یک بار حسن سخنی گفت؛ به او گفتند نشنیدیم کسی از فقیهان (یعنی فقیهانی که احکام و آراءشان در جامعه غیرشیعی آن روز نافذ بودند) چنین بگوید. او در پاسخ، جواب امام باقر علیه السلام در برابر همین اعتراض را بر زبان آورد: آیا هرگز فقیهی دیده‌اید؟ تنها کسی فقیه است که در دنیا زهد پیشه کند؛ و مایل به آخرت باشد.^{۱۰۲}

- گزارش حسن از نامهٔ زید بن صوحان - صحابی با وفای امام علی علیه السلام - در تخطئه اقدامات عایشه و رد درخواست او برای شرکت در جنگ جمل.^{۱۰۳}

- تعبیرات تند و نکوهش‌آمیز و روایات طعنه‌آمیز حسن دربارهٔ طلحه.^{۱۰۴}

- گزارش او از سخن ابوسفیان پدر معاویه که گفت: آنچه هست حکومت است و بس! و نمی‌دانم بهشت و دوزخ چیست.^{۱۰۵}

- نکوهش‌های فراوان حسن از معاویه و گزارش‌های او از کارهای ناروای وی و داوری‌هایش علیه وی.^{۱۰۶}

- تصریح به این که عمرو عاص و مغیره بن شعبه کار مردم را به تباهی کشاندند و عمرو از همان قاتلان عمار یاسر است که پیامبر(ص) ایشان را مذمت فرموده است.^{۱۰۷}

- حدیث پیامبر(ص) به روایت حسن: سَمْرَةُ بن جندب در آتش خواهد بود.^{۱۰۸}

- مخالفت حسن با این ادعای تمامی خلفا و جمهور اهل سنت: پیامبر(ص) ارثی بر جا نگذاشته و فاطمه علیها السلام حقّی در فدک نداشته است.^{۱۰۹}

- مخالفت او با حکم خلیفه عمر و اکثریت قریب به اتفاق اهل سنت در ممنوعیت ازدواج موقت.^{۱۱۰}

- مخالفت او با حکم خلیفه عثمان و معاویه در شکسته خواندن نماز در سفر.^{۱۱۱}

- مخالفت او با فتوای عامّه فقیهان سنی در باب میراث نامسلمنان و ارث نوادگان دختری، خواهرزاده، فرزندان برادران مادری، دختران برادر، عمّه و خاله و دایی و فرزندان ایشان، دختر عموها و فرزندان‌شان، جدّ و جدّه مادری و....^{۱۱۲}

- نظر صریح حسن در این باره که: حضور در سپاهی که خلیفه برای سرکوب شورشیان می‌فرستد جایز نیست^{۱۱۳} و غیبت امامان جائز و ذکر مظالم آنان جایز است^{۱۱۴} و حکمرانان و امرائی که مردم را با زور مقهور ساخته و همهٔ نعمت‌ها را با خودکامی به خود اختصاص داده‌اند منافق‌اند.^{۱۱۵}

- احادیثی که حسن نقل کرده و مشتمل است بر تهدید حاکمان نادرستکار.^{۱۱۶}

- حسن قاریان و فقیهانی را که بر در خانهٔ حاکم بصره جمع شده بودند به سختی نکوهش کرد و بر آنان نفرین فرستاد.^{۱۱۷}

- حسن شغل شرطه‌ها را از خوردن نبیند (نوعی شراب) بدتر می‌شمرد و می‌گفت:

توبه کردن از این شغل واجب‌تر از توبه از نیبذخواری است.^{۱۱۸}

- نفرین حسن بر امویان و گزارش او از تبهکاری‌های آنان در قتل‌عام مردم مدینه و هتک

نوامیس ایشان و ویران کردن کعبه و آتش افکندن در آن و: لعنت خدا بر ایشان و خانه‌ای بد نصیب-
شان باد!^{۱۱۹}

- نکوهش‌های او از ابن زیاد و تصریح به این که وی «سرکش و تبهکار است» و مادرش در

عزایش بگیرد که دین را در هم می‌شکند و خرد می‌کند.^{۱۲۰}

- گریه سخت او با آگاهی از شهادت امام حسین علیه السلام و نفرین او بر قاتلان آن حضرت و

پیش‌بینی او از سرانجام شوم قاتل؛ گزارش او از مظالم یزید در حق امام.^{۱۲۱}

- سخنان صریح و بی‌پرده حسن خطاب به حاکم زورمند و تبهکار عراق و خراسان در مورد

خودداری از اطاعت اوامر خلاف شرع خلیفه؛ و عواقب وخیم چنان اطاعتی.^{۱۲۲}

- نکوهش‌های حسن از یک دولتمرد خونخوار عصر خود و پاسخ تند و تیزی که به وی داد.^{۱۲۳}

- حاکم بصره به علی علیه السلام ناسزا می‌گوید و حسن حاکم را لعنت می‌کند و علی علیه السلام

را می‌ستاید.^{۱۲۴}

- نکوهش‌های فراوان حسن از حجاج و گزارش‌های او از تبهکاری‌های وی و تصریح به نفاق و بی-

ایمانی او؛ لعنت و نفرین‌هایی که بر او فرستاد؛ حسن قسم می‌خورد که تسلط حجاج بر عراق، نتیجه نفرین

امام علی علیه السلام بر مردم این سرزمین به خاطر رفتار ناصوابشان با امام علی علیه السلام بوده است^{۱۲۵}

و خدا امید ابن سیرین را که امیدوار است حجاج آمرزیده شود بر باد خواهد داد.^{۱۲۶}

- از سخنان حسن خطاب به حجاج: ای فاسق‌ترین فاسقان! ای خبیث‌ترین خبیثان، آسمانی‌ها

(فرشتگان) تو را دشمن می‌دارند؛ و زمینیان تو را لعنت می‌فرستند.^{۱۲۷}

- از سخنان حسن در نکوهش حجاج و همانندان او: خدا نابودشان کند! بندگان خدا را خدمتکار

خود کرده‌اند؛ مال خدا را ملک خود ساخته‌اند؛ مردم را برای سیم و زر می‌کشند.^{۱۲۸}

چون حسن از قتل سعید بن جبیر - از اصحاب امام سجاد علیه السلام - به دستور حجاج آگاه شد،

حجاج را لعنت کرد و گفت خدایا! ای درهم‌شکننده ستمگران! حجاج را در هم بشکن! چون حسن از

مرگ حجاج آگاه شد، سجده شکر گزارد و حجاج را نکوهش کرد و این آیه را خواند «دنبالۀ کسانی

که بیدادگری نمودند قطع شد. سپاس خدای را پروردگار جهانیان» سپس گفت: پروردگارا حجاج را

میراندی، سنت او را نیز بمیران.^{۱۲۹}

در سال‌هایی که حجاج حاکم عراق بود، حسن بارها بر او لعنت فرستاد و وی را نفرین کرد.^{۱۳۰}

باری توصیه من آن است که منتقد محترم، یک نگاه سرسری به صفحات ۵۰ تا ۵۳، ۶۷-۷۲، ۱۵۹-۱۶۰، ۲۳-۴، ۲۰۸-۹، ۳۳۵، ۳۱۲، ۳۰-۳۲۸، ۴۰-۳۳۹، ۳۴۰، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۴۱، ۴۶۳ از کتاب حسن بصری بیافکنند؛ و برخوردهای شجاعانه و معترضانۀ حسن را با حکام قدرتمند و خونخوار عصر خود - و نیز مخالفان زورمند و ناصالح ایشان همچون یزید بن مُهَلَّب و خوارج - بنگرند؛ و تصدیق کنند که از جمله مهم‌ترین خواسته‌های حسن، دور کردن ناصالحان مخالف اهل بیت علیهم السلام از صحنۀ سیاست و معارضه با آنان بوده است؛ و در راه این خواسته نیز کراراً انواع گرفتاری‌ها را بر خود هموار کرده است: زندان، قطع مستمری از بیت‌المال، تهدیدشدن به قتل، تحت تعقیب قرار گرفتن، متواری شدن و سال‌ها زندگی پرنج و بیم در اختفا تا هنگام مرگ حجاج، بارها مصمم شدن حجاج به قتل او و حتی احضار او و آماده کردن نطع و شمشیر برای اجرای این تصمیم. آری لازم است که منتقد محترم گزارش‌های فراوان مربوط به موارد مزبور را ملاحظه کنند و بفهمند حسن که به خاطر مقابله با سیاست‌پیشگان عصر خود، این همه مصائب را برای خود خریده، پس به نفع چه کسی می‌خواسته است ائمه علیهم السلام را از صحنۀ قدرت و سیاست دور کند که ایشان چنین تهمتی به او می‌زنند؟

دفاع حسن از حضور شایسته و برحق امام علی علیه السلام در صحنۀ سیاست و حکومت؛ و تأیید عملکردهای حضرت در آن صحنه و تخطئه مخالفان سیاسی امام

پاسخ دیگر من به اظهارات منتقد محقق آن است که ایشان بروند و قسمت‌هایی از آن همه سخنان و روایات منقول از حسن را در دفاع از حضور شایسته و برحق امام علی علیه السلام در صحنۀ سیاست و حکومت و تأیید عملکردهای حضرت در آن صحنه و تخطئه مخالفان سیاسی او بخوانند. تا به وضوح ببینند که بسیاری از روایاتی که حسن نقل کرده، و سخنانی که بر زبان رانده، حاکی است که وی اقدامات مخالفان امام علی علیه السلام در صحنۀ سیاست و حکومت را شدیداً تخطئه و تقبیح، و اقدامات آن حضرت در صحنۀ سیاست و حکومت و جنگ‌های دوران خلافت خود را تأیید، و عملکردهای او در آن جنگ‌ها را تقدیس می‌نموده؛ و آن را مضمن برکات زیادی می‌دانسته؛ و حتی حدیثی از رسول (ص) نقل کرده که به موجب آن، در فتنه‌ای که پس از پیامبر (ص) بر پا شود، همه باید علی علیه السلام را همراهی نمایند^{۱۳۱} و حدیث دیگری را تأیید می‌نماید؛ که به موجب آن، پیامبر (ص) پیش‌بینی فرمود که پس از درگذشت او، علی علیه السلام به ناگزیر بر ستم قرشیان شکیبایی می‌نماید؛ و چون یارانی می‌یابد، همان گونه که پیامبر (ص) بر سر تنزیل قرآن پیکار کرد، علی علیه السلام نیز بر سر تأویل آن، با پیمان‌شکنان و بیدادگران و کسانی که از دین بیرون

شده‌اند پیکار می‌کند و به شهادت می‌رسد^{۱۳۲} و حدیث دیگری نقل می‌کند که در آن می‌خوانیم: علی بزرگ‌ترین صدیقان، وفارق این امت است که میان حق و باطل جدایی می‌نهد و سرور و سالار دین (یا مسلمانان) است.^{۱۳۳}

نیز احادیثی که به موجب آنها، پیامبر(ص) از علی علیه‌السلام پیمان گرفت که با سه طایفه قاسطین (معاویه و سپاهیان او) ناکثین (طلحه و زبیر و سپاهیان آن دو) و مارقین (خوارج) پیکار کند.^{۱۳۴} نیز این حدیث: پیامبر(ص) با این که دیگران را زیر دست فرماندهان و امیرانی قرار داد، هیچ‌گاه کسی را بالا دست و فرمانده علی علیه‌السلام قرار نداد.^{۱۳۵}

حسن با ولایت سر سازش نداشته؟

منتقد محترم فرموده‌اند: کسی که هیچ اعتقادی به ولایت ندارد - من جمله حسن بصری... - حسن بصری به هیچ وجه با شیعه و ولایت سر سازش نداشته است.

پاسخ: منتقد محترم نه «ولایت» را معنی کرده‌اند؛ و نه دلیلی بر ولایت نداشتن حسن آورده‌اند؛ و در برابر سخن بی‌مستند ایشان، از خوانندگان دعوت می‌کنیم به حدیثی که صدوق در *مالی*^{۱۳۶} نقل کرده توجه فرمایند: امّ سلمه یکی از همسران رسول (ص) بود که بیش از همه همسران آن حضرت نسبت به علی علیه‌السلام و خاندان وی دلبستگی داشت و به ایشان حرمت می‌نهاد. مادر حسن با این بانو پیوند ولادداشت و او در بزرگ کردن حسن به مادرش کمک می‌کرد. یک بار حسن به در خانه او رفت؛ و از او درخواست کرد حدیثی را که در مورد علی علیه‌السلام از پیامبر(ص) شنیده برای وی روایت کند. و او حدیثی را که منکر ولایت علی علیه‌السلام را تا مرحله بت‌پرستی تنزل می‌داد برای وی روایت کرد؛ و چون حسن آن را شنید گفت: «الله اکبر! شهادت می‌دهم که علی مولای من و مولای مؤمنان است.» سپس آنچه را از امّ سلمه شنیده بود، و آنچه را پس از شنیدن آن گفته بود، برای انس بن مالک نقل کرد.^{۱۳۷}

نیز این حدیث: حسن می‌گفت: پیامبر(ص) به فاطمه علیها السلام گفت: «تو را به همسری بهترین فرد از امتم درآوردم.» که اگر کسی بهتر از علی علیه‌السلام بود، پیامبر(ص) او را در این سخن استثنا می‌کرد؛ و پیامبر(ص) در میان یارانش برادری افکند؛ و میان خود و علی برادری افکند. پس پیامبر (ص) خود از همه برتر و برادرش نیز از همه برتر است. روز غدیر خم او را نصب فرمود؛ و نظیر همان ولایتی را که برای خود بر مردم واجب ساخته بود، برای او واجب گردانید؛ و به او گفت: «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی» و چنین سخنی را خطاب به هیچ یک از

اهل بیت خود و امت خود نگفت. و او (علی علیه السلام) را پیشینه‌های درخشان بسیاری است که هیچ کس را نظیر آن نیست.

این نیز از نامه حسن به امام حسن علیه السلام که در آن درخواست نمود، وی را در مورد تقدیر الهی و جایگاه قدرت و استطاعت آدمی در برابر آن راهنمایی نماید: شما خاندان هاشمی، کشتی‌های دریایمائی نجات بر گرداب‌های طوفان خیز، و نشانه‌های پرتوافشان برکشیده، یا مانند کشتی نوحید که مؤمنان در آن فرود آمدند؛ و آنان که در برابر حق تسلیم بودند، با توسل به آن نجات یافتند. ای فرزند پیامبر خدا! من در هنگامی این مکتوب را به تو می‌نویسم که در میان ما بر سر موضوع تقدیر الهی، اختلاف در گرفته؛ و در مفهوم توانمندی آدمی حیرانیم؛ پس ما را از عقیده‌ای که خود در این دو مورد داری؛ و پدرانیت - سلام بر ایشان باد - داشتند آگاه کن؛ که علم شما از علم خداست؛ و شما گواهان بر مردم؛ و خدا گواه بر شماست؛ و مصداق این آیه‌اید: فرزندان که برخی از آنان (در راه معرفت خدا) از پی برخی دیگر برآمده‌اند؛ و خدا شنوا و داناست.

نیز از نامه او به امام حسن علیه السلام به روایتی دیگر که ظاهراً بخش‌های دیگری از همان نامه قبلی باشد: شما خاندان نبوتید و معدن حکمت؛ پناهندگان به شما پناه می‌آورند؛ و پیروان به رشته محبت شما چنگ می‌زنند (تا نجات یابند) هر که از شما پیروی نمود، هدایت و رهایی یافت؛ و هر که به شما پشت کرد، به هلاکت رسید و گمراه شد. من این مکتوب را به تو نوشتم؛ تا ما را از آنچه خدا به شما اهل بیت علیهم السلام آموخته، آگاه کنید که آن را بپذیریم.

نیز از نامه او به امام که احتمالاً عباراتی از همان نامه پیشین است: شما چراغ‌های تاریکی‌ها، و نشانه‌های هدایت، و امامان پیشروید. کشتی‌ای هستید که مؤمنان به سوی آن بازگردند؛ و کسانی که بدان تمسک جویند، نجات یابند.

نیز از نامه او به امام که احتمالاً عباراتی از نامه پیشین است: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای فرزند رسول خدا و نور چشم او! شما در وسعت دانش به دریاهای سرشار از آب می‌مانید؛ و همچون آسمان‌های گردنده مقامی بلند دارید. مانند کشتی نوح اید که هر که بدان تمسک جست نجات یافت.^{۱۳۸}

نیز این حدیث که در منابع بسیار قدیمی شیعه از حسن روایت شده است: پیامبر (ص) در وصف امامان دوازده‌گانه فرمود: ... نجیبانی که خداوند به دست ایشان (آتش) ستم را خاموش؛ و حق را زنده می‌کند و باطل را می‌میراند. شمار آنان به شماره ماه‌های سال (دوازده) است؛ و آخرین ایشان (مهدی) کسی است که عیسی بن مریم علیها السلام در نماز به او اقتدا می‌کند.^{۱۳۹}

نیز آنچه علامه حلی در نهج/الحق می‌نویسد: در سوره نور، آیه ۵۳ آمده است: «مثل نوره کمشکاه فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوكب درّی یوقد من شجرة مباركة زیتونة لأشرفیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یرهدی الله لنوره من یشاء» (مثل نور خدا همچون چراغدانی است که در آن چراغی باشد. آن چراغ درون شیشه‌ای و آن شیشه همچون ستاره‌ای درخشان؛ روغن آن چراغ از روغن درخت مبارک زیتون که نه مشرقی و نه مغربی است افروخته باشد؛ روغنش روشنی بخشد گرچه آتش به آن نرسیده باشد. نوری افزون بر نوری، خدا هر کس را که خواهد به آن نور راه نماید.) و حسن بصری گفته: مراد از چراغدان فاطمه علیها السلام و چراغ حسن علیه السلام و حسین علیه السلام اند. «شیشه ستاره مانند» نیز فاطمه علیها السلام است که ستاره‌ای درخشان در میان زنان جهانیان بود. و درخت مبارکی که آن چراغ از آن افروخته باشد، ابراهیم بود که نه مشرقی (یهودی) و نه مغربی (مسیحی) بود. و این که روغنش روشنی بخشد، یعنی: علم قطره قطره از آن روان شود. و این که «هرچند آتش به آن نرسیده باشد نور و روشنایی است»، یعنی در آن امامی است که پس از امام پیشین می‌آید. و اینکه «خدا هر که را خواهد به نور خود راه می‌نماید»، یعنی خدا هر که را خواهد به ولای آنان راه می‌نماید.^{۱۴۰}

باری از خوانندگان محترم درخواست می‌کنم احادیث مذکور را با دقت بخوانند و از منتقد منصف بپرسند: کدام ولایت است که به بهترین شکلی در این احادیث، ظهور و بروز ندارد؟ و اگر حسن ولایت اهل بیت علیهم السلام را نداشته، ولایت چه کسانی را داشته؟ و آنها که ولایت داشتند چه می‌گفتند و چه می‌کردند که او نگفت و نکرد؟ آخر در برابر احادیث بی‌شماری که حسن روایت کرده و سخنان فراوانی که بر زبان آورده و برخوردهای قاطعی که داشته و جملگی در ستایش از اهل بیت علیهم السلام و دفاع از مقامات عالیّه آنها و تخطئه و نکوهش دیگران و مواضع و معتقدات آنهاست، و گرفتاری‌های فراوانی که این منقولات و سخنان و برخوردهای حسن برای او به دنبال داشته، چگونه کسانی اصرار دارند که او را از جرگه شیعیان طرد و به میان مخالفان تبعید کنند؟

کدام ولایت را منتقد محقق دارد که حسن نداشته؟

حسن در روزگاری می‌زیست که به دلیل دشمنی حکام زورمند و ستمگر با آل محمد(ص)، ستایش از آنان و ذکر مناقب ایشان، هزینه‌ای سنگین و مصائبی فراوان در پی داشت؛ و حتی برخی از حکام نامبرده، صلوات بر پیامبر(ص) را به جرم بستگی آل او به وی ترک کرده بودند. ولی در همین روزگاران بود که وقتی حجاج تبهکار حسن را بیم داد و طلب کرد، دعای حسن از جمله این بود که

«صلّ اللّٰهُمَّ علی محمد و علی آل محمد الطاهرين»؛ و به کسی که ظالمی بر او ستم کرده بود، این دعا را آموخت: «... یا عزیز!... فصلّ علی محمد و آل محمد و اکفنی مؤونة فلان» و دعایی که پس از ختم قرآن می خواند با این جمله پایان می داد: و صلّ اللّٰهُمَّ علی محمد خاتم النبیین و علی آل الطاهرين^{۱۴۱} آن گاه منتقد محترم که در جامعه ای شیعی با شعار صلوات بر محمد و آل محمد زندگی می کنند، و در تجلیل از مقام آل محمد کوچک ترین مشکلی ندارند، و می دانند که همه نعم دنیوی و آخروی و زمینی و آسمانی در تکریم آن بزرگواران است، در غالب موارد، در درود بر پیامبر(ص) به عبارت صلوات الله علیه (بدون و آل) بسنده می کنند؛ و از این که بر آل اطهار او نیز درود بفرستند دریغ می نمایند^{۱۴۲} که پیداست عمدی در کار است و با این همه، ایشان ولایتی هستند و حسن ضدولایت! اما راستی اگر حسن نیز (ولو به عذر تقیه که عذری مقبول هم بود) مانند ایشان به صلوات ناقص (صلاة مبتورة) اکتفا می کرد، ایشان چه تحلیلی از شیوة وی داشتند؟ و چند صد ورق دیگر بر پرونده ای که برای این مرد ساخته اند می افزودند؟ و ایشان که با آن مقدمات واهی، بر مخالفت حسن با تشیع اصرار دارند، برای این کار خود که دست کم ترک اولی و خلاف سنت تشیع است چه عذری می آورند؟ و با تصلبی که در دفاع از ساحت احادیث - و در مقام مقابله با هرکس که به خدشه در آنها بپردازد - دارند، حدیث شریف «من صلّى علیّ و لم یصلّ علیّ آلی لم یجد ریح الجنة» و امثال آن را چگونه معنی می کنند؟^{۱۴۳}

یک بام و دو هوا در کار نقد و تألیف

منتقد محقق از یک سو به جدّ معتقدند حسن بصری که در عصر حاکمیت دشمنان زورمند اهل بیت، - معاویه و یزید و ابن زیاد، و حجاج و... - آن گونه در نشر مناقب و احادیث اهل بیت و تأیید اعتقادات و آرای شیعه و نکوهش دشمنان آل محمد(ص) و تخطئه معتقدات و آرای آنان کوشا بوده، و در این راه نیز همه گونه گرفتاری و محنت را به جان خریده، به هیچ وجه با شیعه و ولایت سر سازش نداشته؛ و از سوی دیگر با اصرار تمام می خواهند خلعت گرانبهای تشیع را بر قامت فارابی بیوشانند! بی آنکه حتی یک مورد نشان بدهند که این حکیم، نام از یکی از امامان را برده؛ یا سخنی در تخطئه مخالفان آنان گفته باشد! با اینکه وی در ظل حمایت حکومتی شیعی می زیسته؛ و هیچ مانعی برای ستایش اهل بیت و تخطئه مخالفانشان نداشته و مجبور به تقیه نبوده است. آن گاه منتقد محقق برای مشرف ساختن وی به شرف هم مذهبی با خویش، چه سخنان عجیب و غریبی که نگفته اند: او (فارابی) به خصوص در زمان غیبت امام معصوم، وظیفه خود را در این می دید که هرچه

بیشتر زمینه وحدت و هماهنگی را پدید آورد. به خوبی می دانست که در غیاب امام معصوم علیه السلام نمی توان مدینه فاضله بنا کرد.

فارابی... فیلسوفی وفادار به فلسفه و اصول اندیشه خود باقی می ماند... چرا که فیلسوف وفادار به فلسفه می داند که در نبود پیامبر و در غیاب امام معصوم، تأسیس مدینه فاضله غیرممکن است... هر روز بیرون شهر حلب، در کنار جویبار و زیر درخت گلابی، به فلسفه و تشیع می اندیشید. کسی که برای آموختن مباحث منطقی از یوحنا بن حیلان رنج سفر را بر خود هموار می کند و به حرّان می رود آیا برای کسب فیض معنوی و عرض ادب و احترام به ساحت مفسران وحی و معلمان حکمت، به نجف و کربلا سفر نکرده است؟

اگر بر اساس حدس بگوییم که فارابی در نجف به زیارت مرقد مطهر امیرمؤمنان علیه السلام و در کربلا به زیارت مضجع شریف سیدالشهداء ثارالله علیه السلام رفته است، نه تنها از شأن وی نکاسته ایم، بلکه عظمت مقام او را نشان داده ایم؛ چرا که طالب حقیقت، به حقیقت رسیده و در برابر آن سر تعظیم فرود آورده است. غربی به زیارت غربای تاریخ رفته است... او در انتظار بود که این مدینه فاضله با حکومت امام معصوم تحقق پیدا کند... نگارنده حدس می زند که وی علاوه بر این که در طول سال های زندگی در بغداد، که گاه به نجف و کربلا سفر می کرده، آن گاه که عزم ترک عراق داشته، برای تجدید عهد با مظلومان و غربا، به آخرین زیارت رفته و با آنان وداع کرده است. سلام خدا بر امامان مظلوم شیعه، و سلام بر همه غربای تاریخ، و درود بر آن که به زیارت آنان می رود و بدین صورت، بیزاری خود را از همه کسانی که بر آنان جفا کرده اند اعلام می کند؛ و در انتظار مدینه فاضله و روزگار موعود به سر می برد.^{۱۴۴}

برای تکمیل این غیب گویی ها، که از طریق اتصال به عقل فعال و کشف و شهود و الهام و اشراق بر منتقد محقق معلوم شده، و هیچ مستندی در منابع مکتوب و غیرمکتوب نمی توان برای آنها یافت، توجه به نکات زیر بی فایده نیست.

اولاً: بسیار مناسب است که خوانندگان محترم، کلیه زیارتنامه های معتبر را که مشتمل بر تمامی سلام ها و لعنت های لازم القرائه باشد، در کتب ادعیه از جمله مفاتیح الجنان و زاد المعاد بخوانند تا در تشیع معلّم ثانی هیچ تردیدی بر ایشان نماند.

ثانیاً: به گواهی منتقد محقق، فارابی در سال ۲۸۶ وارد بغداد شده و در سال ۳۳۰ آن شهر را ترک کرده و مجموعاً ۴۴ سال در آن شهر اقامت داشته است^{۱۴۵} و چون دوره هفتادساله غیبت صغری در سال ۳۲۹ به پایان رسیده^{۱۴۶} و نایبان خاص امام مهدی (عج) در طول این دوره نیز در بغداد بوده اند، بر مبنای همان گونه استدلال هایی که منتقد محقق درباره سفر فارابی به کربلا و نجف مطرح کرده-

اند، باید حتم داشت که او در طول این چهل و چند سال، به فیض زیارت آن نایبان بزرگوار نایل آمده؛ و شرف محضر آنان را کراراً درک کرده؛ و عجیب است که منتقد محقق، از این افتخاری که بر مبنای مقدمات ایشان، مسلماً فارابی داشته غفلت نموده‌اند.

ثالثاً: منتقد محقق که مدعی‌اند فارابی به زیارت کربلا و نجف می‌رفته، چرا او را از فیض زیارت کاظمین و سامراء محروم پنداشته‌اند؟ مگر فاصله دو شهر اخیر با بغداد - که فارابی سالها در آنجا اقامت داشته - بیشتر از کربلا و نجف بوده؟ یا مگر منتقد محقق تردیدی در دل‌بستگی معلّم ثانی به زیارت کاظمین و عسکرین و سرداب غیبت دارند و او را شیعه دوازده امامی مخلص و متصلّب نمی‌دانند؟ پس چرا از توفیقات وی در این موارد سخنی نمی‌گویند؟ و چرا در حق وی کم لطفی کرده و پنداشته‌اند که زیارت وی از کربلا و نجف در هنگام ترک عراق، آخرین زیارت او از این دو مشهد شریف بوده؟ و چرا نفرموده‌اند که وی پس از اقامت در بلاد شام نیز در ایام و لیالی متبرکه - خاصه در اربعین و عاشورا و سوم و نیمه شعبان و سیزدهم و بیست و هفتم رجب و هفدهم ربیع‌الاول - پای پیاده خود را به این دو شهر مقدس و دو حرم محترم می‌رسانده؛ و در کنار دیگر زوّار به قرائت زیارت عاشورا و جامعه کبیره و ذکر مصائب آل‌البیت علیهم السلام و گریه و زاری می‌نشسته است؟ کسانی که از وسعت بی‌نهایت عالم خیال باخبرند، چرا در استفاده از آن محدودیت قائل می‌شوند؟ همچنین با آن اعتقادی که در معلّم ثانی به زیارت نامه‌خوانی سراغ دارند، چرا او را که قاعدتاً - هنگام سفر از موطن خود به بغداد - از طوس عبور کرده، به زیارت مشهد مقدس رضوی نبرده‌اند؟ و چرا نفرموده‌اند حکیمی که با آن همه مرارت و مشقت، خود را از اقصی نقاط ترکستان به حلب رسانده، و دو سفر نیز به مصر رفته، حتماً و حکماً از حلب نیز برای زیارت حرمین شریفین - مکه و مدینه - و ائمه مدفون در بقیع، به حجاز رفته؛ و در این سفر که بسیار آسان‌تر از سفر او از فاراب به بغداد و بلاد شام است، همواره به این سه بیت که اولی از شیخ شیراز و دومی و سومی از خواجه بزرگوار است مترنّم بوده است:

هوای کعبه چنان می‌دواندم به نشاط که خارهای مگیلان حریر می‌آید
و:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خار مگیلان غم مخور
و:

یارب این کعبه مقصود تماشاگاه کیست که مگیلان طریقش گل و نسرين من است؟
همچنین معلوم نیست چرا منتقد محقق، تشرّف معلّم ثانی به مشاهده مقدّسه دمشق (مشهد منسوب به رأس الحسین علیه السلام، دو مزار منسوب به سیّده زینب علیها السلام و سیّده رقیّه) را

مسکوت گذاشته‌اند؟ مگر فاصله حلب که فارابی در آنجا مقیم بوده، با دمشق، چه قدر بیشتر از فاصله بغداد تا کربلا و نجف بوده است که او را از زیارت این مشاهد مشرفه محروم دارد؟

باری شیوه منتقد محقق در اثبات تشیع فارابی و زیارت‌نامه خوانی وی، در عین پافشاری بر مخالفت حسن بصری با اهل بیت علیهم السلام، فقیر راقم را به این فکر می‌اندازد که تشیع خلعتی است که ایشان حق دارند به هر که میل‌شان کشید عطا فرمایند؛ و از هر که خواستند دریغ دارند! آن هم به گونه‌ای که یادآور این ضرب‌المثل است: «از سوراخ سوزن می‌توان رد شد و از دروازه نمی‌توان!» چرا هم ندارد!

تهدمتی به صحیح بخاری

منتقد محقق فرموده‌اند: «صحیح بخاری... از جابر بن عبدالله انصاری - به جرم این که از امام محمد باقر علیه السلام نقل حدیث کرده است - در حوزه احکام روایتی نمی‌کند.» و این سخن مثل بقیه فرمایشات ایشان تهدمتی بی‌اساس است؛ و چنان برمی‌آید که ایشان بدون آن که حتی شکل صحیح بخاری - این معتبرترین کتاب دینی اهل سنت - را دیده باشند، سخنی را از روی هوا گرفته یا از روی هوی گفته‌اند. اینک خوانندگان گرامی به کتاب مفتاح/الصحیحین تألیف حافظ محمد شریف توقاوی^{۱۴۷} مراجعه فرمایند؛ و ببینند جابر بن عبدالله انصاری، ششمین صحابی‌ای است که بخاری بیشترین تعداد احادیث را از او روایت کرده؛ و شمار احادیثی که در صحیح بخاری از وی نقل شده، ۹۰ است؛ در حالی که مجموع آنچه از سه خلیفه اهل سنت نقل شده ۹۱ حدیث است. همچنین در مقدمه شرح کرمانی بر صحیح بخاری^{۱۴۸} بخوانند که: اهل سنت ۱۵۴۰ فقره از احادیث رسول (ص) را از جابر روایت کرده‌اند؛ و از آن میان، ۸۴ حدیث را بخاری روایت کرده است؛ (اختلاف محمد شریف توقاوی با کرمانی در شمار احادیث جابر در صحیح بخاری، شاید ناشی از آن باشد که دومی، احادیثی را که با الفاظ و مضامینی نزدیک به هم از جابر روایت شده، یک حدیث محسوب داشته است.)

این هم نشانی پاره‌ای از احادیثی که در صحیح بخاری از جابر - در ابواب مربوط به احکام - روایت شده: «كتاب الغسل، باب الغسل بالصاع و باب من افاض علی رأسه ثلاثاً؛ كتاب التيمم؛ كتاب الوضوء، باب من لم ير الوضوء الا...، و باب صب النبي (ص) وضوئه علی المغمی علیه»^{۱۴۹} این هم متن یکی از احادیثی که بخاری از جابر روایت کرده است: «أعطيت خمساً لم يعطهن أحد قبلي؛ نصرت بالرعب مسيرة شهر؛ و جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً؛ فأیما رجل من أمتی أدرکته

الصلاة فليصل؛ و أحلت لي المغانم و لم تحل لأحد قبلي؛ و أعطيت الشفاعة؛ و كان النبي يُبعث إلى قومه خاصة و بعثت إلى الناس عامة.»^{۱۵۰}

این نیز که منتقد محقق فرموده‌اند: «بخاری جابر را به جرم نقل حدیث از امام باقر علیه السلام...» سخن بی‌پایه دیگری است. چرا که بخاری بارها احادیث امام باقر علیه السلام را آورده و به آنها استناد کرده است، از جمله در کتاب الوضوء باب من لم ير الوضوء الا...، که شارح کرمانی در ذیل روایت بخاری از آن حضرت، می‌نویسد: «او را باقر نامیدند، زیرا علم را شکافت و حقایق آن را دریافت.»^{۱۵۱} نیز در کتاب الغسل باب الغسل بالصاع^{۱۵۲} که شارح کرمانی در ذیل روایت بخاری از آن حضرت می‌نویسد: «ابوجعفر محمد باقر، و فضایله لاتحصی - فضایل او از شماره بیرون است.»^{۱۵۳}

یادآوری: در سند پاره‌ای از احادیث در صحیح بخاری می‌خوانیم: ابوجعفر محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) از جابر بن عبدالله^{۱۵۴} و این حکایت از آن دارد که امام علیه السلام گاه به دلایلی، احادیث رسول(ص) را از قول جابر نقل می‌کرده است. چنانکه در منابع شیعی نیز تصریح شده است که امام باقر علیه السلام وقتی در برابر پرسش جماعتی از شیعه درباره خولۀ حنفیه قرار گرفت، ترجیح داد به جای آنکه خود جواب آنان را بدهد، به دنبال جابر بفرستد تا او بیاید و گزارش چگونگی ازدواج امام علی علیه السلام با خوله را بازگو کند^{۱۵۵} و در روایتی دیگر می‌بینیم که امام سجاد علیه السلام حدیث رسول(ص) را از قول عمرو بن عثمان - و او از قول اسامه - بازگو کرده است.^{۱۵۶}

بنابر آنچه گفته شد، آیا من حق دارم از منتقد محقق بپرسم: مگر در انتقاد از حسن بصری و بخاری و کتاب او، کم آورده‌اید که خود را ناگزیر به تهمت‌زنی و طرح دعاوی بی‌پایه دیده‌اید؟ آخر هدف شما از این اعلام جرم‌های هوایی چیست؟ و چه فایده‌ای بر این حرف‌های نسنجیده و ناپخته مترتب است؟ و آیا بهتر نیست به جای این نسبت‌های نادرست به محدثان اهل سنت و زیاد کردن فاصله مابین شیعیان و دیگر برادران مسلمان‌شان، درصدد برآیید که وجوه اشتراک میان طرفین - از جمله در حرمت نهادن به ائمه اهل بیت علیهم السلام و صحابه و خضوع در برابر آنان - را برجسته‌تر نمایید؟

استفاده منتقد محقق از شیوه علامه حلی در نفی انتساب حسن به شیعه

منتقد محقق در اثبات ناسازگاری حسن با ولایت و شیعه، به شیوه علامه حلی در نهج‌الحق استناد می‌کند که روایت حسن را در کنار روایات علمای غیر شیعه - همچون احمد بن حنبل - ذکر کرده است. عنایت فرمایید:

برای مثال به نهج/الحق اشاره می‌کنیم: مبحثی درباره امامت حضرت علی علیه السلام دارد و ابتدا دلایلی را در این باره ذکر می‌کند و با استناد به قرآن به شرح این دلایل می‌پردازد «تعیین امامه علی بالقرآن و أمّا المنقول فالقرآن و السنّة المتواترة. أمّا القرآن فأیات. وی آیاتی که در زمینه امامت علی علیه السلام قابل استنباط است، قرائت می‌کند؛ سپس از قول اهل سنت در ذیل آیات تفسیر می‌آورد: «أجمع المفسرون و روی الجمهور كأحمد بن حنبل» در اینجا حسن بصری در کنار احمد حنبل و ثعلبی آورده شده، مثلاً در ذیل آیه نور: «آیه النور الثامنة و السبعون كمشكاة فی مصباح عن الحسن البصری قال إن المشكاة فاطمة و المصباح الحسن.»

پاسخ: منتقد محترم شیوه علامه حلی در نقل حدیثی از حسن را که در کتاب حسن بصری^{۱۵۷} آمده، دلیل بر آن می‌گیرد که حسن، اهل ولایت نبوده است. برای روشن شدن مطلب یادآور می‌شویم که علامه در کتاب نهج/الحق، بحثی تحت عنوان «اثبات امامت علی با استدلال به آیات قرآن» مطرح و در ضمن آن، ۸۴ آیه را ذکر کرده؛ و در ذیل هر آیه حدیثی آورده که حاکی است آیه مزبور در مناقب امیرمؤمنان علیه السلام است: در آیه اول به استناد اجماع و به نقل از صحاح سته ۲. به نقل از جمهور، ۳. اجماع مفسران و به روایت جمهور مانند احمد بن حنبل، ۴. جمهور در صحیحین و احمد بن حنبل و ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس، ۵. ثعلبی به روایت از ابن عباس، ۲۸. به نقل از ابن عباس (ص ۱۸۹)، ۴۰. به نقل از حسن بصری، ۴۱. به نقل از جابر انصاری (ص ۱۹۵)، ۵۰. به نقل از ابورافع، ۵۱. به نقل از قرائت ابن مسعود (ص ۱۹۹)، ۵۴ و ۷۱ تا ۷۴ و ۷۹ و ۸۰. به نقل از ابن عباس (صص ۲۰۰، ۱۹۸، ۲۰۶-۲۰۵، ۲۰۸)، ۷۷. امام باقر علیه السلام (ص ۲۰۷)، ۷۸. حسن بصری (ص ۲۰۷)

علامه پس از نقل تمام روایات مزبور می‌نویسد: «همه این روایات را جمهور اهل سنت نقل کرده‌اند.»^{۱۵۸}

منتقد دانشمند معتقد است که به دلیل جمله اخیر علامه، و اینکه روایت حسن را در کنار روایت احمد بن حنبل و ثعلبی آورده، پس حسن را اهل ولایت نمی‌شمرده. در حالی که چنین استدلالی بالکل بی‌پایه است، زیرا:

اولاً: علامه یکی از دو حدیث منقول از حسن را پس از حدیث منقول از امام باقر علیه السلام و قبل از حدیث منقول از ابن عباس نقل کرده؛ و دومین حدیث منقول از حسن را نیز پس از روایت جمهور و قبل از روایت جابر انصاری نقل کرده؛ و اگر نقل حدیث او پس از روایت جمهور، یک دلیل بر نفی تشیع او باشد، نقل دو حدیث از او یکی پس از حدیث امام باقر علیه السلام و قبل از حدیث

ابن عباس، و دیگری قبل از حدیث جابر، سه دلیل بر اثبات تشیع او خواهد بود! و این استدلال که من آن را واهی و مضحک می‌دانم، سه برابر قوی‌تر از استدلال متین منتقد دانشمند است!

ثانیاً: منتقد دانشمند مدعی است که چون علامه حدیث حسن را در ضمن احادیث جمهور اهل سنت و محدثانی مانند احمد بن حنبل و ثعلبی آورده، پس او را نیز همچون نامبردگان، خارج از دایره ولایت می‌شمرده است! که البته اگر استدلال ایشان را بپذیریم باید بگوییم تمامی بزرگانی که احادیث‌شان در ذیل آیات مزبور آمده، خارج از دایره ولایت بوده‌اند از جمله: امام باقر علیه السلام، ابن عباس، ابن مسعود، جابر، ابو رافع! در حالی که هیچ شیعی خردمند و بی‌خردی، چنین نتیجه‌ای را که لازمه استدلال محکم ایشان است نمی‌تواند بپذیرد.

ثالثاً: علامه حلی احادیث منقول از امام باقر علیه السلام و ابن مسعود و ابن عباس و جابر و ابورافع و حسن را در باب آیات نازله در مناقب امام علی علیه السلام نقل می‌کند؛ و در پایان نیز می‌نویسد: همه این روایات را جمهور اهل سنت نقل کرده‌اند،^{۱۵۹} ولی برخلاف تصور منتقد محترم، هدف او اخراج نامبردگان از دایره ولایت نیست، بلکه می‌خواهد بگوید که جمهور اهل سنت این احادیث را از قول آن بزرگواران روایت کرده‌اند.

رابعاً: دعوی منتقد محترم با من بر سر علامه حلی از چه بابت است؟ من علامه را در فصل مربوط به مدافعان و ستایشگران حسن ذکر نکرده‌ام که ایشان این گونه برآشفته و برافروخته شده‌اند و اصرار دارند که علامه، حسن را شیعه نمی‌دانسته است. من فقط دو روایت علامه از حسن در مناقب امام علی علیه السلام را ذکر کردم؛ و نوشتیم که برخلاف آنچه یکی از مدعیان مغرض یا بی‌سواد اظهار داشته، علامه، حسن را از «اعدای اهل بیت» نمی‌شمرده؛ همین و بس! آیا منتقد محترم در این مورد حرفی دارند؟ این همه سخنان خارج از موضوع چه ربطی به آنچه من مطرح کردم دارد؟

مؤلف کتاب حسن بصری آنچه را علیه حسن بوده، نیاورده؟

فرموده‌اند: کتاب کاملاً جانبدارانه نگاشته شده است، یعنی از گام اول نویسنده در این جهت حرکت می‌کند که حسن بصری آن چیزی باشد که در عنوان کتاب اعلام شده است «حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان»، در حالی که جای بحث دارد که آیا حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان هست یا خیر؟ در نتیجه وقتی گنجینه‌دار تلقی می‌شود، طبعاً باید تمام اقوالی که در تضاد با اوست رد شود، استادیوت به جهت حُبّی که نسبت به حسن بصری داشته‌اند خیلی از مسائلی را که بر علیه حسن بصری بوده در کتاب نیاورده‌اند. به عنوان مثال ایشان در کتاب، فصلی را گشودند به عنوان «مخالفان و موافقان حسن» که این موافقان و مخالفان کاملاً گزینشی هستند؛ ایشان در مورد

مخالفان حسن بصری، تعداد کمی را ذکر کرده‌اند؛ و در بخش موافقان شمار بسیاری از آنان را متذکر شده‌اند؛ در حالی که اگر ما بخواهیم مخالفان وی را نام ببریم، افراد زیادی از همان آغاز اسلام هستند که می‌توان به آنها اشاره کرد.

پاسخ: آیا تهمت و افترا حدّی دارد یا نه؟ آیا منتقد دانشمند می‌تواند کتابی را نشان بدهند که در آن، به اندازه کتاب من، انتقادات وارده بر حسن بصری گردآوری شده باشد؟ اگر ایشان نخواسته‌اند کتاب را بخوانند، تقصیر من چیست؟ اینک خوانندگان گرامی با مراجعه به فصول مختلف کتاب، انتقاداتی را که به حسن شده، و حتی تهمت‌ها و ناسزاهایی را که نثار او کرده‌اند، ملاحظه فرمایند تا ببینند چه اصراری داشته‌ام که حتی‌الامکان چیزی از قلم نیفتد؛ و گمان می‌کنم که اگر صد در صد نیز به این هدف نرسیده‌ام تا هشتاد درصد رسیده باشم؛ و اگر کسانی انتقادات دیگری سراغ دارند که به او شده، مطرح کنند تا به بحث نهاده شود. در اینجا فهرست پاره‌ای از انتقاداتی را که به حسن کرده‌اند و من در کتاب آورده‌ام:

- اعتراض به عدم همراهی حسن با شورش ابن اشعث و یزیدبن مهلب^{۱۶۰} - اعتراض به عدم اعتقاد او به قدر^{۱۶۱}

- اعتراض به پیوند معتزله با او و تذبذب او در میان قدریان و جبریان^{۱۶۲}

- متهم شدن حسن به این که گفتگو از خطاهای صحابه را روا نمی‌شمرد^{۱۶۳}

- متهم شدن او به این که معراج رسول(ص) را صرفاً یک رؤیای صادقه می‌دانسته^{۱۶۴}

- متهم شدن او به این که بانی مذهب مرجئه بوده^{۱۶۵}

- انتقاد به پاره‌ای از روایات تفسیری حسن که ریشه در اسرائیلیات دارد، خطاهای او در منسوخ

شمردن پاره‌ای از آیات، انتقاد به پاره‌ای از اقوال حسن در قرائت آیات^{۱۶۶}

- اختلاف حسن با همه مفسران در تفسیر آیه ۷۳ سوره مائده^{۱۶۷}

- روایتی منسوب به حسن در تجویز رؤیت باری تعالی با چشم ظاهری^{۱۶۸}

- روایتی منسوب به حسن در این باره که ذبیح اسحاق بوده^{۱۶۹}

- روایتی منسوب به حسن در مناقب سه خلیفه و بقیه عشره مبشره^{۱۷۰}

- روایتی از حسن در این باره که شب قدر شب ۲۷ رمضان است.

- ایراداتی که در مقام نقل احادیث به حسن گرفته‌اند: تدلیس، ارسال، نقل احادیث به معنی و نه با

عین الفاظ، از هر کسی حدیث اخذ می‌کرده، حجت نبودن احادیث مرسل او، نقل یک حدیث به

گونه‌های مختلف^{۱۷۱}

- ناسازگاری پاره‌ای از فتاوی او با یکدیگر^{۱۷۲}

- انتقاد به حسن به دلیل فتوای او دربارهٔ وضو^{۱۷۳}
- اعتراض به حسن که چرا پاره‌ای از فتاوی او با آنچه فقیهان شیعه پذیرفته‌اند، مخالف است.^{۱۷۴}
- متهم شدن حسن به این که خطیب رسمی و امام جماعت حکومتی بوده^{۱۷۵}
- نقش زبان حسن در حفظ و بقای حکومت اموی؟^{۱۷۶}
- اعتراض به حسن که چرا از قیام علیه حکام عصر خود منع می‌کرده؟^{۱۷۷}
- روایات حاکی از مخالفت حسن با امامان شیعه علیهم السلام و نکوهش امام علی علیه السلام از او و نفرین امام به وی^{۱۷۸}
- متهم شدن حسن به اعتراض به امام علی علیه السلام به دلیل تن دادن به حکمت^{۱۷۹}
- متهم شدن او به اعتراضی دیگر به امام علی علیه السلام^{۱۸۰}
- نکوهش‌های امام حسن علیه السلام از حسن؟^{۱۸۱}
- سخنان امام باقر علیه السلام در تخطئهٔ حسن؟^{۱۸۲}
- اعتراض امام حسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام به حسن؟^{۱۸۳}
- حسن منافق و اموی مسلک؟^{۱۸۴}
- حسن در سپاه قتیبۀ بن مسلم و حجاج و عدم حضور او در سپاه امام حسین علیه السلام^{۱۸۵}
- چرا حسن راه شهادت را برگزید.^{۱۸۶}
- متهم شدن حسن به این که مهاجران و انصار را به جرم شرکت در قتل عثمان یا عدم حمایت از وی، کافر و منافق می‌خوانده و بر عثمان رحمت می‌فرستاده و کشتگان او را لعنت می‌کرده^{۱۸۷}
- غیرممکن نیست که حسن با ائمه اظهار مخالفت کرده باشد.^{۱۸۸}
- به حسن گفتند: تو امام علی علیه السلام را دشمن می‌داری.^{۱۸۹}
- اعتراض به حسن که چرا فرشتگان را برتر از پیامبران می‌داند؟!^{۱۹۰}
- حسن رئیسِ قَدَریان^{۱۹۱}
- حسن منافق و دشمن امیرمؤمنان علیه السلام^{۱۹۲}
- حسن دشمن امام علی علیه السلام و از انصار عایشه، اخلاص حجاج به حسن و ستایش او از وی^{۱۹۳}
- دربارهٔ حسن جای سخن است!^{۱۹۴}
- بدی حسن از بدی فرعون و شیطان و خوبی ابوذر و سلمان مشهورتر است؛ حسن سامری این امت و برادر شیطان؟^{۱۹۵}
- حسن از اعدای اهل بیت^{۱۹۶}

- متهم شدن حسن به نداشتن عقیده‌ای ثابت^{۱۹۷}
 - توصیه حسن به اطاعت از سلطان^{۱۹۸}
 - حسن امام علی علیه السلام را به دلیل اقدامات او در جنگ جمل محکوم کرده و در پاسخ سخن امام؛ سخنانی بی ادبانه گفته^{۱۹۹}
 - اعتراض به سخن حسن درباره منشأ ابلیس^{۲۰۰}
 - متهم شدن حسن به اینکه می گفته: پیامبر (ص) جز همانچه را در دست مردم است برای امتش نگذاشت.^{۲۰۱}
 - حسن با هر فرقه‌ای تظاهر به همراهی می نمود و خود را برای ریاست می آراست.^{۲۰۲}
 - متهم شدن حسن به انحراف از خط امام علی علیه السلام^{۲۰۳}
 - انحراف حسن؟ دشنام ابن ابی الحدید به او؟ حسن منحرف از ولایت^{۲۰۴}
 - حسن و تأیید حقانیت خلافت ابوبکر؟^{۲۰۵}
 - عدم پیوند حسن با امام علی علیه السلام؟^{۲۰۶}
 - حسن مروج حزن و اندوه^{۲۰۷}
 - اعتراض به حسن به دلیل آنکه از آنس حدیث فراگرفته است.^{۲۰۸}
 - چرا حسن خلفا را امیرالمؤمنین می خواند؟^{۲۰۹}
 - اعتراض به حسن که چرا حجاج دست او را بوسید.^{۲۱۰}
 - حسن در روزگار حجاج اقامه جماعت داشته و قضاوت می کرده؟^{۲۱۱}
 - اعتقاد حسن به نجات صحابه مخالف با امام علی علیه السلام و طلب رحمت برای عثمان؟^{۲۱۲}
- چنانکه از همین فهرست اجمالی برمی آید، در بسیاری از فصول کتاب حسن بصری، قسمت معتناهی به گفتگو از انتقادات وارده به حسن اختصاص یافته که مجموع آنها کمتر از یک پنجم کل کتاب نیست. نهایت آنکه هر جا انتقادی مطرح شده، پاسخ‌هایی را هم که به آن داده بودند، آورده‌ام؛ تا هر کس پاسخ را قانع کننده یافت، بپذیرد؛ وگرنه بدانند که چنان انتقادی به حسن کرده‌اند. در این حال آیا منصفانه است که گفته شود من خیلی از مسائلی را که علیه حسن بصری بوده در کتاب نیآورده‌ام؟

چرا در کتاب حسن بصری، نام برخی از مخالفان او نیامده است؟

منتقد دانشمند مدعی‌اند که چون من در فصلی که به معرفی مخالفان حسن پرداخته‌ام، کسانی از مخالفان را نام نبرده‌ام، خواسته‌ام آنچه را علیه حسن بوده کتمان کنم. این ایراد حاکی از آن است که:

منتقد دانشمند، آنچه را در فصول دیگر کتاب دربارهٔ مخالفان و منتقدان حسن نوشته‌ام، نخوانده-اند؛ و نمی‌دانند که علت نام نبردن از آنها در فصل مربوط به مخالفان، عدم نیاز به این کار، با وجود توضیح اقوال و انتقادات آنها در فصول دیگر است. فی‌المثل: در صفحات ۱۸۳ تا ۲۰۸، نخست روایات منقول از ابومنصور طبرسی (مؤلف/حتجاج) و قطب‌الدین راوندی (مؤلف/خریج) را که حاکی است حسن اقدامات امام علی علیه السلام در جنگ جمل را تخطئه کرده، آورده‌ام؛ و سپس ایراداتی را که به روایات مزبور گرفته‌اند، توضیح داده‌ام. در صفحات ۲۲۸ تا ۲۳۰ سخنان تند و تیز ابومنصور طبرسی را ذکر کرده و به بررسی نهاده‌ام که حسن را اموی مسلک و کینه توزترین مخالفان و دشمنان علی علیه السلام و از بزرگترین منافقان خوانده؛ و مدعی شده که وی از بزرگترین کسانی است که به یاری امویان قیام نموده و دوستی آنان را به دل گرفته است. در صفحات ۲۲۶ تا ۲۲۷ روایت دیگری از ابومنصور طبرسی را نقل و بررسی کرده‌ام که به موجب آن، امام سجاد علیه السلام از حسن انتقاد کرد که مردم را با سخنان خود مشغول داشته است. آن گاه با اختصاص این همه از صفحات کتاب به نقل و بررسی انتقادات ابومنصور طبرسی و قطب‌الدین راوندی، دیگر چه مطلبی می‌ماند که در فصل مربوط به مخالفان ذیل نام این دو نفر بیاورم؟ همچنین در صفحات ۲۱۹ تا ۲۲۱ سخنان علی بن یوسف حلّی را آوردم و به بررسی نهادم که مدعی است امام حسن علیه السلام در پاسخی به نامهٔ ارادتمندان حسن، او را سخت نکوهش کرده است. در صفحات ۲۳۴ تا ۲۳۵ انتقاد عماد طبری به حسن را آوردم و به بررسی نهادم که مدعی است حسن بصری، مهاجران و انصار را به دلیل شرکت در قتل عثمان یا عدم حمایت از وی، کافر و منافق می‌شمرد است و...

باری بسیار عجیب است که منتقد محترم، نزدیک یک پنجم از کل مطالب کتاب را که به ذکر و بررسی انتقادات وارده بر حسن بصری اختصاص یافته، نخواست‌اند ببینند؛ و به ناروا مدعی شده‌اند که من «خیلی از مسائلی را که بر علیه حسن بصری بوده، در کتاب نیاورده‌ام»، و عجیب‌تر آنکه برای اثبات این ادعا، معین نکرده‌اند که چه انتقاداتی به حسن شده است و من آنها را نیاورده‌ام، بلکه با من بر سر این دعوی دارند که چرا از فلان و بهمان نام نبرده‌ای؟ و توجه ندارند که وقتی انتقادهای وارده به حسن - با آن همه تفصیل - نقل و بررسی شده، دیگر نیازی نیست که از دهها نفر نام ببرم و در ذیل نام هرکسی مجدداً همان انتقادهای را از نو بیاورم. و اگر شمار بیشتری از مدافعان و ستایشگران حسن را نام برده‌ام، به این علت است که در آثار هریک از آنان مطلب تازه‌ای دربارهٔ حسن هست که به شناخت بهتر او و نقش و تأثیری که در جهان اسلام داشته، کمک می‌کند. اما این که فرضاً صد نفر را به عنوان مخالف حسن معرفی کنم؛ و در ذیل نام هر یک، جدا جدا این روایت بی‌پایه را از قول او نقل کنم که امام علی علیه السلام حسن را سامری این امت، و شیطان را برادر او خوانده، چه

فایده‌ای دارد؟ اگر من اصل این روایت را نقل نمی‌کردم، شاید جای این ادعا بود که خواسته‌ام آنچه را به نفع حسن نیست، پنهان کنم. اما وقتی اصل آن را به تفصیل نقل کرده‌ام - و آن هم چند بار، (در صفحات ۱۸۴ تا ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۲) چه ضرورتی داشته که دهها تن را نام ببرم و در ذیل نام هرکدام، جداگانه از قول او این روایت را نقل و سپس برای چندمین بار نقاط ضعف آن را بازگو کنم؟

بر خوردهای دوگانه و شیوه‌های متناقض در داوریه‌ها

منتقد محقق، وقتی در چهره نقاد و خرده‌بین ظاهر می‌شوند، با دقت کامل متنبه به خشخاش می‌گذرانند و ادعا می‌کنند که آن همه طول و تفصیل موجود در کتاب حسن بصری در نقل و بررسی انتقادات وارده بر این مرد کافی نیست؛ و من باید تمام کسانی را که با حسن مخالف بوده و تشیع وی را منکر شده‌اند یکایک معرفی می‌کردم؛ و در ذیل نام هریک از آنها، تمام آنچه را در نکوهش حسن نوشته - ولو تکرار حرف‌های گذشتگان باشد - می‌آوردم. اما خود ایشان، وقتی خلعت تشیع را بر قامت فارابی می‌پوشانند، و از او یک شیعه دو آتشه و اهل توسل به معصومان می‌سازند که به زیارت کربلا و نجف می‌رفته و زیارت نامه‌های مشتمل بر سلام‌ها و لعنت‌های لازم القرائه را می‌خوانده، باری وقتی به دنده دینی کردن فلسفه و فلسفی کردن دین می‌افتند، اصلاً و ابتداءً به روی خود نمی‌آورند که آرای فارابی چه مخالفان سرسختی - خاصه در میان علمای شیعه - داشته؛ و بر طبق مبانی مقبول آنان، فارابی نه تنها شیعه نبوده که حتی مسلمانی او را نباید باور داشت. در اینجا برخی از مخالفان فارابی و پاره‌ای از نوشته‌های آنان در انتقاد از او را نقل می‌کنم؛ و با این تذکر که نقل انتقادهای مزبور، نه هرگز به معنی تأیید آنها، بل فقط برای آن است که دانسته شود چنین انتقادهایی - گرچه نادرست - به فارابی شده است؛ و اگر منتقد محترم لازم می‌داند که تمام مخالفان حسن بصری معرفی شوند؛ و تمامی ایرادهایی که به وی وارد آورده‌اند و بدگویی‌هایی که از او کرده‌اند - ولو به عقیده نویسنده ناروا باشد - مطرح شود، بر خود ایشان نیز لازم است که همه مخالفان فارابی را به خوانندگان کتاب خود بشناسانند؛ و کلیه اعتراضاتی را که به وی شده - گرچه به عقیده ایشان وارد نباشد - تفصیلاً ارائه فرمایند؛ و اگر چنین توقعی از مؤلف کتاب *فارابی* نادرست و بلکه خنده‌آور است؛ و ایشان حق دارند از کتاب ۳۷۳ صفحه‌ای خود فقط ۵ صفحه را به انتقادات وارده به فارابی اختصاص دهند؛ و بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به مخالفت‌های علمای شیعه با وی، کتابی در شرح محامد و محاسن او بنویسند، و کام او را با تربت کربلا بردارند و با آب فرات غسلش دهند... نویسنده کتاب حسن بصری هم می‌تواند به همان مقدار که به معرفی مخالفان حسن و نقل و بررسی ایرادات آنها به وی اختصاص داده - و بیش از یک پنجم کل صفحات کتاب را شامل می‌شود - بسنده کند.

اینک یادی از مخالفان فارابی و انتقادهایشان از او

ملا محمد طاهر قمی که دشنام‌های او به حسن بصری را من به تفصیل نقل و بررسی کرده‌ام، می‌نویسد: «سنّیان ماوراءالنهری... سعی بسیار در تحصیل فلسفه کردند. دو کس ایشان که فارابی و ابوعلی باشند، در ترویج کفرهای فلاسفه سعی بلیغ نمودند. و سنّیان، فارابی را معلم ثانی نام کردند. بر اهل بصیرت پوشیده نیست که اقوال سخیفۀ ضعیفۀ باطلۀ فلاسفه و متفلسفه سبب خبط دماغ و سقم عقول و فساد افکار ایشان است. مولانا نفیسی که از اعظم افاضل اطباست، در کتاب شرح اسباب گفته که فارابی مبتلا به مرض مالیخولیا بوده... مریدان فارابی گفته‌اند که او ساز را خوش می‌نواخت، ساز را به عنوانی می‌زد که اهل مجلس به خواب می‌رفتند و خودش به خواب نمی‌رفته. این طرفه است که این فسق را مریدانش از کمال او شمرده‌اند.»^{۲۱۳}

حجة الاسلام غزالی نیز در ضمن انتقاد از ارسطو می‌نویسد: «وی پاره‌ای از رذایل کفر و الحاد و بقایای گمراهی و زندقۀ آنان (فیلسوفان قبل از خود) را حفظ کرد و نتوانست از آنها چشم پوشد و به یک سو گذارد. بنابراین، باید هم او و هم پیروان او از متفلسفان اسلام مانند: ابن سینا و فارابی و امثال آنها را تکفیر نمود و مورد نکوهش قرار داد. زیرا هیچ یک از فیلسوف‌نماهای اسلامی، مانند این دو مرد افکار ارسطو را نقل و ترویج نکرده‌اند؛ و آنچه که دیگران نقل کرده‌اند، چون درهم و برهم است، کسی از آنها چیزی درک نمی‌کند؛ و قابل نقض و ابرام نیست؛ و آنچه که ما به توسط گفته‌های این دو مرد از فلسفۀ ارسطو دریافته‌ایم، منحصر در سه قسم است: قسمتی از آن را باید مورد تکفیر قرار داد؛ قسم دیگر را باید بدعت شمرد؛ و انکار قسم سوم را نباید لازم دانست.»^{۲۱۴}

چنانکه فارابی و ابن سینا نقل کرده‌اند، مذهب ارسطو در الهیات، به مذاهب فلاسفۀ اسلام نزدیک می‌باشد. لکن هم ارسطو و هم پیروان او، همگی در مطالب الهی به اشتباه رفته‌اند که مرجع عمده اشتباه‌کاری‌های آنها بیست مسأله است که در سه مسأله باید آنها را تکفیر کرد؛ و در هفده مسأله دیگر بدعت‌گذار شمرد. ما برای ابطال مذهب آنها در این مسائل بیست‌گانه، کتاب تهافت-الفلاسفۀ را تصنیف کرده‌ایم.

اما سه مسأله‌ای که باعث کفر آنهاست و برخلاف عقیده همه مسلمانان است، یکی انکار معاد جسمانی است که آنان... معاد جسمانی و حشر ابدان را انکار کرده و برخلاف شریعت سخن گفته و به آن کافر شده‌اند. دیگر این که می‌گویند خداوند علم به کلیات دارد نه جزئیات؛ و این نیز غلط و کفر صریح است؛ و سه دیگر این که اعتقاد به قدم و ازلیت عالم دارند.^{۲۱۵}

قاضی شوشتی نیز تصریح می کند که غزالی فارابی را تکفیر کرده و: «این تکفیر ناشی از آن است که در کتب او - که غالب آن ترجمان کلام حکمای یونانی است - ذکر قدم عالم و انکار معاد جسمانی و امثال آن دیده اند.» سپس قاضی می گوشت فارابی را از این گونه اعتقادات تبرئه کند؛ و مستند او نیز آنکه در رساله فصوص منسوب به فارابی مطالبی برخلاف اعتقادات مزبور آمده است^{۲۱۶} که البته مستند مزبور را چندان اعتباری نیست؛ چرا که در انتساب فصوص به فارابی سخت جای تردید است؛ و به فرض هم که این کتاب از او باشد و با استناد آن بتوان فارابی را تبرئه کرد، این امر مجوز عدم نقل و بررسی انتقادات وارد بر وی نیست.

علامه مجلسی نیز که منتقد محترم مدافع سرسخت وی اند؛ و این ناچیز را به اتهام بی پایه کم ارادتی به او مورد اعتراض قرار دادند، بارها اعتقادات تمامی فلاسفه را (که فارابی پیشرو آنان است) باطل و کفر و مخالف ضروریات دین شمرده؛ و منتقد محترم که این ناچیز را به جرم نام نبردن از برخی مخالفان حسن بصری - و احتمالاً عدم ذکر پاره‌ای از انتقاداتی که به وی شده - محکوم می کند، معلوم نیست چرا این همه اعتراض‌های غلاظ و شداد مرحوم مجلسی به نظریات فیلسوفان را ندیده می گیرند؟! و نمی گویند که بر مبنای اعتراض‌های مزبور، فارابی حتی مسلمان نبوده است تا به شیعه چه رسد. لازم است که ایشان نگاهی به بحر/الانوار بیاندازند و ببینند مرحوم مجلسی، پس از ذکر آیات و اخبار مربوط به بهشت و دوزخ می نویسد: «کنون اشارتی داریم به آنچه آن فرقه مخالف دین، از حکیمان و فیلسوف نمایان، گفته اند؛ تا دشمنی آنان با حق مبین، و معارضه آنان با آیین‌های رسولان خدا را بدانی - پس از نقل مطالبی با هدف یاد شده، از جمله در توضیح عقیده فارابی و ابن-سینا در باب سرانجام نفوس - تصریح می کند که آنچه را ابن سینا در کتاب شفا درباره معاد جسمانی نوشته، از ترس دینداران روزگار خود بوده (نه از سر اعتقاد) و به همین دلیل در رساله مبدء و معاد، این مطلب را متذکر نشده و: هرکس به سخنان فیلسوفان مراجعه کند و در مبنای آنان به بررسی پردازد، می بیند که تمامی آنها، با آنچه در آیین‌های انبیا آمده ناسازگار است؛ و اینکه بعضی از اصول شرایع و ضروریات ادیان را به زبان تصدیق می نمایند، از ترس مؤمنان زمان شان است که ایشان را تکفیر نکنند و نکشند؛ و به زبان اظهار ایمان می کنند و در دلهایشان ایمان ندارند و بیشترشان کافرند؛ و به زندگی خودم سوگند که هرکس بگوید: از یکی جز یکی صادر نشود؛ و هر حادث مسبوق به ماده است، و آنچه قدیم بودن آن ثابت شود معدوم شدنش ممتنع است، و عقول و افلاک و هیولای عناصر قدیمند، و همه انواع متوالده قدیمند، و اعاده معدوم ممکن نیست، و افلاک متطابق اند، و پدیده‌های عنصری در عوالم فوق افلاک راه ندارند - و مانند این سخنان - چگونه ایمان می آورد به آنچه در شریعت‌ها آمده و آیات به آن ناطق است و روایات متواتر بر آن دلالت دارد؟ - از جمله:

مختار بودن خدا و این که هر چه خواهد کند، و هر گونه اراده‌اش باشد حکم میراند، و حادث بودن عالم و آدم، و معاد جسمانی، و اینکه: بهشت در آسمان است و مشتمل بر حوریان و قصرها و ساختمان‌ها و مسکن‌ها و درختها و جویها، و آسمان‌ها شکافته و درهم نوردیده می‌شوند، و ستارگان پراکنده می‌شوند و فرومی‌افتند و بلکه نابود می‌گردند، و فرشتگان اجسامی هستند که آسمان‌ها از آنها پر شده و بالا می‌روند و فرود می‌آیند، و پیامبر (ص) و عیسی و ادریس به معراج به آسمان رفتند، نیز بسیاری از معجزات پیامبران و اوصیای آنان - از شقّ القمر و زنده کردن مردگان و بازگرداندن خورشید به جایی که از آن رد شده بود، و طلوع خورشید از مغرب، و وقوع کسوف و خسوف در غیر زمان خود، و امثال اینها؛ و هر کس به گفته‌های فیلسوفان مراجعه کند، خواهد دانست که رفتار ایشان با صاحبان آیین‌ها، رفتار کسی است که آنان را استهزا می‌کند؛ یا رفتار کسی که پیامبران را از صاحبان حیل‌ها و از معماردازان می‌شمارد که چیزی قابل فهم برای مردم نیاورده‌اند؛ بلکه در مدت بعثت خویش، کار را بر مردم مشتبه ساخته‌اند. خداوند ما و همه مؤمنان را از گزند شبهات‌شان و کارهایی که برای گمراه ساختن مردمان می‌کنند در پناه خود دارد؛ و اگر خدا خواهد، در این باب کتابی جداگانه خواهیم نوشت.^{۲۱۷} بگذریم که اگر بخواهیم همه آنچه را علامه مجلسی و دیگر علمای دین در تخطئه و تکفیر فیلسوفان (که فارابی پیشرو آنان است) گفته‌اند بنویسیم، دامنه سخن بسی دراز خواهد شد؛ و من پس از نقل همانچه آوردم، از منتقد محقق سؤال می‌کنم: چگونه است که شما در معرفی فارابی و تبیین اندیشه‌های او، کوچک‌ترین اشاره‌ای به هیچ یک از این انتقادهای و صدها مانند آنها نکرده‌اید؟ و برخوردتان با او چنان است که انگار شخصیت و آرای وی در نظر همه - خاصه علمای شیعه - جای هیچ گونه انتقادی نداشته است؟ و آنگاه به من ایراد می‌گیرید که چرا همه مخالفان حسن را به دقت استقصا نکرده‌ام؟ و همه آنچه را که هریک از آنها علیه او گفته‌اند - ولو حرف مفت و تکرار حرف‌های پیشینیان باشد - جداگانه نیاورده‌ام؟

یا أيُّها الرجل المَعْلَمُ غیره هلّا لنفسک کان ذا التعلیم؟

ایضاً: منتقد محقق که مدعی‌اند من آنچه را علیه حسن بصری بوده پنهان کرده‌ام، و می‌گویند چرا من تمامی مخالفان حسن را استقصا ننموده‌ام، بفرمایند که چرا خودشان در کتاب حکمت و هنر در عرفان/بن عربی، نام‌های همه مخالفان او را ردیف نکرده‌اند؛ و حتی به اندازه یک دهم آنچه من درباره انتقادات وارده به حسن نوشته‌ام، ایشان از ایراداتی که به شیخ اکبر گرفته شده نگفته‌اند؟ و ایشان که کتاب این ناچیز را «کاملاً جانبدارانه» می‌دانند، چرا در کنار ستایش‌هایی که از ابن عربی کرده‌اند، از آن همه اعتراضات علمای دینشان به ماحی‌الدین و ممیت‌الدین^{۲۱۸} سخنی نمی‌گویند.

مگر نمی‌دانند که ملامحمد طاهر قمی - که بیش از چهار صفحه از کتاب من، تنها به نقل و بررسی انتقادات وی به حسن بصری اختصاص یافته - ابن عربی را «ضالّ مضلّ» و از زندیقان عصر خود خوانده؛ و به همجنس‌بازی متهم داشته؛ و دو کتاب او - فتوحات و فصوص - را مشتمل بر کفر و الحاد بسیار انگاشته؛ و پس از نقل استدلال وی می‌نویسد: «از این استدلال کمال حماقت و سفاقت و بلادت او ظاهر می‌شود. این غلطی است که بر هیچ کودک و جاهل، بطلان آن مخفی نیست.» نیز سخنانی از وی آورده و سپس می‌گوید: «کلمات کفر مذکوره، هر کدام دلیل واضح است بر کفر محیی‌الدین؛ و بی‌شبهه، هر که صاحب این کلمات را کافر نداند، کافر و بی‌دین و خارج از دایرهٔ یقین خواهد بود.»^{۲۱۹}

نیز صاحب روضات پس از نقل سخنانی از آقا محمدعلی کرمانشاهی و دیگران در نکوهش ابن عربی، شیوهٔ قاضی شوشتی را تخطئه می‌کند که اقدام به تأویل «سخنان کفرآمیز» ابن عربی نموده؛ مثل این سخن که: وجود خالق و مخلوق یکی است؛ و پرستش بتان، عبادت خداست؛ و پیامبران برای کسب معرفت از خاتم‌الاولیا مدد می‌گیرند و... که اگر با تأویل این سخنان، زنگ کفر را از آنها بستریم، دیگر در روی زمین کافری و هلاک‌شونده‌ای نمی‌ماند؛ و از اعتقادات هیچ کس نباید برائت جست؛ و این سخنی است که هیچ یک از متدینان نمی‌پذیرد.^{۲۲۰}

نیز آقا شیخ علی نمازی نکوهش‌های مجلسی از ابن عربی را یاد کرده؛ و او را درخور مذمتها، و دارای دعوای فاسده و کلمات مضله و پر از خرافه شمرد و می‌نویسد: «اراجیف او از کتاب‌هایش مثل فتوحات و فصوص آشکار است.»^{۲۲۱}

نیز علامه مجلسی - علاوه بر آنچه در عین‌الحیاه در نکوهش ابن عربی نوشته - از قول عزالدین عبدالسلام وی را چنین توصیف می‌کند: «شیخ سوءکذاب»؛ و از قول ذهبی، سخنان وی را محصول خرافات ریاضت‌های صوفیانه می‌شمارد.^{۲۲۲}

آن گاه منتقد محقق، بی‌آنکه هیچ اشاره‌ای به این گونه مخالف‌خوانی‌ها بفرماید، در ستایش به قول خودشان شیخ اکبر و آثار او چنین داد سخن می‌دهند: «آثار ابن عربی به خصوص کتاب عظیم فتوحات مکیه، اقیانوسی است پرخروش و پهناور... به هر لحظه موجی پدیدار می‌شود و تو را به هر سو و هرجا بخواهد می‌برد... دریای مواجی از معانی و مفاهیم است که انسان در آن گم می‌شود. با هر قدم که در کتاب فتوحات برمی‌داشتیم نکته‌ای تازه بر ما مکشوف می‌شد.»^{۲۲۳} وی در فتوحات، منازل علوم فراوانی را نام می‌برد؛ و بحث او در این زمینه حکایت از آن دارد که خود همهٔ این منازل را طی کرده است.^{۲۲۴}

ممکن است منتقد محقق بفرماید: ضرورتی ندارد که در ذیل سخن از ابن عربی، هر ایراد بی-پایه‌ای که هر مهمل‌گویی به وی گرفته - با ذکر نام و نشان طرف - ذکر شود. اگر پاسخ ایشان این است، عین آن را در مورد پاره‌ای از ایراداتی هم که به حسن گرفته شد، به خودشان بدهند و خلاص! **یادآوری:** مجدداً تأکید می‌کنم که من بیشتر آنچه را از قول ملا محمد طاهر قمی و دیگران در تخطئه و تکفیر ابن عربی - و پیش از او فارابی - آورده‌ام، حرف‌های بی‌پایه می‌دانم؛ و از نقل آنها پوزش می‌خواهم؛ و معتقدم که منتقد محقق نیز به همین دلیل از نقل آنها خودداری کرده‌اند. منتهی سخن در این است که: همان سان که ایشان حق دارند، این قبیل حرف‌های بی‌پایه را بالکل ندیده بگیرند؛ و وقت خود و خوانندگان کتاب خود را با نقل سخنان بی‌اساس - از مخالفان ابن عربی و فارابی و در معرفی آنان - ضایع نکنند، باید به من نیز حق دهند که در نقل ایرادات بی‌پایه‌ای که به حسن شده، و معرفی مخالفان او، به همان مقدار که آورده‌ام - و خیلی هم زیاد است - اکتفا کنم؛ و بیش از آن، اطالۀ کلام ننمایم.

انتقاد به نام کتاب

منتقد محترم نامی را که بر کتاب نهاده شده (گنجینه‌دار علم و عرفان) درخور ایراد شمرده‌اند؛ و این نام‌گذاری را نابجا و ناشی از حُبّی که نویسنده به حسن دارد دانسته‌اند؛ و مدعی شده‌اند که به دلیل همین نام، نویسنده از طرح مسائلی که برعلیه حسن بوده خودداری کرده است. پاسخ: اگر منتقد محترم، کتاب را فارغ از هرگونه حُبّ و بغضی می‌خواندند، می‌پذیرفتند که عنوان مزبور، در جنب ستایش‌هایی که بزرگترین علمای اسلام از حسن کرده‌اند، بسیار ناچیز است. برای نمونه:

* سیدمرتضی علم‌الهدی در کنار تجلیل‌هایش از دانش و شجاعت و فصاحت و نیک‌خواهی حسن، از وی با القابی همچون «بارع الفصاحه، بلیغ المواعظ، کثیر العلم، القدوة و الغایة» یاد کرده است؛ و داستانی کرامت‌گونه به این مضمون آورده است که وی در کودکی، به گونه‌ای اعجاز‌آمیز، از شیر امّ سلمه همسر پیامبر(ص) تغذیه می‌شده است.^{۲۲۵}

* شریف رضی مؤلف کتاب عظیم نهج‌البلاغه، در مقام تشریح آیات قرآن و تبیین مفاهیم کتاب الهی، به اقوال حسن بصری، بیش از تمامی پیشوایان شیعی و سنی ارج نهاده و استناد نموده؛ و در پاره‌ای موارد نیز نهایت تجلیل را از وی می‌کند.^{۲۲۶} و در همین مقاله توضیحات بیشتری در این باب دادیم.

* حکیم و دانشمند بزرگ ابن مسکویه درباره حسن بصری می نویسد: «اگر یاران رسول (ص) محضر حسن را درک می کردند به او نیازمند بودند - با آنکه پدرش از اسیران جنگی و خود او وقتی متولد شده برده بود و بعدها در جرگه موالی درآمد. «ابن مسکویه بسیاری از سخنان حکیمانه و اندرزهای حسن را آورده؛ و پس از نقل سخنی از او می نویسد: «بدان که این کلام، با وجود قلتِ حروف، معانی بسیاری در بردارد؛ و هم فصیح است و هم شرایط بلاغت - به تمام و کمال - در آن رعایت شده است.»^{۲۲۷}

* شیخ الطایفه ابوجعفر طوسی حسن و شاگرد او قتاده را دومین و سومین نفر از چهار مفسری می شمارد که در تفسیر قرآن طریقه ای محمود و شیوه ای ممدوح داشته اند؛ و بدین لحاظ نیز در کتاب عظیم تفسیر تبیان، پس از ابن عباس، بیشترین نقل قول را از حسن و سپس از شاگردش قتاده کرده است؛ و در مجمع البیان نیز که تهذیب تبیان است، همین شیوه رعایت شده است.^{۲۲۸}

* سیدبن طاوس که به لحاظ مقامات روحانی و معنوی هیچ یک از علمای شیعه را با او برابر نمی شمارند، به روایات و اقوال حسن، بسیار ارج نهاده و استناد نموده؛ و ضمن تصریح به مقبولیت او، برای دعاها ی وی خواصی کرامت گونه - از جمله سلب بینایی از دشمنان - نقل می کند؛ و تصدیق می نماید که چون حسن این دعاها را خواند، خدا حجاج را از تصمیم به قتل وی منصرف کرد.^{۲۲۹}

* خواجه نصیرالدین محقق طوسی، از حسن با دعای رضی الله عنه یاد می کند و آنچه را در ستایش سخنی از حسن، از قول ابن مسکویه آوردیم، با لحنی تأییدآمیز می آورد.^{۲۳۰}

* سیدحیدر آملی از نامی ترین عرفا و علمای شیعه، ضمن آن که در سطح گسترده ای از نامه های حسن استفاده می کند، حسن را از عظیم ترین شاگردان و بزرگترین مریدان علی علیه السلام و سیدالتابعین می خواند؛ و از او با دعای رضی الله عنه، یاد می کند؛ و معتقد است که امام علی علیه السلام ذکر را به وی تلقین کرده است.^{۲۳۱}

* ابن ابی جمهور از نامی ترین علما و محدثان شیعه، حسن را از معدود کسانی می داند که علوم را نه با تعلیم و تعلم، بلکه از طریق القا و سر از امام علی علیه السلام فراگرفتند و علم اصحاب باطن به او و کمیل برمی گردد.^{۲۳۲}

* شیخ بهایی ضمن استفاده گسترده از روایات و اقوال حسن، از او با لحنی تجلیل آمیز یاد می کند و به شعری تمثیل می جوید که در آن، از حسن و شاگرد او قتاده، به عنوان ضرب المثل عبادت یاد شده است.^{۲۳۳}

* مجلسی اول حسن را با عنوان جلیل القدر و عظیم الشأن ستوده و بر آن است که وی به امر امام علی علیه السلام در برخورد با زیاد و ابن زیاد و حجاج تقیه می کرده است.^{۲۳۴}

* حکیم سبزواری ضمن استفاده از اقوال حسن می‌نویسد: «حذیفه که یکی از صحابه کبار رسول (ص) است، پاره‌ای اسرار را از آن حضرت شنیده بود. فصلی از آنها را برای حسن بیان نمود؛ و بدین ترتیب بود که حسن در وعظ و مذکری به مقامی نیکو رسید.»^{۲۳۵}

* دانشمند محقق و حکمت‌شناس؛ و استاد مبرز منطق و اصول محمود شهابی خراسانی، روایات و اقوال فراوانی را که دلالت بر ممدوح بودن حسن دارد آورده - از جمله حدیثی از امام باقرعلیه السلام که کلام حسن را شبیه کلام انبیا شمرده؛ و سخن اعمش که گوید: حسن چندان به فراگیری و نگهداری و گردآوری حکمت ادامه داد تا زبانش به عرضه آن توانا گردید.

استاد شهابی به روایاتی هم که مستند نکوهش حسن قرار گرفته اشاره کرده، و شمار روایات مخالف آن را بیشتر دانسته و می‌نویسد: «سخنان حسن - چه خطب و چه مواعظ و نصایح و چه مکاتیب وی - همه حکیمانه و با اثر است.»^{۲۳۶}

* محمدهادی معرفت از قرآن شناسان بزرگ معاصر، همه اتهامات وارده بر حسن را دفع کرده؛ و سخنان شریف مرتضی و دیگران در ستایش از حسن و دانش و حکمت و فقاقت و تقوی و خوبی و فصاحت وی، و بهره‌گیری‌هایش از معارف علوی و ارادت او به آن حضرت را نقل کرده - نیز این گزارش را: هر گاه نزد امام باقرعلیه السلام سخنی از حسن به میان می‌آمد، حضرت می‌فرمود: همان را می‌گویند که سخنش به گفتار انبیا می‌ماند.^{۲۳۷}

* شهاب‌الدین سهروردی یکی از سه چهار فیلسوف طراز اول جهان اسلام در تمام تاریخ، حسن بصری را در جرگه آن دسته از محققان و علمای این امت می‌بیند که علوم ایشان از انبیای بنی اسرائیل بیشتر بود.^{۲۳۸}

* امام محمد غزالی طوسی دانشمند و متفکر بزرگ، کلام حسن را در اوج و منتهای فصاحت شمرده؛ و ضمن استفاده گسترده از اقوال حکیمانه حسن می‌گوید: حکمت از دهان او سرازیر بود.^{۲۳۹}

* خواجه عبدالله انصاری عارف و دانشمند بزرگ، از حسن و شاگرد او عبدالواحد با عنوان تجلیل‌آمیز امام یاد کرده^{۲۴۰} و هم آورده است که حسن برای مردم سخن می‌گفت؛ امام علی علیه السلام بر وی بگذشت و پس از چند سؤال از وی و شنیدن پاسخ‌های او، به وی فرمود: سخن گوی که چون تویی را سخن باید گفت. یعنی تو را روا باشد که سخن گویی که بر بصیرتی.^{۲۴۱}

* ابوطالب مکی از عرفا و مؤلفان بزرگ صوفی می‌نویسد: حسن نخستین کسی بود که راه این علم (عرفان) را روشن کرد؛ و زبان‌ها را به گفتگو از آن بگشود؛ و معانی آن را به زبان آورد؛ و انوار آن را آشکار نمود؛ و پرده از چهره آن برگرفت؛ و در باب آن به سخنانی پرداخت که پیش از آن شنیده نشده بود.^{۲۴۲}

* علی بن عیسی اربلی از اعظم علما و ادبای شیعه در سده ۷، و از مشایخ اجازه علامه حلی است که اثر معروف او کشف/العمه را بهترین کتاب در اخبار و مناقب و آثار ائمه شمرده‌اند. وی در این کتاب روایات فراوانی در مناقب امام علی علیه السلام و تفسیر قرآن و نکوهش معاویه به نقل از حسن آورده و می‌نویسد: «علمی که با آن، روزهای نعمت و مجازات الهی را به یاد مردم آرند و ایشان را از عذاب و کیفر او بر حذر دارند (یعنی علم مواعظ و اندرزگویی) مقتدا و پیشوای آن شیخ حسن بصری است؛ و او شاگرد امام علی علیه السلام و شرف و افتخار وی در همین بود؛ و به برکت شاگردی بر امام علیه السلام صبح (سعادت) وی در میان مذکران و واعظان و اندرزگران طلوع کرد.»^{۲۴۳} اربلی در کتاب دیگر خود به نام التذکره (ص ۳۶۶) نیز شعری آورده است حاکی از این که حسن و شاگرد او قتاده نمونه عالی تعبد بوده‌اند.^{۲۴۴}

* عبدالرحمن جامی عارف و شاعر و نویسنده و دانشمند نامی حسن بصری را ستوده؛ و نقل کرده است که: امام حسن علیه السلام درباره حسن به جوانی فرمود:

وعظ او پرده غفلت بدر
کاهلی را ز جبلت بیرد
چون سوی مجلس او می نروی
تا از او نکته حکمت شنوی؟^{۲۴۵}

* شیخ فریدالدین عطار عارف و شاعر و نویسنده بزرگ، فصلی مشبع (در ۲۰ ص) در شرح احوال و کرامات و مقامات حسن بصری نوشته و در ضمن آن، روایات تاریخی را با افسانه آمیخته؛ و در همه جا نظر ستایش آمیز خود نسبت به وی را آشکار ساخته است. در وصف وی - با اشاره به روایتی که به موجب آن: حسن در کودکی، به گونه‌ای اعجاز آمیز، از شیر همسر پیامبر (ص) تغذیه شده است - می‌گوید: آن پرورده نبوت، آن خو کرده فتوت، آن کعبه علم و عمل، آن قبله ورع و حلم، آن سبق برده به صاحب صدری، صدر سنت، حسن بصری،... مناقب او بسیار است و محامد او بی‌شمار، صاحب علم و معامله بود... یک روز کسی برخاست و گفت چرا حسن مهتر و بهتر ماست؟ بزرگی حاضر بود و گفت: به جهت آن که جمله خلائق را به علم او حاجت است؛ و او را جز به حق احتیاج نیست. همه خلق در دین بدو محتاج‌اند؛ و او در دنیا از همه فارغ، مهتری و بهتری او از آنجا بود.^{۲۴۶}

پاسخ همین بزرگ به نظم:

گفت از آن کامروز در صدق و مجاز
هست خلقی را به علم او نیاز
و او به یک جو نیست حاجتمند کس
او به دنیا کی بود در بند کس
او ز جمله فارغست از زاد و برگ
خلق حاجتمند او تا روز مرگ
مهتری این است در هر دو جهان
لاجرم او مهتر آمد این زمان^{۲۴۷}

این بود نمونه‌ای از داوری‌های بزرگ‌ترین شخصیت‌های تاریخ ایران و اسلام - از شیعی و سنی و صوفی و فیلسوف و ریاضی‌دان و فقیه و عالم اخلاق و مفسر و محدث و عارف و متکلم و شاعر و... - دربارهٔ حسن؛ و چنانکه می‌بینید، تعبیرات ستایش‌آمیز ایشان دربارهٔ حسن، بسیار برتر و غلیظ‌تر از عنوان «گنجینه‌دار علم و عرفان» است.

حالا اگر منتقد محقق، به دلیل دشمنی با حسن، هیچ یک از اینها را در کتاب من و منابع دیگر نتوانسته‌اند ببینند، حرجی بر ایشان نیست؛ ولی البته ایشان نیز متوقع نباشند که ما مقلدشان باشیم و آنچه را می‌دانیم ندیده بگیریم. هر کس نگاهی کوتاه ولی بی‌طرفانه به فصول مختلف کتاب حسن بصری بیاندازد، جای تردیدی برایش نمی‌ماند که حسن در عرصهٔ علم و عرفان نقشی بسیار مهم داشته است - ولو اینکه (البته با فرض محال) مثل منتقد محقق، از اهل ولایت نبوده باشد. اما ایشان به دلیل آنکه معتقدند حسن با ولایت سرسازگاری نداشته، بهره‌او از علم و عرفان را نیز ندیده گرفته‌اند؛ و یک توهم بی‌اساس، ایشان را به انکار بدیهیات واداشته است.

توهمی بی‌پایه مبنای داوری‌های بی‌پایه‌تر

منتقد محقق در انتقاد از نامی که من بر کتاب خود نهاده‌ام فرموده‌اند: «در نتیجه وقتی گنجینه‌دار تلقی می‌شود، طبعاً باید تمام اقوالی که در تضاد با اوست رد شود.» راستی که جفّ القلم! آقای محترم! آیا شما عنوان گنجینه‌دار علم و عرفان را «عالم به تمام علوم اولین و آخرین و معصوم از خطا و غیرقابل نقد» معنی می‌کنید؟ اگر چنین است بروید و با ردای مدرّسی دانشگاه، زبان مادری‌تان را یاد بگیرید تا بدانید حتی معنی عنوان کتاب را نفهمیده‌اید؛ و من در اینجا متأسفم که ناگزیرم القبا را به یاد کسی که مؤلف چند کتاب نیز هست بیاورم و بگویم کلمهٔ گنجینه‌دار - آن گونه که مرحوم معین در فرهنگ فارسی^{۲۴۸} توضیح داده، به معنی گنجینه‌دارنده، محافظ گنجینه، و خزینه‌دار است و بدین ترتیب، گنجینه‌دار علم و عرفان به معنی کسی است که گنجینه‌ای از علم و عرفان را در اختیار دارد؛ و چنین عنوانی برای حسن و هر کس دیگر، در عین آنکه حکایت از جایگاه بلند او در عالم علم و عرفان دارد، هرگز به معنی آن نیست که هرچه او گفت و هر کاری کرد درست است و جایی برای مخالفت با وی نیست. چنانکه علما و حکما و عرفای بزرگ، حسن را با ویژگی‌ها و عناوینی برتر از «گنجینه‌دار علم و عرفان» یاد کرده‌اند - و دیدید - ولی این را به معنی نقدناپذیر بودن او ندانسته‌اند. نیز عنوان علامه (بسیار دانا)، را به حسن بن یوسف حلی و عنوان عقل حادیشعر را به خواجه طوسی داده‌اند؛ و سیدمهدی طباطبایی بروجردی را بحرالعلوم خوانده‌اند؛ و تصریح کرده‌اند که سیدین مرتضی و رضی، در عالم رؤیا بر شیخ مفید به صورت امامین حسنین (علیهما السلام) ظاهر شدند؛ و

امام علی علیه السلام در عالم رؤیا بر یکی از بزرگان ظاهر شد و سیدمرتضی رابه علم‌الهدی ملقب ساخت.^{۲۴۹} و سید بحرالعلوم با القاب و ستایش‌هایی از او یاد می‌کند که قبلاً آوردیم؛ و میرداماد از افلاطون با این عنوان یاد می‌کند: إمام الفلاسفة، إمام الحکمة افلاطن الالهی (ر.ک: القبسات، ص ۲۴، ۲۶۱) و از افلاطون و ارسطو: إماما الفلاسفة^{۲۵۰} و از ابن سینا: شیخ فلاسفة الاسلام و رئیسهم^{۲۵۱} و از خواجه طوسی: خاتم المحققین البرعة^{۲۵۲}.

و صدرالمآلهین پس از نقل تحقیقاتی درباره رموز قرآنی می‌نویسد: «إنَّ هذه التحقیقات و التأویلات فی الرموز القرآنیة و الكنوز الرحمانیة، إشارة و جیزة من بسیط تمثیلات حجة الاسلام؛ و خلاصة مجملة من وسیط منخولات ذا الحبر الهمام؛ محصلة لنجاة النفوس و شفاء الارواح؛ ملخصة لطریق الهدایة و الفلاح؛ إذ هو أیده الله بحر زاخر یقتنص من أصدافه جواهر القرآن؛ و نار موقدة یقتبس من مشکاته أنوار البیان؛ ذهنه الوقاد کبریت أحمر یتخذ منه کیمياء السعادة الکبری؛ و فکره غواص یستنبط من بحار المبانی لآلی المعانی؛ فهمه صراف محک دنائیر العلوم علی معیار العلوم؛ عقله میزان یزن مثاقیل البرهان القویم علی منهج الصراط المستقیم؛ و له الحکم المسيحية فی إحياء أموات علوم الدین، و المعجزة الموسویة من إخراج الید البیضاء لإیضاح معالم الیقین؛ فطوبی لنفس هذه آثارها و خواصها؛ و سقیاً لروح إلی الله مصیرها و مناصها»^{۲۵۳}

و صدها از این قبیل تعبیرات که عنوان «گنجینه‌دار علم و عرفان» در برابر آن بسی ناچیز، بلکه صفر است. اکنون آیا منتقد محترم همه اینها را درخور ایراد می‌دانند؟ و آیا می‌گویند که وقتی این بزرگان را با چنین ویژگی‌ها و عناوینی یاد می‌کنند، باید تمام اقوالی که در تضاد با آنان است رد شود؟ اگر پاسخشان مثبت است، بروند و به تمام کسانی که بزرگان نامبرده را با این عناوین و ویژگی‌ها یاد کرده‌اند اعلام جنگ بدهند؛ وگرنه پس چگونه از عنوانی که من بر کتاب نهاده‌ام، چنین استنباط‌های مضحکی می‌فرمایند و بر مبنای آنها به عیبجویی می‌پردازند؟ علاوه بر این، چرا فکر نکرده‌اند که اگر من چنین معنای احمقانه‌ای را از عنوان مزبور در نظر داشتم، چرا دهها صفحه از کتاب (نزدیک به یک پنجم از کل آن) را به نقل انتقاداتی که به حسن شده، و نقل پاسخ‌هایی که به آنها داده شده اختصاص داده‌ام؛ تا هر که پاسخ‌ها را قانع‌کننده دید، بپذیرد وگرنه بدانند که چنین انتقادهایی به حسن کرده‌اند. (فهرست انتقادات را در همین مقاله آوردم)

شیوه منتقد محقق در نامگذاری

منتقد محقق نام گنجینه‌دار علم و عرفان را از این جهت درخور ایراد شمرده‌اند که «جای بحث دارد که آیا حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان هست یا خیر؟»

پاسخ: اگر آن همه ستایش‌های حکما و متکلمان و مفسران و محدثان و عارفان و ادیبان بزرگ از حسن - که او را در مرتبه‌ای برتر از گنجینه‌دار علم و عرفان جای می‌دهد - بی‌اعتبار باشد؛ و اگر به دلیل مخالفت‌هایی که برخی مانند علامه مجلسی با حسن داشته‌اند، بتوان جایگاه او را در صحنه علم و عرفان مورد تردید قرار داد و نام کتاب را تخطئه کرد، در آن صورت، این ناپیچ هم حق خواهد داشت نام مبارک دو کتاب مستطاب حکمت و هنر در عرفان/ابن‌عربی و زندگی و اندیشه حکیم ابونصر فارابی - هر دو تألیف شریف منتقد محقق - را درخور ایراد بشمارد و بگوید: جای بحث دارد که آیا در بساط ابن‌عربی هیچ خبری از عرفان و حکمت و هنر هست یا خیر؟ و آیا فارابی حکیم هست یا خیر؟ زیرا بسیاری از کسانی که حسن بصری را تخطئه می‌کنند، آرای ابن‌عربی را نیز جز مشتی کفریات و اباطیل چیزی نمی‌دانند و فارابی را حکیم نمی‌شمارند. برای مثال بنگرید به آنچه علامه مجلسی در عین‌الحیات در نکوهش ابن‌عربی نوشته؛ و برای پرهیز از هتک حرمت هر دو طرف، از نقل آن خودداری می‌کنم،^{۲۵۴} نیز دآوری ملامحمد طاهر قمی در مورد فارابی، که او را مبتلا به مالیخولیا و فاسق و مروج کفر شمرده است و قبلاً آوردیم. پس اگر به دلیل ستایش برخی از علمای شیعه از ابن‌عربی و فارابی، یا به دلیل عرفان و حکمتی که شخص منتقد محقق در آثار بر جا مانده از این دو سراغ دارد، بتوان انبوه مخالفان این دو را نادیده گرفت و اولی را اهل عرفان شمرد و در عرفان وی حکمت و هنری یافت، و دومی را حکیم و صاحب اندیشه خواند، حسن بصری را هم که - مدافعان و ستایشگران بیشتر و عظیم‌القدرتری در میان علمای شیعه داشته، و آرا و اقوال وی بسیار بیش از ابن‌عربی در کتاب‌های دینی شیعه عرضه شده - می‌توان از گنجینه‌داران علم و عرفان شمرد؛ و مخالفت‌هایی را که با او شده، دلیل بر انکار جایگاه او در عالم علم و عرفان ندانست؛ حساب حساب کاکا برادر!

ایراد به شیوه نقل از کتاب مامقانی

فرموده‌اند: مسأله دیگر در رابطه با مطلبی است که نویسنده درباره کتاب مامقانی مطرح کرده‌اند. مامقانی از جمله مخالفان سرسخت حسن بصری است؛ اما استاد ثبوت نام او را در ضمن مخالفان نیاورده است؛ چنانچه در کتاب می‌خوانیم: «مامقانی از رجال‌شناسان شیعی است و سخنانی از سید مرتضی مشتمل بر ستایش فراوان از حسن آورده است؛ و تصریح می‌کند که حسن چون در روزگار امویان می‌خواست حدیثی از امام علی علیه السلام بازگو کند، برای مراعات تقیه می‌گفت: ابوزینب؛

در حالی که اصلاً چنین نیست؛ مامقانی از قول مجلسی در بحر/الانوار این مطلب را آورده؛ اما نگفته است تقیه! برخی معتقدند حسن بصری از باب تصغیر و تحقیر به ایشان ابوزینب می‌گفته است؛ چرا که او ابوالحسن بوده نه ابوزینب.

پاسخ: منتقد محترم سخنان این ناچیز را نیمه‌کاره نقل کرده‌اند تا بتوانند به من بتازند. من پس از اتمام گفتگو از ستایشگران و مدافعان حسن، در صص ۷۱-۳۷۰ از کتاب حسن بصری، نامی از مامقانی برده و آنچه را در مدح و ذمّ حسن نوشته، به اختصار آورده‌ام؛ و پس از نقل روایت ابان بن ابی عیاش (که مستند مجلسی اول برای ستایش از حسن است) نوشتم که مامقانی، از یک سو این روایت را بر تمام روایات وارده در قدح حسن، حاکم شمرده و از سوی دیگر، این روایت را مورد اشکال قرار داده است. سپس اشکال وی را طرح و به آن پاسخ داده‌ام؛ که همین نقل اشکال وی بر روایت حاکمی از ممدوحیت حسن، و اقدام به ردّ آن، نشان‌دهنده مخالفت او با حسن است. چنانکه در دنباله مطلب نیز به «نکوهش‌هایش از حسن» تصریح کرده‌ام. به این ترتیب معلوم نیست که دعوای منتقد محقق با من بر سر چیست؟ مگر آنچه نوشته‌ام، مخالفت مامقانی با حسن را نمی‌رساند؟

یادآوری: این ناچیز فشرده‌ای از کتاب خود (حسن بصری) را در مقاله‌ای برای درج در *دانشنامه جهان اسلام* فراهم آوردم؛ و در ضمن آن - به تبع اصل کتاب - به آنچه مامقانی در ستایش و نکوهش حسن از قول این و آن نوشته، اشاره کردم؛ و این عالم رجالی را - در مجموع - از مخالفان حسن محسوب داشتم. ولی برخی از دوستان دانشمند من در *دانشنامه جهان اسلام*، در ضمن بازنویسی مقاله مزبور - و بی‌آنکه من مطلع باشم - مامقانی را در جرگه موافقان و ستایشگران حسن یاد کردند؛ و پس از انتشار مقاله که من اعتراض کردم و گفتم که مامقانی با حسن موافق نبوده، ایشان نظر مرا رد کردند و...، به هر حال برداشت من از نوشته مامقانی، همان است که در کتاب حسن بصری (صص ۳۷۱-۳۷۰) آورده‌ام؛ هرچند که بیشتر مایلیم نظر آن دوستان صحیح باشد تا یک عالم بزرگ دیگر نیز به جمع مدافعان حسن افزوده شود! استاد بزرگوار من محمود شهابی خراسانی طاب ثراه نیز از نوشته مامقانی برداشتی نزدیک به دوستان دانشنامه‌ای داشتند؛ ولی علی‌رغم منتقد محقق که می‌پندارند من برای بزرگ کردن حسن، از نقل آنچه علیه وی بوده خودداری کرده‌ام، من هنوز قانع نشده‌ام که مامقانی با حسن مخالف نبوده است. باری در برابر برداشت ایشان که مدعی‌اند «مامقانی از جمله مخالفان سرسخت حسن بصری است» و چشم خود را بر نوشته من بسته و به ناروا ایراد می‌گیرند که چرا نام مامقانی را در میان مخالفان حسن یاد نکرده‌ام، آری در برابر ایشان، نظر این دوستان درخور توجه است که مامقانی را از مدافعان حسن می‌شمارند.

حسن با اطلاق کنیه ابوزینب به امام علی علیه السلام او را تحقیر کرده است؟

ادعای منتقد محقق در این مورد، بسیار عجیب است. زیرا ایشان دقت نکرده‌اند که مامقانی وقتی می‌نویسد: «حسن چون در روزگار امویان می‌خواست حدیثی از امام علی علیه السلام بازگو کند، می‌گفت: ابوزینب چنین گفت» این عبارت را از قول سیدمرتضی علم‌الهدی نقل می‌کند - یعنی از قول همان کسی که حسن را در خورِ بیشترین ستایش‌ها شناخته است. در این حال بسیار مضحک و مسخره است که سید بزرگوار پس از آن همه ستایش‌ها از حسن، بگوید که وی از امام علی علیه السلام با عنوان ابوزینب یاد می‌کرده که آن حضرت را تحقیر کند! آیا شخصیتی مانند سید - که در علم و عمل و قداست و ادب و فضیلت و انتساب به خاندان عصمت - تالی تلو معصوم بوده، این قدر نمی‌دانسته که هر کس امام معصوم را تحقیر کند، شایسته آن همه تجلیل نیست؟ در اینجا عین آنچه را مامقانی از شریف مرتضی نقل کرده می‌آورم؛ تا منتقد محقق به کسی که با عربی آشنا باشد نشان دهند که برایشان ترجمه کند؛ و آن گاه ببینند آیا استنباط شگفت‌انگیز ایشان از اطلاق عنوان ابوزینب به امام علی علیه السلام در این منقولات، هیچ محلی از اعراب دارد؟

قال السید المرتضی رضی الله عنه: «أحد من تظاهر من المتقدمين [بالقول] بالعدل، الحسن بن أبي الحسن البصري... و كانت أمة خيرة، مملوكة لأمة سلمة - زوج النبي (ص) - و يقال إن أمة سلمة - رضی الله عنها - كانت تأخذ الحسن إذا بكى؛ فتسكت بهديها؛ فكان يدرّ عليه. فيقال إن الحكمة التي أوتيتها الحسن من ذلك... فمن تصريحه بالعدل ما... يقول من زعم أن المعاصي من الله جاء يوم القيامة مسوداً وجهه؛ و روی أبو بكر الهذلي أن رجلاً قال للحسن يا أباسعيد! أن الشيعة تزعم أنك تبغض علياً. فأكبّ يبكي طويلاً ثم رفع رأسه فقال لقد فارقكم بالأمس رجل كان سهماً من مرامي الله - عزّ وجلّ - على عدوه، ربّاني هذه الأمة، و شرفها و فضلها، و ذوقرابه من النبي (ص) قريبة. لم يكن بالنؤمة عن أمر الله؛ و لا بالغافل عن حقّ الله؛ و لا بالسروقة من مال الله؛ أعطى القرآن عزائمه في ما له و عليه؛ فأشرف منها على رياض موقنة و أعلام مبيّنة. ذلك على بن أبي طالب يا لكع! و كان الحسن البصري إذا أراد أن يحدث في زمن بني أمية عن عليّ قال قال ابوزينب؛ و عدّوه من الزّهاد الثمانية؛ و جميع كلامه في الوعظ و ذمّ الدنيا؛ و هو بارع الفصاحة، بليغ المواعظ، كثير العلم؛ و جلّ مواعظه مأخوذة من كلام أمير المؤمنين.»

مامقانی پس از نقل مطالب مذکور از قول سیدمرتضی، سخنانی از مجلسی اوایل در ستایش حسن آورده که در آن سخنان نیز تصریح شده است که حسن مردی عظیم‌الشأن و جلیل‌القدر بوده؛ و به امر مولانا امیرمؤمنان علیه السلام، از زیاد و ابن زیاد و حجاج تقیه می‌کرده است. این هم عین عباراتی که مامقانی نقل کرده؛ تا کسانی که عربی می‌دانند برای منتقد محقق معنی کنند:

«نقل فی التکملة عن التقی المجلسی (ره) أنه کتب بخطه: الحسن البصری أبوسعید من الزهّاد الثمانيه... و الذی یظهر من کتاب سلیم بن قیس الهلالی، أنه کان جلیل‌القدر عظیم‌الشأن؛ و کان یتقی من زیاد بن أبیه و ابنه عبیدالله و الحجاج بأمر مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام.»^{۲۵۵}

حالا باز هم منتقد محقق بر طبل جنگ بکوبند!

کنیه‌ای که نام دخترِ مرد در آن بیاید دال بر تحقیر اوست؟

منتقد محقق این دعوی شگفت‌انگیز را که «حسن بصری چون از امام علی علیه السلام با کنیه ابوزینب یاد کرده، می‌خواسته امام علیه السلام را تحقیر کند.» چگونه ثابت می‌کند؟ آیا ایشان می‌پندارند که در این کنیه، چون به جای نام پسرِ امام، نام دختر او آمده به وی توهین شده؟ یا دختری با عظمت زینب سلام الله علیها را شایسته آن نمی‌دانند که نام وی در کنیه پدر بزرگوارش بیاید؟ ایشان اعتراف دارند که پیامبر(ص) امام علی علیه السلام را به ابوتراب مکنی ساخت^{۲۵۶} و امام علیه السلام این کنیه را بسیار دوست می‌داشت^{۲۵۷} و امام، خود و هر امامی را ابوالیتامی می‌خواند^{۲۵۸} و کنیه پیامبر(ص) به نام فرزند او قاسم (که هفت شب بیشتر عمر نکرد)^{۲۵۹} ابوالقاسم بود. در این حال آیا مقام زینب سلام الله علیها، از تراب (خاک) و یتامی (یتیمان) و قاسم کمتر بوده که نام او را نتوان در کنیه امام علی علیه السلام آورد؟

شاه ولی‌الله دهلوی بزرگ‌ترین عالم و متفکر مسلمان هند می‌نویسد: «در عالم رؤیا، در جماعتی عظیم از صالحان و فرشتگان، در صحیفه‌ای مشتمل بر اسامی و القاب و کنیه‌های پیامبر(ص) که به او داده‌اند، فقط یک لقب و یک کنیه را خوانده است: سید و ابوفاطمه.»^{۲۶۰} به این ترتیب جای آن است که منتقد دانشمند، علیه این عالم نیز اعلام جرم کند و مدعی شود که او نیز با ذکر نام فاطمه در کنیه پدر بزرگوارش، پیامبر(ص) را تحقیر کرده است!

باری منتقد محقق با این گونه ایرادات بی‌پایه ثابت می‌کنند که نه تنها جایگاه زینب سلام الله علیها در جمع اهل بیت را نمی‌دانند؛ و از فرهنگ اسلامی و سیره رسول(ص) و آل او بی‌خبرند، که حتی با فرهنگ جاهلی و غیرجاهلی عرب نیز آشنایی ندارند؛ و نمی‌دانند که نه فقط خاندان

پیامبر(ص) بلکه دیگر مردان عرب نیز - با همه تحقیر و توهین‌هایی که بر زنان روا می‌شمردند - از این که نام دختران خود را در کنیه‌هایشان بیاورند ابایی نداشتند؛ و علی‌رغم فرمایش منتقد محقق، آن را موجب تحقیر و تصغیر نمی‌انگاشتند. اینک خوانندگان گرامی به کتب تراجم و رجال مراجعه فرمایند؛ و کنیه‌هایی از قبیل ابوامامه، ابوسجاح، ابوعمره، ابوقاطمه، ابوسکینه، ابواسماء، ابوحمیده، ابوسمیّه، ابوالعالیه، ابوالحسناء، ابورمله، ابوعاتکه، ابومریم، ابولیلی، ابوکبشه، ابوساره، ابوریاب، ابوخیجّه، ابوحمیله، ابولبابه، ابونضره و... را ملاحظه نمایند؛ و از منتقد دانشمند سؤال کنند: وقتی این همه مردان، نامهای دختران را در کنیه‌های خود می‌آوردند و حمل بر تحقیر و تصغیر نمی‌شده است، و دو تن از شهدای جنگ صفین در رکاب امیرمؤمنان علیه السلام ابوزینب بن عروّه و ابوزینب بن عوف بوده‌اند^{۲۶۱} و یکی از کسانی که علیه حاکم کوفه در زمان عثمان گواهی دادند به ابوزینب ازدی شهرت داشته^{۲۶۲} و یکی از علمای بزرگ شیعه ابن ابی زینب است^{۲۶۳} با این همه، چرا وقتی حسن بصری، امام علی علیه السلام را به نام دختر بزرگوارش با کنیه ابوزینب یاد می‌کند محمول بر تحقیر باشد؟ آیا ما ملزمیم که این فرمایش را، بدون دلیلی که آن را تأیید کند، و حتی با وجود قرائن فراوانی که آن را تکذیب می‌نماید، چشم و گوش بسته بپذیریم؟

یادآوری: در مورد کنیه‌هایی که نام دختران در آن آمده و یاد کردیم بنگرید به: معجم رجال/الحديث، ابوالقاسم خویی، ج ۲۲، صص ۹، ۴۷-۴۹، ۲۹، ۳۰، ۱۷۶-۱۷۵، ۱۶۳، ۱۵۵، ۱۹۰، ۱۶۶؛ ج ۲۳، ص ۳۳؛ لسان‌المیزان، ابن حجر عسقلانی، فهرس، ج ۱۰، صص ۲۲۰، ۲۰۵، ۱۸۸، ۲۰۰، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۳۲، ۲۰۲، ۲۳۳؛ ریحانه/لادب، محمدعلی مدرس تبریزی، ج ۷، صص ۱۹-۱۸، ۲۱۵. (به عنوان نمونه یادآور می‌شویم: نابغه جعدی از نامی‌ترین شاعران عرب که با امام علی علیه-السلام در صفین حضور داشت، کنیه‌اش ابولیلی بوده است.)^{۲۶۳}

علمای بزرگ تصدیق کرده‌اند که حسن بصری از باب تقیه امام علی علیه السلام را با کنیه ابوزینب یاد می‌کرده است

این نکته که حسن بصری از باب تقیه امام علی علیه السلام را با کنیه ابوزینب یاد می‌کرده، نه از باب تحقیر، کشفی نیست که این ناچیز کرده باشد. بلکه علاوه بر سیدمرتضی اعلی‌الله مقامه، بسیاری از علما و مؤلفان شیعی و سنی، از مخالفان و مدافعان حسن، تصریحاً یا تلویحاً این نکته را بیان کرده‌اند:

* ابن شهر آشوب از بزرگترین علمای شیعه، که از اقوال و روایات حسن - در نقل مناقب ائمه علیهم السلام و تأیید مبانی شیعه و تخطئه عقاید مخالفان - به وفور سود جسته است، به شرایط

بسیار دشواری که در روزگار امویان، برای نقل حدیث در فضیلت امام علی علیه السلام یا نقل روایت از وی، وجود داشت اشاره می کند و می نویسد: «محدثی که می خواست حدیثی در فقه از آن حضرت روایت کند، یا حدیث مبارزه (مبارزه امام با عمرو بن عبدود) را بگوید، از او با نام مستعار «مردی از قریش» یاد می کرد؛ و عبدالرحمن بن ابی لیلی از آن حضرت با عنوان «مردی از اصحاب رسول خدا (ص)» نام می برد؛ و حسن بصری چون می خواست حدیثی از آن حضرت نقل کند می گفت «ابوزینب گفت»؛ و چون از ابن جبیر پرسیدند که علم پیامبر (ص) در دست که بود؟ در پاسخ سائل گفت: گویا تو کاری نداری؟»^{۲۶۴}

* عماد طبری می نویسد: «حسن بصری گفت: در روزگار بنی امیه، از خوف بنی امیه نام علی علیه السلام نتوانستم بردن؛ بلکه می گفتم: حدثنی ابوزینب.»^{۲۶۵}

* علامه مجلسی آنچه را از ابن شهر آشوب و سیدمرتضی نقل کردیم - در باب نقل قول حسن از ابوزینب - آورده و ایرادی در آن نیافته؛ و ظاهر این است که آن را به دیده قبول می نگریسته است.^{۲۶۶}

یادآوری: عماد طبری و مجلسی هر دو از مخالفان حسن بوده اند؛ و اگر عمل حسن در یاد کردن از امام علی علیه السلام با کنیه ابوزینب، می توانست دال بر تحقیر باشد، مسلماً آن را تخطئه و تقیح می کردند.

* استاد بزرگوار محمود شهابی خراسانی می نویسد: ممقانی نقل کرده که حسن بصری چون در زمان بنی امیه بوده و می خواسته حدیثی از علی علیه السلام نقل کند، تقیه را (از باب تقیه) می گفته است: قال ابوزینب.^{۲۶۷}

* علامه رجالی استاد محمدتقی شوشتری که روایات حاکی از نیکوکاری و پرهیزگاری و تقیه حسن را مرجح می دانند، به نقل از شریف مرتضی که از ستایشگران حسن است، می نویسد: «حسن چون در روزگار بنی امیه می خواست حدیثی از امام علی علیه السلام نقل کند، می گفت: ابوزینب گفت.»^{۲۶۸}

اینک بر منتقد محقق لازم است که بفرایند کدامین علامه نابغه و براساس کدامین شیوه تفسیری فلسفی و منطقی یا اصولی یا عرفانی یا هرمنوتیکی یا... استنباط کرده است که مقصود حسن از اطلاق کنیه ابوزینب به امام علی علیه السلام تحقیر آن بزرگوار (و پناه بر خدا از این تهمت) بوده؟ و آیا استاد شهابی حق داشت که در برابر اتهامات وارده به حسن این بیت را می خواند:

ولو أنصفت فی حکمها أم مالک إذا لرأت تلك المساوی محاسنا؟

اطلاق کنیه ابوزینب به امام علی علیه السلام رسمی رایج و متداول در میان شیعه

منتقد محقق به قدری از تاریخ بی‌خبرند که نمی‌دانند در عصر اموی، عامه شیعیان، اقدام حسن در یاد کردن از امام علی علیه السلام با کنیه ابوزینب را عملی برحق و صحیح می‌دانسته و از آن پیروی کرده‌اند. علامه سیدمحسن امین می‌نویسد: «در روزگار امویان، چون کسی از شیعیان می‌خواست حدیثی از امام علی علیه السلام نقل کند، جرأت نمی‌کرد از او نام ببرد؛ و می‌گفت: ابوزینب مرا چنین حدیث کرد.»^{۲۶۹}

استبصار حسن؟

منتقد محقق فرموده‌اند: یکی از مباحث مهمی که استاد ثبوت در کتاب آورده‌اند، بحث استبصار حسن بصری است که ایشان به سرعت از آن گذشته‌اند. استاد ثبوت می‌بایستی این بحث را جدی‌تر تلقی می‌کردند که حسن بصری چگونه متحول و مستبصر شده است. زیرا اگر این بحث به طور جدی مطرح شود، چه بسا در حوزه فقهی هم مؤثر واقع شود.

پاسخ: استبصار یافتن به معنی بینایی و معرفت و هدایت حاصل کردن، و رسیدن به بصیرت، و اصطلاحاً به معنی ترک طریقه مخالفان شیعه و برگزیدن مذهب تشیع است؛ و در میان منابعی که به شرح احوال حسن پرداخته‌اند - در حدودی که من خبر دارم - تنها در دو منبع، *روضات الجنات* تألیف سیدمحمدباقر خوانساری و *بهجة الامال* تألیف علی‌علیاری، سخن از استبصار حسن به میان آمده و گفته شده است که وی نخست بر طریقه مخالفان بوده و سپس شیعه شده است.

در دو منبع یاد شده نیز این مطلب به درستی تحلیل نشده و به گمان من، تنها مأخذ هر دو، سخنی است که ابان بن ابی عیاش در آغاز کتاب منسوب به سلیم بن قیس نوشته و به موجب آن، وی مدعی است کتاب مزبور را - که مشتمل بر مناقب علی علیه السلام و نکوهش مخالفان اوست - از سلیم گرفته؛ و به توصیه او درصدد برآمده روایات آن را برای یکی از شیعیان بسیار موثق و مورد اعتماد بازگو کند. پس آن را برده و در خلوت به حسن بصری عرضه کرده - در روزهایی که حسن از شیعیان تندر و بوده؛ و از بیم حجاج در اختفا می‌زیسته؛ و از کوتاهی خود در یاری امام علی علیه السلام در جنگ جمل تأسف می‌خورده است؛ و حسن با ملاحظه روایات آن کتاب گریسته و گفته: در این احادیث چیزی جز حق نیست و من آنها را از شیعیان موثق و از دیگران شنیده‌ام.^{۲۷۰}

سخنان یاد شده، صاحب روضات و برخی دیگر را معتقد ساخته که حسن درگیر و دار جنگ جمل، شیوه مطلوبی در حمایت از امام علی علیه السلام اتخاذ نکرده؛ و بعدها از آن موضع پشیمان شده و در جرگه شیعیان تندرو درآمده و به مرحله استبصار رسیده است. ولی حقیقت آن که:

اولاً: راوی این گزارش که ابان باشد - به تصریح علمای رجال - مردی ضعیف القول و غیرقابل اعتماد و بلکه کتاب‌ساز است؛ و روایت او از کتاب سلیم بن قیس، تا وقتی از طرق دیگر تأیید نشود، درخور اعتماد نیست؛ و حتی برخی مانند ابن الغضائری، اصل کتاب سلیم بن قیس را بر ساخته او می‌دانند؛ و برخی مانند شیخ مفید گفته‌اند که این کتاب درخور اعتماد نیست. پس آنچه را هم در باب موضع نامطلوب حسن بصری و پشیمانی بعدی او از این موضع، از قول ابان آمده، تا وقتی قرینه‌ای بر صحت آن نیابیم، نمی‌توان پذیرفت.^{۲۷۱} ویژه آنکه پاره‌ای از گزارش‌های او درباره حسن مسلماً غلط است. از جمله اینکه می‌گوید: در ماجرای گفتگوهای صحابه برای انتخاب سومین خلیفه، حسن با پدرش ابوالحسن حضور داشته؛ و در آن هنگام نوجوانی معتدل القامه بوده است.^{۲۷۲} با این که پدر حسن در یکی از فتوح اسلامی در ناحیه میسان - شهرکی متصل به دستمیشان یا دستمیشان در خوزستان - اسیر شد و در مدینه سکونت گزید و در همانجا ازدواج کرد و حسن در آنجا تولد یافت؛^{۲۷۳} و چون فتح میسان در روزگار خلافت عمر^{۲۷۴} و به احتمال قوی در سال ۱۷ یا ۱۶ هـ بوده که اهواز و شوشتر را مسلمانان فتح کردند؛^{۲۷۵} لذا نمی‌توان پذیرفت که حسن در هنگام انتخاب عثمان به خلافت در سال ۳۳^{۲۷۶} در سن نوجوانی بوده باشد؛ و باید روایتی را گرفت که حاکی است حسن در سال ۲۲ هـ تولد یافته^{۲۷۷} و در هنگام انتخاب سومین خلیفه یک سال بیشتر نداشته است. علاوه بر آنکه در آن روزها، وی و پدرش از موالی و شهروندان درجه چندم بوده‌اند؛ و چنان جایگاه و موقعیتی نداشته‌اند که در جریان گفتگوهای صحابه برای انتخاب خلیفه حضور به هم رسانند.

ثانیاً: آنچه در این گزارش، درباره تأسف حسن از عدم شرکت در جنگ جمل در رکاب امام علی علیه السلام آمده منطقی نیست. زیرا حسن در هنگام وقوع جنگ جمل، در عراق نبوده؛ و سن و سال او نیز اقتضای حضور جدی در میدان جنگ را نداشته است.^{۲۷۸}

مأمقانی نیز پس از نقل گزارش‌هایی در مذمت حسن می‌نویسد: «بنابر آنچه با سند صحیح از ابان بن ابی عیاش روایت شده، حسن در آخر عمر توبه کرده؛ و این روایت، بر تمام روایاتی که از طریق شیعه و سنی در مذمت وی آمده حکومت دارد؛ زیرا در آن تصریح شده است که وی در آخر کار توبه کرده؛ و از گذشته‌ها پشیمان شده؛ و به جرگه شیعیان تندرو پیوسته؛ ولی اشکال در آن است که ابان بن ابی عیاش فردی است که روایت منقول از او را نه موثق می‌توان شمرد و نه حسن...»

و پاسخ این اشکال آن که: اگر بخواهیم با این گونه نکته‌گیری‌ها روایت ابان را مخدوش بشماریم، تمامی روایاتی را هم که در مذمت حسن وارد شده، می‌توان با همین نکته‌گیری‌ها مخدوش اعلام کرد؛ و دیگر مستندی برای تخطئه او نیست؛ زیرا هیچ یک از روایاتی که در نکوهش حسن وارد شده، سندی استوارتر از روایت ابان ندارد.^{۲۷۹}

این بود مجموع آنچه درباره استبصار حسن گفته شده است. اکنون بفرمایید چه مطلبی می‌توان بر اینها افزود؟

آیا حسن از مبارزه سیاسی چشم پوشید تا به مطالعات تفسیری بپردازد؟

منتقد محقق فرموده‌اند: ایشان (مؤلف کتاب حسن بصری) در قسمتی از کتاب، در مقایسه حسن با مالک اشتر، میثم و قنبر، در پاسخ به این سؤال که «چرا حسن بصری مانند این افراد شخصیتی انقلابی نداشته است» مطرح کرده‌اند که وی به مطالعات تفسیری می‌پرداخته؛ و به همین علت وارد مبارزات سیاسی نشده است؛ و اگر این کار را انجام نمی‌داد، اکنون تفاسیر ما خالی از وجود حسن بصری بود.

پاسخ: سؤال یاد شده و پاسخی که از طرف من به آن داده‌اند، به هیچ وجه با آنچه در کتاب «حسن بصری» آمده مطابقت ندارد. آقای محترم! من در کجا گفتم که حسن چون به مطالعات تفسیری می‌پرداخته، وارد مبارزات سیاسی نشده است؟ چگونه شما گزارش‌های آن همه مبارزات سیاسی حسن را در چهره برخورد‌های تند و تیزی که با قدرت‌های مسلط زمانه و شخصیت‌های مورد تأیید ایشان داشته - و در این مقاله نیز به آن اشاره کردم - در کتاب من نخوانده‌اید؟ آیا فکر نمی‌کنید که اگر حسن کاری با سیاست نداشت، نه حزب خوارج با او دشمنی می‌کرد؛ و نه از ناحیه عمال حکومت، آن قدر بر وی ستم می‌رفت؛ و نه گردنکشانان که در آرزوی دستیابی به خلافت سر به شورش برداشته بودند، او را به زحمت می‌انداختند؟ آخر چگونه شما از آن همه مصائب و گرفتاری‌هایی که حسن به دلیل موضع‌گیری‌های سیاسی‌اش بدان دچار شد بی‌خبر مانده‌اید؟ از زندان رفتن او، و قطع مستمری‌اش از بیت‌المال، و تهدید شدن به قتل، و تحت تعقیب قرار گرفتن، و متواری شدن و سال‌ها زندگی پرنج و بیم در اختفا تا هنگام مرگ حجاج، و بارها مصمم شدن حجاج به قتل او و حتی احضار وی و آماده کردن نطع و شمشیر برای اجرای این تصمیم و...^{۲۸۰} باری منتقد محترم همه اینها را تعمداً ندیده گرفته‌اند تا مدعی شوند که من گفته‌ام: چون حسن به مطالعات تفسیری می‌پرداخته، وارد مبارزات سیاسی نشده است!

اگر هم مقصود ایشان از مبارزهٔ سیاسی، تشکیل حزب یا نامزد شدن برای ریاست جمهوری یا اقداماتی از قبیل ترور و بمب‌گذاری و... است که در عصر حسن سالبه به انتفاء موضوع بوده است. به هرحال لازم است که ایشان نخست تعریف دقیقی از «مبارزهٔ سیاسی» به دست دهند تا بر پایهٔ آن پاسخی ارائه شود. همچنین باید توضیح دهند که اگر آن گونه برخوردهای حسن با قدرت‌های مسلط زمانه - با چنان تبعات سهمناکی - مبارزهٔ سیاسی نبوده پس چه بوده؟ و ما ضمن انتظار جدی برای دریافت پاسخ ایشان، درخواست می‌کنیم که خوانندگان گرامی، گزارش‌های آن برخوردها و پیامدهای آنها را در کتاب حسن بصری - و خلاصهٔ آن را در همین مقاله - ملاحظه و خود داوری فرمایند. در اینجا نیز برای روشن شدن مطلب چند نکته را یادآور می‌شویم.

توضیحاتی دربارهٔ مواضع سیاسی حسن و حضور او در صحنه‌های مبارزه

الف) حسن بصری حاضر به همراهی با شورشی که ابن اشعث علیه عبدالملک خلیفهٔ اموی برپا کرد نبود؛ و مردم را از پیوستن به سپاهی که ابن اشعث برای جنگ با خلیفه بسیج کرد باز می‌داشت. ابن اشعث حسن را با زور به جبههٔ جنگ فرستاد؛ ولی حسن به محض آنکه از او غافل شدند گریخت؛ و خود را در نهر آبی افکند؛ و چیزی نمانده بود غرق شود. اما بالاخره نجات یافت. همچنین وقتی یزید بن مهلب، شورشی علیه امویان بر پا کرد، حسن دعاوی وی را تکذیب و مردم را از پیوستن به سپاه او منع و او را نکوهش می‌کرد؛ و به همین دلیل، از سوی یزید و بستگان وی در معرض تهدید و آزار قرار گرفت. مخالفت حسن با دو شورش نامبرده، بدان جهت بود که سران آن دو شورش و هواداران‌شان را افراد ناصالحی می‌دانست؛ و با شناختی هم که از وضعیت جامعهٔ اسلامی داشت، سرانجام مطلوبی برای هیچ یک از آن دو شورش پیش‌بینی نمی‌کرد. البته حسن نه تنها حضور در صف شورشیان را ناروا می‌شمرد، بلکه این نظر را در مورد سپاه خلیفهٔ وقت نیز داشت؛ و مردم را از پیوستن به سپاه خلیفه برای سرکوب شورشیان، و دفاع از موجودیت دستگاه خلافت نهی می‌کرد؛ و هیچ یک از دو صف را درخور یاری و همراهی نمی‌دانست؛ و جنگی را که میان آنها درگرفته بود، فتنه‌ای می‌شمرد که باید از آن کناره گرفت؛ و نظر خود را در این باب نیز که با سیاست و منافع هر دو طرف - حکومت و شورشیان - در تضاد کامل بود صریحاً بیان می‌کرد.^{۲۸۱}

ب) در روزگار معاویه که برخی از صلحای صحابهٔ رسول(ص) مانند ابویوب انصاری، در صحنه‌های جنگ با دشمنان خارجی اسلام حضور می‌یافتند.^{۲۸۲} حسن نیز در پاره‌ای از جنگ‌ها شرکت جست؛ و در سرگذشت او بارها از حضور چندین سالهٔ وی در جنگ‌هایی که در مناطق خراسان، کابل،

زابلستان و نواحی فرغانه روی داده یاد کرده‌اند؛ و گفته‌اند که در آن جنگ‌ها از خود شجاعت نمایانی نشان داده است.^{۲۸۳}

ج) حسن صریحاً اعلام می‌داشت که پیامبر(ص) وقوع جنگ‌هایی را که در روزگار خلافت امام علی علیه السلام بر وی تحمیل شده، پیش‌بینی نموده؛ و به وی فرموده است: همان گونه که من بر سر تنزیل قرآن پیکار کردم، تو نیز بر سر تأویل آن، پیکار می‌کنی و به شهادت می‌رسی. (در مورد این حدیث و روایات دیگری که حاکی است حسن اقدامات امام علی علیه السلام در جنگ‌هایی را که در دوران خلافت او بر وی تحمیل شد تأیید می‌نموده، و آنها را متضمن برکاتی می‌دانسته، و عملکردهای مخالفان امام را تخطئه و محکوم می‌کرده است، در همین مقاله توضیحات و اشاراتی داشتیم.^{۲۸۴}

د) در مورد برخوردهای تند و تیز حسن با خلفا و حکام مقتدر و خونخوار عصر خود، و عواقب ناگواری که این برخوردها برای وی در برداشت، در همین مقاله اشاراتی داشتیم؛ و دیدیم که وی به دلیل همین گونه برخوردها، بارها تا مرز اعدام رفته و سال‌ها - تا هنگام مرگ حجاج - متواری بوده است.

ه) در باب مخالفت حسن با خوارج که بنای مکتب‌شان بر دشمنی با امام علی علیه السلام و خونریزی بود، و نیز در باب دشمنی‌های آنان با وی، بنگرید به: حسن بصری، صص ۲۰۹-۲۰۸، ۲۱۷. (و) علت عدم حضور حسن در واقعه کربلا را نیز با توجه به آنچه در روایات شیعه آمده است می‌توان دریافت: از هنگام ورود امام حسین علیه السلام به کربلا، ابن زیاد از واقعه - که راه کوفه است - تا راه شام و تا راه بصره را مسدود کرده بود؛ و خبری بیرون نمی‌رفت، و کسی داخل نمی‌توانست شد؛ و کسی بیرون نمی‌توانست رفت؛ و به همین جهت امام حسین علیه السلام از اخبار کوفه به ظاهر مطلع نبود؛ و پیوسته در سیر و حرکت بود تا در بین راه به جماعتی رسید و از ایشان خبر پرسید؛ گفتند به خدا قسم ما خبری نداریم جز این که راه‌ها مسدود است و ما رفت و آمد نمی‌توانیم کرد. نیز: مردم بصره تجهیز لشکر کردند تا در کربلا به یاری امام حسین علیه السلام بشتابند؛ و ایشان را آگهی رسید که آن حضرت را شهید کردند؛ لاجرم بار بگشودند و به مصیبت و سوگواری بنشستند.^{۲۸۵}

- در باب ستایش‌های حسن از شهیدان کربلا و نکوهش‌هایش از قاتلان ایشان نیز بنگرید به: حسن بصری، صص ۱۶۳-۱۶۲، ۳۵۶، ۲۲۹، ۳۴۱ - در صفحه اخیر به حدیثی اشاره شده است که حسن روایت کرده و به موجب آن، جبرئیل برای اهل بیت پیامبر(ص) سه گونه میوه بهشتی آورد که هرچه از آنها می‌خوردند تمام نمی‌شد. پس از وفات فاطمه علیها السلام یکی از آنها و پس از شهادت

امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام دومی و سومی آنها ناپدید شد؛ و هر که از شیعیان که به زیارت تربت امام حسین علیه السلام رود، اگر خواهد، می‌تواند بوی آن میوهٔ سوم را در هنگام سحر استشمام کند.^{۲۸۶}

باری از آنچه اجمالاً در ذیل ایراد منتقد محترم و تفصیلاً در فصول مختلف کتاب حسن بصری نوشتیم، می‌توان دریافت که این سخن: «حسن بصری چون به مطالعات تفسیری می‌پرداخته، وارد مبارزات سیاسی نشده» بسیار بی‌پایه است؛ و انتساب آن به من نیز صددرصد ناروا؛ و حاکی از آنکه محقق محترم، عوض آنکه کتاب حسن بصری را از اول تا آخر به دقت بخواند و سپس به داوری و انتقاد بنشیند، آن را کتاب فال تلقی فرموده و چند بار با آن فال گرفته‌اند؛ و فقط همانچه را در هنگام تفأل ملاحظه کرده‌اند - بدون توجه به بقیهٔ صفحات - به صورتی سرو دست شکسته خوانده‌اند؛ و به گونه‌ای مسخ و تحریف شده، برای خود تفسیر کرده‌اند؛ و آن گاه برای محکوم کردن مؤلف و حسن بصری بر مسند قضا تکیه زده‌اند. یا خدای نکرده، چون در مقام عیبجویی بوده‌اند، فقط آنچه را به پندار ایشان عیب و ایراد بوده دیده‌اند؛ و پاسخ ایرادهای خود را نتوانسته‌اند در آن ببینند.

مفهوم تقیه در دیدگاه حسن

آنچه را من در مورد جایگاه تقیه در عملکردهای حسن نوشتیم، هرگز به معنی پرهیز او از مبارزات سیاسی نبوده است؛ و دلیل این مدعا نیز برخوردهای تند و تیز وی با زورمندان خونخوار عصر خود و پیامدهای مصیبت بار این برخوردها برای وی. بلکه او تقیه را از شیوه‌های لازم برای مبارزهٔ سیاسی تلقی می‌کرده؛ و بدین لحاظ، هرگز تقیه او را به سکوت مطلق و تسلیم محض در برابر قدرت‌های ناحق وادار ننموده؛ و زندگی‌نامهٔ او پر است از اعتراض و پرخاش به ظالمان و نکوهش آنان. و اگر از این حیث او را با غالب اصحاب ائمه سلام الله علیهم مقایسه کنیم، خیلی کم کسی را می‌توان در ردیف او قرار داد. می‌گویید نه؟ اینک این شما و این زندگی‌نامهٔ کسانی از اصحاب ائمه علیهم السلام همچون ابان بن تغلب، زراره، برادرش حمران، ابوبصیر، یونس بن عبدالرحمان، مؤمن الطاق، محمد بن مسلم، حارث همدانی، عبدالله بن جعفر، اسحق بن عمار، برید بن معاویه، ابوحمره ثمالی، عبدالله بن ابی یعفور، عمران بن عبدالله اشعری قمی، فضیل بن یسار، فیض بن المختار، معاذ بن کثیر، حماد بن عیسی، عبدالرحمان بن حجاج بجلی، عبدالله بن جندب، عبدالله بن مغیره بجلی، علی بن یقطين، حسن بن محبوب سرآد، زکریا بن آدم اشعری، صفوان بن یحیی کوفی، محمد بن اسمعیل بن بزیع، نصر بن قابوس، ابوجعفر بن زنی کوفی، علی بن مهزیار، حسین بن سعید اهوازی، ابوهاشم جعفری، احمد بن اسحق قمی، و امثال اینان که فقیهان شیعه در جلالت قدر ایشان متفق القول‌اند.

آیا هیچ یک از ایشان را می‌شناسید که به قدر یک دهم حسن، برخوردهای تند و تیزی با حکام جائر داشته و به مصائب این گونه برخوردها دچار شده باشد؟

آخر چگونه است که شما هیچ یک از اینان را به جرم کناره‌گیری از صحنه مبارزات سیاسی محکوم نمی‌فرمایید و فقط بیخ ریش حسن را چسبیده‌اید؟

باری اگر ورود در صحنه مبارزات سیاسی را امتیاز بدانیم، این امتیاز را حسن به گونه‌ای چشمگیرتر از نامبردگان - از اصحاب بزرگوار ائمه - داشته؛ و دیگر جایی برای محکوم کردن او به جرم پرهیز از مبارزه نیست. اگر هم آن را امتیاز ندانیم که قضیه سالبه به انتفاء موضوع است و دیگر چه جای دعوی؟ و به هر حال این مزیت بزرگ را نمی‌توان در حسن ندیده گرفت که او از یک سو در صحنه مبارزه تا آنجا رفته که حتی بارها در یک قدمی اعدام قرار گرفته و سال‌ها متواری بوده؛ و از سوی دیگر چنان نقشی در ترویج علوم و معارف اسلامی (تفسیر، حدیث، فقه، کلام، عرفان، اخلاق، خطابه و...) ایفا کرده است که در میان اصحاب ائمه، خیلی کم کسی را از این حیث می‌توان با او مقایسه کرد. آنان که منکرند بگو روبرو کنند! حالا باز هم منتقد محترم، از قول من جعل کنند که: حسن چون به مطالعات تفسیری می‌پرداخته وارد مبارزات سیاسی نشده است!

آن گاه جالب است که منتقد محقق، درس بی‌طرفی و پرهیز از جانبداری هم به ما می‌دهند و می‌فرمایند:

ما نباید جانبدارانه و یک طرفانه به بررسی حسن بصری بپردازیم، بلکه باید با دیدی باز به بحث درباره وی پرداخته شود؛ تا بسیاری از ابعاد وی که در هاله‌ای از ابهام است روشن شود.

آنچه از آغاز مقاله تا اینجا خواندید، نکاتی بود تنها در بررسی یک صفحه از آغاز متن مکتوب شده سخنان منتقد محقق در خرده‌گیری از کتاب حسن بصری - در جلسه‌ای که برای نقد و بررسی این کتاب تشکیل شد - و البته ایشان انتقادات دیگری نیز در آن جلسه مطرح کردند؛ و مقاله مفصلی نیز با استفاده از گفته‌های بعدی‌شان در همین باره نوشته اند که نقد و بررسی آنها، بیرون از گنجایش یک شماره نشریه است و اگر مایل باشند، در شماره‌های بعدی این نشریه به این کار خواهیم پرداخت.

خاتمه

در پایان این گفتار یادآور می‌شوم که برخی از بچگان بزرگوار - که در صحنه نقد کتاب جز تهمت پراکنی شیوه‌ای نمی‌شناسند - در سایت‌ها و نیز در کتاب‌های متعددی که در رد این بنده ناچیز خدا تألیف و منتشر کرده‌اند، مدعی شده‌اند که اینجانب از صوفیان وابسته به فلان فرقه هستم.

دلیل‌شان نیز آنکه چند مقاله‌ام در فلان نشریه منتشر شده و یکی از کتاب‌هایم را فلان ناشر چاپ کرده است که به راستی: دلایل بین! براهین را نگر! منطق تماشا کن!

حالا چگونه این تهمت زندگان نمی‌دانند که دهها مقاله من در دهها نشریه که منعکس‌کننده گرایش‌های گوناگون و حتی متضاد فکری و سیاسی است منتشر شده و کتاب‌هایم را ناشرانی با گرایش‌های مختلفی چاپ کرده‌اند؟ سؤالی است که مثل صدها سؤال دیگر، از این بر و بچه‌ها نباید جواب آن را خواست؛ و استدلالی که ایشان را به نتیجه کذایی رسانیده، مثل بقیه استدلال‌هایی است که خود و پیشروانشان برای تخطئه عالم و آدم دارند و جای خدشه در آن نیست. به هر حال کسانی که فقیر راقم را می‌شناسند، می‌دانند که من وابسته به هیچ جریان و تشکیلاتی نیستم؛ و افتخار صوفی بودن را نیز ندارم. البته اگر بر کسانی گران می‌آید که صوفی بودن (صوفی به معنی حقیقی، نه مجرد الفاظ و عناوین و نشانه‌های ظاهری) را افتخار می‌شمارم، از فقیه و اصولی عظیم الشان و متکلم و عالم بزرگ اخلاق ملا احمد نراقی بشنوند که می‌گوید:

صوفی ابن الوقت است

گفته‌اند صوفی ابن الوقت است؛ و مقصودشان آن است که صوفی بر آنچه از دست رفت افسوس نمی‌خورد؛ و منتظر نیست که چیزی برسد، بلکه فقط ملازم وقتی است که در آن است؛ و در این مورد، از کلام الهی تبعیت می‌کند که فرمود: «لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا ممّا آتاکم». «تا بر آنچه از دست شما رفت افسوس نخورید و بر آنچه به دست آوردید شاد نشوید». (ر.ک: خزائن، نراقی، ص ۱۵۱)

از بنیانگذار جمهوری اسلامی و مدافع اعظم ولایت فقیه نیز بشنوند که در تعریف عرفان و عارف و تصوف و صوفی می‌گوید:

عرفان به علمی گفته می‌شود که به مراتب احدیت و واحدیت و تجلیات - به گونه‌ای که ذوق عرفانی مقتضی آن است - پرداخته؛ و از اینکه عالم و نظام سلسله موجودات، جمال جمیل مطلق و ذات باری است بحث می‌نماید؛ و هر کسی که این علم را بداند، به او عارف گویند.

کسی که این علم را عملی نموده، و آن را از مرتبه عقل به مرتبه قلب آورده و در قلب داخل نموده است، به او صوفی گویند؛ مانند علم اخلاق و اخلاق عملی؛ که ممکن است کسی علم اخلاق را کاملاً بداند؛ و مفاسد و مصالح اخلاقی را تشریح نماید؛ ولی خودش تمام اخلاق فاسده را دارا باشد، به خلاف کسی که اخلاق علمی را در خود عملی کرده باشد.

در دنباله مطلب نیز اشاره‌ای به مقام والای ابن عربی می‌نماید که در برابر ناسزاهای ملا محمد طاهر قمی و امثال او به محیی‌الدین درخور توجه است.

لذا اهل این فن به محیی الدین عربی محقق گویند؛ و محقق گفتن آنها به او، مثل محقق گفتن ما به صاحب شرایع (محقق حلی) نیست که معنایش این باشد که مطالب علمی فقهی را تحقیق نموده است، بلکه مراد آنها از اطلاق محقق بر محیی الدین، این است که او شرایط خلوات و تجلیات و آن رشته سخنانی را که دارند، از مقام عقلانی به مرتبه قلب تنزل داده و در نفس خود به حقیقت رسانده است.^{۲۸۷}

این بود نظر پیشوا و مرجع تقلید و امام متشرعان. تا کسانی که هر روز با چماق تازه‌ای برای سرکوب عرفا و صوفیه به میدان می‌آیند، چه عقیده‌ای داشته باشند!

پی‌نوشت‌ها:

۱. ر.ک: التاریخ الکبیر، ابو عبدالله محمد بخاری، ج ۱، ص ۸۶: الکامل فی ضعف الرجال، ج ۷، صص ۳-۴۲۱؛ حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، ص ۲۸۷: المغنی فی الضعفاء، ذهبی، ج ۲، ص ۶۳۲ متن و حاشیه؛ روضات الجنات، محمدباقر خوانساری، ج ۳، ص ۲۸.
۲. ر.ک: زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی ابوالحسن شعربی، ص ۳۰۳.
۳. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، صص ۳۳۶-۳۳۴، ۳۱۴-۳۱۳.
۴. ر.ک: همان، صص ۴۵۶-۴۵۵.
۵. ر.ک: همان، ص ۴۵۲.
۶. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، صص ۲۰۸-۱۸۳؛ ۲۳۰-۲۲۸؛ در صفحه ۴۰ نیز به مخالفت عماد طبری با حسن تصریح کرده‌ام؛ و آنچه در صفحه ۲۳۰ نوشته‌ام: «برخی گفته‌اند...» اتهامی است که وی به حسن وارد آورده است.
۷. ر.ک: مستدرک سفینه البحار، ج ۱، مقدمه به قلم آقای شیخ حسن نمازی، ص ۸.
۸. ر.ک: حسن بصری، ص ۳۵۷.
۹. آل عمران / ۷.
۱۰. آل عمران / ۱۱۰.
۱۱. نساء / ۴۸.
۱۲. ر.ک: مستدرک الوسائل، محدث نوری، چاپ تهران، اسلامیه، ج ۳، ص ۴۷۷.
۱۳. ر.ک: تفسیر منهج الصادقین، فتح‌الله کاشانی، ج ۱، مقدمه استاد ابوالحسن شعربی، صص ۳۳-۳۲.
۱۴. ر.ک: همان، ص ۲۵. نیز متن کتاب، ج ۱، ص ۲۳۹، پاورقی.
۱۵. همان، ج ۱، ص ۷۴، پاورقی.
۱۶. همان، مقدمه استاد شعربی، ص ۲۸.
۱۷. الرعد / ۱۳۱.
۱۸. ر.ک: سفینه البحار، محدث قمی، ج ۱، ص ۵۱۴.
۱۹. النور / ۳۷.

۲۰. ر.ک: منهج الصادقین، ج ۶، صص ۳۲۱-۳۲۲.
۲۱. آنچه از کشف‌الاسرار نقل شده، کلامی از خواجه عبدالله انصاری است. بنگرید به همان کتاب، ج ۶، ص ۵۴۷.
۲۲. ر.ک: المیزان، ج ۲، صص ۴۰۴-۴۰۵.
۲۳. ر.ک: تبیان، ج ۱، صص ۴۱-۴۲؛ مجمع‌البیان، چاپ صیدا، ج ۱، ص ۲۸؛ منهج‌الصادقین، ج ۱، ص ۵۲.
۲۴. نمونه‌های ایرادات مزبور در: مستدرک سفینه‌البحار، علی نمازی، ج ۲، صص ۴۸۱-۴۸۲.
۲۵. حکمت و هنر در عرفان ابن عربی، صص ۱۰۸-۱۰۹.
۲۶. همان، صص ۱۱۰-۱۱۱.
۲۷. همان، ص ۱۳۲.
۲۸. همان، ص ۲۳۳.
۲۹. ر.ک: منهج‌الصادقین، ج ۱، مقدمه استاد شعرایی، صص ۱۹-۲۱.
۳۰. ر.ک: همان، ج ۱، مقدمه استاد شعرایی، ص ۲۸.
۳۱. همان، ص ۲۱.
۳۲. ر.ک: تفسیر صافی، ج ۴، صص ۲۱۸-۲۱۷.
۳۳. ر.ک: تبیان، ج ۸، صص ۳۸۸-۳۸۹.
۳۴. ر.ک: جوامع‌الجوامع، ج ۲، ص ۳۴۸.
۳۵. ر.ک: تفسیر ابوالفتوح، ج ۱۶، صص ۶۳-۶۴.
۳۶. منهج‌الصادقین، ج ۱، مقدمه استاد شعرایی، صص ۲۵-۲۱.
۳۷. البقرة / ۷۹.
۳۸. ر.ک: منهج‌الصادقین، ج ۱، مقدمه استاد شعرایی، صص ۳۵-۳۱.
۳۹. ر.ک: جامع‌الرواة، محمد اردبیلی غروی حائری، ج ۱، ص ۶۷ رجال نجاشی، ص ۸۰؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۵۱.
۴۰. ر.ک: المیزان، ج ۱، ص ۴۲.
۴۱. ر.ک: مرجعیت و روحانیت، مقاله اجتهاد در اسلام، ص ۴۶.
۴۲. ر.ک: تبیان، ج ۲، صص ۱۹۴؛ مجمع‌البیان، چاپ صیدا، ج ۱، ص ۳۰۶.
۴۳. ر.ک: المیزان، محمدحسین طباطبایی، ج ۲، ص ۱۴۲.
۴۴. ر.ک: منهج‌الصادقین، ج ۱، صص ۴۸۵-۴۸۶.
۴۵. ر.ک: تأسیس‌الشیعه، سیدحسن صدر، ۳۲۲: عیان‌الشیعه، سیدمحسن امین، ج ۸، صص ۵۶-۵۵.
۴۶. ر.ک: تأسیس‌الشیعه، ص ۳۴۱.
۴۷. ر.ک: سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۱۵۱.
۴۸. ر.ک: همان، ص ۱۵۴؛ نیز تأسیس‌الشیعه، ص ۳۲۲.
۴۹. ر.ک: قاموس‌الرجال، محمدتقی تستری، ج ۶، ص ۴۹۱-۴۹۰.
۵۰. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، صص ۲۷۷-۲۷۸.
۵۱. ر.ک: همان، صص ۲۸۲-۳۸۲.

۵۲. ر.ک: *امالی*، سیدمرتضی، ج ۱، ص ۱۵۲.
۵۳. ر.ک: حسن بصری، گنجینه دار علم و عرفان، صص ۲۹۵، ۳۳۳-۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۵-۳۴۰، ۳۴۹.
۵۴. ر.ک: همان، ص ۳۳۱.
۵۵. ر.ک: *تبیان*، ج ۱، ص ۲۰.
۵۶. ر.ک: همان، ج ۱، صص ۸-۴۷.
۵۷. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۱۱۹.
۵۸. ر.ک: همان، ج ۴، ص ۲۲۶.
۵۹. ر.ک: همان، ج ۱۰، ص ۱۹۹.
۶۰. ر.ک: *تفسیر ابوالفتوح*، ج ۲۰، ص ۵۶.
۶۱. ر.ک: *تبیان*، ج ۶، ص ۴۴۶.
۶۲. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۱۶۶؛ و بنگرید به: حسن بصری، ص ۳۳۹ - متن و پاورقی - با ارجاع به ۱۵ مورد در *تفسیر تبیان* - تنها از مجلد ۳ و ۲ - و ص ۳۴۴ - متن و پاورقی - با ارجاع به ده مورد از *منتخب التبیان*، از ابن ادریس - تنها از مجلد اول - و صص ۳۵۰ - ۳۴۹ - متن و پاورقی - با ارجاع به موارد متعدد از *منهج الصادقین* تألیف ملافتح الله کاشانی.
۶۳. ر.ک: *تفسیر تبیان*، ج ۱، ص ۶، *منهج الصادقین*، ج ۱، صص ۳۴۰-۳۳۹؛ *مسالك الافهام الی آیات الاحکام*، فاضل جواد، صص ۲۹ - ۲۶.
۶۴. ر.ک: *مفاخر اسلام*، علی دوانی، ج ۳، صص ۲۷۴-۲۷۳.
۶۵. ر.ک: *بحار الانوار*، محمد باقر مجلسی، ج ۲، ص ۱۴.
۶۶. ر.ک: *تفسیر ابوالفتوح*، ج ۱۶، ص ۱۱۰.
۶۷. ر.ک: *معانی الاخبار*، شیخ صدوق، ص ۱۰۴؛ *المیزان*، محمدحسین طباطبایی، ج ۱۷، صص ۵۰-۴۹.
۶۸. ر.ک: *تفسیر ابوالفتوح*، ج ۱۶، ص ۱۱۱.
۶۹. ر.ک: *تبیان*، ج ۱، صص ۶ - ۸ ج ۹، صص ۳۴۴-۳۴۳؛ ج ۵، ص ۳۲۲؛ ج ۶، ص ۴۷۷.
۷۰. ر.ک: *کفایة الاصول*، آخوند خراسانی، صص ۳۳۹-۳۳۸، *مجمع البیان*، طبرسی، ج ۱، صص ۶-۷.
۷۱. ر.ک: *تبیان*، ج ۲، ص ۲۷۵.
۷۲. ر.ک: *مجمع البیان*، ج ۱ و ۲، صص ۵۹۹ - ۶۰۰.
۷۳. ر.ک: *منتخب التبیان* ج ۱، ص ۸۸.
۷۴. نیز ر.ک: *سفینة البحار*، محدث قمی، ج ۲، ص ۴۳.
۷۵. ر.ک: *مجمع البیان*، طبرسی، ج ۱ و ۲، ص ۶۹۴.
۷۶. ر.ک: *تبیان*، ج ۱، ص ۹.
۷۷. *منهج الصادقین*، ج ۱، صص ۴۷۹-۴۷۵.
۷۸. ر.ک: *تبیان*، ج ۱، صص ۵ - ۶.
۷۹. ر.ک: *المؤتلف*، ج ۱، ص ۴۱.
۸۰. همان، ج ۱، ص ۴۰.
۸۱. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۸۲. رک: همان، ج ۱، ص ۱۳۵.
۸۳. رک: همان، ج ۱، ص ۱۴۸.
۸۴. رک: همان، ج ۱، صص ۳۵۴-۳۵۳.
۸۵. رک: همان، صص ۱۶-۱۷.
۸۶. رک: همان، ج ۱، ص ۵۴.
۸۷. رک: همان، ج ۱، ص ۱۰۷.
۸۸. رک: همان، ج ۱، ص ۱۴۰.
۸۹. رک: همان، ج ۱، ص ۱۴۹.
۹۰. رک: تبیان، ج ۱، صص ۳۱۰-۳۰۹.
۹۱. رک: تفسیر/بوالفتوح، ج ۲، صص ۱۹-۱۸.
۹۲. رک: جوامع الجامع، ج ۱، ص ۵۶.
۹۳. رک: همان، ج ۱، چاپ صیدا، ج ۱، صص ۱۴۱-۱۴۰.
۹۴. رک: حسن بصری، ص ۴۵.
۹۵. رک: همان، ص ۴۶.
۹۶. رک: همان، صص ۴۷-۴۶.
۹۷. رک: همان، ص ۴۷.
۹۸. رک: صص ۴۸-۴۷.
۹۹. رک: همان، صص ۴۸، ۴۶، ۸۴-۸۳، ۲۳۵-۲۳۴، ۳۳۵ نیز/مالی شریف مرتضی، ج ۱، ص ۶۱.
۱۰۰. صص ۲۳۶-۲۳۵، نیز رک: نهج البلاغه، خطبه ۵۷: أمّا السبّ فسبونی
۱۰۱. رک: حسن بصری، صص ۹، ۴۹-۴۸، ۹۲.
۱۰۲. رک: همان، ص ۲۶۷.
۱۰۳. رک: همان، ص ۴۹.
۱۰۴. رک: همان، ص ۴۹.
۱۰۵. رک: همان، ص ۵۰.
۱۰۶. رک: همان، صص ۵۰-۵۲.
۱۰۷. رک: همان، صص ۵۳-۵۲.
۱۰۸. رک: همان، ص ۵۳.
۱۰۹. رک: همان، ص ۵۴، ۲۹۸.
۱۱۰. رک: همان، ص ۵۴، ۲۹۸.
۱۱۱. رک: همان، صص ۵۴، ۲۹۹-۲۹۸.
۱۱۲. رک: همان، صص ۲۹۹ - ۳۰۰. نیز بنگرید به: موسوعة العلامة البلاغی، ج ۲، ص ۷۳۷.
۱۱۳. رک: حسن بصری، ص ۲۴.
۱۱۴. رک: همان، ص ۱۶۱.
۱۱۵. رک: همان، ص ۱۶۱.

۱۱۶. رک: همان، صص ۱۶۲-۱۶۱.
۱۱۷. رک: همان، صص ۱۶۰-۱۵۹.
۱۱۸. رک: همان، ص ۱۶۰.
۱۱۹. رک: همان، ص ۲۲۸.
۱۲۰. رک: همان، ص ۱۶۲.
۱۲۱. رک: همان، صص ۱۶۳-۱۶۲، ۳۵۶.
۱۲۲. رک: همان، ص ۱۶۳.
۱۲۳. رک: همان، ص ۱۶۴.
۱۲۴. رک: همان، ص ۱۶۵.
۱۲۵. رک: همان، صص ۱۶۸-۱۶۷.
۱۲۶. رک: همان، صص ۱۷۱-۱۷۰.
۱۲۷. رک: همان، ص ۱۶۵.
۱۲۸. رک: ترجمه / حیات العلوم، ج ۳، ص ۶۸۵.
۱۲۹. رک: حسن بصری، صص ۱۷۰-۱۶۹.
۱۳۰. رک: الرد على المتعصب الغنید، ابن جوزی، ص ۴، ۶۴، ۷۲.
۱۳۱. رک: حسن بصری، ص ۲۱۷.
۱۳۲. رک: همان، ص ۱۹۸.
۱۳۳. رک: همان، ص ۲۰۵.
۱۳۴. رک: همان، ص ۲۱۷.
۱۳۵. رک: همان، ص ۲۴۹.
۱۳۶. رک: مالی، صص ۲۶۰-۲۵۹.
۱۳۷. رک: حسن بصری، صص ۲۵۱-۲۵۰.
۱۳۸. رک: همان، صص ۲۵۳-۲۵۲.
۱۳۹. رک: همان، ص ۵۹.
۱۴۰. رک: همان، ص ۳۱۹.
۱۴۱. رک: همان، صص ۲۵۰-۲۴۹.
۱۴۲. رک: حکمت و هنر در عرفان ابن عربی، صص ۲۵-۲۳، ۴۷، ۵۶-۵۵، ۶۱، ۶۵-۶۴، ۶۹-۶۸، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۶، ۲۷۷، ۲۸۱-۲۸۰؛ نیز بنگرید به زندگی و اندیشه حکیم ابونصر فارابی، صص ۱۱، ۵۱، ۱۳۳، ۱۷۸، ۳۱۱ و...
۱۴۳. رک: بحار الانوار، ج ۹، ص ۱۴، و ج ۸، ص ۱۸۶؛ مستدرک سفینه البحار، علی نمازی، ج ۶ ص ۳۵۹.
۱۴۴. رک: زندگی و اندیشه حکیم ابونصر فارابی، صص ۵۲، ۵۸-۵۹، ۹۳-۹۱.
۱۴۵. رک: همان، صص ۱۱۶، ۱۸۱.
۱۴۶. رک: سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۴۹.
۱۴۷. رک: مفتاح الصحیحین، صص ۷-۱۰.
۱۴۸. رک: شرح کرمانی بر صحیح بخاری، ج ۱، ص ۸۴.

۱۴۹. ر.ک: همان، ج ۳، صص ۱۴-۱۳، ۴۲-۴۱، ۱۱۶-۱۱۵، ۱۱۹-۱۱۸، ۲۱۳-۲۱۲.
۱۵۰. همان، ج ۳، صص ۲۱۳-۲۱۲.
۱۵۱. همان، ج ۳، ص ۱۵.
۱۵۲. ر.ک: همان، ج ۳، صص ۱۱۸-۱۱۵.
۱۵۳. همان، ج ۳، صص ۱۱۶-۱۱۵.
۱۵۴. ر.ک: همان، ج ۳، صص ۱۱۶-۱۱۵، ۱۱۹-۱۱۸.
۱۵۵. ر.ک: بحار/الانوار، مجلسی، ج ۴۲، صص ۸۷-۸۴ به نقل از/الخرائج و الجرائح راوندی.
۱۵۶. ر.ک: همان، ج ۴۶، ص ۱۰۰.
۱۵۷. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، صص ۳۲۰-۳۱۸.
۱۵۸. همان، ص ۲۱۲.
۱۵۹. ر.ک: همان، ص ۲۱۲.
۱۶۰. ر.ک: همان، صص ۲۴-۲۱ و ۴۱۸-۴۱۱.
۱۶۱. ر.ک: همان، صص ۲۹ - ۳۵.
۱۶۲. ر.ک: همان، صص ۳۷ - ۴۲، ۳۳۰-۳۲۹.
۱۶۳. ر.ک: همان، صص ۴۵ - ۵۴؛ ۴۴۹-۴۳۹.
۱۶۴. ر.ک: همان، صص ۶۵-۶۱.
۱۶۵. ر.ک: همان، صص ۶۸-۶۶.
۱۶۶. ر.ک: همان، صص ۷۶-۷۴.
۱۶۷. ر.ک: همان، ص ۷۷.
۱۶۸. ر.ک: همان، ص ۷۸.
۱۶۹. ر.ک: صص ۸۲-۷۸، ۳۶۷.
۱۷۰. ر.ک: همان، صص ۸۴-۸۲.
۱۷۱. ر.ک: همان، صص ۸۷ - ۹۱.
۱۷۲. ر.ک: همان، ص ۹۵.
۱۷۳. ر.ک: همان، صص ۹۹-۹۸.
۱۷۴. ر.ک: همان، صص ۱۰۲، ۴۵۴-۴۴۷.
۱۷۵. ر.ک: همان، صص ۱۲۰-۱۱۸.
۱۷۶. ر.ک: همان، صص ۱۷۲-۱۷۱.
۱۷۷. ر.ک: همان، صص ۱۸۲-۱۷۹.
۱۷۸. ر.ک: همان، صص ۱۸۳ - ۲۰۸، ۳۳۳-۳۳۲.
۱۷۹. ر.ک: همان، صص ۲۱۶-۲۰۸.
۱۸۰. ر.ک: همان، صص ۲۱۹-۲۱۶.
۱۸۱. ر.ک: همان، صص ۲۲۱-۲۱۹.
۱۸۲. ر.ک: صص ۲۲۵-۲۲۱.
۱۸۳. ر.ک: صص ۲۲۷-۲۲۵.

۱۸۴. ر.ک: همان، صص ۲۲۸-۲۳۰.
۱۸۵. ر.ک: همان، صص ۲۳۰-۲۳۲.
۱۸۶. ر.ک: همان، صص ۲۳۲-۲۳۳.
۱۸۷. ر.ک: همان، صص ۲۳۴-۲۳۵.
۱۸۸. ر.ک: همان، صص ۲۳۵-۲۴۴.
۱۸۹. ر.ک: همان، ص ۲۴۶، ۲۴۸.
۱۹۰. ر.ک: همان، صص ۳۰۳-۳۰۴.
۱۹۱. ر.ک: همان، صص ۳۰۵-۳۰۹، ۳۳۲.
۱۹۲. ر.ک: همان، صص ۳۰۹-۳۱۰.
۱۹۳. ر.ک: همان، صص ۳۱۰-۳۱۴.
۱۹۴. ر.ک: همان، ص ۳۱۶.
۱۹۵. ر.ک: همان، صص ۳۱۶-۳۱۸.
۱۹۶. ر.ک: همان، صص ۳۱۸-۳۲۰.
۱۹۷. ر.ک: همان، صص ۳۲۹-۳۳۰.
۱۹۸. ر.ک: همان، پاورقی ص ۳۲۹.
۱۹۹. ر.ک: همان، صص ۳۳۲-۳۳۳، ۳۶۵-۳۶۶.
۲۰۰. ر.ک: همان، صص ۳۵۴-۳۵۵.
۲۰۱. ر.ک: همان، صص ۳۵۹-۳۶۰.
۲۰۲. ر.ک: همان، صص ۳۵۹-۳۶۲.
۲۰۳. ر.ک: همان، ص ۳۶۷.
۲۰۴. ر.ک: همان، ص ۳۶۸.
۲۰۵. ر.ک: همان، ص ۳۶۹.
۲۰۶. ر.ک: همان، صص ۳۸۱-۳۸۴.
۲۰۷. ر.ک: همان، صص ۲۰۲-۲۰۳، ۳۸۶-۳۸۷.
۲۰۸. ر.ک: همان، صص ۴۰۹-۴۱۰.
۲۰۹. ر.ک: همان، صص ۴۱۹، ۴۵۵-۴۵۷.
۲۱۰. ر.ک: همان، صص ۴۶۱-۴۶۲.
۲۱۱. ر.ک: همان، ص ۴۶۲.
۲۱۲. ر.ک: همان، صص ۴۶۳-۴۷۰.
۲۱۳. *روضات الجنّات*، خوانساری، ج ۷، صص ۳۲۴-۳۲۵.
۲۱۴. ترجمه المنقذ من الضلال، زین الدین کیائی نژاد، صص ۴۸-۴۹.
۲۱۵. ر.ک: تهافت الفلاسفة، صص ۵۴-۵۶.
۲۱۶. ر.ک: مجالس المؤمنین، قاضی شوشتری، ج ۲، ص ۱۸۰؛ *روضات الجنّات*، خوانساری، ج ۷، ص ۳۲۶.
۲۱۷. بحار الانوار، ج ۸، صص ۳۲۶-۳۲۹.

۲۱۸. ر.ک: *روضات الجنّات*، ج ۸، ص ۶۰.
۲۱۹. ر.ک: *تحفة الاخيار*، محمد طاهر قمی، صص ۱۹۶، ۱۷۹-۱۹۵، ۲۶۵-۲۶۴، ۳۲۴-۳۱۶.
۲۲۰. ر.ک: *روضات الجنّات*، ج ۸، صص ۵۱ - ۶۱.
۲۲۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۲، صص ۴۸۲-۴۸۱؛ ج ۷، ص ۱۴۳.
۲۲۲. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۴۸۲؛ *سفینه البحار*، محدث قمی، ج ۲، صص ۱۷۳-۱۷۲؛ *روضات الجنّات*، ج ۸، ص ۵۴؛ *بحار الانوار*، ج ۶۰، صص ۳۱۳-۳۱۲.
۲۲۳. حکمت و هنر در عرفان ابن عربی، صص ۱۰-۱۱.
۲۲۴. ر.ک: همان، ص ۱۶.
۲۲۵. ر.ک: حسن بصری، ص ۳۳۴.
۲۲۶. ر.ک: همان، صص ۳۳۷-۳۳۶.
۲۲۷. ر.ک: همان، ص ۳۳۴.
۲۲۸. ر.ک: همان، صص ۳۳۸-۳۳۷.
۲۲۹. ر.ک: همان، صص ۳۴۵-۳۴۴.
۲۳۰. ر.ک: همان، صص ۳۴۵، ۳۶۳.
۲۳۱. ر.ک: همان، صص ۳۴۹-۳۴۸.
۲۳۲. ر.ک: همان، ص ۳۴۹.
۲۳۳. ر.ک: همان، ص ۳۵۲.
۲۳۴. ر.ک: همان، ص ۳۵۷.
۲۳۵. ر.ک: همان، صص ۳۵۹-۳۵۸.
۲۳۶. ر.ک: همان، صص ۳۶۵-۳۶۳.
۲۳۷. ر.ک: همان، صص ۳۶۷-۳۶۶.
۲۳۸. ر.ک: همان، ص ۳۷۳.
۲۳۹. ر.ک: همان، ص ۱۱۰، ۳۷۴؛ *احیاء العلوم*، ترجمه فارسی، ج ۴، با استفاده از فهرست اعلام ذیل نام حسن.
۲۴۰. ر.ک: مجموعه رسائل فارسی، ج ۱، ص ۷۸، *طبقات الصوفیة*، ص ۱۳۰.
۲۴۱. ر.ک: *طبقات الصوفیة*، ص ۲۲۵.
۲۴۲. ر.ک: همان، ص ۳۸۵.
۲۴۳. ر.ک: کشف الغمّة، ج ۱، صص ۲۰۴، ۲۲۴-۲۲۳، ۵۶۰، ۸۶، ۲۶۳، ج ۲، صص ۷۵، ۸۹-۸۸، ۳۷۹؛ نیز ترجمه آن کتاب به قلم علی زوارهای از علما و محدثان و مفسران و فقیهان نامی قرن نهم، ج ۱، صص ۴، ۵، ۹، ۱۰، مقدمه. نیز متن کتاب صص ۱۲، ۵۷، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۷۸، ۴۳۳، ۵۵۵-۵۵۶.
۲۴۴. برای شرح احوال و آثار اربلی از جمله بنگرید به *ریحانة الادب*، مدرس تبریزی، ج ۱، صص ۱۰۲-۱۰۱.
۲۴۵. هفت اورنگ، جامی، ص ۵۶۷.
۲۴۶. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، صص ۱۲۱-۱۲۳.
۲۴۷. همان، ص ۱۴۳.

۲۴۸. ر.ک: فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۳۴۰۸.
۲۴۹. ر.ک: *روضات الجنات*، محمدباقر خوانساری، ج ۳، صص ۲۹۶-۲۹۵.
۲۵۰. ر.ک: همان، ص ۲۲۳.
۲۵۱. ر.ک: همان، ص ۲.
۲۵۲. ر.ک: همان، ص ۱۰۴.
۲۵۳. *مفاتیح الغیب*، صدرا، تصحیح خواجوی، صص ۹۸-۹۷.
۲۵۴. ر.ک: مستدرک *سفینه البحار*، ج ۲، ص ۴۸۲.
۲۵۵. *تنقیح المقال*، عبدالله مامقانی، ج ۱، صص ۲۶۹-۲۷۰؛ نیز بنگرید به *مالی*، سیدمرتضی، چاپ قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۱، صص ۱۱۷-۱۱۲، ۱۰۶.
۲۵۶. ر.ک: *زندگی و اندیشه ابونصر فارابی*، ص ۱۵۵.
۲۵۷. ر.ک: *اعیان الشیعة*، سیدمحسن امین، ج ۱، ص ۳۲۵.
۲۵۸. ر.ک: *بحار الانوار*، مجلسی، ج ۴۱، ص ۱۲۳.
۲۵۹. ر.ک: همان، ج ۲۲، ص ۱۵۲.
۲۶۰. *ملفوظات شاه ولی الله*، ص ۴۱۱.
۲۶۱. ر.ک: *شرح نهج البلاغة*، ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۰۸، *اعیان الشیعة*، محسن امین، ج ۲، ص ۳۵۲.
۲۶۲. ر.ک: *شرح نهج البلاغة*، ج ۱۷، صص ۲۳۱-۲۳۲.
۲۶۳. ر.ک: *الاعلام*، زرکلی، ج ۵، ص ۲۷.
۲۶۴. ر.ک: حسن بصری، گنجینه دار علم و عرفان، صص ۲۳۶-۲۳۷.
۲۶۵. ر.ک: همان، ص ۲۳۷.
۲۶۶. ر.ک: *بحار الانوار*، ج ۴۲، صص ۳۸، ۱۴۴.
۲۶۷. ر.ک: *ادوار فقه*، ج ۳، ص ۶۱۹.
۲۶۸. *قاموس الرجال*، ج ۳، صص ۲۰۰ و ۱۹۸.
۲۶۹. *اعیان الشیعة*، ج ۱، ص ۲۸.
۲۷۰. ر.ک: حسن بصری، ص ۲۴۵.
۲۷۱. ر.ک: حسن بصری، صص ۲۴۵-۲۴۶.
۲۷۲. ر.ک: *کتاب سلیم بن قیس*، ص ۷۳.
۲۷۳. ر.ک: حسن بصری، گنجینه دار علم و عرفان، ص ۲.
۲۷۴. ر.ک: *معجم البلدان*، یاقوت، ج ۵، ص ۲۸۱.
۲۷۵. ر.ک: ابن کثیر، ج ۷، صص ۹۶-۹۵.
۲۷۶. ر.ک: همان، ج ۷، ص ۱۴۶.
۲۷۷. ر.ک: حسن بصری، گنجینه دار علم و عرفان، ص ۱.
۲۷۸. ر.ک: همان، ص ۱۸۸.
۲۷۹. ر.ک: همان، صص ۳۷۱-۳۷۰.

۲۸۰. ر.ک: همان، صص ۲۳، ۷۲-۱۶۹، ۱۶۵، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۴۵، ۳۶۱ و...
۲۸۱. ر.ک: همان، صص ۲۴-۲۱، ۱۸۲-۱۷۹، ۴۱۷-۴۱۱.
۲۸۲. ر.ک: همان، ص ۱۷۵، *مجالس المؤمنین*، قاضی نورالله شوشتری، ج ۱، ص ۲۳۲، *منتهی‌الآمال*، محدث قمی، ج ۱، ص ۱۴۷.
۲۸۳. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، ص ۱۷۲.
۲۸۴. برای تفصیل بیشتر ر.ک: همان، صص ۴۹ - ۵۳، ۱۹۷ - ۲۰۱.
۲۸۵. ر.ک: *منتهی‌الآمال*، محدث قمی، ج ۱، ص ۳۶۵، ۳۸۸.
۲۸۶. ر.ک: مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، صص ۳۹۲-۳۹۱؛ *بحارالانوار*، مجلسی، ج ۴۵، صص ۹۲-۹۱.
۲۸۷. *تقریرات فلسفه*، شرح منظومه، ج ۲، صص ۱۵۷-۱۵۶.

بررسی نقدهای کتاب

حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان*

(بخش دوم)

اکبر ثبوت

در جلسه‌ای که به همت مجله کتاب ماه فلسفه در تاریخ ۸۷/۳/۲۹ برای نقد و بررسی کتاب حسن بصری تشکیل شد، انتقادهایی به این کتاب شد که من پاسخ آنها را در همان جلسه دادم و با این همه، در همان جلسه و تا مدت‌ها پس از آن، مصرّاً درخواست داشتم که منتقد محترم، تمام انتقاداتی را که به کتاب دارند، مکتوب کنند. این خواسته نیز با پایمردی دوست عزیز آقای عبدالله صلواتی جامه عمل پوشید. اما من با مشاهده حاصل کار که مقاله منتقد محترم بود، احساس کردم نقدهای ایشان به گونه‌ای است که ما را به وادی مجادلات ناصواب سوق می‌دهد. به همین جهت از دوستان عزیز در کتاب ماه فلسفه درخواست کردم منتقد محترم را راضی کنند که از چاپ مقاله خود چشم‌پوشند تا من ناگزیر به پاسخگویی نشوم. ولی پاسخ دوستان این بود که ایشان اصرار دارند مقاله انتقادی‌شان منتشر شود و چنین نیز شد؛ و ناگزیر برای پاسخگویی به انتقادات مطرح در آن جلسه و آن مقاله، این ناچیز گفتاری فراهم آورد و هم‌نوا با لحن سخنان ایشان و علی‌رغم میل قلبی خویش، کلماتی ناهماهنگ با خلق و خوی خود بر زبان قلم آورد که با پوزش فراوان از خوانندگان محترم، بخشی از آن در شماره ۲۵ کتاب ماه فلسفه منتشر شد و این هم بخشی دیگر.

ناگفته نماند که به موازات اقدامات منتقد محترم در جهت عرضه و ثبت انتقادهای خود بر کتاب حسن بصری، چندین و چند گردان از لشکر طیبه نیز تبلیغات سرسام‌آوری به عنوان حمایت از ایشان و اعلام جرم علیه مؤلف ناچیز این اثر به راه انداخته و به خیال خود، در رد آن کتاب، رساله‌های متعدد تألیف فرمودند و بیانیه‌ها صادر کردند و در مطبوعات و سایت‌های اینترنتی آنچه توانستند چنگ و دندان نشان دادند و شاخ و شانه کشیدند و انواع و اقسام تهمت‌ها را نثار مؤلف نمودند؛ و

* مجله کتاب ماه فلسفه، شماره ۳۴، صص ۵۹-۹۴.

حتی عمل منتقد محترم در نقد کتاب - با آن نفس مسیحایی - را در ردیف کار پیامبر بزرگ الهی ابراهیم (لابد در برابر نمرود!) و... قلمداد کردند «که اصنام ساخته شده بت پرستان و بت گران را فرومی ریزند».^۱

در برابر این افراد و این گونه غوغاگری‌ها، حق آن بود که منتقد محترم در یک بیانیه رسمی اعلام کند که آنچه در میان شخص ایشان و من در گرفته، فقط یک بحث طلبگی است، و نه جنگ ابراهیم با نمرود! اما ایشان حاضر نشدند حساب خود را از کسانی که به نام پشتیبانی از ایشان دست به چنان اقداماتی می‌زنند، جدا کنند و خواه ناخواه این شبهه مطرح است که دست کم، در آنچه روی داده جای ایرادی نمی‌بینند. با این مقدمه، اگر در پاسخ‌هایی که به انتقادهایشان داده می‌شود، سخنانی هماهنگ با آن برخوردها باشد، معذور خواهند داشت که گفته‌اند: هذه بتلك و البادی اظلم! هدی بتلك یا فتی و البادی اظلم فاستكف بها یا عادی

امیر مؤمنان مرتبی حسن بصری نبوده؟

منتقد محترم، بارها انتقاد کرده‌اند که چرا من بدون استناد به مدارک و اسناد معتبر، امام علی علیه السلام را مرتبی حسن بصری شمرده‌ام و بی‌آنکه در مقام اثبات این مدعا برآیم، آن را مسلم انگاشته و این مبنای نااستوار را مقدمه‌ای برای رسیدن به نتایج دلخواه خود گرفته‌ام.^۲

پاسخ: اگر منتقد محترم کتاب مرا با نگاهی بی طرفانه و اندکی دقت می‌خواندند، یا به منابع معتبر مراجعه می‌کردند، به وضوح درمی‌یافتند که گواهی بسیاری از پیشوایان عرفان و علم و دین در تاریخ اسلام، گفته مرا تأیید می‌کند و از آن میان آنان:

۱. علی بن عیسی اربلی (م: ۶۹۲ هـ.) از اعظم علما و ادبای شیعه در سده ۷، و از مشایخ اجازه علامه حلی. وی در اثر معروف خود کشف الغمّه - که آن را بهترین کتاب در اخبار و مناقب و آثار ائمه شمرده‌اند - می‌نویسد: «علمی که با آن، روزهای نعمت و مجازات الهی را به یاد مردم آرند و ایشان را از عذاب و کیفر او بر حذر دارند (یعنی علم مواعظ و اندرزگویی) مقتدا و پیشوای آن شیخ حسن بصری است؛ و او شاگرد امام علیعلیه السلام و شرف و افتخار وی در همین بود؛ و به برکت شاگردی بر امام علیه السلام صبح (سعادت) وی در میان مذکران و واعظان و اندرزگران طلوع کرد».^۳

۲. سیدحیدر آملی (۷۱۹-۷۸۷ هـ) از نامی‌ترین عرفا و علمای شیعه. وی حسن را از عظیم‌ترین شاگردان و بزرگترین مریدان علی علیه السلام و سیدالتابعین می‌خواند؛ و از او با دعای رضی الله عنه، یاد می‌کند؛ و معتقد است که امام علی علیه السلام ذکر را به وی تلقین کرده است.^۴

۳. ابن ابی جمهور (۸۳۸-۹۰۶ هـ) از نامی‌ترین علما و محدّثان شیعه. وی حسن را از معدود کسانی می‌داند که علوم را نه با تعلیم و تعلم، بلکه از طریق القاء و سرّ از امام علی علیه السلام فراگرفتند و علم اصحاب باطن به او و کمیل برمی‌گردد.^۵

۴-۶ فخرالدین دهلوی (۱۱۲۶-۱۱۹۹ هـ) از علمای بزرگ هند. وی کتاب مستقلی نوشته که محمدعلی خیرآبادی (۱۱۹۲-۱۲۶۶ هـ) - یکی دیگر از علمای هند - شرحی بر آن نگاشته است. در این کتاب، وجود پیوند استوار در میان حسن با امام علی علیه السلام به تفصیل مورد گفتگو قرار گرفته و ثابت شده است.^۶ در کتاب *نزهة الخواطر* (ج ۶، صص ۲۲۳-۲۲۲)، تألیف عبدالحی حسنی لکهنوی (۱۲۸۶-۱۳۴۱ هـ) نامی‌ترین زندگینامه‌نویس مسلمان هندی نیز از مندرجات و مستندات کتاب دهلوی با تفصیل - و با لحنی تأییدآمیز - یاد شده است.

۷. جلال‌الدین سیوطی (۸۴۹-۹۱۱ هـ) ادیب و فقیه و محدّث و مفسر و مورخ بزرگ سنی. وی رساله‌ای مستقل نگاشته و با گزارش روایات حسن از امام علی علیه السلام، پیوند استوار روحانی حسن با امام، و از طریق حسن اتصال سلسله و شجره نسب روحانی اهل طریقت به آن حضرت را ثابت کرده است.^۷

۸. ابن میثم بحرانی (۶۳۶-۶۹۹ هـ) فقیه و محدّث و ادیب و حکیم و متکلم بزرگ شیعی. وی حسن بصری را از کسانی شمرده که دانش‌ها را از امام علی علیه السلام فراگرفته‌اند.^۸

۹. شاه نعمه‌الله ولی (۷۳۰-۸۳۴ هـ) عارف بزرگ گفته:

پیرِ بصری، ابوالحسن (امام علی) باشد شیخِ شیخانِ انجمن باشد

یافت از صحبتِ علیّ ولی گشت منظورِ بندگیّ علیّ^۹

۱۰. احمد رومی از مشایخ مولویه هند در منظومه‌ای که نظم آن را در سال ۷۲۵ هـ به پایان برده می‌گوید:

همچنین فرموده صدر اولیا محرم اسرارِ قطبِ اصفیا

زبدۀ عالمِ مرید مرتضی آن حسن بصری ولیّ باصفا...^{۱۰}

۱۱. محمدبن طلحه شافعی (۵۸۲-۶۵۲ هـ) از فقیهان و مفتیان و محدّثان و ادیبان و کاتبان و خطیبان و قاضیان معروف. وی در نصیبین تولد یافت و در دمشق به وزارت رسید و در حلب درگذشت. می‌نویسد: «علمی که با آن، روزهای نعمت و مجازات الهی را به یاد مردم آورند و ایشان را از کیفر او بر حذر دارند و با آیات کتاب او خلق را اندرز گویند و از مخالفت با حق بیم دهند، امامی که

در آن علم پیشواست، و در معاملتی که بهره آن را از خدا چشم باید داشت از او پیروی کنند، حسن بصری است که خدا از او خشنود باد! و او شاگرد علی علیه السلام بود و به این افتخار می کرد.^{۱۱}

۱۲. قاضی عبدالنبی گجراتی احمد نگری (م: پس از ۱۱۷۳ هـ.) در فرهنگنامهٔ پرارزش جامع-العلوم نوشته است: «خلافت کبرای پیامبر(ص) به واسطهٔ حضرت امیر بزرگ (امام علی علیه السلام) به شیوخ ولایت متصل می شود و تا روز قیامت استمرار دارد. «سپس حسن بصری و کمیل بن زیاد را از جمله خلفای روحانی آن حضرت می شمارد.^{۱۲}

۱۳. خیرالدین زرکلی (۱۳۱۰-۱۳۹۶ هـ.) از محققان معاصر عرب دربارهٔ حسن می نویسد: «در کف(در سایه، در دامن) امام علی علیه السلام به جوانی رسید.^{۱۳}

۱۴. شیخ محمدحسین کاشف الغطا (۱۲۹۴-۱۳۷۳ هـ.) از اکابر علما و مراجع شیعه در قرن ۱۴ هـ می نویسد: «دانش تصوف را مسلمانان از حسن بصری فراگرفتند و او آن را از امیرمؤمنان علیه السلام اخذ نمود.^{۱۴}

۱۵. شیخ الله دیه، از مشایخ چشتیه هند که نسب او به خلیفه عثمان می رسد. وی در کتاب سیرالاقطاب (خواجگان چشت) که تألیف آن را در سال ۱۰۵۶ هـ به انجام رسانده می نویسد: «حسن خرقة فقر و ارادت از دست امیرمؤمنان علیه السلام پوشید و خدمت آن حضرت را اختیار کرد و پیرو سنت رسول خدا (ص) و در متابعت از شیر خدا بود و می فرمود: اگر متابعت ایشان نکنم، از ایشانم نگیرند.^{۱۵}

۱۶. صفی الدین احمد قشاشی (م: ۱۰۷۱ هـ) از مشایخ صوفیه و مفتیان اهل سنت که نخست مالکی بود و سپس مذهب شافعی اختیار کرد. وی سرایت کمالات و حالات روحانی و معنوی پیر و شیخ را به مرید وی، از طریق تصرفات و تأثیرات پیر در مرید، به پیروی از سنت عارفان، به سریان شراب در تمامی رگ و پی های آدمی تشبیه می کند که در نهایت، به سکر و مستی می انجامد؛ و نمونه کاملی از پیر و مرید را نیز در امام علی علیه السلام و حسن بصری سراغ می دهد.^{۱۶}

۱۷-۱۹. قاضی محمد اعلی فاروقی تهانوی حنفی، از دانشمندان نامی هند. وی در دائرةالمعارف گران سنگ کشف اصطلاحات الفنون (تألیف در سال ۱۱۵۸ هـ.) که بارها در هند و مصر و ایران و اسلامبول و بیروت منتشر شده؛ و نیز عبدالرحمن چشتی عباسی علوی (۱۰۹۴-۱۰۰۵ هـ) از مشایخ معروف هند در کتاب مرآت الاسرار؛ و ابراهیم کورانی شهرزوری (۱۰۲۵-۱۱۰۱ هـ.) محدث و فقیه شافعی - آری این هر سه - پیوند استوار روحانی حسن با امام علی علیه السلام و از طریق او، اتصال سلسله و شجره نسب طریقتی صوفیه به آن حضرت را ثابت دانسته اند.^{۱۷}

۲۰. احمد بن محمد بن صدیق غماری حسنی ادریسی ازهری شافعی شاذلی (۱۳۲۰-۱۳۸۰ هـ) از حافظان حدیث و متفق‌ها مراكش که آثار فراوانی از او به جا ماند از جمله: *البرهان الجلی* که در ۲۴۵ ص منتشر شده و در فصول متعدد آن، اتصال سلسله و شجره نسبِ طریقتی مشایخ صوفیه به حسن و پیوند استوارِ روحانی حسن با امام علی علیه السلام به تفصیل مورد گفتگو قرار گرفته و به اثبات رسیده و به ایرادات منکران آن، پاسخ‌های متین و مفصلی داده شده است. (ر.ک: همان)

پنجاه تن دیگر

کثیری از عرفا و علمای دیگر نیز اتصال سلسله و شجره نسبِ طریقتی مشایخ صوفیه به حسن و پیوند استوارِ روحانی حسن با امام علی علیه السلام را تأیید کرده‌اند و از میان آنان پنجاه تن را نام می‌بریم که در فاصلهٔ سدهٔ دوم تا دهم هجری می‌زیسته‌اند و ظاهراً نیز جز دو سه تن از آنان شیعی نبوده‌اند که بخواهند از راه پیوند دادنِ عرفا به امام علی علیه السلام، برای او فضیلتی دست و پا کنند:

۱. معروف کرخی (م: ۲۰۰ هـ).^{۱۸}

۲. ابوزرعهٔ عبدالرحمن دمشقی (م: ۲۸۰ هـ). از محدثان و رجال‌شناسان نامی اهل سنت. در منظومهٔ *نورالشیوخ* اثر طبع پیرمحمدشاه قادری که در سال ۱۱۴۰ هـ به نظم درآورده آمده است:

ابوزرعه گفته که بیعت نمود	حسن خود به دست علی ای وودود
بگفت هم که در روز بیعت حسن	چهارده سنه عمر بُد بی سخن
بگفت هم که اندر مدینه نبی	همیشه بدیدی حسن آن علی ^{۱۹}

آیا مقصود از بیعت، همان بیعتِ روحانی به معنی اظهار ارادت و تبعیت از پیر است؟

۳. جنید بغدادی (م: ۲۹۷ هـ). که همچون معروف از بزرگترین مشایخ صوفیه است و بیشتر سلسله‌های صوفیه به او منتهی می‌شود.^{۲۰}

۴. عبدالکریم قشیری (م: ۴۶۵ هـ). از مشایخ نامی صوفیه و از فقیهان شافعی و دارندهٔ آثاری در تصوف و تفسیر.^{۲۱}

۵. خواجه قطب‌الدین مودود چشتی (۴۳۰-۵۲۷ هـ) از بزرگترین مشایخ متقدمِ چشتیه. در منظومهٔ *نورالشیوخ* (ص ۷۸) با استناد به کتاب *محبّ السالکین* آمده است:

درونِ محب سالکین تو بین	ز مودود چشتی روایت چنین
-------------------------	-------------------------

حسن آنکه بصری خلیفهٔ علی	به پیری شدش سخت ضعفِ تنی
--------------------------	--------------------------

۶. جمال‌الدین ابو روح (م: ۵۴۱ هـ) نوادهٔ بوسعید ابوالخیر^{۲۲}

۷. عبدالقادر گیلانی (م: ۵۶۱ هـ.) ملقب به غوث اعظم و سرسلسله فرقه صوفیانه‌ای که در خلال قرن‌های متوالی، بیش از تمامی فرقه‌ها و در سراسر عالم اسلام نفوذ و گسترش داشته است.^{۳۳}
۸. ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی (۴۹۰-۵۶۳ هـ.) شاگرد امام احمد غزالی و خود از امامان و زاهدان و فقیهان و صوفیان نامی^{۳۴}
۹. محمدبن منور (م: پس از سال ۵۷۴ هـ.) نواده بوسعید ابوالخیر که تألیف گرانقدر او *اسرارالتوحید* از مهم‌ترین متون عرفانی و ادبی فارسی است.^{۳۵}
۱۰. سدیدالدین محمد غزنوی که در پیرامون سال ۶۰۰ هـ. کتاب *مقامات زنده پیل* را تألیف کرده است.^{۳۶}
۱۱. شیخ مجدالدین بغدادی (م: ۶۰۶ هـ.) از عرفای نامی^{۳۷}
۱۲. صدرالدین ابوالحسن محمد جوینی شافعی (م: ۶۱۷ هـ.) فقیه و صوفی و مدرس و مفتی که از وی با عناوینی همچون امام و شیخ الشیوخ یاد می‌کردند، در هنگامی که بر علی بن خلیفه خزرچی خرقه تصوف پوشانید، گزارش حاکی از اتصال سلسله و شجره نسب طریقتی خود به حسن و پیوند استوار روحانی حسن با امام علی علیه السلام را بازگو کرد.^{۳۸}
۱۳. خواجه عثمان هارونی (م: ۶۱۷ هـ.) که مرید وی خواجه معین الدین اجمیری بزرگترین و تأثیرگذارترین شخصیت در تاریخ اسلامی هند است.^{۳۹}
۱۴. شیخ نجم‌الدین کبری مؤسس سلسله صوفیانه‌ای بزرگ و شهید در جنگ با مغولان به سال ۶۲۴ هـ.^{۴۰}
۱۵. شهاب‌الدین ابوحفص سهروردی (م: ۶۳۲ هـ.) فقیه شافعی و از مشایخ نامی صوفیه و مرشد و مراد سعدی شیرازی.^{۴۱}
۱۶. محی‌الدین ابن عربی اندلسی (۵۶۰-۶۳۸ هـ.) که می‌توان گفت هیچ عارفی به اندازه او در افکار مسلمانان تأثیرگذار نبوده است.^{۴۲}
۱۷. تقی‌الدین ابن صلاح شافعی (۵۷۷ - ۶۴۳ هـ.) از محدثان و مفسران و اصولیان و مفتیان و امامان اهل سنت.^{۴۳}
۱۸. قاضی حمیدالدین ناگوری (م: ۶۴۳ هـ.) از صوفیان چشتی که از مردم بخارا بوده و به هند رفته و در ناگور منصب قضاوت داشته است. وی در رساله خود در تعریف خواجگان چشت، گزارش حاکی از اتصال سلسله چشتیه به حسن بصری و پیوند استوار روحانی حسن با امام علی علیه السلام را بازگو نموده است.^{۴۴}

۱۹. ابن ابی اصیبعه خزرجی (م: ۶۶۸ هـ) در کتاب *عیون الانباء* که مهم‌ترین منبع برای مطالعه در شرح احوال پزشکانِ هفت قرن اول هجری است، در شرح احوال عموی خود علی بن خلیفه که از اطبا بوده، گزارشِ حاکی از اتصالِ سلسله و شجرهٔ نسبِ طریقتی شیخ او - صدرالدین جوینی - به حسن و پیوند استوارِ روحانی حسن با امام علی علیه السلام را با لحنی تأییدآمیز آورده است.^{۳۵}

۲۰. عبدالعزیز دیرینی دمیری (م: ۶۹۴ هـ) واعظ و فقیه و متصوف شافعی. وی شجرهٔ طریقتی خود را در دو منظومه ثبت کرده و بزرگانی را که هریک با تعلیم گرفتن از مربی خود، آموزگارِ اهل طریقت بوده‌اند نام برده و می‌گوید:

مشایخ ائمهٔ أبرار و إخوةٔ أحبةٔ أخیار...

بعد حبیب العجمی الولی بعد الامام الحسن البصری

بعد الامام المرتضی علی بعد النبی المصطفی الأُمّی...^{۳۶}

۲۱-۲۲. شرف‌الدین ابراهیم و عبداللطیف بن صدرالدین دو نبیرهٔ شیخ روزبهان بقلی که هریک کتابی در مناقب شیخ تألیف کرده‌اند - اولی در حدود سال ۷۰۰ هـ و دومی در سال ۷۰۵ هـ.^{۳۷}

۲۳. شیخ شمس‌الدین محمد ترک پانی پتی (م: ۷۱۶ هـ) از مشایخ بزرگ هند^{۳۸}

۲۴. خواجه نظام‌الدین اولیا (۶۳۴-۷۲۵ هـ) از بزرگ‌ترین مشایخ و عرفای هند^{۳۹}

۲۵. فخرالدین ابوسلیمان داود بناکتی (م: ۷۳۰ هـ) از ادیبان و شاعران و تاریخ‌نگارانِ دورهٔ ایلخانی^{۴۰}

۲۶. علاءالدوله سمنانی (م: ۷۳۶ هـ) از عرفای نامی^{۴۱}

۲۷. ضیاءالدین نخشی (م: ۷۵۱ هـ) از ادیبان و عارفان و مؤلفان نامور^{۴۲}

۲۸. شمس‌الدین احمد افلاکی عارفی (م: پس از ۷۵۴ هـ) که به دستور شیخ جلال‌الدین نوادهٔ مولانا جلال‌الدین، اولین و مهم‌ترین کتاب را در شرح احوال مولانا تألیف کرده است.^{۴۳}

۲۹. صلاح‌الدین صفدی (۶۹۶-۷۶۴ هـ) مورخ و ادیب و زندگی‌نامه نویسنده نامی^{۴۴}

۳۰. سیدمحمدبن مبارک علوی (م: ۷۷۰ هـ) که کتاب او مهم‌ترین منبعِ قدیمی برای آگاهی از احوال و اقوال مشایخ چشتیه است.^{۴۵}

۳۱. حافظ عمادالدین ابن کثیر (۷۰۱-۷۷۴ هـ) مورخ و فقیه و محدث و مفسر بزرگ اهل سنت، که مانند استاد خود ابن تیمیه، در تکذیب روایاتِ حاکی از برتری‌های امام علی علیه السلام اهتمام تام داشت و با این همه، علیرغم این تیمیه که اتصالِ شجره نسبِ صوفیان به حسن و از طریق وی به امام علی علیه السلام را انکار کرده، تصریح می‌کند که هیچ بُعدی ندارد که حسن معارف باطنی را

بی‌واسطه از امام گرفته باشد. وی همچنین حدیثی روایت می‌کرد که به موجب آن، حسن با امام علی علیه السلام مصافحه کرده است^{۴۶} و آیا این مصافحه، گونه‌ای از همان بیعت و دست در دست پیر نهادن که در میان صوفیان رواج داشته و دارد نبوده است؟

۳۲. میرسیدجلال‌الدین بخارایی اوچی (۷۰۷-۷۸۵ هـ) ملقب به مخدوم جهانیان و جهانیان جهانگشت؛ از امامان و فقیهان و محدثان و عرفای بزرگ.^{۴۷}

۳۳. میرسیدعلی همدانی (۷۱۳-۷۷۶ هـ) از عرفا و مؤلفان و مروّجان بزرگ اسلام.^{۴۸}

۳۴. تاج‌الدین روح‌الله مؤلف/سرار/المشایخ که در سده هشتم می‌زیسته است.^{۴۹}

۳۵. سیدعلاءالدین علی لاهوری (م: ۸۰۰ هـ) گردآورنده جامع‌العلوم از ملفوظات جلال‌الدین بخاری^{۵۰}

۳۶. سراج‌الدین ابن‌الملقن مصری شافعی (۷۲۳-۸۰۴ هـ) از محدثان و فقیهان و مفتیان و قاضیان و مدرّسان نامی اهل سنت.^{۵۱}

۳۷. شمس‌الدین محمد ابن‌الجزری (م: ۸۳۳ هـ) از فقیهان و محدثان که در علم قرائت از استادان کم‌نظیر بوده است.^{۵۲}

۳۸. خواجه ابوالوفا خوارزمی (م: ۸۳۵ هـ) از عارفان و شاعران دوره تیموری و معروف به پیر فرشته. وی سلسله مشایخ و پیران نجم‌الدین کبری را که هریک تربیت یافته پیر پیشین بوده‌اند، در سلک نظم کشیده و از جمله گفته:

رسید فیض، علی را ز احمد مختار پس از علی، حسن آمد خزینة اسرار...^{۵۳}

۳۹. کمال‌الدین حسین خوارزمی (م: ۸۴۰ هـ) از شارحان معروف مثنوی و فصوص^{۵۴}

۴۰. ابوالقاسم بن احمد تونسلی بُرزلی (م: ۸۴۴ هـ) از امامان و خطیبان مالکی مذهب^{۵۵}

۴۱. فصیح‌احمد خوافی (۷۷۷-۸۴۹ هـ). از دیوانیان و تاریخ‌نگاران عصر شاه‌رستم تیموری و مؤلف مجمل‌فصیحی که تاریخ عمومی است.^{۵۶}

۴۲. عبدالعزیز بن شیر ملک واعظی در رساله‌ای که در هند، در عصر علاءالدین احمد شاه بهمنی (۶۲-۸۳۸ هـ) در مناقب شاه نعمه‌الله ولی در هند نگاشته است.^{۵۷}

۴۳. شمس‌الدین محمد عمری مرشدی در کتاب معدن‌الدرر که در سال ۸۶۹ هـ نگاشته است.^{۵۸}

۴۴. سیدمحمد نوربخش (۷۹۵-۸۶۹ هـ) از عرفای بزرگ سده ۹ هـ و بنیانگذاری طریقت نوربخشیه. در کتاب *سلسله الذهب الصوفیه - مشجر الاولیاء* (ج ۱، ص ۸۰) حسن بصری را از جمله شاگردان امام علی علیه السلام و خلفای آن حضرت در سلوک طریقت و معرفت شمرده است.
۴۵. شاه داعی الی الله شیرازی (م: ۸۷۰ هـ) از شاعران و مؤلفان و عرفای نامی^{۵۹}
۴۶. عبدالرحمن جامی (م: ۸۹۸ هـ) از علما و ادبا و عرفا و شعرای بزرگ^{۶۰}
۴۷. حافظ شمس الدین محمد سخاوی (م: ۹۰۲ هـ) فقیه و مورخ و محدث معروف شافعی.^{۶۱}
۴۸. عبدالرزاق کرمانی در رساله‌ای که در شرح احوال و مناقب شاه نعمه‌الله ولی پس از سال ۹۱۱ هـ نگاشته است.^{۶۲}

۴۹. سیدعبدلوهاب شعرانی شافعی (۸۹۹-۹۷۳ هـ) از علما و عرفای بزرگ مصر^{۶۳}
۵۰. حافظ ابن حجر هیتمی شافعی (م: ۹۷۴ هـ) از اجله فقیهان و محدثان اهل سنت^{۶۴}

نتیجه‌گیری

پس از معرفی ۷۰ تن از دانشمندان و عارفانی که شاگردی حسن بصری بر امام علی علیه‌السلام را مسلم گرفته، یا پیوند استوار روحانی وی با آن حضرت را در ضمن ارائه شجره نسب طریقتی مشایخ تصوف تأیید کرده‌اند، و قریب ۶۰ تن از آنان در سده‌های دوم تا دهم هجری می‌زیسته‌اند، این نکته را یادآور می‌شود که: بزرگان نامبرده از مناطق مختلفی برخاسته‌اند (ایالات گوناگون ایران و شبه‌قاره پهن‌آور هند، مراکش، تونس، ماوراءالنهر، خوارزم، اندلس، عراق، فلسطین، شام، مصر، شبه جزیره عربستان، بحرین، روم - ترکیه امروز - افغانستان و...) و از پیروان مذاهب مختلف بوده‌اند (شیعه، حنفی، شافعی، حنبلی، مالکی، ظاهری) و وابسته به طریقت‌های صوفیانه گوناگون (نقشبندیه، نعمه‌اللهیه، شاذلیه، قادریه، مرشدیه، چشتیه، جلالیه، مولویه، سهروردیه، روزبهانیه، کبرویه، همدانیه و...) و از طبقات مختلف اهل علم (ادیب، زندگی‌نامه‌نویس، عارف، مفسر، محدث، فقیه، تاریخ‌نگار، متکلم، حکیم، شاعر، ذوفنون، اصولی، پزشک) و متصدی مشاغل گوناگون (مفتی، قاضی، وزیر، خطیب، کاتب، مدرّس)

آن گاه مطلبی که این همه گواهان برخاسته از مناطق مختلف، و وابسته به مذاهب و طریقت‌های گوناگون، و طبقات مختلف اهل علم، و متصدی مشاغل گوناگون آن را تأیید کرده‌اند، نظیرش را در میان گزارش‌های تاریخی بسیار کم می‌توان یافت؛ و بسیار عجیب است که منتقد محترم همه اینها را - که تازه مشتی نمونه خروار است - ندیده گرفته و انتقاد کرده‌اند که چرا من نوشته‌ام امام

علی علیه السلام مرتبی حسن بوده است - بدون آن که دلیل قانع کننده‌ای برای تردید در صحت این همه اسناد و گواهی‌ها بیاورند. به هر حال برای ما جای این پرسش هست که مگر برای اثبات یک گزاره تاریخی چه تعداد سند و مدرک و گواهی لازم است؟ و آیا تنها یکی از گواهی‌های یاد شده - چه رسد به مجموع آنها - کافی نیست که بطلان ایراد منتقد محترم را ثابت کند؟ آن هم در شرایطی که قراین متعددی این گزاره را تأیید می‌نماید و هیچ دلیلی بر صحت ایراد ایشان وجود ندارد؟

سه نکته دیگر

به قراری که از قراین برمی‌آید، منتقد محترم حوزه دیده‌اند و از احوال و آثار معصومان اطلاع دارند و منابع مربوط به آن را می‌شناسند و با عرفان و خاصه عرفان ابن عربی بیگانه نیستند. با این همه آیا شگفت نیست که ایشان کشف العَمّه - یکی از دو سه منبع بسیار معتبر و قدیم و اصیل در شرح احوال ائمه علیهم السلام - را نخوانده باشند و آنچه را در آن کتاب، در باب شرف و افتخار حسن به شاگردی در محضر امام علی علیه السلام آمده ندیده باشند؟ آیا شگفت نیست که معروف-ترین و عالمانه‌ترین شروح علمای شیعه بر نهج/البلاغه، شرح ابن میثم، به نظر شریف ایشان نرسیده باشد و از آنچه در مقدمه آن شرح آمده (از جمله اینکه: حسن دانش‌ها را از امام علی گرفته) بی‌خبر باشند؟ آیا شگفت نیست که ایشان ندانند که نامی‌ترین شارح شیعی ابن عربی، سیدحیدر آملی، حسن بصری را از عظیم‌ترین شاگردان و بزرگ‌ترین مریدان امام علی علیه السلام و سیّد التابعین خوانده؟ آیا شگفت نیست که ایشان حتی نگاهی به اسرار/التوحید نیافکنده باشند تا بدانند در این کتاب نیز که از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین متون عرفانی به فارسی است، اتصال شجره نسب طریقتی مشایخ تصوف به حسن و پیوند استوار روحانی حسن با امام علی علیه السلام تأیید شده است؟ اگر این کتابها و دهها نظایر آنها را دیده‌اند، چگونه وانمود می‌کنند که این ناچیز، بدون وجود سندی معتبر، امام علی علیه السلام را مرتبی حسن بصری قلمداد کرده‌ام؟ آن هم در کتابی که در این باره به گواهی کثیری از علما و عرفا استناد کرده‌ام (سیدحیدر آملی، ابن ابی جمهور، شاه نعمه‌الله ولی، شمس‌الدین افلاکی، صلاح‌الدین صفدی، نجم‌الدین کبری، کمال‌الدین خوارزمی، محمدحسین کاشف الغطا، خیرالدین زرکلی) و البته بر خلاف آنچه منتقد محقق پنداشته‌اند، من نه در مقام استقصای ستایشگران حسن بودم و نه به فکر این که هرچه سند و مدرک و گواهی به نفع حسن بیابم فراهم آورم؛ و به همین جهت، از تمامی هفتاد تن عالم و عارفی که در این گفتار - و تنها به قصد پاسخگویی به منتقد گرامی

– به گواهی‌های آنان استناد کردم، تنها ده دوازده تن از آنان را در کتاب خود نام بردم؛ و در این گفتار نیز از بسیاری گواهی‌های دیگر چشم پوشیدم.

نیز جالب است که منتقد محقق، وقتی منابع مهم‌ترین کتاب خود (زندگی و/اندیشه حکیم/بونصر فارابی) را نام می‌برند،^{۶۵} می‌بینیم که از ۹۳ منبع مورد استفاده این مدرس بزرگوار دانشگاه برای ۳۷۳ صفحه کتاب، بیش از دو سوم آنها کتابهای معاصرین یا ترجمه‌های آنها از متون پیشین است. آن هم کتاب‌هایی از قبیل *اندیشه‌های سیاسی فارابی* از آقای م. م. چاپ قم؛ *تاریخ فلاسفه ایرانی* از آقای ع. ا. ح؛ *فلسفه سیاسی فارابی* از خانم ف. ن، ک و... که بهتر است چیزی درباره آنها نگوئیم. آری با استفاده از این گونه منابع، می‌توان چهره‌ای روشن و صددرصد درست از فارابی ترسیم کرد؛ ولی گواهی آن همه از بزرگان شیعی و سنی – اعم از عارف و محدث و فقیه و مورخ و ادیب و حکیم (اربلی، صفدی، مجدالدین بغدادی، جامی، نظام الدین اولیا، حافظ سخاوی، علاءالدوله سمنانی، میرسیدعلی همدانی، شهاب‌الدین ابوحفص سهروردی، ابن عربی، عبدالوهاب شعرانی، سیدحیدر آملی، کاشف الغطاء، زرکلی، نجم‌الدین کبری، شاه نعمه‌الله ولی، شاه داعی شیرازی، کمال‌الدین خوارزمی، افلاکی، ابن ابی جمهور، ابن میثم، سیوطی، مؤلف کشف اصطلاحات/الفنون، ابن ابی اصیبعه، فخر بناکتی، ضیاءالدین نخشبی، فصیح احمد خوافی) را اعتباری نیست و برای اثبات پیوند حسن بصری با امام علی علیه السلام نمی‌توان به آنها استناد کرد!

نیز ناگفته نماند که من اگر به استناد گواهی بزرگان نامبرده، امام علی علیه السلام را مربی حسن بصری معرفی کردم، سه چهار صفحه از کتاب خود را نیز به نقل و بررسی سخنان مخالفان آنان (با ذکر نام و نشان و عین کلماتشان) اختصاص دادم که اصلاً ارتباط مستقیم حسن با امام را منکرند^{۶۶} و بیش از ۶۰ صفحه را نیز به نقل و بررسی گزارش‌ها و داوری‌های کسانی اختصاص داده‌ام که جایگاه حسن را در جبهه مخالف امام علی علیه السلام و دیگر امامان می‌دانند؛ و هدفم آن بود که خوانندگان محترم خود داوری کند و نظر هریک از دو طرف را که اصح دیدند بپذیرند. اما منتقد گرامی به گونه‌ای وانمود می‌کنند که انگار من آنچه را با اغراض خود سازگار نیافته‌ام، نابوده انگاشته‌ام؛ و کوشیده‌ام که آنچه را با اغراض خود موافق می‌بینم، بدون استناد به منابع معتبر، به دیگران بقبولانم؛ و پیرو شیوه ایشان هستم که چون ایرادات علمای شیعه به آرا و عملکردهای فارابی را با هدف خود در شیعه شمردن فارابی منافی دیده‌اند، در کتاب خود حتی اشاره‌ای به آنها نکرده‌اند و به عوض طرح آنها، برای اثبات تشیع وی – و لابد با استناد به کشف و شهود – مدعی شده‌اند که وی به زیارت کربلا و نجف می‌رفته است.^{۶۷}

نگاهی از دیگر سو

در کنار اسناد و گواهی‌های بی‌شماری که پاره‌ای از آنها را آوردیم، شواهد فراوانی بر تأثیر عمیق امام علی علیه‌السلام بر حسن بصری و ارادت وی به امام و جایگاه او در فرهنگ شیعه وجود دارد که تأییدی است بر آنچه تحت عنوان «امام علیه‌السلام مربی حسن بوده است» نوشتیم.

الف) انعکاس گسترده خطبه‌ها و کلمات امام علیه‌السلام در سخنان حسن^{۶۸} به گونه‌ای که می‌توان گفت در این صحنه هیچ کس با او برابری نتواند کرد و شریف مرتضی علم‌الهدی در ضمن ستایش‌های خود از حسن می‌نویسد: تمام اندرزها و گفته‌های او در نکوهش دنیا - لفظاً و معنأ و دست کم معنأ - برگرفته از کلام امیرمؤمنان علیه‌السلام است.^{۶۹}

ب) روایاتی همچون روایت مسند شیخ مفید که حاکی است امام علی علیه‌السلام حسن را راهنمایی کرد و حسن در پی امام افتاد و از آن حضرت درخواست موعظه کرد، و امام پذیرفت و با اندرزهای خود او را ارشاد فرمود و او گزارش این ماجرا و نیز سخنان پندآمیز دیگری را که امام - پس از سخنان خود خطاب به او - در بازار بصره بر زبان آورد نقل کرده است. نیز حدیث دیگری که شیخ مفید و محمدبن حسن صفار روایت کرده‌اند و حاکی است حسن بصری امام علی علیه‌السلام را به خانه‌ای که حضرت می‌خواسته برده - و بقیه روایت که مشتمل بر گزارش حادثه‌ای شبیه معجزه برای امام علیه‌السلام نیز هست.^{۷۰} نیز حدیث مفصلی که به روایت شیخ مفید، حسن از امام علی علیه‌السلام نقل کرده و مشتمل بر مضامینی بس عالی در تخطئه عقیده جبریان است^{۷۱} نیز حدیثی از امام علی علیه‌السلام که - به روایت ابن شهر آشوب و کراجکی و سید ابن طاووس و شیخ بهایی و صدرای شیرازی - حسن در پاسخ حاکم سفاک و جبار عصر خود حجاج، در تخطئه عقیده جبریان بازگو کرد - با تجلیل از مقام شامخ امام در برابر آن دشمن خونخوار وی.^{۷۲}

ج) احادیث فراوانی که حسن در مناقب امام علی علیه‌السلام و همسر و فرزندان و یاران آن حضرت و دفاع از عملکردهای او روایت کرده؛ و نیز سخنان و گزارش‌های او در ستایش امام - حتی در برابر دشمنان او - و در انتقاد و نکوهش مخالفان او.^{۷۳}

د) مصائبی که حسن به دلیل برخوردهای تند و تیز خود با حکام و قدرتمندان مخالف امام علی علیه‌السلام بدان دچار شده: زندان، قطع مستمری از بیت‌المال، تهدید شدن به قتل، تحت تعقیب قرار گرفتن، متواری شدن و سالها زندگی پر رنج و بیم در اختفا تا هنگام مرگ حجاج، بارها مصمم شدن حجاج به قتل او و حتی احضار او و آماده کردن نطع و شمشیر برای اجرای این تصمیم.^{۷۴}

ه) اهتمام حسن به ترویج آموزه‌های مکتب علوی از جمله در: تقدیس خرد و تأیید گرایش‌های عقلی در تفسیر قرآن و نقد حدیث و بیان احکام الهی و ارائه عقاید دینی، اعتقاد به ابعاد متعدد و

لایه‌های باطنی کتاب الهی، آزاد و مختار شمردن آدمی در عین اعتراف به قضا و قدر الهی، تخطئه مذهبی همچون مرجئه و خوارج و جبریّه و قدریّه، اعتقاد به تقیّه و به امامان دوازده‌گانه و به ظهور مهدی، انکار قیاس و نیز نفی رؤیت آفریدگار، به رسمیت شناختن حق انتقاد به صحابه و بیان خطاهای ایشان - برخلاف عقیده عامّه اهل سنت.^{۷۵}

و) پیوندهای حسن با شخصیت‌ها و رجال شیعی و روایات او از آنان (عمران بن حصین، ابو برزّه اسلمی، احنف بن قیس، جابر انصاری، ابن عباس، حذیفه، عامر بن عبدقیس، هرم بن حیّان، امّ سلمه، ابوذر، کمیل، ابو ساسان، اسود بن سریع، عمار یاسر، جُنْدَب بن زهیر، جُنْدَب بن عبدالله شیعی) و شاگردان و مصاحبان و راویان او از رجال شیعه (زبان بن عمار، شعبه بن حجاج، فرزددق، عیسی بن عمر ثقفی، ثابت بنانی، ابان بن ابی‌عیاش، ربیع بن انس، عمر بن ربیعۀ یادی) و نیز نقل گزارش در حمایتِ امام حسن علیه السلام از شیعیان.^{۷۶}

ز) احادیث و اقوال بی‌شمار حسن - و غالباً با لحنی حاکی از بزرگداشتِ وی - در منابع شیعی اعم از کتاب‌های تفسیر و اخلاق و مواعظ و مناقب ائمه علیهم السلام و کلام و دعا و به عنوان نمونه: در تفسیر تبیان - و تهذیب آن مجمع البیان که معروف‌ترین و متداول‌ترین تفاسیر شیعی است - حسن و شاگرد او قتاده دومین و سومین نفر از چهار مفسری هستند که برای تبیین مفاهیم قرآنی و تشریح آیات کتاب خدا، بیش از همه مفسران به اقوال‌شان استناد می‌شود؛ و این در راستای همان سخنی است که شیخ طوسی در مقدمه تبیان در ستایش حسن و شاگرد او گفته و آن دو را دومین و سومین نفر از چهار مفسری شمرده که در تفسیر قرآن طریقه‌ای ستوده و مذهبی پسندیده داشته‌اند.^{۷۷}

باری با این همه شواهد فراوانی که تأثیر عمیق امام علی علیه السلام در اندیشه و گفتار و رفتارهای حسن - در صحنه‌های گوناگون - و ارادت وی به امام علی علیه السلام و نیز جایگاه حسن در فرهنگ شیعه را ثابت می‌کند، آیا حق نیست که امام را به عنوان مربی او معرفی کنیم؟ و آیا منتقد محترم که لابد خود و بسیاری دیگر از گذشتگان و زندگان را تربیت یافته مکتب امام بزرگوار و او را مربی خویش می‌انگارند، در کدام یک از موارد یاد شده، تأثیرپذیری‌شان از امام، و مجاهداتشان در راه دفاع از او و ترویج آموزه‌های او و نقل سخنان او و مقابله با مخالفان او، و امادگی‌شان برای تحمل دشواری‌های این راه، بیشتر از حسن بوده است؟

دو نکته

در خاتمه این قسمت، دو نکته دیگر هم درخور ذکر است:

نکته نخست: در گزارش‌هایی که سخن از خرقة گرفتن رفته، مقصود از آن، فراگیری معرفت و معنویت و علم باطن از پیر - در صحبت او و با اقتدا به وی - است؛ و چون در سده‌های متأخر، این معنی با تشریفاتی همچون گرفتن جامه‌ای مخصوص از پیر همراه بوده، اصطلاح مزبور را در مورد قرون اولیه‌ای هم که این گونه تشریفات ظاهری نبوده به کار برده‌اند؛ و البته از آن ادوار و حتی عصر رسول (ص) نیز گزارش‌هایی حاکی از عمل مقتدایان در اعطای جامه به مربیان و مقتدیان و پوشانیدن آن بر ایشان در دست است؛ و بعضی از فرقه‌ها مانند شاذلیه، حتی در قرون اخیر نیز برای خرقة پوشی اعتباری قائل نبودند.^{۷۸}

نکته دوم: مشایخ تصوف، شجره نسب طریقتی خود را از دو طریق به امام علی علیه السلام می‌رسانند و معارف مأخوذ از هریک از دو طریق را مکمل معارفی که از طریق دیگر گرفته‌اند می‌شمارند:

۱. معروف کرخی ← داود طایبی ← حبیب عجمی ← حسن بصری ← امیرمؤمنان علیه السلام.^{۷۹}

۲. معروف کرخی ← امام رضا علیه السلام ← امامان پیشین^{۸۰}

چنانکه برخی از اجله اصحاب ائمه نیز به اخذ معارف دینی و شرعی از امامان بزرگوار بسنده ننموده و فراگیری دانش از دیگران را نیز در مدنظر داشتند و برای نمونه:

آبان بن تغلب از اصحاب جلیل‌القدر امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود. در نزد آنان منزلتی والا داشت و به وی بسی حرمت می‌نهادند؛ و امام باقر علیه السلام به او فرمود: «در مسجد مدینه بنشین و فتوا بده که مردم کسی مانند تو را در میان شیعیان من ببینند.» و امام صادق علیه السلام پس از مرگ وی بر او رحمت فرستاد و فرمود: «مرگ او قلب مرا به درد آورد.» آبان از سه امام نامبرده روایت می‌کرد؛ و به گواهی امام صادق علیه السلام تنها از آن حضرت ۳۰۰۰ حدیث فراگرفته بود؛ و گاهی امام، دیگران را برای فراگیری حدیث به نزد وی می‌فرستاد. آبان در نظر علمای شیعه «امام اهل زمان خود» در علم تفسیر و حدیث و فقه و لغت و نحو شمرده می‌شد؛ و با این همه، به آنچه از امامان بزرگوار فراگرفته بسنده ننموده؛ و از انس بن مالک و برخی دیگر از راویان غیرشیعی حدیث فراگرفته و از آنان روایت می‌کرد - از کسانی همچون: ابراهیم نخعی، حکم بن عتیبه، فضیل بن عمرو، محمد بن منکدر که به امام باقر علیه السلام معترض بود و...^{۸۱}

تألیفی جانبدارانه؟ حسن معیار حق و باطل؟!

منتقد محقق، کراراً این ناچیز را به نگارش جانبدارانه کتاب، و ترسیم شخصیتی از حسن به عنوان معیار حق و باطل^{۸۲} متهم فرموده‌اند که راستی باید به صداقت و انصاف و حقیقت‌جویی ایشان

آفرین بگویم و بپرسم: آقای محترم! من در کجا حسن را به عنوان معیار حق و باطل معرفی کرده‌ام؟ و اگر من چنین نظری نسبت به حسن داشتم، چگونه ممکن بود نزدیک یک پنجم از کل کتابم را به نقل و بررسی انتقاداتی که به وی کرده‌اند - و حتی نقل تهمت‌هایی که به او زده‌اند و دشنام‌هایی که به وی داده‌اند - اختصاص دهم و بکوشم که در این مورد چیزی از قلم نیفتد؟ آیا ایشان می‌توانند منبعی را نشان دهند که در آن، به اندازه کتاب من، انتقاداتی که به حسن کرده‌اند - اعم از درست و نادرست - با این تفصیل گردآوری شده باشد؟ نهایت آنکه من در هر کجا انتقادی را مطرح کردم، اگر هم پاسخی برای آن یافته‌ام آن را آورده‌ام؛ تا هر کس پاسخ را قانع‌کننده یافت بپذیرد و گرنه بداند که چنان انتقادی به حسن کرده‌اند. اگر هم پاسخی برای آنها نیافتم، به ذکر اصل انتقادات اکتفا کردم؛ و شیوه منتقد محقق را - در تألیف کتاب *زندگی و اندیشه فارابی* - که چشم‌پوشی از انتقادات علمای شیعه به فارابی و معرفی او به عنوان یک شیعه زیارت‌نامه‌خوان است، درخور پیروی ندانستم.^{۸۳}

انتقاد به نام کتاب

منتقد محترم فرموده‌اند: برداشت نگارنده این سطور از کتاب، این است که مؤلف محترم، حسن بصری را از پیش، «گنجینه‌دار علم و عرفان» اخذ کرده و مفروض گرفته است. نام کتاب نیز همین را می‌گوید، البته ممکن است کسی بگوید که این تسمیه، در پایان تحقیق صورت گرفته، اما در شکل مکتوب آن، به آغاز آمده است. گرچه اگر این بنده بود و این کتاب، نامش را فقط «حسن بصری» می‌نهاد.^{۸۴}

پاسخ این ایراد را من در جلسه نقد کتاب مطرح کردم و منتقد محترم بدون توجه به آن، مجدداً آن را در اینجا آورده‌اند - هو المسک إن کررتہ یتضوع - و من برای پرهیز از تکرار مطلب، خوانندگان را به *مجله کتاب ماه فلسفه*، ش ۲۵ صص ۶۷ تا ۷۱ بازگشت می‌دهم و به این نکته اکتفا می‌کنم که: اولاً: لازم بود که منتقد محقق، سخنان و تعبیرات ستایش آمیز بسیاری از بزرگترین رجال علم و دین در تاریخ اسلام - اعم از شیعی و سنی و فقیه و فیلسوف و عارف و ریاضی‌دان و ادیب و محدث و مفسر و رجالی و عالم اخلاق - را درباره حسن در نظر بگیرند تا بدانند عنوان گنجینه‌دار علم و عرفان در برابر آنها صفر است - در *مجله کتاب ماه فلسفه*، ش ۲۵، صص ۶۹-۶۸ شماری از این گونه سخنان و تعبیرات را یاد کردیم و این هم گواهی ابن عربی - بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین عرفای اسلام که منتقد محقق نیز وی را بسی ارج می‌نهند: حسن در نزد ما، از امامان اهل طریق الله - جل جلاله - و خود از اهل اسرار و اشارات است.^{۸۵}

ثانیاً؛ منتقد محترم به من ایراد می‌گیرند که چرا بر روی جلد کتاب، و نه در پایان تحقیق و پژوهشی دقیق، حسن را «گنجینه‌دار علم و عرفان» معرفی کرده‌ام و اگر ایشان بودند نام کتاب را فقط «حسن بصری» می‌نهادند، اما از آنجا که می‌دانند این تذکرِ منطقی و حکیمانهٔ ایشان، چندان جدی و درخور اعتنا نیست، بر روی جلد کتاب‌های خود، کاملاً برخلاف آن عمل می‌کنند - از جمله دو کتاب مستطاب زندگی و اندیشهٔ حکیم/ابونصر فارابی و حکمت و هنر در عرفان/ابن عربی؛ و اصلاً به روی خود نمی‌آورند که بر اساس فرمایش متین خودشان، حکیم و اندیشمند بودنِ فارابی و بهره‌مندیِ ابن عربی از حکمت و هنر و عرفان، باید در پایانِ تحقیق و پژوهش اعلام شود، نه بر روی جلد کتاب! ملاحظه می‌فرمایید که یک مدرسِ محترمِ دانشگاه، وقتی حرفِ جدی برای گفتن ندارد، چه سخنانی را به عنوان نقد عرضه می‌کند و تازه باز مدعی می‌شود که انتقادات محکم دیگری هم داشته و از طرح آنها چشم پوشیده^{۸۶} تا من، هم از ایشان سپاسگزار باشم که در حق من لطف فرموده و مبالغه‌های تخفیف داده‌اند؛ و هم خدا را شکر کنم که چه قدر به من رحم کرده است.

انتقاد از شیوهٔ برخورد با شیخ کَشّی

منتقد محترم در ضمن دفاعیات خود از کَشّی فرموده‌اند: «این که حسن قَدَری بوده یا نبوده، و این که رئیسِ قدریان بود و یا نه، بحثی است که باید در فصل مذهب حسن یا دیدگاه‌های کلامی او مورد بررسی قرار گیرد.» ایضاً توصیه فرموده‌اند: «در فصلی مستقل باید نشست و دربارهٔ قدری بودن یا نبودن حسن تحقیق کرد و دیدگاه‌های مختلف و اقوال متفاوت را سنجید.»^{۸۷}

پاسخ: یا للعجب! هرکس کتاب مرا تورق کرده باشد، دیده است که من در فصل مذهب حسن، نزدیک ۱۸ صفحه^{۸۸} را به گفت و گو دربارهٔ چگونگی اعتقاد حسن به قدر اختصاص داده و در این زمینه مطالب فراوانی را به بحث نهاده‌ام، از جمله:

- روایات و سخنان حسن که بزرگان علمای شیعه همچون: شیخ مفید، حمصی، عماد، طبری، سید بن طاوس، کراجکی، شیخ صدوق، شیخ بهایی، ابن شهر آشوب، دیلمی و صدرای شیرازی به نقل از او آورده‌اند.

- ستایش‌های کسانی مانند: شریفین مرتضی و رضی، عبدالجلیل قزوینی، سیدحیدر آملی، قاضی شوشتری و علامه محمدتقی تستری از آرا و سخنان وی در این باره.

- اتهامِ انکارِ قدر که برخی از پیشوایان اهل سنت به حسن زده‌اند و برخوردهایی که به همین دلیل، در حیات او و پس از مرگ وی با او داشته‌اند.

– نسبتِ تذبذب در میان جبریان و قدریان که به استناد سخنی از ابن ابی العوجا (زندیق معروف) به حسن داده‌اند.

– سخنانی که گویند حسن بر وفقِ عقیدهٔ منکران اختیار بر زبان رانده است.

– اختلافاتی که در سخنان حسن، دربارهٔ اعتقاد به اختیار و نفی آن مشاهده می‌شود.

ضمناً در همین فصل و در خلال سخن از چگونگی اعتقاد حسن به تقدیر، بارها به نامهٔ مفصل او در ردّ جبریه اشاره کرده‌ام که ترجمهٔ آن نامه را در ۲۰ ص^{۸۹} آورده‌ام.

با این همه، بسیار جالب است که منتقد محترم، نزدیک ۴۰ صفحه از کتابِ مرا که در فصل مربوط به مذهبِ حسن و اعتقاداتِ کلامی او – و پیوستِ آن فصل – دربارهٔ چگونگی اعتقادِ حسن به قدر اختصاص یافته و از جوانب مختلف آن را به تفصیل به گفتگو نهاده‌ام، ندیده‌اند؛ و وانمود کرده‌اند که من به جای پرداختن به این موضوع در آن فصل، فقط در ذیل سخن از کشی، و به عنوان تصفیه حساب با وی، این موضوع را به صورتی سر و دست شکسته مطرح کرده‌ام.

کشی در نوشته‌های دانشمندان شیعی

منتقد محترم از آنچه من دربارهٔ کشی و تخطئهٔ سخن او در قدری بودن حسن نوشته‌ام، سخت برآشفته‌اند، ولی عنایت نفرموده‌اند که تمام آنچه من در تضعیف منقولات وی آورده‌ام، با استناد به سخنان بزرگ‌ترین رجال‌شناسان و محققان شیعی است و از خود مطلبی جعل نکرده‌ام. این هم عین نوشتهٔ من: از اعصار نزدیک به کشی تا روزگار ما، همواره رجال‌شناسان و محققان بزرگ شیعه – مانند شیخ نجاشی، علامهٔ حلّی، علامه محمدتقی شوشتری، مرحوم آیت‌الله خویی، سیدمحمد صادق بحرالعلوم، سیدمرتضی عسکری – تصریح کرده‌اند که وی – در موارد بسیار – از کسانی روایت می‌کند که گزارش‌های آنان سست است؛ و در کتاب رجال وی اغلاط فراوانی وجود دارد؛ و محدث قمی تصریح می‌کند که رجال وی مشتمل بر اغلاط فراوان است؛ و مرحوم عبدالرحیم ربانی شیرازی از قول نجاشی و علامهٔ حلّی، با لحنی تأیید آمیز آورده است که کشی در موارد بسیار، از کسانی روایت می‌کند که گزارش‌های آنان سست است؛ و مرتضی عسکری پاره‌ای از گزارش‌های او را که از بافته‌های دشمنان شیعه – و بلکه اسلام – است، و جز افسانه نامی بر آن نتوان نهاد نقد کرده است. همچنین علامه محمدتقی شوشتری، بارها تحریفاتی را که در اخبار کشی روی داده برشمرده؛ و تصریح می‌کند که افزون بر تصحیفاتی که در مرحلهٔ نسخه‌برداری از کتاب او در آن واقع شده، خود وی اشتباهاتی کرده است. مرحوم آیت‌الله خویی نیز روایتی از کشی – که در آن، قول و عملی بسیار زشت را به زراره (از بزرگوارترین اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام) منسوب داشته – نقل

کرده و می‌نویسد: «از کشی و شیخ بی‌نهایت در عجبم که این روایت ابلهانه و بی‌خردانه را، که هیچ تناسبی با مقام عظیم زراره ندارد و قطعاً دروغ است، نقل کرده‌اند - آن هم روایتی که همه راویان آن مجهول‌الیهویه‌اند.»

باری با عنایت به آنچه علمای بزرگ شیعه درباره کشی گفته‌اند، در مقام تعارض میان کلام وی با داوری سیدین شریفین رضی و مرتضی (که حسن را از عدلیه - و مخالف با قدریان - شمرده‌اند، نمی‌توان او را بر آن دو ترجیح داد.

آنچه را هم دیگر علمای بزرگ شیعه (عبدالجلیل قزوینی، ابن شهر آشوب، سید بن طاوس، سیدحیدر آملی، شیخ بهایی، قاضی شوشتری، حسن بن ابوالحسن دیلمی، محمدتقی شوشتری و...) در تأیید سخنان حسن در تخطئه جبر و قدر، و در ستایش از آرای وی در این باب گفته‌اند و آنچه با استفاده از اقوال و منقولات وی در اثبات معتقدات شیعه نوشته‌اند، در این کتاب (حسن بصری) آورده‌ام؛ و آن گاه روشن است که در برابر این همه، گزارش بی‌مستند کشی - در این باب که حسن رئیس قدریان است - اصلاً در خور عرضه نیست؛ چه رسد که به آن استناد شود.

افزون بر این، در فصل مربوط به «مذهب حسن» این نکته را روشن کرده‌ام که متهم ساختن حسن به پیروی از مذهب قدریان، نخست کار کسانی بود که نمی‌توانستند در میان اعتقاد به تقدیر الهی در مورد اعمال انسان، با نفی آزادی و اختیار آدمی در اعمال خود فرق بگذارند؛ و آن دو را لازم و ملزوم یکدیگر می‌انگاشتند؛ و لذا گروهی از آنان با تمسک به اینکه حسن، در مورد اعمال انسان معتقد به تقدیر الهی بوده، او را منکر آزادی و اختیار آدمی در اعمال خود گرفته و قدری به معنی جبری شمرده‌اند؛ و گروهی دیگر با تمسک به اینکه حسن، انسان را در اعمال و رفتار خود آزاد و مختار می‌شمرده، او را منکر تقدیر الهی در مورد اعمال و رفتار آدمی و قدری به معنی تفویضی می‌انگاشتند؛ و خلاصه ناآگاهی داوران از موضع شیعه در باب جبر و تفویض، موجب شد که هر کدام حسن را قدری به معنایی که خود نمی‌پسندیدند، شمردند؛ و در میان شیعیان نیز کسانی از ناقلان اخبار - مانند کشی - که در مسائل کلامی و فکری ورزیده و مبرز نبودند، تحت تأثیر آرای آن داوران قرار گرفته و حسن را قدری شمردند - بی‌توجه به آن همه روایات و سخنان منقول از حسن که در تخطئه مبادی قدریان و در مذمت این فرقه است و شماری از آنها را در جای دیگر (از کتاب حسن بصری) آورده‌ام؛ و این هم یکی دیگر که حمصی عالم بزرگ شیعی به روایت از حسن و او از حذیفه نقل کرده است: رسول (ص) گفت: قدریه و مرجئه، به زبان هفتاد پیامبر لعنت شده‌اند. گفتند: ای رسول خدا! قدریان کیان اند؟ گفت: گروهی‌اند که می‌پندارند خداوند پاک، مقدر فرموده ایشان معصیت کنند؛ و آن گاه ایشان را به خاطر معاصی‌شان کیفر می‌دهد.^{۹۰}

این بود تمام آنچه من در پاسخ به کلام کُشّی که حسن را رئیس قَدْرَیان خوانده نوشته‌ام. حالا منتقد گرامی بفرمایند که به کجای آن ایراد دارند؟

جالب آن که منتقد محقق به این نکته دیگر نیز عنایت داشته‌اند که من پس از نقل اقوال محققان و رجال شناسان بزرگ در تضعیف گزارش‌های کُشّی، در مقام دفاع از شخص وی برآمده و با توضیحاتی که گمان نمی‌رود قبلاً به نظر کسی رسیده باشد، ایرادات منتقدان به وی را دفع کرده‌ام. بنگرید: آنچه در پاسخ به گزارش‌های کُشّی که حاکی از قَدَری بودن حسن است گفتیم، مبتنی بر این فرض است که وجود گزارش‌های مزبور در رجال کُشّی، مستلزم اعتقاد کُشّی به محتوای آنهاست. اما حقیقت آن که صرفاً با انگشت نهادن بر گزارش‌هایی که او در رجال خود، و شیخ طوسی در گزیده رجال وی، در معرفی هریک از راویان آورده‌اند، نمی‌توان نظر آن دو را دربارهٔ راوی مزبور دریافت. زیرا گزارش‌های مزبور، در مورد بسیاری از راویان، به اندازه‌ای پُر از تناقض و اسنادهای ناسازگار با یکدیگر، و بعضاً مشتمل بر نسبت‌های نارواست که حتی فردی با شعور متوسط نیز نمی‌تواند پذیرای همهٔ آنها باشد؛ چه رسد به علمایی در مرتبهٔ کُشّی و طوسی. به عنوان نمونه ۲۵ روایت در نکوهش زراره را در نظر بگیرید که در کنار روایات مشتمل بر ستایش از او، در رجال کُشّی و گزیدهٔ آن به قلم شیخ طوسی آمده است؛ و پاره‌ای از آنها به اندازه‌ای زشت بوده که مرحوم آیت‌الله خویی، کُشّی و طوسی را به خاطر نقل آنها، سخت مورد انتقاد و اعتراض قرار داده است؛ و این برخورد ایشان، ظاهراً از آن جهت است که تصور کرده‌اند عمل کُشّی و طوسی در نقل گزارش‌های مزبور، به معنی تأیید صحت آنهاست. در حالی که هیچ شیعی عامی هم نمی‌تواند آن همه گزارش‌های ضد و نقیض و بعضاً مشتمل بر توهین به پیشوایان و رجال بزرگ شیعه را صحیح بشمارد؛ و نقل آنها نیز صرفاً به منظور گردآوری گزارش‌های پراکنده و حفظ آنها از خطر فراموشی بوده؛ تا بعدها آیندگان به بررسی آنها بنشینند؛ و صحیح و سقیم را از یکدیگر جدا کنند؛ و چگونگی استفاده از هر کدام را - از غث و سمین - در جای خود معین نمایند؛ و اگر این توجیه را نپذیریم، و آنچه را در گزیده رجال کُشّی به قلم شیخ طوسی در باب حسن بصری آمده، برای آگاهی از داوری شیخ در این مورد کافی بدانیم، با این تناقض چگونه کنار بیاوریم که شیخ طوسی در مقدمهٔ تفسیر کبیر خود تبیان، حسن را دومین مفسری می‌شمارد که طریقه‌ای ستوده و مذهبی پسندیده داشته است؛ و در مجلّلات دهگانهٔ کتاب مزبور - و به تبع آن در تفسیر مجمع‌البیان طبرسی - حسن یکی از دو نفری است که برای درک معانی آیات مبارکات قرآنی، بیش از همه، به اقوال و روایات آن دو استناد می‌شود؟^{۹۱}

با این مقدمات، آن همه هیاهویی که منتقد محترم به عنوان دفاع از کُشّی به راه انداخته‌اند، چه محلی از اعراب دارد؟ اگر هم ایشان به شیوهٔ من در سست شمردن روایات کُشّی اعتراض دارند که

اولاً من در این مورد جز نقل سخنان و گواهی‌های محققان و رجال شناسان بزرگ شیعه کاری نکرده‌ام و ایشان بروند و پاسخ اعتراض‌های خود را از آنان بگیرند.

ثانیاً: آیا منتقد محقق جرأت دارند پاره‌ای از روایات کشی - از جمله روایت بسیار سخیف وی درباره زراره را که مرحوم آیت‌الله خویی به نقل آن اعتراض کرده - حتی به عنوان خبری محتمل الصدق و الکذب، بر زبان بیاورند یا در مقاله خود نقل کنند؟ اگر پاسخ مثبت باشد، من تمام اعتراضات محققان شیعه به گزارش‌های کشی را به سینه دیوار می‌کوبم و زیر علم مبارک ایشان به دفاع از روایات وی سینه می‌زنم.

ثالثاً: آیا منتقد محقق می‌دانند که آنچه کشی به نقل از فضل بن شاذان در نکوهش حسن نقل کرده، به روایت از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری است که مرحوم آیت‌الله خویی، تمام وجوهی را که در باب اعتبار روایات او گفته‌اند نقل کرده و مردود شمرده و می‌نویسد: «درست آن است که وی مورد اعتماد نیست.»^{۹۳}

این نیز ناگفته نماند که منتقد محترم، در جلسه نقد کتاب حسن بصری مدعی شدند که مقصود علما از وجود اغلاط در کتاب کشی، اغلاط چاپی و کتابتی است^{۹۴} و پاسخ این ناچیز هم این بود که هر طلبه مبتدی وقتی به کتب تراجم و رجال که قبلاً نام بردم مراجعه می‌کند، تصریحات علما به وقوع اشتباهات در متن کتاب - آن هم اشتباهات و خطاهایی بسیار شنیع و فجیع - را نمی‌تواند انکار کند. اینک منتقد محترم به نسخه کتاب کشی که به تصحیح عالم بزرگ مرحوم آقا شیخ حسن مصطفوی کتابت و طبع شده مراجعه فرمایند؛ و پس از ملاحظه آن همه روایات لاطائل - از جمله روایتی که فریاد آیت‌الله خویی را درآورده (در ص ۱۵۹) بفرمایند که این خطاها هم به گردن کاتب است یا اغلاط چاپی است؟

با وجود تذکار این نکات در جلسه نقد کتاب، منتقد محترم در مقاله خود نیز نخستین سخنان در دفاع از کشی این است که: «مراد محدث قمی از «اغلاط» اغلاط کتابتی است در نسخه‌ای که در اختیار او بوده - خواه نسخه خطی و یا چاپ سنگی - و نه اغلاط محتوایی.»^{۹۵} که پاسخ این ادعا را از همانچه گفتیم می‌توان گرفت و این هم داوری نجاشی - معتبرترین رجال شناس متقدم شیعه - درباره کتاب کشی: فیه اغلاط کثیره.^{۹۶}

دلیل گفت و گو از قدری نبودن حسن در ذیل سخن از کشی

این که من در ذیل سخن از کشی به قدری نبودن حسن اشاره کرده‌ام، به دلیل سخن کشی است که حسن را رئیس قدریان شمرده^{۹۷} و من ضمن پاسخگویی به وی، بارها برای تفصیل مطالب

به «فصل مربوط به مذهب حسن» و به پیوست آن فصل بازگشت دادم. اما منتقد محقق برای آن که هرچه بیشتر ایراد بگیرند، آن فصل و پیوست آن (یعنی قریب ۴۰ صفحه از کتاب) را با کلیه ارجاعات مربوط به آنها در ذیل گفت و گو از کشی، نادیده انگاشته و اشکال کرده‌اند که چرا بحث قدری نبودن حسن، در فصل مربوط به مذهب او طرح نشده است؟

این نیز که نوشته‌ام «کشی جز مثنی روایات صحیح و سقیم سرمایه‌ای نداشته» اگر درخور ایراد است، منتقد محقق بر من منت بگذارند و بفرمایند که وی در چه رشته‌ای تبحر داشته؟ و آیا فقیه بوده؟ متکلم بوده؟ مفسر بوده؟ عالم اخلاق بوده؟ عارف بوده؟ ادیب بوده؟ مورخ بوده؟ حکیم بوده؟ و آیا جز همین کتاب مشتمل بر مثنی روایات - که نظر علمای بزرگ را درباره آنها آوردیم - اثری از او در دست هست که جایگاه علمی او را تأیید نماید؟

دلیل منتقد محقق بر شیعی نبودن حسن

منتقد محترم از آنجا که به هدفی جز کشمکش‌های فرقه‌ای نمی‌اندیشند، بنا را بر این گذاشته‌اند که یگانه هم و غم این ناچیز برای تألیف کتاب حسن بصری، اثبات تشیع این مرد بوده است و - با چشم بستن بر آن همه تحلیل‌های گوناگون کتاب در موضوعات مختلف که ارتباطی با تشیع ندارد - زمین و آسمان را به هم دوخته‌اند تا ثابت کنند که حسن مخالف تشیع بوده است و برای نمونه: نظریه منسوب به حسن در برتری فرشتگان بر پیامبران که به گفته ایشان با اجماع شیعه مخالف است و فضل بن شاذان در رساله‌ای مستقل این نظریه را تخطئه کرده است^{۹۷} و البته این مطلب را از خود من گرفته‌اند. ولی ایشان چشم خود را بر دهها مورد مخالفت علما و بزرگان شیعه با آنچه ایشان «اجماع علمای شیعه و ضروریات تشیع» می‌شناسند، بسته‌اند و نمی‌دانند که اختلاف نظر منسوب به حسن در این باره و مواردی نظیر آن، در برابر آن گونه مخالفت‌ها چیزی نیست و از آن میان:

عمل به قیاس که به کسانی همچون فضل بن شاذان، یونس به عبدالرحمن، ابن جنید و شیخ طوسی نسبت داده می‌شود. با این که مبعوض و مذموم بودن قیاس در مذهب شیعه، نه تنها مستند به اجماع فقهای شیعه، که احادیث وارده در تخطئه آن مافوق تواتر است و حتی در روایات متعدد، از آن به عنوان شیوه‌ای شیطانی و اهریمنی یاد شده است.^{۹۸}

عقیده به جسمانیت و مرئی بودن خدا که شیخ مفید به هشام بن حکم نسبت می‌دهد.^{۹۹} مخالفت شیخ طوسی با نظریاتی که خود او در مورد آنها ادعای اجماع کرده و شمار آنها چندان زیاد بوده که شهید ثانی کتابی مستقل در تشریح آنها تألیف نموده که در حقیقت ردیه‌ای است بر تمام اجماعات منقوله و تخطئه کسانی که در باب آن گفت و گو می‌کنند.^{۱۰۰}

نظریهٔ شیخ صدوق دربارهٔ سهو النبی و تحریم شهادت به ولایت در اذان و اقامه؛ آن هم با نثار لعنت و نفرین بر مخالفان خود در این دو مورد و متهم کردن آنان به غلو و گمراهی.^{۱۰۱}

آنچه شریف مرتضی علم الهدی، تمامی علمای شیعهٔ قم تا پیش از شیخ ابوجعفر صدوق را به آن متهم می‌نماید و معتقد است که همگی آنان جبری مذهب بوده‌اند و خدا را شبیه خلق می‌انگاشته‌اند^{۱۰۲} و لازمهٔ این نسبت آن است که علمای بزرگی همچون پدر شیخ صدوق (صدوق اول ابوالحسن علی) زکریا بن آدم، علی بن ابراهیم قمی، عبدالله بن جعفر حمیری، احمد بن اسحق قمی، محمد بن حسن بن احمد بن ولید، سعد بن عبدالله اشعری، محمد بن حسن صفار همگی جبری مذهب بوده باشند و خدا را شبیه خلق انگارند.

نیز آنچه شریف مرتضی به هشام بن حکم و هشام بن سالم - هر دو از اصحاب معتمد امامین صادق علیه السلام و کاظم علیه السلام - و یونس بن عبدالرحمن - از اصحاب بزرگوار و دانشمند امامین کاظم علیه السلام و رضا علیه السلام - و علی بن اسمعیل بن میثم - از بزرگترین متکلمان متقدم شیعی - نسبت می‌دهد و تصریح می‌کند که همگی اینان معتقد بوده‌اند خدا در جایی هست و در جایی نیست و حرکت می‌کند و انتقال‌پذیر است.^{۱۰۳}

فتوای صریح حذیفه صحابی صاحب سرّ پیامبر(ص) و یکی از ارکان اربعهٔ شیعه در این باره که «روزه دار می‌تواند تا طلوع آفتاب بخورد و بیاشامد.» که مخالفت این فتوی با اجماع قاطبهٔ علمای شیعه و کلیهٔ احادیث اهل بیت تردیدناپذیر است.^{۱۰۴}

آنچه شیخ مفید به دو گروه از شیعیان امامی نسبت می‌دهد که گروه اوّل معتقد بوده‌اند تمامی پیامبران از تمامی امامان ما برترند و گروه دیگر معتقد بوده‌اند که پیامبران اولوالعزم از امامان ما برترند.^{۱۰۵}

آنچه ابن شهر آشوب به علمای شیعه نسبت می‌دهد که به موجب آن: معراج صرفاً سفری اعجاز‌آمیز از مسجدالحرام به مسجدالاقصی در طول یک شب بوده، نه به آسمان‌ها - آن گونه که در روایات آمده است^{۱۰۶} که این نسبت هرچند به کثیری از علمای شیعه - خاصه متأخران - درست نیست، اما از نوشتهٔ ابن شهر آشوب می‌توان دریافت که کسانی از علمای شیعه (که خود وی نیز از آنان بوده؟) همین نظر را داشته‌اند. از آنچه وی در *متشابهات القرآن* (ج ۲، ص ۱۱) نوشته نیز بر می‌آید که به عقیدهٔ او، آنچه قرآن دربارهٔ معراج به آن گواهی می‌دهد، فقط سفر از مسجدالحرام به بیت المقدس است و بقیهٔ ماقع را با ملاحظهٔ اخبار باید معلوم کرد.

اینک منتقد محقق بفرماید که عقیدهٔ منسوب به حسن بصری دربارهٔ برتری فرشتگان بر پیامبران، چه قدر ضدّ شیعی‌تر از این نسبت‌هایی است که به علما و بزرگان نامبرده داده شده، و وقتی

نامبردگان را به صرف چنین نسبت‌هایی که به آنان داده‌اند، نمی‌توان مخالف شیعه قلمداد کرد، چگونه حسن را به جرم عقیده مزبور از میان شیعیان طرد می‌کنند؟

پاسخ منتقد محقق

منتقد محترم به جای توجه به آن همه مخالفت‌های علمای شیعه با آنچه «اجماعات و ضروریات تشیع» می‌خواند، نظر شیخ صدوق دربارهٔ سهوالنبی را یک استثنا در کل تاریخ کلام شیعی تلقی کرده و آن را سهوالصدق نامیده و «آن هم برای این بوده که معلوم باشد که (صدق) معصوم نیست.» در دنباله نیز قیاس حسن به صدوق را مع‌الفارق شمرده‌اند، به این دلیل که تشیع صدوق مسلم است و از آن حسن مشکوک^{۱۷} و این بدان معنی که اگر ایشان در تشیع کسی تردید نداشتند، هر گونه عقیده و عملی بر خلاف ضروریات تشیع و اجماعات علمای شیعه در آن فرد سراغ کنیم، منافاتی با شیعه بودن وی ندارد. ولی اگر حضرت ایشان تشیع کسی را نپذیرفتند و او را متهم به پیروی از مذاهب دیگر فرمودند، آن گاه کوچکترین مخالفتی با اجماعات علمای شیعه از ناحیهٔ او را باید برهانی قاطع بر نفی تشیع وی دانست! اما حالا از کی نظر ایشان قول فصل و فصل‌الخطاب شده؟ این را توضیح نداده‌اند؛ و نیز روشن نکرده‌اند که با وجود تصریح کسانی همچون علامهٔ مجلسی و ملا محمد طاهر قمی به مخالفت معتقدات و عملکردهای فارابی با مهم‌ترین مبانی تشیع و بلکه اصل اسلام، چگونه ایشان بر شیعی بودن وی اصرار دارند؟ نیز مگر ایشان نمی‌دانند که فقیه بزرگ شیعی ابن ادریس، شیخ طایفهٔ امامیه ابوجعفر طوسی را به دلیل شیوهٔ وی در استنباط احکام، به تبعیت و پیروی از مذهب شافعی متهم می‌دارد^{۱۸} و همان مامقانی که منتقد محترم شیوهٔ وی را با صفاتی همچون: بسیار دقیق و علمی و روشمند - آن گونه که از یک رجال‌شناس متبحر و منصف انتظار می‌رود^{۱۹} می‌ستایند، آری مامقانی، در همان راستای اتهام پیروی از شافعی که ابن ادریس به شیخ الطایفه می‌زند، به همان دلیل نیز - از زبان ابن ادریس - دشنام‌های بسیار زشتی نثار شیخ بزرگوار می‌کند که لازم بود منتقد محترم برای اثبات مدعیات خود در ستایش مامقانی، آنها را نیز در کنار ستایش‌های کذایی بیاورند؛ و البته این ناچیز، قلم ابن ادریس را منزّه‌تر از آن می‌داند که به چنان کلماتی آلوده شده باشد، و آنچه را مامقانی به عنوان دشنام از زبان وی نقل کرده، یقین دارد که به دروغ به او نسبت داده شده؛ و عمل مامقانی در نقل آن را حاکی از کمال ساده لوحی وی در قبول هر گزارش و اخذ مطلب از هر منبعی - بدون نقد و بررسی آن - می‌داند که بدون مراجعه به کتاب ابن ادریس (السرائر) مدعی شده آن دشنام در آن کتاب هست^{۲۰} و به اندازه‌ای هم از تاریخ بی‌خبر بوده که نمی‌دانسته ابن ادریس (متولد در سال ۵۴۳ هـ) خواهرزادهٔ شیخ طوسی (در گذشته به سال ۴۶۰ هـ)

نمی‌تواند باشد و علی القاعده، دایی نمی‌تواند ۸۳ سال قبل از تولد خواهرزاده مُرده باشد. اما به هرحال جای این سؤال از منتقد محقق هست که اگر صرفِ متهم شدن فردی به پیروی از مذهبی جز تشیع را کافی می‌دانند که مخالفت او با پاره‌ای ضروریات تشیع و اجماعات علمای شیعه را همچون چماقی بر فرق وی بکوبند، لطفاً نظر خود را بفرمایند که متهم شدن شیخ طوسی به تبعیت از مذهب شافعی و در کنار آن نیز شیوهٔ او در مخالفت‌های گسترده با اجماعات علمای شیعه و استفادهٔ گسترده از قیاس^{۱۱۱} نیز متهم شدن هشام بن حکم به پیروی از مذهب مجسمه، و متهم شدن تمامی علمای قم که پیش از ابوجعفر صدوق بوده‌اند به پیروی از مذاهب جبریه و مشبّهه^{۱۱۲} که لازمهٔ آن شیعی نبودن بسیاری از بزرگانی است که برخی را قبلاً نام بردیم و منتقد محترم هیچ تردیدی در تشیع آنان ندارند، چه توجیهی دارد؟ نیز نظر خود را دربارهٔ این چند جمله از کتاب سیدمرتضی بفرمایند: در میان راویان و ناقلان احادیث ما، کسانی معتقد به قیاس بوده‌اند؛ و در استنباط احکام دین آن را حجت می‌شمرده‌اند - همچون فضل بن شاذان و یونس بن عبدالرحمن و جماعتی شناخته شده؛ با این که بدون شک، اعتقاد به صحتِ قیاس در دین، کفر است و با هیچ یک از مراتب عدالت سازگار نیست^{۱۱۳} آن‌گاه منتقد محترم، این گونه داوری‌ها را (آن هم از سوی یکی از دو سه عالم طراز اول شیعه - مشایخ ثلاثه) دربارهٔ دو تن که اولی از اصحاب جلیل القدر امامین هادی و عسکری - علیهما السلام - بوده و امام عسکری علیه السلام بارها بر او رحمت فرستاده؛ و دومی از اصحاب بزرگوار و دانشمند امامین کاظم و رضا علیهما السلام بوده، آری داوری شریف مرتضی در مورد این دو تن را مقایسه فرمایند با داوری‌های همو دربارهٔ حسن بصری که در همین گفتار بدان خواهیم پرداخت تا بدانند که احکام کلیشه‌ای ایشان، چه تبعاتی می‌تواند داشته باشد.

باری هر منصفی می‌پذیرد که اگر شیعی نبودن حسن، دلایلش همانها باشد که منتقد محترم ارائه می‌دهند، با آن گونه دلایل می‌توان بسیاری از بزرگانی را هم که در نظر ایشان مسلماً شیعی‌اند ضد شیعی شمرد و: گر حکم شود که...

انتقاد به شیوه برخورد با ستایشگران و نکوهشگران حسن

منتقد محقق، برای اثبات این دعوی که من حسن را معیار حق و باطل گرفته‌ام، وانمود فرموده - اند که هر کسی حسن را ستوده، من بسی بیش از حدّ وی به او حرمت نهاده‌ام و او را ستوده‌ام؛ و هر کس حسن را نکوهش کرده، من به ناحق وی را تحقیر و تضعیف کرده‌ام^{۱۱۴} ولی برای اثبات بطلان ادعای ایشان، کافی است به این نمونه توجه فرمایید که من گزارش‌ها و داوری‌های نکوهش‌آمیز مجلسی دربارهٔ حسن را بیش از گزارش‌ها و داوری‌های هر کس دیگری به بوتۀ نقد سپرده‌ام و

نزدیک ۴۰ صفحه و شاید بیشتر را به آن اختصاص داده‌ام^{۱۱۵} و در عین حال، در غالب موارد از وی با عنوان تجلیل‌آمیز «علامه» و «مرحوم» و یک جا با عنوان «محدث علّامه و نقّاد و خرده‌بین» و از کتاب او به عنوان «جامع‌ترین کتاب حدیث شیعه» یاد کرده‌ام^{۱۱۶} و پیش از آغاز به نقد روایات وی، سخنان استادام علامه ابوالحسن شعرائی را نقل کردم که: «مرحوم مجلسی با دقت و بصیرت و شجاعتی درخور ستایش، کلیهٔ احادیث کتاب کافی را مورد نقادی و بررسی انتقادی قرار داده و با دیدی ریزبین و تیزبین و نکته‌یاب، اگر در سلسله سند حدیثی حتی یک نفر غیرموجه و غیر معتمد و حتی ناشناس بوده، آن حدیث را ضعیف قلمداد کرده»^{۱۱۷}

همچنین آنچه را منتقد محقق، تجلیل و تکریم ستایشگران حسن پنداشته و بر سر آنها معرکه برپا کرده، از قبیل همان سخنانی است که من در مقام معرفی نکوهشگران حسن نوشته‌ام. مثلاً این نکته که: حسن بن ابوالحسن دیلمی (از ستایشگران حسن) با فخرالمحققین که در سال ۷۷۱ هـ در گذشته معاصر بوده^{۱۱۸} برای این مطرح شده است که روشن شود حسن دیلمی حدوداً در چه تاریخی می‌زیسته است؟ زیرا من با ناآگاهی از تاریخ تولد و وفات او ناگزیر بوده‌ام یکی از علمایی را که با وی معاصر بوده و تاریخ وفاتش را می‌دانسته‌ام نام ببرم؛ و این کار هیچ گونه تکریم و تجلیلی در بر ندارد تا در خور اعتراض باشد. چنانکه در مقام معرفی شیخ کشی نیز - با وجود همهٔ اهتمام به نقد روایات وی (و به قول منتقد محقق در تضعیف و تحقیر وی) - نوشته‌ام: وی از رجال نویسان متقدم و به لحاظ زمانی هم طبقهٔ کلینی (م ۳۲۹ هـ) بوده^{۱۱۹} اینک چگونه است که منتقد ارجمند، آنچه را من در مورد حسن دیلمی نوشته‌ام، تجلیل و تکریم انگاشته‌اند، ولی جمله‌ای مشتمل بر همان مضمون در مورد کشی را ندیده گرفته و مدعی شده‌اند که برخورد من با این دو (یکی ستایشگر و دیگری نکوهشگر حسن) تبعیض‌آمیز بوده است؟ ایضاً چگونه ایشان انتقادات من به فضل بن شاذان را (که یکی از نظریات حسن را مردود شمرده) ملاحظه کرده‌اند، ولی ستایش‌های من از همین مرد، به نظر شریف ایشان نرسیده است - از جمله آنچه در ص ۵۹ نوشته‌ام و او را «از اصحاب جلیل‌القدر ائمه» خوانده‌ام؛ نیز آنچه در ص ۴۵۰ نوشته‌ام: فضل بن شاذان از اصحاب جلیل‌القدر امامین هادی و عسکری علیهما السلام که امام عسکری بارها بر او رحمت فرستاد.

ایضاً: منتقد محقق، عنوان «از مشهورترین رجال شیعه در عصر ما» که من مرحوم محمدتقی جعفری را با آن یاد کرده‌ام (بدون یک کلمه کم و زیاده!) مصداقِ اعمال تبعیض و غرض‌ورزی در تکریم و تجلیل ستایشگران حسن شمرده‌اند!^{۱۲۰} در حالی که این عنوان، فقط حاکی از شهرت و معروفیت آن بزرگوار است و دلالتی بر فضیلت‌ها و کمالات ایشان ندارد؛ در حالی که عماد طبری - از مخالفان سرسخت حسن - را این گونه یاد کرده‌ام: از علمای نامی شیعه در سدهٔ هفتم^{۱۲۱} و ایراد

منتقد محقق به چگونگی برخورد من با مرحوم جعفری، مرا بر آن می‌دارد که خدا را شکر کنم که آن دانشمند را با القاب و عناوینی که عموماً ایشان را با آن یاد می‌کنند (علامه، فیلسوف و...) نستودم و گرنه چه بازخواست‌ها و بازپرسی‌ها و محاکمه‌ها در انتظارم بود!

بقیه ایرادات منتقد محقق به شیوه من در برخورد با ستایشگران و نکوهشگران حسن را نیز به موارد یاد شده قیاس فرمایید؛ زیرا دریغ از وقت گرانهای خوانندگان که بیش از این بر سر دعوای کودکانه - که ارتباطی هم با حسن ندارد - به هدر رود.

در خاتمه این قسمت و پیش از آنکه از سوی منتقد محقق متهم شوم که به دلیل مخالفتشان با حسن، درصدد تضعیف و خدای ناکرده تحقیر ایشان برآمده‌ام، با کمال اخلاص و از صمیم قلب اعلام می‌دارم که من ایشان را در کلیه علوم اولین و آخرین و خاصه در دانش‌های اسلامی، - تفسیر، حدیث، فقه، اصول، رجال، سیره ائمه، تاریخ اسلام، فلسفه، کلام، منطق، عرفان و... - وحید عصر و فرید دهر می‌دانم؛ و ایرادی هم که به ایشان دارم، نه از بابت قلتِ معلوماتِ ایشان، بل از این جهت است که چرا در مقام نقد نویسی، با همه دانش و فضیلت خود وداع گفته و در جای آن بر و بچه‌های هوچی نشسته‌اند که در پشت صحنه، با ساز ایشان دست‌افشانی و پایکوبی می‌کنند؟ آن هم به گونه‌ای که - از باب مثال - دلایلشان در تخطئه اشتغال حسن به تفسیر قرآن، با آنچه خودشان در تبیین ستایشگرانه آرای تفسیری ابن عربی افاضه فرموده‌اند صد در صد متناقض است؟^{۱۳۲}

تحریف در نقل از نوشته من

در کتاب حسن بصری (صص ۳۳۳-۳۳۴) آمده است: ابن مسکویه در ستایش حسن بصری می‌نویسد: اگر یاران رسول (ص) محضر حسن را درک می‌کردند به او نیازمند بودند - با آن که پدرش از اسیران جنگی و خود او وقتی متولد شد برده بود؛ و بعدها در جرگه موالی درآمد. ابن مسکویه، بسیاری از سخنان حکیمانه و توصیه‌های اخلاقی حسن را آورده؛ و از وی با دعای رحمة الله علیه یاد کرده؛ و پس از نقل سخنی از وی می‌نویسد: بدان که این کلام، با وجود قلتِ حروف، معانی بسیاری در بردارد؛ و هم فصیح است و هم شرایط بلاغت، به تمام و کمال در آن رعایت شده است.

منتقد محترم، از همه آنچه من نوشته‌ام فقط یک جمله را دیده و از قول من می‌نویسد «ابن مسکویه در کتاب الحکمة / الخالدة، بسیاری از سخنان حکیمانه و توصیه‌های اخلاقی حسن را آورده»

سپس ایراد گرفته‌اند که «در همین کتاب الحکمة / الخالدة، از معاویه، ابوحنیفه و حجاج نیز سخنان حکیمانه نقل شده است» و این یعنی: همان گونه که نقل سخنان معاویه و حجاج، دلیل بر آن نیست

که ابن مسکویه ستایشگر آن دو است، نقل سخنان حسن نیز...، که به راستی باید به دقت و صداقت منتقد محقق آفرین گفت! آخر آقای عزیز! شما که گویا کتاب‌ها در علم اصول فقه ترجمه فرموده‌اید و در این دانش نیز مثل همه معارف دیگر استنادید، چگونه قیاس مع الفارق را تشخیص نمی‌دهید و در استدلال‌های خود از آن بر حذر نیستید؟ چگونه نفهمیده‌اید که معرفی ابن مسکویه به عنوان ستایشگر حسن، تنها به این دلیل نبوده که سخنانی از حسن نقل کرده تا بگویید این به آنچه از قول معاویه و حجاج نقل کرده در! بلکه استناد من، به ستایش‌های ابن مسکویه از حسن و دعای وی در حق او بوده که نمونه‌های آن را آوردم و شما آن را ندیده انگاشتید تا مثل دیگر موارد، دلیلی بی‌پایه و مهمل را به نام من عرضه فرمایید و سپس با قدرت علمی و منطق بی‌نظیر خویش در مقام نقض آن برآیید و از همه - خاصه کسانی که برایتان آفرین نامه‌ها تألیف کرده‌اند - احسنت و مرحبا بگیرید - بی‌آنکه فکر کنید دنیا به نوشته‌های شما ختم نمی‌شود و کسانی با مراجعه به کتاب من، از استدلال من و شیرین کاری شما در نقل و نقد آن آگاه خواهند شد.

منتقد محترم، عمل به شیوه مرضیه «حذف بخشی از سخن و تخطئه صاحب سخن با استناد به بخشی دیگر» را همواره در مد نظر داشته‌اند و در نتیجه بارها با حذفِ الا الله از کلمه توحید، احکام دلخواه خود را صادر کرده‌اند. از باب نمونه: من درباره استفاده علمای شیعه از اقوال تفسیری حسن بصری و شاگرد او قتاده نوشته‌ام: «به تصریح شیخ طوسی در مقدمه تفسیر تبیان، حسن و شاگرد او قتاده، دومین و سومین نفر از چهار مفسری هستند که در تفسیر قرآن، طریقه‌ای ستوده و محمود و مذهبی پسندیده و ممدوح داشته‌اند؛ و در متن تبیان - و نیز در مجمع‌البیان که تهذیب آن است - حسن و قتاده دومین و سومین مفسری هستند که برای تبیین مفاهیم قرآنی و تشریح آیات کتاب خدا، بیش از همه مفسران به اقوال ایشان استناد می‌شود.»^{۱۲۳} و منتقد محقق، با چشم بستن بر آنچه من از قول شیخ طوسی در ستایش از طریقه ستوده و محمود، و مذهب پسندیده و ممدوح حسن آورده‌ام، در پاسخ فرموده‌اند: مگر در تفاسیر شیعی، همانند مجمع‌البیان طبرسی، از عایشه، عمر بن خطاب، قتاده، عکرمه، مجاهد، ابوهریره، ابوموسی اشعری و امثال آنها این همه اقوال تفسیری نقل نشده است؟^{۱۲۴} و به این گونه نقد و ارزیابی، می‌گویند منصفانه و بی‌غرضانه و غیر گزینشی! جداً که دست مریزاد!

انتقاد از شیوه برخورد با فیض کاشانی و سید نعمه الله جزایری

منتقد محقق می‌نویسند: جامعیت و عظمت مقام علمی فیض، و ارادت او به اهل بیت علیهم السلام و عشق او به امام‌مان (؟) علیه السلام جای انکار ندارد. کارنامه فکری و سلوک عقلی او،

حرکتی هوشمند را ترسیم می‌کند که در آن، چرخشی از عقلیات به نقلیات را نشان می‌دهد. وی حسن بصری را منافق و دشمن امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌داند؛ به همین جهت بدون مطالعه و بررسی دقیق و تقریباً غیرمستند، در این کتاب (حسن بصری) به گونه‌ای معرفی شده که از حسن بصری بهره‌های فراوان برده و با او مخالفت کرده؛ یعنی نمک خورده و نمکدان شکسته است: «این محدث نامی و اخباری مسلک که گرایش‌های عرفانی هم دارد، با وجود مددهایی که در تبیین مفاهیم دینی مانند اعراف و صراط و صور از حسن گرفته، و با وجود بهره‌های فراوانی که به تبع غزالی، در المحجة/البیضاء از اقوال و روایات حسن برده، حسن را با عنوان منافق و دشمن امیرالمؤمنان علیه‌السلام یاد کرده است.»

سید نعمه‌الله جزایری نیز از جمله مخالفان حسن است؛ در این کتاب به طور مستقل به او پرداخته نشده، اما در همان فصل بیست و یکم به مناسبت، از او چنین یاد شده است: «صاحب روضات، مطلبی را از قول سید نعمه‌الله جزایری - اخباری ضد مجتهدین - نقل می‌کند که وی در ضمن آن، سخنی بدون هیچ ارتباط با حسن بصری، از علامه حلی در نهج/الحق نقل کرده؛ و پس از خاتمه کلام او، جملاتی دایر بر مخالفت صوفیه - از جمله حسن بصری - با ائمه انشا نموده.»^{۱۲۵}

پاسخ: حقیقت آن که من هرچه زور زدم و رمل و اسطراب را به کار گرفتم، نفهیدم که دعوای منتقد محقق با من بر سر مرحوم فیض و سید نعمه‌الله از چه بابت است؟ آیا ایشان نسبت‌هایی را که این دو بزرگوار به حسن بصری داده‌اند (منافق، دشمن امیرمؤمنان، از اعدای اهل بیت) تأیید می‌نمایند و دلایلی برای اثبات آن دارند و انتقاد من از آن نسبت‌ها را غیروارد می‌دانند؟ نوشته‌ی ایشان که چنین مطلبی را نمی‌رساند. پس آیا ایراد بر سر معانی عجیب و غریبی است که ایشان از کلمات من درآورده‌اند و آن را حمل بر اهانت به این دو عالم فرموده‌اند؟ بزرگوار! من کجا گفتم که فیض نمک خورده و نمکدان شکسته؟

آیا بهتر نبود که ایشان به جای استنباط چنین معنایی از سخن من - که هرگز به ذهنم خطور نکرده - آن را به این معنی می‌گرفتند که فیض با وجود مخالفت با حسن، این قدر عقل و انصاف داشته که روایات و سخنان حکیمانه وی را ارج نهد و درخور استفاده شناسد؟ این نیز که مدعی‌اند من «بدون مطالعه و بررسی دقیق و تقریباً غیرمستند» فیض را به بهره‌گیری از گفته‌های حسن متهم کرده‌ام، مثل بقیه دعوای ایشان، ناشی از بی‌دقتی یا خدای نکرده غرض‌ورزی است؛ زیرا من نمونه‌هایی از موارد استفاده فیض از احادیث و سخنان حسن در تبیین مفاهیم دینی را مشخص کردم و در پاورقی هم منبع مورد مراجعه‌ام را که علم/البیقین فیض باشد با ذکر شماره جلد و صفحه آن آوردم -

که ایشان نخواسته‌اند آن را ببینند - و البته اگر موارد دیگری را هم بخواهند می‌توانم نشان بدهم. در مورد بهره‌هایی هم که فیض در *المحجّة البیضاء* - به تبع غزالی - از اقوال حسن برده، اگر مقصود منتقد محترم کشف حقیقت بود و نه تخطئه، همان نام *المحجّة البیضاء* می‌توانست ایشان را راهنمایی کند که در آخر مجلد هشتم از کتاب مزبور، در بخش فهرست اعلام، نام حسن را بیابند و به مواردی که ذکر او در کتاب آمده مراجعه فرمایند. آیا ایشان این بدیهی‌ترین اصل در عرصه تحقیق را نمی‌دانند که وقتی در کتابی، موارد نقل از منبعی یا فردی زیاد باشد، می‌توان به ذکر نام آن منبع بسنده کرد و یافتن موارد نقل را بر عهده خواننده گذاشت - خاصه که آن کتاب، چاپ مصحح و همراه با فهرست‌های راهنما داشته باشد. به هر حال چون در *المحجّة البیضاء* بیش از بیست بار ذکر حسن و اقوال و روایات او آمده، من دو سه مورد آن را که در تخطئه حسن بوده نشانی دادم و یافتن بقیه موارد را به عهده خواننده دانشمند گذاشتم؛ حالا اگر منتقد محقق نمی‌دانند چگونه از فهرست اعلام استفاده کنند، زحمت بکشند و در متن کتاب به این صفحات بنگرند:

ج ۲، ص ۱۳۵؛ ج ۶، صص ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۳۴، ۲۳۷؛ ج ۶ ص ۱۰۹؛ ج ۷، ص ۴۸؛ ج ۸، صص ۸۲، ۵-۲۸۴ (نشانی پاره‌ای دیگر از صفحات نیز در کتاب حسن بصری، پاورقی ص ۳۰۹ آمده است.)

دیگر آن که منتقد محترم آنچه را من در انتقاد از مرحوم فیض نوشته‌ام نادیده گرفته و از بطن هفتم جمله‌ای که اصلاً نقد نبوده، اتهام «نمک خوردن و نمکدان شکستن» به فیض را استنباط فرموده‌اند. اینک آنچه که ایشان صلاح ندیده‌اند برای مخاطبان‌شان بازگو کنند - مبدا آنان در حقانیت دعوایی که منتقد محقق با من دارند دچار تردید شوند؛ من نوشته‌ام: فیض این احتمال را نیز مطرح می‌کند که علت حاضر نشدن ابن سیرین بر جنازه حسن این بود که وی را منافق می‌شمرد. در حالی که منافرت این دو مرد، بیش از هر چیز معلول آن بود که ابن سیرین با حکام عصر خود پیوندی استوار داشت؛ و به مقابله با آنان نمی‌پرداخت؛ چنانکه گفته‌اند وی معلم فرزندان حجاج بود؛ و با این که مشاهده می‌کرد وی به امیرمؤمنان علیه السلام دشنام می‌دهد، کمترین اعتراضی به این عمل وی ننمود؛ در حالی که دیگران را از بدگویی به حجاج منع می‌کرد؛ و پس از مرگ حجاج که مردم در مسجد بر وی لعنت فرستادند، ابن سیرین از مسجد بیرون شد و گفت: من طاقت ندارم بشنوم به حجاج دشنام دهند؛ و اظهار امیدواری می‌کرد که خدا از گناهان او و برخی دیگر از حکام اموی بگذرد. ولی برخوردهای تند و تیز حسن با حجاج، و چگونگی مقابله وی با مخالفان علی علیه السلام و شجاعت وی در دفاع از آن حضرت نیازی به یادآوری ندارد - نیز پاسخ دندان‌شکنی که چون ابن

سیرین اظهار امیدواری کرد خدا حجاج را بیامرزد، حسن به او داد: «هرگز!» آن گاه منافرتی را که معلول اختلاف این دو مرد در برخورد با حکام جائر، و دفاع از علی علیه السلام بوده، معلولِ نفاقِ حسن و دشمنی او با علی علیه السلام دانستن، بسیار عجیب است.^{۱۲۶}

این بود انتقاد من از فیض که منتقد محترم پاسخی برای آن نداشته‌اند و به عوض طرح آن، حقیر را متهم کرده‌اند که گفته‌ام فیض نمک خورده و نمکدان شکسته! جلّ الخالق!

باری، ابن سیرین که با دشمنان امام علی علیه السلام پیوندی به این استواری دارد و حتی پس از مرگشان از آنان حمایت می‌کند، مرحوم فیض - به دلیل عدم شناخت وی - او را از دینداران ممتاز به شمار می‌آورد و شیوه او را می‌ستاید و نماز نخواندنش بر جنازه حسن را عملی صحیح از جانب یک مؤمن و به عنوان خودداری از نماز بر یک منافق محسوب می‌دارد (ر.ک: *المحجة البيضاء*، ج ۳، ص ۱۷۸؛ ج ۵، ص ۲۷۴؛ ج ۸، ص ۱۲۲) و به این ترتیب آیا عجیب است که فیض در داوری خود در مورد حسن نیز به خطا رفته و به ناروا وی را منافق و دشمن امیرمؤمنان علیه السلام خوانده باشد؟ - بی‌آنکه او و نیز سید نعمه‌الله که حسن را از اعدای اهل بیت شمرده، دلیلی برای آنچه وی را به آن متهم می‌نمایند ارائه دهند. آن گاه آیا شیوه برخورد من با این دو عالم، غیرمنصفانه است یا شیوه برخورد آن دو با حسن؟ این است سؤال من در مورد فیض و سید نعمه‌الله؛ و می‌بینید که نه سؤال نامعقولی است و نه حرمت کسی در آن هتک شده است؛ ولی منتقد محترم، به جای سؤال مزبور، آن فرمایشات نمکین را عرضه فرموده‌اند.

این را نیز بگویم که اگر من در مقام عیجوبی از فیض و سید نعمه‌الله بودم، و اگر بنا به دلایلی که منتقد محقق در عالم اوهام تراشیده‌اند و من از آن بی‌خبرم، قصد تحقیر آن دو را داشتم، آنچه را که آن دو، در تخطئه علمای هم‌مذهب ایشان (اصولیان) گفته‌اند؛ و آنچه را علمایی همچون شیخ علی شهیدی عاملی و سیدحسین نقوی و شیخ یوسف بحرانی (صاحب *حلائق*) و خوانساری (صاحب *روضات*) به فیض نسبت داده‌اند بازگو می‌کردم تا معلوم شود چه کسانی برای این دو، «آبادی باقی ننهاده و آن دو را بالکل تخریب کرده‌اند.»^{۱۲۷}

انتقاد به شیوه استناد به سخنان محدث قمی

منتقد محقق مدعی‌اند که آنچه من از قول محدث قمی در نقد منقولات کشی نقل کرده‌ام، موجب می‌شود که خواننده به سادگی تصور کند که محدث قمی نیز از مدافعان حسن بصری است.

سپس در تخطئه این پندار خود ساخته و خود بافته، مطالبی را از قول محدث قمی در ردّ حسن بصری آورده و می‌نویسد: وی از مخالفان سرسخت حسن بصری است.^{۱۲۸} درحالی که:

اولاً: هر عاقلی می‌داند که نقد منقولات کشی به صورت مطلق، هیچ ملازمه‌ای با دفاع از حسن بصری ندارد. چنانکه همین محدث قمی، پاره‌ای از منقولات روضه‌خوان‌ها درباره عملکردهای یزید را نقد و تکذیب کرده و این به معنی دفاع از آن تبه‌کار نیست.^{۱۲۹}

ثانیاً: منتقد محقق عنایت نفرموده‌اند که من نه فقط محدث قمی، بلکه بسیاری دیگر (شیخ نجاشی، علامه حلی، مرحوم آیت‌الله خویی، سیدمحمد صادق بحرالعلوم، سیدمرتضی عسکری، عبدالرحیم ربانی شیرازی) را در جرگه منتقدان کشی یاد کرده‌ام که نقدهای برخی از آنان از منقولات کشی (از جمله نقدهای مرحوم خویی)، از نقدهای محدث قمی نیز کوبنده‌تر است.

با این حال، با هیچ سفسطه و مغالطه‌ای نمی‌توان از عمل من در ذکر نام منتقدان مزبور نتیجه گرفت که خواسته‌ام آنان را مدافع حسن قلمداد کنم - چنانکه منتقد محترم نیز با وجود اهتمام فراوان به عیبجویی، چنین نتیجه‌ای نگرفته‌اند. اما این که محدث قمی چه خصوصیتی داشته که ایشان می‌پندارند من چنین تهمتی به وی زده‌ام؟ بر من روشن نیست. علاوه بر آنکه به فرموده متین ایشان، من در فصل ستایشگران و مدافعان حسن، با جدّ و جهدی تمام و با استقصای دقیق تلاش کرده‌ام تا هیچ یک از ستایشگران و مدافعان وی از قلم نیفتد.^{۱۳۰} در این حال، وقتی هیچ نامی از محدث قمی در این فصل نیامده، آیا تأیید جدی بر این مدعای منتقد محترم است که من خواسته‌ام محدث قمی را مدافع حسن جا بزنم؟

ثالثاً: منتقد محقق در اینجا نیز مثل دیگر موارد، همه آنچه را که من از قول محدث قمی درباره حسن آورده‌ام ملاحظه نفرموده‌اند تا از نوشته من چنان نکته محیرالعقولی را استنباط بفرمایند و به خواننده خیالی نسبت دهند. زیرا من در انتقاد از شیوه محدث قمی نوشته‌ام که وی و مدرس تبریزی، سخن ابن ابی العوّاء در بخشی از روایت شیخ صدوق را - که در آن، حسن را متهم به نداشتن عقیده ثابت کرده - آورده‌اند؛ و دنباله همان بخش را که سخنان شیخ صدوق و امام صادق علیه السلام در تخطئه اقوال و آرای ابن ابی العوّاء است نیاورده‌اند؛ و این موجب می‌شود که داوری آن زندیق درباره حسن، مقبول جلوه کند.^{۱۳۱} آن گاه کسی که من از برخورد ناصواب وی در نقل روایتی در نکوهش حسن انتقاد کرده‌ام، چگونه خواسته‌ام او را مدافع حسن قلمداد کنم؟ خدا عالم است!

رابعاً: منتقد محقق که مدعی‌اند، شیوه «گزینش» را نمی‌پسندند و این ناچیز را به ناروا متهم به استفاده از این شیوه می‌فرمایند، چرا خود دست به گزینش می‌زنند و از نوشته‌های محدث قمی، فقط آنچه را که در مذمت حسن بوده نقل می‌فرمایند و آنچه را در ستایش او بوده نمی‌بینند؟ از جمله: نقل

شده که مادر حسن خیره کنیز اُم سلمه زوجه پیغمبر بوده؛ و گاهی که خیره، پی حاجتی می‌رفت و حسن می‌گریست، اُم سلمه سینه خود را بر دهان او می‌گذاشت و او را مشغول می‌ساخت؛ و گاهی شیر از سینه اُم سلمه بیرون می‌آمد و او می‌مکید؛ لاجرم گفتند: حکمت و فصاحت حسن از برکت سینه اُم سلمه بوده^{۱۳۲} ممکن است منتقد محترم بفرمایند که سخنان مزبور با کلمه «نقل شده» آغاز می‌شود و این کلمه حاکی است که محدث قمی اطمینانی به صحت آن نداشته است. ولی خوب بود ایشان توجه می‌فرمودند که آنچه را هم محدث قمی در نکوهش حسن آورده، جملگی نقل قول از این و آن است: «اکثر شیعه او را منحرف می‌دانند... و از برای او مطاعن بسیار نقل کرده‌اند و گفته‌اند... و هم روایت کرده‌اند... و هم از مطاعن حسن شمرده‌اند...»

سپس به اختلاف نظر علمای شیعه در مورد وی اشاره کرده و می‌گوید: «نادری از علمای امامیه گفته که حسن در آخر کار از دوستان اهل بیت گشته» و در خاتمه با جمله «والله العالم» تردید خود را آشکار و از اظهار نظر صریح در مورد وی سرباز می‌زند.

حالا چگونه منتقد محقق، از مجموع گفته‌های محدث قمی استنباط فرموده‌اند که وی از مخالفان سرسخت حسن بصری است؟^{۱۳۳} همان پاسخ محدث قمی را باید داد: والله العالم!

اینک منتقد محترم بفرمایند چه کسی «گزینش» می‌کند؟ من که با وجود آن گزارش‌های ستایش‌آمیز درباره حسن در کتاب محدث قمی، وی را در فصل ستایشگران حسن ذکر نکرده‌ام؟ یا ایشان که با وجود آن گزارش‌ها، فقط گزارش‌های نکوهش‌آمیز درباره وی در کتاب محدث قمی را دیده و به استناد آنها حکم صادر فرموده‌اند؟!

انتقاد از ورود حسن در صحنه تفسیر قرآن

منتقد محترم فرموده‌اند: به خلاصه یک روایت مفصل توجه کنید که در احتجاج طبرسی آمده و نشان‌دهنده این دو جریان در تاریخ تفسیر است: یکی جریان امن و امان، و دیگری جریان شک و ضلال:

ابوحزمه ثمالی نقل می‌کند که حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: آمده‌ام تا از تو درباره کتاب خدا چیزهایی بپرسم. امام فرمود: مگر تو فقیه اهل بصره نیستی؟ گفت: چنین می‌گویند. امام فرمود: آیا کسی در بصره هست که از او بیاموزی؟ گفت: نه. فرمود: پس همه اهل بصره از تو می‌آموزند؟ گفت: آری. فرمود: از قول تو سخنی به من رسیده، نمی‌دانم درست یا دروغ گفته‌اند؟ گفت: چیست آن؟ فرمود: می‌گویند که تو قائلی به این که خدا بندگان را آفرید و امورشان را به خودش تفویض کرد؟ حسن سکوت کرد. فرمود: نظرت چیست؟ اگر خدا در قرآن به کسی بگوید که:

تو در امانی، آیا پس از قول خدا، خوف و هراسی خواهد داشت؟ گفت: نه. امام فرمود: آیه‌ای از کتاب خدا برایت می‌خوانم؛ چنین به نظر می‌رسد که تو آن را بیراه تفسیر کنی؛ اگرچنان کنی، خودت هلاک شده‌ای و دیگران را به هلاکت افکنده‌ای (ولا أحسبک إلاّ و قد فسّرتَه علی غیر وجهه، فإن کنتَ فعلتَ ذلک فقد هلکتَ و أهلکتَ). حسن گفت: چیست آن؟ فرمود: درباره‌ی این آیه چه می‌گویی که: «و جعلنا بینهم و بین القرى الّتی بارکنا فیها قری ظاهرة و قدّرنا فیها السیر فسیروا فیها لیالی و ایّاماً آمنین» ای حسن! خبر داده‌اند به من که تو برای مردم فتوا داده‌ای که «قری ظاهرة» یعنی مکه، بگو بدانم که آیا آن که به زیارت خانه‌ی خدا می‌رود گرفتار راهزن می‌شود یا نه؟ آیا اهل مکه خوف این ندارند که اموال‌شان از بین برود؟ حسن گفت: چرا، دارند. امام فرمود: پس امن و امانشان کجاست؟ مراد از این آیه ما هستیم و درباره‌ی ما این مثال زده شده است. ما همان قریه‌هاییم که خدا آن را مبارک گردانیده و «قری ظاهرة» یعنی آن دسته از شیعیان ما که ناقل سخنان ما به شیعیان نسل بعدند.

مجال اندک اجازه نمی‌دهد که همه‌ی آن کلام شریف که لبریز از حقایق است نقل گردد و شرح و تفسیر شود. در بخشی از آن، امام علیه السلام به حسن می‌گوید: «مائیم آن ذریّة مصطفی، نه تو و امثال تو ای حسن!» و بالاخره مفاد کلام امام علیه السلام این است که: تو فقیه اهل بصره نیستی؛ بل جاهل اهل بصره‌ای.

ملاحظه می‌کنید که در این حدیث شریف، دو خطّ تفسیری، یکی خط سیر امن و امان و دیگری خطّ سیر شکّ و ضلال، تصویر شده که در طول تاریخ اسلام، از ابتدا تا امروز جریان دارد. حسن بصری در خط سیر دوم قرار دارد.^{۱۳۴}

پاسخ: بسیار جالب است که منتقد محترم، برای گفت و گو در پیرامون آیه مبارکه «و جعلنا بینهم...» به جای بهره‌گیری از آنچه در تفاسیر معتبر شیعه - همچون تبیان و مجمع‌البیان و جوامع‌الجامع و ابوالفتوح و منهج‌الصادقین - آمده به سراغ کتاب احتجاج رفته‌اند که نه کتاب تفسیر است و نه از کتب معتبر حدیث - که روایات در آن به صورت مسند گزارش شده باشد - بلکه مجموعه‌ای است از اخبار بدون سند که بسیاری از آنها واضح البطلان است.^{۱۳۵} و دلیل این «انتخاب اصلح» در میان منابع مختلف، از سوی منتقد محقق، آن است که ظاهراً می‌دانند این گونه اخبار را فقط در منابع ضعیفی همچون احتجاج باید یافت و علمای بزرگی مانند طوسی و طبرسی و ابوالفتوح و ملافتح‌الله کاشانی، برای این گونه روایات، چنان ارزشی قائل نیستند که در تفسیر آیه قرآن، از آنها بهره بگیرند - با آنکه همین مفسران، غالباً اقوال تفسیری کسانی مانند حسن وقتاده را در خور ذکر و

استفاده و استناد می‌دانند؛ و شیخ طوسی در تفسیر آیه مذکور (سبا، ۱۸) در مقام توضیح واژه «قُری» فقط دو قول نقل کرده؛ اول قول قتاده (شاگرد حسن و ناقل روایات تفسیری او) و مجاهد که مقصود از «قُری» را قرای شام دانسته‌اند؛ و دومی قول ابن عباس که مراد از قری را بیت المقدس دانسته است^{۱۳۶} و طبرسی در *جوامع الجامع* (ج ۲، ص ۳۴۸) و *مجمع البیان* (ج ۴، صص ۳۸۷-۳۸۶) و ملافتح-الله کاشانی در *منهج الصادقین* (ج ۷، ص ۴۰۰) نیز فقط قول قتاده را (بدون آن که نامی از وی ببرند) درخور ذکر شمرده‌اند. ابوالفتوح نیز (ج ۱۶، صص ۶۴-۶۳) در ذیل آیه مزبور، بدون هیچ ذکر از روایت امام باقر علیه السلام نخست قول حسن را ذکر کرده که مراد از «قُری» قریه‌هایی بوده که میان «یمن (سرزمین سبا) و شام قرار داشته؛ و سپس اقوالی از مفسران دیگر می‌آورد؛ و از کلام او برمی‌آید که قول حسن را ترجیح می‌داده است - چنانکه استاد علامه ابوالحسن شعرایی نیز این قول را تأیید کرده و نخست به روایتی اشاره می‌کنند که به موجب آن، همان سؤالی را که به ادعای منتقد محقق، امام باقر علیه السلام از حسن کرد، بعدها امام صادق علیه السلام آن را برای ابوحنیفه مطرح فرمود و او پاسخی مشابه حسن داد؛ و امام پاسخ او را مردود شمرد و پاسخی مشابه پاسخ امام باقر علیه السلام داد! استاد پس از نقل روایت مشتمل بر این گفتگو، آن را تکذیب فرموده و می‌نویسند:

از تفاسیری که نمی‌توان به امام نسبت داد، روایتی است درباره آیه کریمه «و جعلنا بینهم و بین القرى التي باركنا فيها قرى ظاهرة و قدرنا فيها السیر سیروا فيها لیلی و اياما آمین» گویند امام جعفر صادق علیه السلام از ابوحنیفه پرسید: معنی این آیه چیست؟ ابوحنیفه گفت: مراد سیر میان مکه و مدینه است. امام فرمود: چگونه معنی این باشد با آنکه راهزن و حرامی، میان حرمین حاجیان را غارت می‌کنند و مال‌شان به تاراج می‌برند؟ ابوحنیفه گفت: پس مراد چیست؟ حضرت قری را به ائمه تفسیر فرمود که هرکس از آنها پناه جوید مأمن (مصون) است از شقاوت - با اینکه مراد از این قری، آن دیه‌های آبادست که میان ملک سبا و شام بود؛ چنانکه در تفاسیر آمده است.^{۱۳۷}

باری بسیاری جالب است که همه دعای کلان منتقد محقق درباره دو صف: ۱. امن و امان ۲. شک و ضلال، و پافشاری برای جادادن حسن در صف دوم، مبتنی بر روایتی مشتمل بر تفسیر آیه‌ای است که بزرگترین مفسران شیعه، اصل آن روایت را حتی در حد اقوال تفسیری حسن وقتاده ارج نهاده‌اند؛ و به جای استناد به آن روایت در تفسیر آیه مزبور، به قول حسن وقتاده استناد کرده‌اند؛ و علامه شعرایی نیز صریحاً آن روایت را مردود شمرده و انتساب آن به معصوم را نفی کرده است. همچنین برخلاف آنچه در روایت مورد استناد منتقد محقق آمده:

اولاً: حسن مراد از «قُری» در آیه کریمه را نه شهر مکه، بلکه قریه‌هایی می‌داند که میان یمن و سرزمین شام قرار داشته.^{۱۳۸}

ثانیاً: سیاق آیاتی که آیه مزبور در میان آنها قرار گرفته، بهترین گواه است بر اینکه تفسیر «قریه-ها» به ائمه اهل بیت، نادرست است. زیرا آیه مزبور در میانه آیاتی از سوره سباست (از آیه ۱۵ تا ۲۱) که تماماً سرگذشت مردم سبا (قومی که در یمن می‌زیستند) و توضیح نعمت‌هایی است که خدا به آنان عطا فرمود؛ و سپس گزارش روی گردانی ایشان از آیین حق و مصائبی که به همین دلیل گریبانشان را گرفت؛ و اینها هیچ ارتباطی به امامان اهل بیت علیهم السلام ندارد.

پس از همه اینها، اگر شیوه حسن و شاگرد او قتاده در تفسیر آیه مزبور، و عدم اعتراف آن دو به اینکه مراد از «قُری» ائمه است، چنان گناهی باشد که موجب خروج از مرز تشیع شود، و به معنی صف‌بندی در برابر ائمه باشد، این گناه را بزرگ‌ترین علمای شیعه نیز کرده‌اند - و دیدید - و هر پاسخی که آنان داشتند حسن نیز خواهد داد.

ثالثاً: حسن قائل نبوده است که «خدا بندگانش را آفرید و امورشان را به خودشان تفویض کرد.» و نه تنها هیچ یک از سخنان برجای مانده از حسن، این نسبت را تأیید نمی‌کند، بلکه بسیاری از سخنان وی حاکی است که وی به موازات تخطئه جبرگرایی، عقیده به تفویض را نیز مردود می‌شمرد. جمله: «هرکس به تقدیر الهی ایمان نیاورد، به حق کفر ورزیده» و «اگر از آسمان به زمین سقوط کنم، برای من بهتر است که بگویم کارها به خلق تفویض شده است.»^{۱۳۹} و «فعل و خواست خدا از جمله این گونه است که مؤمنان را با ایمان و شایستگی‌شان پایدار می‌دارد؛ و ستمگران را با ظلم آشکارشان گمراه می‌کند»^{۱۴۰} در توضیح این آیه «شما نخواهید جز آنچه را پروردگار جهانیان بخواهد - التکویر، ۲۹) می‌نویسد: «راست گفت خدا! ما هیچ خیری نخواهیم مگر او برای ما بخواهد؛ و پیش از آنکه ما برای خود خیر بخواهیم، مشیت او برای ما خیر خواست؛ و ما را به آن رهنمون شد و برایمان آشکارش ساخت و گفت: خدا برای شما آسانی می‌خواهد و دشواری نمی‌خواهد - البقره، ۱۸۵» درباره مصیبت‌هایی هم که به مال و جان و میوه‌های زندگی آدمی وارد می‌شود می‌نویسد: خدا ما را با آن مصیبت‌ها می‌آزماید؛ و در این دنیا با سختی‌ها و آسانی‌ها و تهیدستی و دارندگی آزمایش می‌کند تا بر آنچه از دستان به در رفته اندوهگین نشویم»^{۱۴۱} خدا بندگان را به انجام کارها ناگزیر نداشته؛ ولی فرموده: اگر شما چنین کنید من با شما چنان کنم. یعنی آنان را در برابر کارهایشان مکافات می‌کند، خدا آنان را فرمان داد وی را عبادت کنند و بخوانند و از او پناه بخواهند. پس اگر ایشان آنچه را نزد اوست بجویند، یاری بر یاری و توفیق بر توفیق آنان می‌افزاید؛ و دسترسی به حسنات و پرهیز از گناهان را بر آنان آسان می‌فرماید.^{۱۴۲}

حالا از کجای این سخنان و دیگر اقوال حسن، اعتقاد به تفویض فهمیده می‌شود که آمده‌اند و - آن هم از زبان امام باقرعلیه السلام - حسن را متهم به چنین اعتقادی کرده‌اند؟ خدا عالم است. همچنین اگر امام معصوم، چنین نسبتی به حسن داده بود، چگونه امکان داشت بزرگ‌ترین علما و متکلمان شیعی - همچون سیدین شریفین رضی و مرتضی و عبدالجلیل قزوینی - وی را از پیروان و بلکه پیشوایان مذهب عدلیّه بشمارند و کسانی مانند شیخ طوسی، طریقه و مذهب وی در تفسیر قرآن را محمود و ممدوح (پسندیده و ستوده) بدانند.^{۱۴۳} پاره‌ای از احادیثی را هم که حسن روایت کرده و با هیچ یک از دو نظریه جبر و تفویض سازگار نیست، در همان کتاب (صص ۳۸ تا ۴۰) آمده است.

منتقد محترم پس از آنکه با استناد به روایت کذایی، حسن را در صف «اهل شک و ضلال» جا می‌دهد، مدعی می‌شود که: وی مجموعه‌ای از حق و باطل است. همچنین نسبت به دیگران هیچ امتیازی ندارد. یعنی او نیز مانند همه مفسران و بزرگان اهل سنت - که در برابر خطّ اهل بیت قرار دارند - سخنش می‌تواند درست باشد و می‌تواند نادرست باشد.^{۱۴۴}

پاسخ: راستی که منتقد محقق، با این معیاری که به دست داده‌اند شقّ القمر فرموده‌اند. آخر چگونه ایشان نمی‌دانند که این ویژگی - سخنش می‌تواند درست باشد و می‌تواند نادرست باشد - نه اختصاصی به حسن دارد و نه به دیگر مفسران و بزرگان اهل سنت - که به فرمایش ایشان در برابر خطّ اهل بیت قرار دارند؟ بلکه تمامی افراد بشر - منهای افرادی انگشت‌شمار که به عقیده شیعیان معصومند - پاره‌ای از سخنانشان درست است و پاره‌ای نادرست.

چنانکه تفاسیر اخباریان شیعه، پر از اقوال و روایات و گزارش‌های تفسیری واضح البطلان است و در مقاله قبلی من که در مجله کتاب ماه فلسفه، شماره ۲۵ منتشر شد (صص ۴۶-۴۳) نمونه‌هایی از آنها آمده است.

در اینجا به منتقد محترم - که به بهانه دفاع از فیض کاشانی آن همه افاضات فرمودند - توصیه می‌کنم به این چند جمله‌ای که در کتاب آن مرد بزرگ آمده توجه فرمایند: ابن عباس گفت: «هر که جز پیامبر(ص) بوده و هست، بخشی از آنچه را به عنوان علم آورده باید گرفت و بخشی را رها باید کرد.» و خود او در نزد زید بن ثابت فقه و در نزد ابی بن کعب قرآن می‌آموخت و با این حال، با هر دوی آنها در پاره‌ای از مسائل فقه و قرائت قرآن مخالفت کرد. برخی از گذشتگان نیز گفته‌اند: آنچه از دستورها و سخنان پیامبر(ص) به ما رسد، با سر و چشم می‌پذیریم، و آنچه از صحابه او رسد، پاره‌ای را می‌گیریم و پاره‌ای را کنار می‌گذاریم؛ اما در برابر آنچه از تابعین (شاگردان صحابه) به ما رسد می‌گوییم: هم رجال و نحن رجال (آنان انسان‌هایی بودند و ما نیز انسان‌هایی هستیم.) از آنان تقلید

نمی‌کنیم. و اگر ناپسند است که مقلدانه، همهٔ اعتماد را بر پایهٔ آنچه از دیگران می‌شنویم بگذاریم، اعتماد مطلق بر کتاب‌ها و نوشته‌های دیگران ناپسندتر است.^{۱۴۵}

زبان درازی و پُرگویی حسن؟

منتقد محترم در تخطئهٔ آنچه من در پیرامون نقش حسن در ترویج حقایق دینی و پیشرفت دانش‌های اسلامی - از جمله علم تفسیر - نوشته‌ام، فرموده‌اند: «کثرت آرای تفسیری او امتیازی برای او محسوب نمی‌شود؛ سهل است که شاید بتوان گفت کثرت آرای او حکایت از این دارد که وی بیش از دیگران جرأت و جسارت داشته که توانسته این همه با حضور امام معصوم علیه السلام اظهار رأی کند؛ در حالی که خواص یاران امیرالمؤمنین علیه السلام، امثال کمیل در برابر امام علیه السلام، گوش بودند و پرسش؛ نه زبان و اظهار رأی. اما مؤلف محترم، این سکوت و خضوع در برابر امام معصوم علیه السلام را که معدن علم و حکمت است و این استماع از امام را تحقیر می‌کند و آن زبان درازی و پُرگویی را به نام «علم» «ترویج حقایق دینی» و «پیشرفت دانش‌های اسلامی» می‌ستاید.»^{۱۴۶}

پاسخ: منتقد محترم توجه فرموده‌اند که آنچه را ایشان «اظهار رأی با حضور امام معصوم» می‌پندارند، در غالب موارد، انعکاس کلام امامان در سخنان حسن است و نقل گفته‌های آن بزرگواران - به گونه‌ای که شاید بتوان گفت کسی در این مورد با او برابری نتواند کرد. در دانش تفسیر نیز حسن شاگرد ابن عباس و او شاگرد امام علی علیه السلام است و در اقوال تفسیری حسن، به اقوال این دو، بیش از هر کس دیگری استناد می‌شود.^{۱۴۷}

جالب آنکه منتقد محترم، وقتی در برابر سخن شریف مرتضی قرار می‌گیرند که می‌گوید: «تمام اندرزاها و گفته‌های حسن در نکوهش دنیا - لفظاً و معناً و دست کم معناً - برگرفته از کلام امیرمؤمنان است.» این سخن را چنین تفسیر می‌فرمایند: حسن چیزی از خود نداشته است، بلکه یا عین سخن امیرعلیه السلام را تکرار می‌کرده و یا معانی را می‌گرفته و در قالب الفاظ خود می‌ریخته است.^{۱۴۸} حالا این کوسه و ریش پهن و یک بام و دو هوا را چگونه می‌توان باور کرد که حسن، از سویی با حضور امام معصوم، اظهار رأی و پُرگویی و زبان درازی می‌کرده، و از سویی، از خود چیزی نداشته است، بلکه یا عین سخن امیر علیه السلام را تکرار می‌کرده ...

بلی هدف اصلی کوبیدن و محکوم کردن است و در این مسیر نیز تناقض‌گویی و همهٔ ممتنعات و محالات، بل هرگونه افترا و تهمت جایز و بلکه واجب است و بدین لحاظ، منتقد محترم به دنبال آنچه در بارهٔ اخذ و اقتباس‌های حسن از امام علی علیه السلام مرقوم فرموده‌اند، همین اخذ و

اقتباس‌ها را نیز جرم و جنایتی دیگر وانمود کرده و می‌افزایند: خود حسن هیچ‌گاه به این مطلب اعتراف نکرده و در جایی اعلان ننموده که هرچه دارم از علی است.^{۱۴۹} با اینکه:

اولاً: منتقد محقق، عصر حسن را که عصر سلطهٔ امویان - معاویه، یزید، عبدالملک و... - و عمالشان - همچون زیاد و ابن زیاد و حجاج - بوده، به روزگار خود قیاس کرده‌اند که نام بردن از امام علی علیه السلام و نقل سخنان او، و اعزام فارابی به زیارت او (!) و نوشتن زیارت‌نامه برای او و لعنت نامه برای دشمنان او، هزاران تحسین و تشویق و جایزه به دنبال دارد. ایشان نمی‌دانند که در روزگار حسن، نه تنها نام بردن از امام علی علیه السلام که حتی نقل سخنان او چه مخاطراتی در پی داشته است. بنابراین لازم است که ایشان، پیش از گام نهادن در صحنهٔ نقد، بروند و مختصری تاریخ بخوانند و شرایط اجتماعی حاکم بر فردی را که می‌خواهند محکومش کنند در نظر بگیرند.

ثانیاً: حسن بصری در عصری به نشر سخنان امام علی علیه السلام می‌پرداخت که از عصر آن حضرت چندان دور نبود و بسیاری از کسانی که آن سخنان را از زبان امام شنیده بودند حیات داشتند و می‌دانستند که آن سخنان از کیست و دیگران را نیز از این قضیه آگاه کرده بودند؛ و کار حسن در عرضهٔ آن سخنان - با پیامدهای خطرناکی که برای جان و سلامتی و آزادی و موقعیت او داشت - بیشتر با این هدف بود که آنچه را بسیاری کسان، از ترس پنهان می‌داشتند آشکار کند تا از فراموش شدن آنها جلوگیری نماید و هم گام‌های بلندی در جهت ترویج آنها و دعوت همگان به الهام‌گیری از آنها در صحنهٔ اعتقاد و عمل بردارد.

ثالثاً: سخنان امام به دلیل فصاحت و بلاغت خاص آن، از همان اعصار نزدیک به او، خاصه در میان اهل لسان، مهر و نشان او را داشت؛ و بی‌آنکه گفته شود از آن کیست، گوینده‌اش را می‌شناختند. چنانکه - البته بلا تشبیه! - وقتی این بیت حافظ «لا یا ایها الساقی...» یا این بیت فردوسی «توانا بود هر که...» یا این بیت مولانا «بشنو این نی...» یا این جمله از گلستان سعدی «مَنْ خدای را عَزَّ و جَلَّ...» خوانده می‌شود، هر کس آشنایی مختصری هم با ادب فارسی داشته باشد می‌داند که گوینده کیست و نیازی به تصریح نام او نیست.

رابعاً: بسیار عجیب است که منتقد محترم می‌نویسد: «حسن هیچ‌گاه نگفته که هرچه دارم از علی است» با این که در صفحهٔ ۸۹ و ۲۳۸ از کتاب من که منتقد محترم حرف به حرف آن را با دقت - و البته نه به قصد عیبجویی (!) - خوانده‌اند آمده است: یونس بن عبید به حسن اعتراض کرد که تو می‌گویی «رسول خدا چنین و چنان گفت.» با این که تو محضر رسول خدا را درک نکرده‌ای. حسن پاسخ داد: برادرزاده من! اگر کسی جز تو این اعتراض را می‌کرد پاسخ او را نمی‌دادم، ولی به دلیل جایگاهی که نزد من داری می‌گویم که ما در روزگاری هستیم که می‌بینی - در روزگار حکومت

حجاج بود - و هرگاه می‌شنوی که می‌گویم رسول خدا چنین گفت، بدان که آن را از علی بن ابی-طالب نقل می‌کنم؛ ولی ما در روزگاری هستیم که نمی‌توانم نام علی را ببرم. نیز در صفحه ۲۵۷ آمده است: حسن به دلیل سلطه بی‌حد و مرز و جابرانه دشمنان علی علیه السلام غالباً سخنان امام را بدون انتساب به آن حضرت، و گاهی با عنوان «فقد قیل - (گفته شده» نقل می‌کرده؛ و گاهی نیز از گوینده اصلی با عنوان «یکی از صالحان» یا «ابو زینب» نام می‌برده است. نیز در کتاب *مالی* شریف مرتضی که منتقد محترم با هدف خاص خود(!) کلمه به کلمه آنچه را در باب حسن در آن آمده، زیر ذره‌بین گذاشته و با دیده ریزبین و تیزبین دیده‌اند، در توضیح شرایط دشوار حاکم بر عصر حسن و اجبار وی به تقیه آمده است: حسن چون در روزگار امویان می‌خواست حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کند می‌گفت: ابو زینب گفت.^{۱۵۰}

البته در اینجا نیز منتقد محقق، فرصت حمله را از دست نداده و با زیرکی محیرالعقول خود، از جمله سیدمرتضی چنین می‌فهمند که حسن با اطلاق عنوان «ابوزینب» به امام علی علیه السلام قصد تحقیر آن حضرت را داشته است^{۱۵۱} و من پاسخ این استنباط بدیع را در همین ماهنامه (ش ۲۵، صص ۷۲-۷۴) به تفصیل دادم و اکنون فقط به این نکته اشاره می‌کنم که به تصدیق محققان و مورخان بزرگ - اعم از شیعی و سنی - عموم شیعیان و غیرشیعیان، علی رغم منتقد گرامی، شیوه حسن در یاد کردن از امام علی علیه السلام با عنوان «ابوزینب» را نه تنها حمل بر تحقیر نمی‌نمودند، بلکه آن را درخور پیروی می‌دانستند و در این مورد از وی تبعیت می‌کردند.^{۱۵۲}

پاسخی دیگر

منتقد گرامی معاصران امام علی علیه السلام را در دو صف کاملاً جدا جا داده‌اند: الف) صف کسانی همچون حسن که با حضور امام معصوم اظهار رأی می‌کرده‌اند و به جای استماع از امام، کارشان زبان درازی و پرگویی بوده است. ب) صف خواص امیرمؤمنان علیه السلام همچون کمیل که در برابر امام علیه السلام گوش بودند و پرسش، نه زبان و اظهار رأی.^{۱۵۳}

پاسخ: چه خوب بود که منتقد محترم، احادیثی را که حسن از امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام - پیامبر(ص) که به جای خود - روایت کرده، و نیز انعکاس سخنان آن دو بزرگوار در سخنان خود او را ملاحظه فرمایند تا ببینند آیا کمیت آنها با آنچه در این موارد از کمیل در دست داریم کمتر است؟ مسلماً نه! آن گاه این امر نشانه چیست؟ اهتمام کمیل به استماع از امام و گوش و پرسش بودن در برابر او، و پرگویی و زبان درازی حسن و بی‌اعتنایی وی به آنچه کمیل در مورد آن

اهتمام داشته؟ آیا هیچ عاقلی این پاسخ را می‌پذیرد؟ در این صورت آیا نمی‌توان دریافت که آنچه منتقد محترم درباره‌ی بی‌توجهی حسن به اخذ معرفت از ائمه نوشته عاری از صحت است؟ علاوه بر آنکه هم مخالفان حسن و هم مدافعان وی، روایات متعددی آورده‌اند که حاکی از اهتمام او در این صحنه و قبول نقش والا و استثنایی ائمه در آموزش و راهنمایی خلق است و به عنوان نمونه:

* روایت شیخ مفید که به موجب آن: حسن در روزگار نوجوانی، در پی امام علی علیه السلام روان شد و از او خواست به وی سخنی بیاموزد که خدا وی را به آن سود بخشد؛ و سخنان و اندرزهای امام در پاسخ وی.^{۱۵۴}

* روایت ابن شعبه حرائی و ابن شهر آشوب و حسن دیلمی و سیدحیدر آملی و ابوالحسن علی هجویری که حاکی است حسن بصری نامه‌ای به امام حسن علیه السلام نوشت و ضمن اظهار خضوع و ارادت فراوان به آن حضرت و تمامی اهل بیت، خواهش کرد که وی را در مورد قضا و قدر و تقدیر الهی - و جایگاه قدرت و استطاعت آدمی در برابر آن - راهنمایی فرماید؛ و مذهب و عقیده خود و پدران بزرگوارش را در این مورد برای او توضیح دهد. این هم قسمت‌هایی از نامه او - بنا به روایت‌های مختلف - که آن را به عنوان مقدمه خواهش مذکور نوشته است: «شما خاندان هاشمی، کشتی‌های دریایمائی نجات بر گرداب‌های طوفان خیز، و نشانه‌های پرتو افشان برکشیده، یا مانند کشتی نوحید که مؤمنان در آن فرود آمدند؛ و آنان که در برابر حق تسلیم بودند، با توسل به آن نجات یافتند. ای فرزند پیامبر خدا! من در هنگامی این مکتوب را به تو می‌نویسم که در میان ما بر سر موضوع تقدیر الهی، اختلاف در گرفته؛ و در مفهوم توانمندی آدمی حیرانیم؛ پس ما را از عقیده‌ای که خود در این دو مورد داری؛ و پدرانت - سلام بر ایشان باد - داشتند آگاه کن؛ که علم شما از علم خداست؛ و شما گواهان بر مردم؛ و خدا گواه بر شماست؛ و مصداق این آیه‌اید: فرزندان که برخی از آنان (در راه معرفت خدا) از پی برخی دیگر برآمده‌اند؛ و خدا شنوا و داناست.

شما خاندان نبوتید و معدن حکمت؛ پناهندگان به شما پناه می‌آورند؛ و پیروان به رشته محبت شما چنگ می‌زنند (تا نجات یابند) هر که از شما پیروی نمود، هدایت و رهایی یافت؛ و هر که به شما پشت کرد، به هلاکت رسید و گمراه شد. من این مکتوب را به تو نوشتم؛ تا ما را از آنچه خدا به شما اهل بیت آموخته، آگاه کنید که آن را بپذیریم.

شما چراغ‌های تاریکی‌ها، و نشانه‌های هدایت، و امامان پیشروید. کشتی‌ای هستید که مؤمنان به سوی آن بازگردند؛ و کسانی که بدان تمسک جویند، نجات یابند.

سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای فرزند رسول خدا و نور چشم او! شما در وسعتِ دانش به دریا‌های سرشار از آب می‌مانید؛ و همچون آسمان‌های گردنده، مقامی بلند دارید. مانند کشتیِ نوحید که هر که بدان تمسک جست نجات یافت.^{۱۵۵}

* حدیثی که صدوق در *مالی* (صص ۲۶۰-۲۵۹) نقل کرده: اُمّ سلمه یکی از همسران رسول (ص) بود که بیش از همه همسران آن حضرت، به امام علی علیه السلام و خاندان وی دلبستگی داشت و به ایشان حرمت می‌نهاد. مادر حسن با این بانو پیوند ولا داشت و در بزرگ کردن حسن به مادرش کمک می‌کرد. یک بار حسن به در خانه او رفت؛ و از او درخواست کرد حدیثی را که در مورد علی علیه السلام از پیامبر (ص) شنیده برای وی روایت کند؛ و او حدیثی را که منکر ولایت علی علیه السلام را تا مرحله بت‌پرستی تنزل می‌داد برای وی روایت کرد؛ و چون حسن آن را شنید گفت: «الله اکبر! شهادت می‌دهم که علی مولای من و مولای مؤمنان است.» سپس آنچه را از اُمّ سلمه شنیده بود، و آنچه را پس از شنیدن آن گفته بود، برای انس بن مالک نقل کرد.^{۱۵۶}

حالا باز هم منتقد محترم چشم خود را بر گزارش‌های مسلم تاریخی، و بر آنچه علمای دین‌شان احادیث و روایات معتبر می‌شمارند ببندند و همچنان مصرّ باشند که حسن بصری، اهتمامی در اخذ معارف از ائمه نداشته و جز پُرگویی و زبان‌درازی به کاری نمی‌پرداخته است.

پاسخی دیگر

در آغاز این مقاله، من هفتاد تن از عالمان و عارفان بزرگ را نام بردم - که قریب شصت تن از آنان در قرن‌های دوم تا سوم هجری می‌زیسته‌اند - و تمامی آنان تصریح کرده‌اند که حسن در محضر امام علی علیه السلام آموزش دیده یا تربیت روحانی و معنوی گرفته و از فیض مصاحبت او به گونه‌ای کم‌نظیر و استثنایی بهره‌مند شده و پیوند روحانی استواری با او داشته است. آن گاه در برابر آن همه گواهی‌ها، ادعای منتقد محترم مبنی بر این که حسن به معارف علوی اعتنائی نداشته و به فراگیری آن نمی‌پرداخته، چه وزنی و چه ارزشی دارد؟

پاسخی دیگر

درباره پُرگویی‌ها و زبان‌درازی‌های حسن با حضور امام معصوم - آن گونه که منتقد محترم مدعی‌اند -^{۱۵۷} درخور ذکر است که من با اقتدا به حضرت ایشان^{۱۵۸} آرزو می‌کنم «ای کاش این مقاله گنجایش یک کتاب می‌داشت و من حقیر» نیز توان آن را داشتم - که البته ندارم - که به حال بزرگانی همچون شیخ طوسی، سید مرتضی، سید بن طاوس، امام غزالی، شیخ اشراق، ابن مسکویه،

محقق طوسی، ابن عربی، سید حیدر آملی و... «یک دریا» بلکه به اندازه همه اقیانوس‌ها خون «می‌گریستم» که قرن‌ها پیش از دنیا رفتند و از ملاحظه افادات بی‌بدیل متقد محقق درباره حسن بصری آگاه نشدند و به همین دلیل، به جای تخطئه زبان‌درازی‌ها و پُرگویی‌های وی در برابر معصومان - به تعبیر منتقد ارجمند - وی و آرای وی را آن همه ستایش کردند، چنانکه:

* سید مرتضی در کنار تجلیل‌هایش از دانش و شجاعت و فصاحت و نیک‌خواهی حسن، از وی با القابی همچون «بارع الفصاحه، بلیغ المواعظ، کثیر العلم، القدوة و الغایه» یاد کرده است.^{۱۵۹}

* شریف رضی مؤلف کتاب عظیم نهج‌البلاغه، در مقام تشریح آیات قرآن و تبیین مفاهیم کتاب الهی، به اقوال حسن بصری، بیش از تمامی پیشوایان شیعی و سنی ارج نهاده و استناد نموده؛ و در پاره‌ای موارد نیز نهایت تجلیل را از وی می‌کند.^{۱۶۰}

* سید بن طاوس که هیچ از علمای شیعه را - به لحاظ مقامات روحانی و معنوی - با او برابر نمی‌شمارند، به روایات و اقوال حسن، بسیار ارج نهاده و استناد نموده؛ و ضمن تصریح به مقبولیت او، برای دعا‌های وی خواصی کرامت‌گونه - از جمله سلب بینایی از دشمنان - نقل می‌کند؛ و تصدیق می‌نماید که چون حسن این دعاها را خواند، خدا حجاج را از تصمیم به قتل وی منصرف کرد.^{۱۶۱}

* خواجه نصیرالدین محقق طوسی، از حسن با دعای رضی‌الله عنه یاد می‌کند و آنچه را در ستایش سخنی از حسن، در همین مقاله از قول ابن مسکویه آورده‌ایم، با لحنی تأییدآمیز می‌آورد.^{۱۶۲}

* شیخ بهایی ضمن استفاده گسترده از روایات و اقوال حسن، از او با لحنی تجلیل‌آمیز یاد می‌کند و به شعری تمثیل می‌جوید که در آن، از حسن و شاگرد او قتاده، به عنوان ضرب‌المثل عبادت یاد شده است.^{۱۶۳}

* مجلسی اول حسن را با عنوان جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن ستوده و بر آن است که وی به امر امام علی علیه السلام در برخورد با زیاد و ابن زیاد و حجاج تقیه می‌کرده است.^{۱۶۴}

* حکیم سبزواری ضمن استفاده از اقوال حسن می‌نویسد: حذیفه که یکی از صحابه کبار رسول (ص) است، پاره‌ای اسرار را از آن حضرت شنیده بود. فصلی از آنها را برای حسن بیان نمود؛ و بدین ترتیب بود که حسن در وعظ و مذکری به مقامی نیکو رسید.^{۱۶۵}

* دانشمند محقق و حکمت‌شناس، و استاد مبرز منطق و اصول محمود شهابی خراسانی، روایات و اقوال فراوانی را که دلالت بر ممدوح بودن حسن دارد آورده - از جمله حدیثی از امام باقر علیه السلام که کلام حسن را شبیه کلام انبیا شمرده؛ و سخن اعمش که گوید: حسن چندان به فراگیری و نگهداری و گردآوری حکمت ادامه داد تا زبانش به عرضه آن توانا گردید.

استاد شهابی به روایاتی هم که مستند نکوهش حسن قرار گرفته اشاره کرده، و شمار روایات مخالف آن را بیشتر دانسته و می‌نویسد: سخنان حسن - چه خطب و چه مواظ و نصایح و چه مکاتیب وی - همه حکیمانه و با اثر است.^{۱۶۶}

* ابن مسکویه، شیخ طوسی، سید حیدر آملی، ابن ابی جمهور، علی بن عیسی اربلی، محیی‌الدین عربی (ستایش‌های اینان از حسن و سخنان و اقوال او را در همین گفتار ملاحظه کردید).

* محمد هادی معرفت از قرآن‌شناسان بزرگ معاصر، همه اتهامات وارده بر حسن را دفع کرده؛ و به سخنان شریف مرتضی و دیگران در ستایش از حسن و دانش و حکمت و فقاقت و تقوی و خوبی و فصاحت وی، و بهره‌گیری‌هایش از معارف علوی و ارادت او به آن حضرت اشاره کرده - نیز این روایت را آورده: هرگاه نزد امام باقر علیه السلام سخنی از حسن به میان می‌آمد، حضرت می‌فرمود: همان را می‌گویند که سخنش به گفتار انبیا می‌ماند.^{۱۶۷}

* شهاب‌الدین سهروردی یکی از سه چهار فیلسوف طراز اول جهان اسلام در تمام تاریخ، حسن بصری را در جرگه آن دسته از محققان و علمای این امت می‌بیند که علوم ایشان از انبیای بنی-اسرائیل بیشتر بود.^{۱۶۸}

* امام محمد غزالی طوسی دانشمند و متفکر بزرگ، کلام حسن را در اوج و منتهای فصاحت شمرده؛ و ضمن استفاده گسترده از اقوال حکیمانه حسن می‌گوید: حکمت از دهان او سرازیر بود.^{۱۶۹}

* خواجه عبدالله انصاری عارف و دانشمند بزرگ، از حسن و شاگرد او عبدالواحد با عنوان تجلیل‌آمیز امام یاد کرده^{۱۷۰} و هم آورده است که حسن برای مردم سخن می‌گفت؛ امام علی علیه السلام بر وی بگذشت و پس از چند سؤال از وی و شنیدن پاسخ‌های او، به وی فرمود: سخن‌گوی که چون تویی را سخن باید گفت. یعنی تو را روا باشد که سخن‌گویی که بر بصیرتی.^{۱۷۱}

* ابوطالب مکی از عرفا و مؤلفان بزرگ صوفی می‌نویسد: حسن نخستین کسی بود که راه این علم (عرفان) را روشن کرد؛ و زبان‌ها را به گفتگو از آن بگشود؛ و معانی آن را به زبان آورد؛ و انوار آن را آشکار نمود؛ و پرده از چهره آن برگرفت؛ و در باب آن به سخنانی پرداخت که پیش از آن شنیده نشده بود.^{۱۷۲}

آری باید به حال تمامی این بزرگان و همانندانشان خون گریست که با غفلت از کشف عظیم منتقد محقق در این باب که «حسن جز پُرگوئی و زبان درازی هنری نداشته» اقوال و سخنان وی را آن همه ارج نهاده‌اند.

امام سجّاد علیه السلام حسن بصری را تخطئه فرموده؟

منتقد محقق معتقدند که من در نقل از کتاب سیّد مرتضی دست به گزینش ناروا زده‌ام و آنچه را که وی در مذمت حسن روایت کرده نیاورده‌ام. می‌نویسند: «نمونه گزینش حذفی این است: در/مالی آمده است که به امام سجّاد علیه السلام گفتند که حسن می‌گوید: «لیس العجب ممّن هلك كيف هلك، بل العجب ممّن نجى كيف نجى!» امام علیه السلام قول حسن را ردّ کرد و چنین فرمود: «لیس العجب ممّن نجى كيف نجى، بل العجب ممّن هلك كيف هلك!» در این گونه موارد - که در کتاب کم نیست - مؤلف می‌گوید که این چیز مهمی نیست؛ اینکه نظر حسن با نظر امام سجّاد علیه-السلام تفاوت دارد؛ اشکالی ندارد.»^{۱۷۳}

پاسخ: سبحان الله! راستی چه قدر باید به آگاهی گسترده منتقد گرامی از دانش‌های اسلامی - از معقول و منقول - غبطه بخورم و رشک ببرم! آخر آقای بزرگوار! شما که در علم حدیث نیز مثل تمامی علوم اسلامی تبحری بی‌مانند دارید، چگونه نمی‌دانید که آنچه از زبان حسن بصری برای امام سجّاد علیه السلام نقل کردند، در اصل نه کلام حسن، بلکه سخنی از امیرمؤمنان علیه السلام بود و حسن نقشی جز یک بازگوکننده و راوی نداشت؛ و آن گاه معقول نیست که امام سجّاد علیه السلام گفته جدّ بزرگوارش را تخطئه کند. اینک به شرح ابن میثم بحرانی بر صد کلمه امیرمؤمنان علیه السلام مراجعه فرمایید و در صفحه ۱۸۲ - ذیل شماره ۲۹ - از قول امام علی علیه السلام بخوانید: قوله علیه السلام: «لیس العجب ممّن هلك كيف هلك إنّما العجب ممّن نجى كيف نجى!» در دنباله نیز بیانات حکیمانه ابن میثم را در شرح این کلام مقدس علوی - که همان سخن منقول از حسن است - ببینید که در آغاز آن می‌نویسد: در این سخن اشاره به آن است که از چگونگی هلاکت کسانی که - به وسیله اسباب هلاکت - در آخرت به هلاکت می‌رسند، نباید عجب داشت، بلکه از چگونگی نجات و رستگاری اهل نجات و رستگاران باید تعجب کرد و علت این حکم آن است که...

مصحح کتاب، مرحوم سیدجلال الدین محدث نیز در حاشیه همان صفحه - بدون ایرادی به انتساب این کلام به امام علی علیه السلام - همان سخن امام سجّاد علیه السلام را که منتقد محقق ردّ بر حسن بصری پنداشته، از زبان حسن نقل کرده است - آن هم به روایت از فیض کاشانی که منتقد گرامی در دفاع از وی سر از پا نمی‌شناسند: روی عن الحسن البصری أنّه قال: لیس العجب ممّن نجى كيف نجى؛ إنّما العجب ممّن هلك كيف هلك، مع كثرة الدلالات و وفور البیّنات (از کسی که نجات یافت عجب نیست که چگونه نجات یافت. عجب از کسی است که با وجود کثرت راهنماها و فراوانی نشانه‌ها به هلاکت رسید - که چگونه به هلاکت رسید.)

شیخ صدوق در *امالی* (ص ۳۹۶) و ابن شهر آشوب در *مناقب آل ابی طالب* (ج ۴، ص ۲۹۷) و مجلسی در *بحار* (ج ۲، ص ۱۸۰؛ ج ۴۷، ص ۲۵) دو بیت شعر از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت غالباً می‌خواندند؛ و در بیت دوم آن، مضمون هر دو سخن - سخن منقول از حسن و سخن امام سجاد علیه السلام که منتقد گرامی آن را در رد و تخطئه حسن پنداشته - آمده است و با این عبارت:

و لقد عجبت لهالك و نجاته موجوده و لقد عجبت لمن نجا

و علامه مجلسی در شرح این بیت می‌نویسد: دو چیز شگفت‌آور است:

۱. هلاکتِ کسانی از مردمان با وجود این که راه راست آشکار است و نشانه‌های راهنما فراوان
 ۲. رستگاریِ کسانی - آن هم در شرایطی که افراد بسیاری به هلاکت می‌رسند و فقط شمار اندکی رستگار می‌شوند. که همین کم بودن شمار آنان مایه شگفتی است.
- این بود یکی از دو روایت بسیار مهمی که به عقیده منتقد محترم، سید مرتضی در مذمت حسن نقل کرده و من آن را به دلیل اغراض ناروا پنهان داشتیم. اما چنانکه واضح است، داوری ایشان، اولاً حکایت از آن دارد که علی رغم شعارهایشان به دفاع از مجلسی و فیض و صدوق، آشنایی درستی با آثار این محدثان ندارند و فقط از نام آنها به عنوان حربه استفاده می‌فرمایند. ثانیاً با آنکه گویا فلسفه خوانده و با منطق آشنا هستند، شرایط تحقق تناقض در میان دو قضیه را نمی‌دانند و در عالم توهم، کلام منقول از حسن را - که در حقیقت کلام امام علی علیه السلام است - با سخن امام سجاد علیه السلام - که فیض به حسن نیز نسبت داده - متناقض پنداشته و این تناقض را دلیل قاطعی بر مذموم بودن حسن در نظر امام سجاد علیه السلام و سیدمرتضی انگاشته‌اند و متوجه نیستند که این دو قضیه نه تنها با یکدیگر تناقض ندارند، بلکه مکمل یکدیگرند - چنانکه در بیت منقول از امام صادق علیه السلام هر دو در کنار یکدیگر ذکر شده‌اند - خلاصه آنچه موجب شگفتی از هلاکت است، با آنچه موجب شگفتی از رستگاری است، یکی نیست که به تناقض بیانجامد، بلکه در اینجا با دو «اعتبار» مختلف مواجهیم؛ ولولا الاعتبار لبطلت الحکمه!

ایضاً: منتقد محترم فرموده‌اند: نمونه دیگر گزینش حذفی روایتی است که در همان جا، سید مرتضی نقل کرده است که امام سجاد علیه السلام، در طواف دید که حسن برای مردم وعظ می‌کند. حضرت او را از این کار منع کرد و قیدی با این مضمون به کار برد که: «مزامح طواف مردم مشو».^{۱۷۴}

آری! این هم دومین و آخرین روایتی که منتقد منصف، در کتاب سیدمرتضی، در مذمت حسن یافته‌اند که به عقیده ایشان برهانی قاطع و حجتی ساطع و دلیلی لامع بر مذموم بودن حسن در نظر

سید مرتضی و امام سجّاد علیه السلام است و من این مدرک جرم را پنهان کرده بودم! ولی اگر هر تذکری که امام به کسی دهد و هرکاری که او را از آن نهی کند، به معنی مذمت و نکوهش او باشد، آیا هیچ کس را می‌توان یافت که مذمت و نکوهش نشده باشد؟ مگر امیرمؤمنان علیه السلام کمیل را که به نظر منتقد محترم، نمونه‌ی کاملی از خواص یاران آن حضرت بود، به دلیل کوتاهی در انجام وظایف خود و اقدام به کارهایی نامناسب، سرزنش و توبیخ فرمود؟ منتقد ارجمند این روایت را که علامه‌ی مجلسی در بحار (ج ۲، ص ۱۶۳) آورده ملاحظه کنند: کمیل کارگزار امام علی علیه السلام در هیت - از شهرهای عراق - بود. وی با گروه‌هایی که معاویه برای راهزنی و غارت به اطراف عراق می‌فرستاد مقابله نمی‌کرد و به جای این کار، او نیز - با هدف غارت - در مناطق تحت اشغال معاویه تاخت و تاز می‌کرد. امام علیه السلام در نامه‌ای عمل او را تقبیح و آن را مصداق «تباه ساختن آنچه سرپرستی آن با اوست» و «تدبیری که صاحبش به هلاکت می‌رسد» شمرد و خود او را توبیخ فرمود که چرا آنچه را بر عهده‌ی اوست رها کرده و به آنچه تکلیف او نیست پرداخته و پلی شده است که دشمنان از روی آن بگذرند و به اولیا حمله کنند.^{۱۷۵}

اینک منتقد محقق چه می‌فرمایند؟ آیا کلام امام سجّاد علیه السلام خطاب به حسن، بیشتر بر ذمّ و نکوهش دلالت می‌کند یا آنچه امام علی علیه السلام به کمیل نوشته؟ آیا فکر نمی‌کنند که اگر شیوه‌ی ایشان را - در برخورد با روایات - مقبول انگارند و به کارگیرند و از هر کلامی که حتی به اندازه‌ی سر سوزنی بوی ملامت می‌دهد، کوهی از نکوهش و ذمّ بسازند، دیگر هیچ کس نمی‌ماند که بتوان او را ممدوح و مورد تأیید امامان شمرد؟

دو روایت یاد شده، تنها مدرکی بود که منتقد محقق، در ذمّ و نکوهش حسن، در کتاب سید مرتضی یافتند و ارائه فرمودند و این ناچیز را به خاطر عدم نقل آن، متهم کردند که نشانه‌های مجرمیت حسن را پنهان داشته‌ام. با این که من روایت دوم و بی‌پایگی آن را - در جای دیگری از کتاب^{۱۷۶} - به تفصیل به گفتگو نهادم؛ و در اینجا نیز روشن کردم که هیچ یک از دو روایت مزبور را دلیلی بر مذموم بودن حسن نمی‌توان گرفت.

حسن در کتاب سیدمرتضی

منتقد محقق با نهایت کوششی که برای ارائه‌ی نکوهش و ذمّ حسن در کتاب سید مرتضی کردند، دو روایت کذابی را به عنوان تنها مستندات و برگ‌های برنده‌ی خود یافتند و بفرمایید! اینک مناسب است در کنار دو روایت مزبور، پارهای دیگر از آنچه را هم که سید بزرگوار درباره‌ی حسن نوشته بیاوریم:

یکی از کسانی که در ترویج اعتقاد به عدل خدا پیشرو بود و (علی رغم حکام عصر وی که طرفداران این عقیده را سرکوب می کردند) از تصریح علنی به آن پروا نمی نمود حسن بود. مادر او وابسته به اُم سلمه همسر پیامبر (ص) بود؛ و گویند که حسن هرگاه (در شیرخوارگی) می گریست، اُم سلمه وی را می گرفت و سینه خود را در دهان او می نهاد و او از آن شیر می نوشید؛ و گویند حکمتی که نصیب حسن شد از برکت همین شیر بود.

از جمله سخنان حسن در تصریح به عدل الهی: «هر که پندارد که خدای عز و جل مقدر داشته آدمیان (بی آنکه اختیار داشته باشند) گناه کنند، روز قیامت در حالی بیاید که سیاه روی باشد.» حسن در پی این سخن، این آیه را خواند: «در روز رستاخیز، کسانی را که بر خدا دروغ بسته اند، سیاه روی بینی.» نیز وی می گفت: همه امور را به قضا و قدر می توان نسبت داد مگر ارتکاب گناهان را.

حسن در فصاحت و شیواگویی جایگاهی برتر داشت؛ اندرزهای او بلیغ و رسا و دانش او بسیار بود. همه سخنان پندآمیز او و آنچه در نکوهش بدی های دنیا گفته - یا بیشتر آنها - در لفظ و معنی - و دست کم در معنی - برگرفته از گفتار امیرمؤمنان علیه السلام است. پس او در این صحنه، پیشوا بود و به نهایت درجه کمال رسید (در اینجا سید مرتضی پاره ای از سخنان امام علی (علیه السلام) را که در گفته های حسن انعکاس یافته یاد کرده و می افزاید) اعرابی ای کلام حسن را شنید و (در ستایش وی) گفت: مؤمن چون سخن بگوید فصیح است و چون زبان به اندرزگویی بگشاید نیکخواه است.

نیز سید می نویسد: روایت است که روزی حسن این آیه را خواند: «ما امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم...» سپس گفت: راستی که گروهی، بهترین روپوش های آراسته خز را در بر می کنند و دستارهای نازک و لطیف بر سر می نهند، و در جستجوی امارت و فرمانروایی برمی آیند و امانت ها را تباه و ضایع می سازند؛ و با این که در عافیت اند خود را در بلا می افکنند؛ تا پاکدامنی را که جایی والاتر از آنان دارند بترسانند و بر زیردستان خود - از غیرمسلمانانی که در پناه جامعه اسلامی اند - ستم می کنند. دین خود را زار و نزار و ستورانشان را فربه و خانه هاشان را فراخ و گورهایشان را تنگ می نمایند. آیا نمی بینی که جامه ها را نو و دین را کهنه می کنند؟ یکی شان را بینی که بر دست چپ تکیه می کند و آنچه را مال او نیست می خورد. خوراک او غصبی است و خدمتکاران او کسانی اند که به ناروا آنان را به بیگاری گرفته است. پس از خوردن ترشی شیرینی می طلبد و پس از خوردن غذای گرم خوراکی سرد؛ و پس از خوردن خوراکی خشک غذای تر. چندان پُر می خورد که نزدیک است استفراغ کند. آن گاه می گوید: کنیز! چیزی بیاور که غذایم را هضم کند. ای احمق! تو جز دین خود را خرد نمی کنی و درهم نمی شکنی. همسایه نوازی و یتیم نوازی و بینوایان را چه شد؟ آنچه خدا تو را به آن سفارش کرده بود، کجاست؟

یادآوری: بخشی از این سخنان را بلاذری به عنوان نکوهش‌های حسن از ابن زیاد آورده^{۱۷۷} و

شاید بقیه آن نیز در مذمت همین تبهکار باشد.

نیز مرتضی می‌گوید: روزی حسن حجاج را یاد کرد و گفت: خفاشکِ ضعیف چشم و کوتاه انگشتی به سراغ ما (یعنی مردم ما) آمد که در راه خدا حتی یک قطره عرق نریخته. به ما گفت با من بیعت کنید؛ با او بیعت کردیم. سپس بر پله‌های منبر بالا می‌رود و ما را به نظر تحقیر می‌نگرد و ما او را به نظر تعظیم می‌نگریم. ما را فرمان به انجام کار نیک می‌دهد و خود از آن می‌پرهیزد؛ و از کار ناپسند نهی می‌کند و خود آن را مرتکب می‌شود.

به روایت عیسی بن عمر، حسن گفت: «به راستی این دلها به سوی هرچیزی سر می‌کشند (هر چیزی را می‌خواهند) پس آنها را لگام زنید که اگر از آنها فرمان برید، شما را به بدترین جا می‌کشانند.» عیسی بن عمر گفت: چون این سخن حسن را برای ابوعمر و بن‌العلا (از داناترین مردمان در فنون ادب و علوم قرآنی و از راویان امام صادق علیه السلام) بازگو کردم، از فصاحت وی در شگفت شد.

حسن به خلیفه عمر بن عبدالعزیز نوشت: بقا (در دنیا) فنا را در پی دارد. پس، از این فنا که آن را بقایی نیست برای بقایی که آن را فنا نیست (جهان دیگر) توشه بگیر.

نیز می‌گفت: وقتی دیدی کسی در امور دنیوی مسابقه می‌دهد، تو با او در امور اخروی مسابقه ده. و می‌گفت: فرزند آدم! نامه‌ای برای (ثبت اعمال) تو نهاده‌اند و دو فرشته گرامی بر تو گمارده‌اند که آنچه می‌کنی بنویسند. پس هرچه خواهی برایشان املا کن تا بنویسند - کم یا زیاد. و در روایتی آمده است که گفت: آب دهان تو مرکب آن دو فرشته است و زبانت قلم آن دو.

چون عمر بن هبیره برای حکومت بر عراق بیامد، حسن و شعبی را طلبید و به آن دو گفت: یزید بن عبدالملک بنده‌ای است که خدا (برای اطاعت از وی، از مردم) پیمان گرفته و او را برای خلافت خود برگزیده است. او نیز اختیار ما را در دست دارد و ما با او بیعت کرده و پیمان وفاداری بسته‌ایم؛ و واجب است که آنچه را گوید بشنویم و اطاعت کنیم. او مرا به عراق اعزام داشته و همواره پیغام می‌فرستد که کسانی از بی‌گناهان را بکشیم و زمین‌هاشان را بگیریم و خانه‌هاشان را ویران کنیم. اکنون نظر شما چیست؟ در پاسخ وی، شعبی سخنانی نسبتاً نرم بر زبان راند ولی حسن گفت: عمر! من تو را از این که به حريم (قوانین) خدا تعرض کنی باز می‌دارم. زیرا خدا تو را از گزند خلیفه مصون می‌دارد، ولی خلیفه تو را از کیفر خدا مصون نمی‌دارد. بسی نمانده است که فرشته‌ای (یعنی فرشته مرگ) از آسمان بر تو نازل شود و تو را از تخت فرمانروایی‌ات به زیر کشد و از فراخنای قصرت به سوی تنگنای قبرت روانه گرداند. در آن هنگام فقط کردار تو است که تواند برای تو

گشایشی پدید آورد. به راستی این حکومت را برای آن نهاده‌اند که دین خدا را یاری دهد. پس با حکومتی که خدا برای یاری دین نهاده، بر گردن دین خدا و بندگان خدا سوار شو و ایشان را به وسیله آن خوار مدار. زیرا فرمانبری از خلق، در آنجا که مستلزم نافرمانی از آفریدگار باشد روا نیست. مَسَلَمَه برادر خلیفه عبدالملک و سپهسالار نامدار و حاکم مقتدر امویان به حسن گفت: مرا اندرز ده. گفت: وقتی از منبر به زیر می‌آیی، آنچه را که بر سر منبر، مردم را به آن فرمان می‌دهی (از کارهای نیکو) خود به کار بند. باز مسلمة درخواست پندی کرد و حسن پرسید: آیا هیچ گاه زیردست کسی بوده‌ای؟ گفت: آری. گفت: آن‌گونه که دوست داشتی او با تو عمل کند تو نیز با زیردستان خود همان‌گونه عمل کن.

مردی از حسن پرسید: آیا سهمیه‌ام را از بیت‌المال بگیرم یا نگیرم تا در روز قیامت، ثواب کارهای نیکوی حاکمان را به من دهند؟ حسن پاسخ داد: برو بگیر که اینان در روز قیامت تهدیدست‌اند و بهره‌ای از کارهای نیکو ندارند.

نیز گفت: اگر شراب فقط همین بدی را داشت که به سراغ محبوب‌ترین آفریدگان خدا نزد خدا (یعنی عقل) می‌رود و آن را تباه می‌کند، سزاوار بود که خردمند آن را ترک کند.

حسن می‌گفت: غیبت کسی که علناً مرتکب جرم و گناه می‌شود رواست - همچنین غیبت اهل بدعت - نیز غیبت حاکم ستمگر جایز است.

چون حجاج قصر خود را در واسط بنا کرد، از مردم خواست بیایند و آن را ببینند و برای او از خدا برکت بخواهند. مردمان آمدند و حسن نیز آمد و مردم گرد او جمع شدند. ولی او از شامیان (سپاه حجاج) بر خود بترسید که مبادا بکشندش. پس بازگشت و (خطاب به حجاج) می‌گفت: ای پلیدترین پلیدها و ای گنهکارترین گنهکاران! آسمانیان (فرشتگان) تو را دشمن می‌دارند و زمینیان تو را می‌فریبند. سپس گفت: خدا با آن پیمانی که از دانایان گرفته، آنان را مکلف فرموده که حقایق را برای مردم بازگو کنند و پنهان ندارند. سپس بازگشت. سخنان او را به حجاج رساندند. او به شامیان که پیرامون وی بودند گفت: شما را به خدا قسم، آیا باید برده حقیقی از بردگان بصره (حسن) به پا ایستد و چنان سخنانی درباره من بگوید و هیچ یک از شما برای مقابله با وی کاری نکند و سخنی نگوید؟ آنان گفتند: چه کسی را می‌گویی؟ خونس را بریز تا ما بیاشامیم! پس گفت حسن را بیاورند و شمشیر و نطع را نیز حاضر کردند. چون حسن نزدیک در رسید، دربان دید که لب‌های او می‌جنبد. پس حجاج او را نزدیک خود نشاند و به وی گفت: درباره علی علیه السلام و عثمان چه می‌گویی؟ حسن پاسخ داد: همان را می‌گویم که فردی بهتر از من (موسی پیامبر) به فردی بدتر از تو (فرعون) گفت: دانش مربوط به این دو، در نزد پروردگار من است (اشاره به آیه ۵۲ در سوره طه). پس حجاج به وی گفت:

تو سرورِ دانا‌یانی. سپس خوشبوکننده خواست و ریش حسن را با آن بیالود و چون حسن بیرون شد، دربان به او گفت: حجاج تو را برای کاری غیر از این (یعنی برای کشتن) به اینجا خواست و شمشیر و نطع را نیز حاضر کرد. تو وقتی به اینجا می‌آمدی لبانت می‌جنبید. چه می‌گفتی؟ (که موجب نجات شد) حسن دعایی را که خوانده بود بازگو کرد - که سیدمرتضی آن را نقل کرده است.

نیز حسن می‌گفت: نفاق و دورویی خوار و مقهور بود تا این مرد - یعنی حجاج - عمامه بر سر نهاد و شمشیر به کمر بست (و نفاق را غلبه بخشید).

مردی به حسن گفت: شیعه می‌پندارند که تو علی علیه السلام را دشمن می‌داری. حسن مدتی طولانی سر در پیش افکند و گریست و سپس سر برداشت و (در ستایش امام و تأسف از شهادت آن حضرت) گفت: به راستی دیروز مردی از شما جدا شد که تیری از تیرهای خدای عزّ و جلّ بر (قلب) دشمنان خدا بود. ربّانی این امت بود (ربّانی: دانا، عارف، متألّه) و دارای شرافت و برتری؛ با خوشاوندیِ نزدیک به پیامبر(ص)، آنجا که فرمانی از خدا در میان بود به خواب نمی‌رفت و از حقّ خدا غافل نبود؛ مال خدا را (که باید میان تهیدستان تقسیم شود) نمی‌ربود. حقّ آنچه را در قرآن واجب شده است - در موردِ حقوق و تکالیف خویش - ادا کرد و بر فرازِ بوستان‌هایی زیبا و خوشایند (در بهشت) و نشانه‌های آشکارِ حق برآمد. او علی بن ابی طالب بود ای بی‌خردان!

حسن چون در روزگار امویان می‌خواست از امیرمؤمنان علیه السلام سخنی بازگو کند می‌گفت: ابوزینب چنین گفت...

حسن به تشییع جنازه‌ای رفت و گفت: آنچه پایانش این است (یعنی دنیا)، درخورِ آن است که در آن زهد بورزند؛ و آنچه آغازش این است (یعنی آخرت)، سزاوار است که از غفلت نسبت به آن بهره‌یزند. حمید الطویل گفت: مردی دختر حسن را خواستگاری کرد و من میانجی طرفین بودم. حسن وی را پسندید و می‌خواست دخترش را به او دهد. روزی من آن مرد را ستودم و گفتم: این را هم بیافزایم که وی ۵۰۰۰۰ درم نقره ثروت دارد. حسن با تعجب گفت: گفتمی ۵۰۰۰۰ درم دارد؟ چنین مبلغی از راه حلال فراهم نمی‌آید. من گفتم: به خدا تا آنجا که من می‌دانم، وی مسلمانی پرهیزگار است. حسن گفت: اگر این ثروت را از راه حلال هم فراهم کرده، پس لابد همه حقوقي را که در آن (بر ذمه او و متعلق به دیگران) بوده نپرداخته است. نه به خدا! میان من و او پیوند دامادی برقرار نخواهد شد.

این بود گزیده‌هایی از آنچه در کتاب سیدمرتضی^{۱۷۸} درباره حسن بصری آمده است. خوانندگان گرامی بقیه سخنان وی را نیز در آنجا ملاحظه فرمایند و با در نظر گرفتن دو روایتی که به ادعای

منتقد محترم، سید مرتضی در مذمت حسن آورده، خود داوری فرمایند که آیا من حق داشته‌ام سید بزرگوار را از ستایشگران و مدافعان حسن بشمارم یا نه؟

انتقاد از حذف دو سه سطر از منقولات تذکرة الاولیاء

منتقد محقق به دلیل حذف دو سه سطر از منقولات تذکرة الاولیاء در فصل سیزدهم، کلی‌مچ‌گیری کرده‌اند و از جمله فرموده‌اند: این دو سه سطر چه گناهی کرده بود که باید حذف شود؟ آیا با تاریخ صحیح مطابقت نداشته؟ یا چنین به نظر رسیده که برای او (حسن) لکۀ ننگی به شمار می‌آمده؟ این حذف، هیچ وجه موجبی ندارد؛ زیرا مؤلف محترم می‌توانست آن را نقل کند و همانند یکی از موارد، که عدم انطباق آن با واقعیت تاریخی در پاورقی روشن شده، این را نیز توضیح می‌داد.^{۱۷۹}

پاسخ: اگر کسی کتاب را با کمی دقت خوانده و مغرض هم نباشد، در پاورقی ص ۳۷۷ به این نکته برخورد کرده است که: «در گزارشی هم می‌خوانیم که نام حسن را خلیفه عمر بر وی نهاد (عطّار، ت، ص ۳۰ و ۳۱) ولی گذشته از اشکالاتی که در صفحات ۲۳۳ تا ۲۳۴ به این گزارش وارد آمد، این که علی علیه السلام نام فرزند خود را بر طفلی بنهد، طبیعی‌تر است تا عمر نام فرزند علی علیه السلام را بر طفلی بگذارد!»

باری آن دو سطر، به این دلیل در فصل سیزدهم حذف شده است که لازم بوده مضمون آن، در پاورقی صفحه ۳۷۷ نقل و نقد شود؛ و تکرار آن در فصل مذکور لطفی نداشت. بدین ترتیب هیچ محلی برای دعوی نمی‌ماند. ولی چه باید کرد که منتقد محترم، شمشیر به دست گرفته‌اند و چشم بسته هل من مبارز می‌گویند و هیچ نمی‌اندیشند که فرضاً اگر مضمون این دو سطر هم در جای دیگری از کتاب نیامده بود، باز دارای چنان اهمیتی نبود که این همه درباره آن قلم فرسایی شود؛ و هیچ نقش کلیدی در ترسیم چهره‌ای منفی یا مثبت از حسن نداشت؛ و طرح این‌گونه ایرادات، حاکی از آن است که منتقد محترم حرفی برای عرضه ندارند و فقط می‌خواهند صفحه پُر کنند و...

تجدید مطلع:

امام علی علیه السلام مرتبی حسن نبوده است!

منتقد محقق می‌نویسد: در فصل ششم بحثی درباره اعتقاد حسن به قضا و قدر مطرح می‌شود. در میانه بحث این روایت نقل می‌شود که: «مردی به نزد حسن آمد و گفت که همسرش را سه طلاقه کرده است. حسن گفت از فرمان خدای خود سر پیچیدی و همسرت از تو جدا شد. «مرد گفت: این

تقدیر خدا در مورد من بود. حسن گفت: تقدیر خدا به معنی امر و فرمان خدا چنین نبود. سپس به این آیه اشاره کرد: «و قضی ربک آلاً تعبدوا إلّا اياه و بالوالدین إحساناً». سپس در ادامه چنین آمده: «در نامه حسن به خلیفه عبدالملک نیز آمده است: بیدادگری و ستمکاری از قضای الهی نیست؛ بلکه قضای او، امر به انجام کار نیک، دادگری، نیکوکاری و بخشش به خویشان و نزدیکان است؛ و از کار زشت و ناپسند و ستم و گردنکشی منع می‌کند. چنان که فرمود: و قضی ربک...» در ذیل این مطلب، مؤلف چنین می‌گوید: «یادآوری - شیوه حسن در استناد به آیه مذکور، برای تخطئه کسانی که اعتقاد به تقدیر را مستلزم جبرگرایی شمرده‌اند، همان شیوه ربّی او امام علی علیه السلام است» و این مطلب را در پاورقی ارجاع می‌دهد به: مجلسی، بحار/الانوار، ج ۵، ص ۱۴.

بیان فوق از جهات مختلف مخدوش است. اول این که در کجای این کتاب اثبات شده که امام علی علیه السلام ربّی حسن بوده است؟ دوم این که از قضای بحث و نوع بیان، و ارجاع به بحار/الانوار مجلسی این گونه برداشت می‌شود که تفسیر مذکور را به نحوی مجلسی گفته است، اما وقتی به بحار مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم در صفحه سیزده خبری را نقل می‌کند که در بازگشت از صفین پیرمردی از امام علی علیه السلام درباره قضا و قدر سؤال می‌کند و حضرت برای او مسئله را به دقت توضیح می‌دهد؛ تا آن جا که پیرمرد برمی‌خیزد و اشعاری در وصف امام خود می‌خواند. پس از آن مجلسی، به روایت ابن عباس از ماجرا اشاره می‌کند که نسبت به روایت قبل، چیزی افزون دارد. امام علیه السلام در پاسخ سؤال دیگری از پیرمرد، این آیه را تلاوت می‌کند که: «و قضی ربک آلاً تعبدوا إلّا اياه» مشابهت این ماجرا با قصه حسن بصری، صرفاً در این است که وی نیز همانند امام علی علیه السلام در بحث از قضا و قدر، آیه فوق را خوانده است. از کجای این مطلب، می‌توان استنباط کرد که امام علی علیه السلام ربّی حسن بوده است؟ سوم این که آیا می‌توان گفت که هر که در آن عصر، آیه شریفه مذکور را در بحث از قضا و قدر تلاوت کرده، ربّی اش امام علی علیه السلام بوده است؟

پاسخ: آقای دانشمند!

اولاً: در کتاب حسن بصری (صص ۳۴۹-۳۴۸، ۳۶۲، ۳۸۴-۳۷۷) گواهی بسیاری از علما و عرفا (سیدحیدر آملی، ابن ابی جمهور، محمدحسین کاشف الغطاء، شیخ نجم‌الدین کبری، خیرالدین زرکلی، کمال‌الدین خوارزمی، غلامعلی آزاد بلگرامی، شاه نعمه‌الله ولی، صلاح‌الدین صفدی، شمس‌الدین افلاکی، عبدالحق دهلوی و...) را ملاحظه فرمایید که سلسله طریقتی مشایخ صوفیه را به حسن و از او به امام علی علیه السلام رسانده و وجود پیوند روحانی استوار میان حسن با امام علیه السلام را تأیید نموده‌اند و تفصیلاً یا اجمالاً اظهار داشته‌اند که معارف باطنی اسلام (تصوف) را حسن از امام

علی علیه السلام گرفته و دیگران از او گرفته‌اند. در آغاز همین مقاله نیز گواهی هفتاد تن از علما و عرفای بزرگ را که اکثر آنان در فاصله سده دوم تا دهم هجری می‌زیسته‌اند و پیوند استوار روحانی حسن با امام علی علیه السلام را تصدیق کرده‌اند ملاحظه فرمایید تا ببینید برای اثبات این گزاره تاریخی: «امام علی علیه السلام مرتبی حسن بوده»، چندان اسناد موثق و معتبر وجود دارد که از این لحاظ، کمتر گزاره‌ای را می‌توان با آن مقایسه کرد.

حالا اگر مجموع این گواهی‌ها و اسناد - مضافاً بر بسیاری قراین دیگر که ذکر آنها گذشت - در نظر خرده‌بین حضرت عالی، به اندازه مندرجات یکی از منابع متأخر و ضعیف و دست چندی که آن مدرس عالی‌رتبه دانشگاه، برای شناساندن فارابی از آن یاری جسته‌اند قابل استناد نیست، به فرموده قرآن: «لکم دینکم و لی دین».

ثانیاً: لطفاً صفحه ۳۶ کتاب را با چشم باز نگاه کنید، تا ببینید روایت حاکمی از گفتگوی حسن با مردی که زنش را طلاق داده بود، از کتاب مصطفی‌الخن (الحسن بن یسار البصری) نقل شده است (نه از بحار/الانوار!) و دو جمله‌ای هم که از نامه حسن آورده‌ام، منبع آن را در پاورقی به این گونه معرفی کردم؛ برگرفته از نامه حسن که بیاید (و باز هم نه از بحار/الانوار!) در دنبال مطلب نیز با ارجاع به بحار/الانوار، به حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام اشاره کردم که در آن، برای تخطئه جبرگرایی به آیه ۲۳ از سوره الاسراء استناد شده است و من نوشتم که شیوه حسن در استناد به آیه مزبور در این مورد، همان شیوه مرتبی او امام علی علیه السلام است. آن گاه سرکار، دو منبعی را که من برای گفتگوی حسن با مرد زن طلاق داده، و نیز برای بخش منقول از نامه حسن یاد کرده‌ام، ندیده گرفته و وانمود می‌فرمایید که من به دروغ مدعی شده‌ام همه این مطالب را از بحار/الانوار گرفته‌ام! و لعنة الله علی الکاذبین! راستی اگر این همه نبوغی را که در تحریف نوشته‌های بی‌ارج من نشان داده‌اید، صرف مطالعه در منابع اصیل (از جمله در باب زندگی و اندیشه فارابی) می‌فرمودید، آیا ثواب دنیوی و اخروی‌اش بیشتر نبود؟

به هر حال همه سخن من که در کارخانه جعل و تحریف منتقد محقق، ماهیت آن قلب شده این است که حسن در تخطئه جبرگرایی به همان آیه‌ای استناد می‌کند که قبلاً امام علی علیه السلام به آن استناد فرموده بود. منبعی را هم که کلام امام را از آنجا نقل کرده‌ام، و نیز منبعی را که سخن حسن را از آنجا نقل کرده‌ام، جدا جدا ذکر کرده‌ام تا هر که خواهد مراجعه کند. حالا باز هم منتقد محقق ندا در دهند که: ... تیغ بزن وقت غزا است!

یک نکته: حدیث منقول از امام علی علیه السلام در بحار را که منتقد محقق آورده، حسن بصری نیز از امام علیه السلام نقل کرده و روایت مفصل او در این باره در کتاب الارشاد تألیف شیخ مفید

آمده است؛ و شیخ پس از نقل حدیث مزبور به روایت از حسن می‌نویسد: این حدیث، قول امیر مؤمنان علیه السلام را درباره‌ی عدل الهی و تخطئه‌ی جبر، و اثبات اینکه افعال خدای برتر همه از روی حکمت است و بیهوده نیست، آشکار می‌نماید.^{۱۸۰}

به این ترتیب، کفر نخواهد بود اگر گفته شود که سخن حسن در این باره، انعکاس کلامی است که از امام علی علیه السلام به یاد داشته و در این صحنه، پرورش فکری از او گرفته و امام مربی اوست. اما این که سعه صدر و نظر بلند منتقد گرامی اجازه‌ی چنین استنباط‌هایی را نمی‌دهد، مشکل را در جای دیگری باید جستجو کرد.

تأسف از تنگی مجال

منتقد محترم فرموده‌اند: ای کاش این مقاله، گنجایش یک کتاب می‌داشت و من حقیر در نقد این فقره‌الیم یک کتاب می‌نگاشتم و در مظلومیت علی و اولاد او یک دریا می‌گریستم.^{۱۸۱}

پاسخ: من کمترین تردیدی در صداقت و حق‌گویی منتقد محقق ندارم و به یقین می‌دانم که ایشان به دلیل شدت ناراحتی از دست من (خدا مرگم بدهد!) می‌خواهند به اندازه‌ی دریا بگریند و از کرامات ایشان نیز تحقق چنین خواسته‌ای بعید نیست. منتهی برای این که گزاره‌ی تاریخی ایشان درباره‌ی جنایت این فقیر و ستمی که بر ایشان رفته در تاریخ ثبت شود، و کم و کیف مجازات مجرم و خسارت مجنی علیه مشخص گردد، بهتر بود که دریای مورد نظر نیز معین می‌شد که آیا دریای مدیترانه بوده یا دریای آتلانتیک یا دریای چین یا دریای زرد؟

شاید هم ایشان بنا را بر آن گذاشته‌اند که مطلق، منصرف به فرد اکمل است؟ یا تعمداً نام دریایی خاص را نبرده‌اند که نه تنها یک دریا بلکه همه‌ی دریاها را شامل شود؟ و البته من چون مقیدم که دروغ نگویم، به ناچار عرض می‌کنم که من با مطالعه‌ی کتاب منتقد محقق درباره‌ی زندگی و اندیشه‌ی حکیم ابونصر فارابی، حتی به اندازه‌ی یک بال مگس هم نخواستم اشک بریزم تا از ثوابهایی که برای ایشان و دیگر بگائین مقرر است من نیز سهمی داشته باشم. زیرا اگر ایشان به عظمت همه‌ی دنیا هستند و می‌توانند به اندازه‌ی دریا اشک بریزند، این ناچیز که از ذره نیز کمتر است، در صحنه‌ی اشک ریزی و هیچ صحنه‌ی دیگر، قادر به هم‌وردی با ایشان و هیچ موجود دیگری نیست؛ و هرگز نمی‌تواند آرزو کند - هرچند جای این آرزو هست - که به اندازه‌ی همه‌ی اقیانوس‌ها، بر حال حکیمی بگرید که منتقد محقق، به جای عرضه‌ی شرح احوال و آرای وی به گونه‌ای دقیق، نشسته‌اند و زیارت‌نامه و لعنت‌نامه تحویل داده‌اند.

ایضاً: منتقد محترم در شکایت از تنگی مجال فرموده‌اند: «مجال این مقال رخصت نمی‌دهد که همه مواردی که در این کتاب به خصوص فصل بیست و یکم و بیست و دوم، دلالت بر آن دارد که حسن بصری به مثابه میزان حق و باطل تلقی شده احصا شود و مورد بررسی قرار گیرد. بیان همه آن موارد و بررسی آنها نیاز به کتابی مستقل دارد.»^{۱۸۲}

پاسخ: عزیز من! پس از آن همه فرمایشاتی که در جلسه نقد کتاب ارائه فرمودید و مقاله مفصلتان که در همین نشریه (ش ۲۵، صص ۹ - ۳۲) منتشر شد، دیگر چه مانده است که نگفته‌اید؟ و چرا مجال سخن را تنگ می‌بینید؟ دوستان عزیز ما در کتاب ماه که هیچ محدودیتی برای انتشار آنچه شما بنویسید، قائل نشده‌اند و گویا پیشنهاد تعقیب بحث را هم به شما داده‌اند؛ من نیز به گواهی دوستان، از آغاز، درخواست مؤکد داشتم که در نقد کتاب من، هیچ نکته و دقیقه‌ای را فروگذار نفرمایید. کسانی هم که هریک کلمه شما را به عنوان نبردنامه ابراهیم بت‌شکن با نمرود، بر کاغذ زر می‌نویسند و همه جا منتشر می‌کنند، چشم بر حکم و گوش بر فرمان نشسته‌اند تا شما لب تر کنید و عطر سخنان شما را در همه دنیا بپراکنند. پس چرا بخل می‌ورزید و پرونده پیر پیران نفاق و مدافعان منافق وی را ناقص می‌گذارید؟

نمونه‌هایی از ادب نفس

منتقد محقق پس از نقل مطالبی از کتاب من فرموده‌اند: «همه مطالبی که مؤلف محترم در نقد این روایات آورده، ریشه در قاعده حُبک الشیء یعمی و یصمّ (علاقه تو به شیء، تو را کور و کر می‌سازد) دارد. در میان این مطالب به وضوح می‌توان ادعاهای بی‌دلیل، مغالطه، جواب‌های نقضی و جدلی بی‌ثمر، قیاس‌های مع الفارق، مصادره به مطلوب، گاه تحریف، و پیشداوری را به وضوح دید و نشان داد. در این نقد و بررسی روایات از جانب مؤلف محترم، تنها چیزی که بسیار کم‌رنگ و ضعیف است، مباحث روشمند در نقد حدیث است.»^{۱۸۳}

نیز: «اگر بخواهیم سستی، نادرستی، سخافت و آشفتگی مطالب فوق را با دقت و تفصیل بازنماییم، و نشان دهیم که در این ۲۳ سطر چه اشکالات و چه ابهام‌ها و چه اغلاط و چه قدر ادعای بی‌دلیل و چه اندازه جفای به خواننده وجود دارد، و از سوی دیگر چگونگی ارتباط این مطالب را با بسیاری از مطالب دیگر در کل کتاب، و تناقضات آنها را بیان کنیم، یک رساله مفرده می‌شود. راست هنر بزرگی است که کسی بتواند این همه آشفتگی را در یک صفحه بگنجاند.»^{۱۸۴}

نیز: «مؤلف در جای جای کتاب فغان و شیون و شکوه کرده است.»^{۱۸۵}

منتقد محترم این گونه سخنان را وقتی بر زبان قلم جاری فرمودند که این ناچیز حتی یک کلمه هم در پاسخ ایشان ننوشته بود. آنچه را هم پامنبری‌های محترم ایشان در تأیید فرمایشات ایشان نوشته و منتشر کرده‌اند - و ایشان حاضر نشدند حساب خود را از آنان جدا کنند - به اندازه‌ای توأم با هتاک و دور از منطق و اخلاق است که نیازی به نقل و نقد آن نیست؛ و این اشاره برای آن بود که خوانندگان گرامی، اگر در پاسخ‌های این ناچیز، گاه سخنانی دور از انتظار دیدند بدانند که ریشه در کجا دارد و در عین حال: یارب از هرچه خطا رفت هزار استغفار.

بخش سوم از پاسخ‌های من به نقدهای منتقد محترم، در آینده منتشر خواهد شد؛ و با امیدواری به این که جسارت‌های حقیر، موجب گردد که منتقد محقق مجدداً دست به قلم ببرند و بقیه نقدهایشان به کتاب را - که بارها از نبود فرصت برای ارائه آن شکوه کرده‌اند - بر روی کاغذ بیاورند و در معرض داوری ارباب معرفت قرار دهند؛ و البته به شرط آنکه این گفت و گو را به عنوان یک بحث طلبگی دنبال کنند و نه در راستای مبارزه ابراهیم بت‌شکن با نمرود و نمرودیان و بت‌پرستان و بت‌گران! - آن گونه که حامیانشان (که حضرت ایشان، بی‌توجه به مبانی خود، سخنگوی آنان شده‌اند) ادعا می‌کنند و در نتیجه آنچه را خود و سخنگویشان به نام تحقیق و تحلیل عرضه می‌دارند، همچون دیگر چماق‌هایی است که برای حمله به عرفان و تصوف به دست می‌گیرند و طبعاً پاسخ‌هایی از نوع خود را می‌طلبند و با هزاران دریغ و افسوس و عذرخواهی. ...

پی‌نوشت‌ها:

۱. مجله کتاب هفته، ش ۱۳۷، ص ۵.
۲. ر.ک: مجله کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۹، ۱۵.
۳. کشف الغمّه، ج ۱، صص ۲۰۴، ۲۲۳-۲۲۴، ۵۶۰، ۸۶، ۲۶۳، ج ۲، صص ۷۵، ۸۹-۸۸، ۳۷۹؛ نیز ترجمه آن کتاب به قلم علی زواره‌ای از علما و محدثان و مفسران و فقیهان نامی قرن دهم، ج ۱، ص ۴، ۵، ۹، ۱۰، مقدمه - نیز متن کتاب ص ۱۲، ۵۷، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۷۸، ۴۳۳، ۵۵۶-۵۵۵. برای شرح احوال و آثار اربلی نیز از جمله بنگرید به ریحانه‌الادب، مدرس تبریزی، ج ۱، صص ۱۰۲-۱۰۱. ضمناً درخور توجه است که برخلاف آنچه منتقد محقق می‌پندارند که من در مقام استقصای ستایشگران حسن بوده‌ام، در میان ستایشگران حسن، از اربلی و مترجم کتاب او زواره ای هیچ نامی نبرده‌ام، با وجود منقولات فراوان ایشان از حسن و ستایش‌هایشان از وی.
۴. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، صص ۳۴۸-۳۴۹.
۵. ر.ک: همان، ص ۳۴۹.
۶. ر.ک: همان، صص ۳۸۴-۳۸۳.
۷. ر.ک: الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۲، صص ۲۶۸-۲۷۱.

۸. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۱، ص ۷۸.
۹. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، ص ۳۷۹.
۱۰. مثنوی دقایق الطريق، ص ۱۳۴.
۱۱. مطالب السؤل، صص ۶ - مقدمه - ۱۳۶.
۱۲. ر.ک: موسوعه مصطلحات جامع العلوم، ص ۴۱۰.
۱۳. الاعلام، ج ۲، ص ۲۲۶. نیز ر.ک: حسن بصری، ص ۳۷۷.
۱۴. حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، ص ۳۶۲.
۱۵. همان، صص ۱۳-۱۲.
۱۶. ر.ک: البرهان الجلی، ص ۱۴۵.
۱۷. ر.ک: کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، ص ۷۳۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۱۱، ص ۹۱۶؛ البرهان الجلی، ص ۱۸۸.
۱۸. ر.ک: البرهان الجلی، احمدین محمدبن صدیق غماری حسنی، ص ۱۶۹، شرح الحکم العطائیه، نورالدین بریفکائی، ص ۲۲.
۱۹. ر.ک: الاعلام، زرکلی، ج ۳، ص ۳۲۰؛ نورالشیوخ، ص ۱۱۱.
۲۰. ر.ک: البرهان الجلی، ص ۱۶۹.
۲۱. ر.ک: همان، ص ۱۸۵.
۲۲. ر.ک: حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۳۹.
۲۳. ر.ک: البرهان الجلی، صص ۱۸۶، ۱۷.
۲۴. ر.ک: همان، ص ۱۸۵.
۲۵. ر.ک: همان کتاب، ج ۱، ص ۴۹.
۲۶. ر.ک: همان کتاب، ص ۳۲۸.
۲۷. ر.ک: نفحات الانس، عبدالرحمن جامی، صص ۶۱-۵۶۰.
۲۸. ر.ک: عیون الانباء، ابن ابی اصیبعه، صص ۴۱-۷۴۰.
۲۹. ر.ک: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۲، ص ۱۰۰۰.
۳۰. ر.ک: جواهر الاسرار، کمال الدین حسین خوارزمی، به نقل از خط شیخ درباره شجره طریقتی خود.
۳۱. ر.ک: البرهان الجلی، ص ۱۸۵.
۳۲. ر.ک: همان، ص ۱۸۶.
۳۳. ر.ک: تأیید الحقیقه، جلال الدین سیوطی، صص ۲۳-۲۴ به نقل از ابن صلاح.
۳۴. ر.ک: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۳، ص ۱۵۴۲، ۱۶۹۸.
۳۵. ر.ک: عیون الانباء، صص ۷۴۱-۷۴۰.
۳۶. طبقات الاولیاء، ابن الملقن، صص ۵۲۸-۵۲۴.
۳۷. ر.ک: روزبهان نامه، صص ۱۸۶، ۱۷-۱۸۵.
۳۸. ر.ک: خواجگان چشت، صص ۲۰۰ - ۲۰۱.
۳۹. ر.ک: ثمرات القدس، میرزا لعل بیگ لعلی بدخشی، ص ۳۴۶؛ نورالشیوخ، ص ۹۹.

۴۰. ر.ک: روضه‌الولی/الالباب، تاریخ بناکتی، ص ۱۳۰.
۴۱. ر.ک: مصنفات فارسی علاءالدوله، ص ۳۱۶.
۴۲. ر.ک: سلک السلوک، نخشبی، ص ۱۶۲.
۴۳. ر.ک: مناقب‌العارفین، ج ۲، ص ۹۹۸، شجره نسبِ طریقتی مولانا.
۴۴. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، ص ۳۷۹، شجره نسبِ طریقتی صفدی به قلم خود او.
۴۵. ر.ک: سیرالاولیاء، صص ۴۰۲-۴۰۱.
۴۶. ر.ک: البرهان‌الجلی، ص ۱۸۳.
۴۷. ر.ک: خلاصه‌الافاظ یا جامع‌العلوم، صص ۲۶۷، ۲۶۹.
۴۸. بنگرید به آثار او از جمله رساله فقیریه، اورد فتحیه، داودیه؛ و به نقل از آنها در: احوال و آثار و اشعار میرسیدعلی، صص ۲۳-۲۲.
۴۹. ر.ک: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱۱، صص ۷۹۶-۷۹۵.
۵۰. ر.ک: همان، صص ۲۶۹-۲۶۷.
۵۱. ر.ک: طبقات الاولیاء، ابن ملقن، صص ۴۹۵-۴۹۲، ۵۲۱، ۵۲۸-۵۲۴، شجره نسبِ طریقتی ابن ملقن به قلم خود او.
۵۲. ر.ک: البرهان‌الجلی، صص ۳-۱۸۲ که به نقل از کتاب جزری، اجماع مشایخ تصوف را بر این که حسن تربیت یافته امام علی علیه‌السلام بوده نقل کرده است.
۵۳. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، ص ۳۷۹: الذریعه، ج ۹، ص ۵۲ و برگردید ذیل شماره ۱۴.
۵۴. ر.ک: جواهرالاسرار، ج ۱، صص ۹۵-۹۴.
۵۵. ر.ک: فتاویٰ بُرژلی، ج ۲، ص ۳۸.
۵۶. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۸۹؛ ج ۳، صص ۲۶۹-۲۶۷.
۵۷. ر.ک: مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمه‌الله ولی، ص ۲۹۵.
۵۸. ر.ک: معدن الدرر، ص ۱۹، مقدمه، ص ۴۶.
۵۹. ر.ک: شانزده رساله از شاه داعی شیرازی، صص ۹۹ - ۱۰۰.
۶۰. ر.ک: نفحات الانس، جامی، ۵۶۱-۵۶۰.
۶۱. ر.ک: البرهان‌الجلی، صص ۲۳۳-۲۳۲.
۶۲. ر.ک: مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمه‌الله ولی، صص ۵۷-۵۶، ۲۹۵.
۶۳. ر.ک: البرهان‌الجلی، صص ۱۸۸-۱۸۷: مناقب القطب البرتانی، صص ۵۷-۵۵.
۶۴. ر.ک: البرهان‌الجلی، صص ۱۸۷-۱۸۶.
۶۵. ر.ک: زندگی و اندیشه حکیم ابونصر فارابی، صص ۳۴۰-۳۳۳.
۶۶. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، صص ۳۸۴-۳۸۱.
۶۷. ر.ک: مجله کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، صص ۵۹-۵۸.
۶۸. ر.ک: حسن بصری، صص ۶۷-۲۵۶.
۶۹. ر.ک: همان، ص ۳۳۵.

۷۰. ر.ک: همان، صص ۱۹۶-۱۹۳.
۷۱. ر.ک: همان، صص ۳۹-۴۰.
۷۲. ر.ک: همان، صص ۴۱، ۲۴۰، ۳۴۴-۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۶.
۷۳. ر.ک: همان، صص ۲۵۶-۲۴۶، ۳۵۱-۳۵۰، ۴۵-۵۴، ۱۶۱-۱۷۱، ۱۶۰.
۷۴. ر.ک: همان، صص ۳۱۵-۳۱۲، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۹-۱۷۱، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۴۵-۳۴۴، ۳۶۱.
۷۵. ر.ک: همان، صص ۲۷-۶۱، ۷۰، ۷۶-۷۵، ۹۲، ۲۰۸-۲۰۹، ۲۱۷، ۳۰۷-۳۰۶، ۳۷۵، ۳۳۷، ۴۴۱.
۷۶. ر.ک: همان، صص ۶۶-۶۵، ۲۹۳-۲۷۳، ۳۳۰.
۷۷. ر.ک: همان، صص ۳۰۱-۲۹۵، ۳۰۸-۳۲۸.
۷۸. ر.ک: البرهان الجلی، صص ۱۶، ۲۴، ۴۸، ۵۰، ۱۲۷-۱۱۱، ۱۳۴-۱۳۲، ۴۶، ۱۳۶، ۱۶۹-۱۶۸، ۱۸۰.
۷۹. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، ص ۳۷۹.
۸۰. ر.ک: عیون الانباء، ابن ابی اصیبعه، ص ۷۴۱.
۸۱. ر.ک: حسن بصری، صص ۴۱۰-۴۰۹.
۸۲. ر.ک: مجله کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، صص ۱۱، ۱۳.
۸۳. فهرست اجمالی انتقاداتی را که به حسن کرده‌اند و در کتاب من به تفصیل نقل و بررسی شده، در مجله کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، صص ۶۳-۶۲ - آوردم، مراجعه فرمایید.
۸۴. ر.ک: مجله کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۱۱.
۸۵. ر.ک: الکواکب الدرّیّة، مناوی، ج ۱، ص ۲۵۵.
۸۶. ر.ک: مجله کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۱۳.
۸۷. ر.ک: همان، ص ۱۲.
۸۸. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، صص ۲۷-۴۴.
۸۹. ر.ک: همان، صص ۴۳۹-۴۱۹، بخش پیوست‌ها.
۹۰. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، صص ۳۰۷-۳۰۵.
۹۱. ر.ک: همان، صص ۳۰۸-۳۰۷.
۹۲. ر.ک: همان، ص ۳۶۰.
۹۳. بنگرید به عین فرمایش ایشان در کتابچه موسوم به سخن تلخ و شیرین که به حمایت از ایشان تألیف شده، ص ۵۷.
۹۴. ر.ک: مجله کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۱۴.
۹۵. رجال نجاشی، ص ۳۷۲.
۹۶. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، ص ۳۰۵.
۹۷. ر.ک: مجله کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۱۱، ۲۷.
۹۸. ر.ک: بحار الانوار، ج ۲، صص ۲۸۶ - ۳۱۵. در مورد استفاده نامبردگان از قیاس نیز ر.ک: حسن بصری، صص ۴۴۹-۴۵۱.
۹۹. ر.ک: همان، صص ۲۴۳-۲۴۲.
۱۰۰. ر.ک: همان، ص ۴۵۱.

۱۰۱. ر.ک: همان، ص ۸۵
۱۰۲. ر.ک: رسائل مرتضی، ج ۳، ص ۳۱۰.
۱۰۳. ر.ک: همان، ج ۳، ص ۲۸۱.
۱۰۴. ر.ک: حسن بصری، گنجینه دار علم و عرفان، ص ۴۴۷.
۱۰۵. ر.ک: همان، ص ۳۰۴.
۱۰۶. ر.ک: همان، ص ۶۵.
۱۰۷. ر.ک: مجله کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۱۱.
۱۰۸. ر.ک: حسن بصری، گنجینه دار علم و عرفان، ص ۴۵۱.
۱۰۹. ر.ک: مجله کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۲۹.
۱۱۰. ر.ک: السرائر، ابن ادریس، مقدمه مصحح، ج ۱، ص ۲۸.
۱۱۱. ر.ک: حسن بصری، گنجینه دار علم و عرفان، صص ۴۵۰-۵۱.
۱۱۲. ر.ک: رسائل شریف مرتضی، ج ۳، ص ۲۸۱.
۱۱۳. ر.ک: همان، ج ۳، ص ۳۱۱.
۱۱۴. ر.ک: مجله کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۱۱، ۱۳.
۱۱۵. ر.ک: حسن بصری، گنجینه دار علم و عرفان، صص ۱۸۳-۲۰۸، ۲۲۷-۲۲۱، ۳۱۵-۳۱۴ و...
۱۱۶. ر.ک: همان، صص ۱۸۴-۱۸۲، ۱۸۷-۱۸۶، ۱۹۲-۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۲۱، ۳۱۵-۳۱۴، ۳۴۸.
۱۱۷. ر.ک: همان، ص ۱۸۶.
۱۱۸. ر.ک: همان، ص ۳۴۶.
۱۱۹. ر.ک: همان، ص ۳۰۵.
۱۲۰. ر.ک: همان، ص ۱۳.
۱۲۱. ر.ک: همان، ص ۴۵۹.
۱۲۲. ر.ک: مجله کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، صص ۴۱-۴۲.
۱۲۳. ر.ک: حسن بصری، گنجینه دار علم و عرفان، صص ۳۳۸، ۲۹۶، ۳۰۸، ۳۷۵.
۱۲۴. ر.ک: مجله کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۱۸.
۱۲۵. ر.ک: همان، صص ۱۲-۱۳.
۱۲۶. ر.ک: حسن بصری، گنجینه دار علم و عرفان، صص ۳۱۰-۳۰۹.
۱۲۷. ر.ک: روضات الجنات، ج ۶ صص ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۹۰، ۹۴؛ ج ۸ صص ۱۵۰، ۱۵۴؛ فیلسوف شیرازی در هند، ص ۲۴۰؛ الذریعه، آقابزرگ تهرانی، ج ۷، ص ۵۸.
۱۲۸. ر.ک: مجله کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۱۴.
۱۲۹. به عنوان نمونه بنگرید به منتهی الآمال، ج ۱، صص ۵۱۷-۵۱۶ حکایت پیک پادشاه روم؛ نیز حکایت ملک التجار روم و شهید شدن آن هر دو به فرمان یزید به جرم سخنانی که در تقبیح قتل امام حسین علیه السلام به دستور یزید گفتند؛ و محدث قمی پس از نقل هر دو حکایت تصریح می کند که هر دو در نظر من بعید؛ و محل اعتماد من نیست.
۱۳۰. ر.ک: مجله کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۱۳.

۱۳۱. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، ص ۴۲.
۱۳۲. ر.ک: تَمَمُّةُ الْمُنْتَهَى، ص ۸۰.
۱۳۳. ر.ک: مجلۀ کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۱۴.
۱۳۴. ر.ک: همان، صص ۲۰ - ۲۱.
۱۳۵. برای نمونه بنگرید به: حسن بصری، صص ۱۸۳ - ۲۰۸. در مورد نقدهای محققان متأخر بر روایات این کتاب نیز: صص ۱۸۸-۱۸۷.
۱۳۶. ر.ک: تبیان، ج ۸، صص ۳۸۸-۳۸۹.
۱۳۷. ر.ک: منهج الصادقین، مقدمۀ استاد شعرایی، ج ۱، ص ۲۱.
۱۳۸. ر.ک: تفسیر ابوالفتح، ج ۱۶، صص ۶۴-۶۳.
۱۳۹. حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، ص ۳۴.
۱۴۰. همان، ص ۴۲۶.
۱۴۱. همان، ص ۴۲۷.
۱۴۲. ر.ک: همان، صص ۳۷-۳۶.
۱۴۳. ر.ک: همان، صص ۳۳۴، ۳۳۷-۳۴۰.
۱۴۴. ر.ک: مجلۀ کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۱۹.
۱۴۵. ر.ک: المحجّة البيضاء، ج ۱، ص ۱۶۴.
۱۴۶. مجلۀ کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، صص ۱۸-۱۷.
۱۴۷. ر.ک: همان، ص ۴۷: حسن بصری، صص ۷۴، ۸۹، ۳۴، ۳۶، ۳۹-۴۱، ۴۴، ۶۰، ۶۱، ۹۷، ۵۴، ۱۰۲، ۱۱۳-۱۱۲، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۸۲-۱۸۱، ۱۹۹-۱۹۳، ۲۰۷، ۲۲۰-۲۱۹، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۳-۲۵۲، و به ویژه ۲۷۱-۲۵۷، ۳۰۰، ۲۹۱-۲۹۰، ۳۳۶-۳۳۲، ۳۳۹، ۳۴۴-۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۸۴. ر.ک: مجلۀ کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۲۶.
۱۴۸. ر.ک: همان.
۱۴۹. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، ص ۲۳۶.
۱۵۰. ر.ک: مجلۀ کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۲۸.
۱۵۱. ر.ک: اعیان الشیعة، سید محسن امین، ج ۱، صص ۲۸، ۳۳۴: شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحدید - به نقل از ابوجعفر اسکافی - ج ۴، ص ۷۳.
۱۵۲. ر.ک: مجلۀ کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، ص ۱۸.
۱۵۳. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، صص ۱۹۴-۱۹۳.
۱۵۴. ر.ک: همان، صص ۲۵۳-۲۵۲.
۱۵۵. ر.ک: همان، صص ۲۵۱-۲۵۰.
۱۵۶. ر.ک: مجلۀ کتاب ماه فلسفه، ش ۲۵، صص ۱۸-۱۷.
۱۵۷. ر.ک: همان، ص ۱۸.
۱۵۸. ر.ک: حسن بصری، گنجینه‌دار علم و عرفان، ص ۳۳۴.
۱۵۹. ر.ک: همان، صص ۳۳۶-۳۳۷.

۱۶۰. ر.ک: همان، ص ۳۴۴-۳۴۵.
۱۶۱. ر.ک: همان، صص ۳۴۵، ۳۷۳.
۱۶۲. ر.ک: همان، ص ۳۵۲.
۱۶۳. ر.ک: همان، ص ۳۵۷.
۱۶۴. ر.ک: همان، صص ۳۵۸-۳۵۹.
۱۶۵. ر.ک: همان، صص ۳۶۳-۳۶۵.
۱۶۶. ر.ک: همان، صص ۳۶۶-۳۶۷.
۱۶۷. ر.ک: همان، ص ۳۷۳.
۱۶۸. ر.ک: همان، صص ۱۱۰، ۳۷۴؛ *حیاء العلوم*، ترجمه فارسی، ج ۴، با استفاده از فهرست اعلام ذیل نام حسن.
۱۶۹. ر.ک: مجموعه رسائل فارسی، ج ۱، ص ۷۸؛ *طبقات الصوفیة*، ص ۱۳۰.
۱۷۰. *طبقات الصوفیة*، ص ۲۲۵.
۱۷۱. ر.ک: *حسن بصری، گنجینه دار علم و عرفان*، ص ۳۸۵.
۱۷۲. *مجله کتاب ماه فلسفه*، ش ۲۵، ص ۲۶.
۱۷۳. همان.
۱۷۴. نیز ر.ک: *نهج البلاغه*، نامه ش ۶۱؛ *سفینه البحار*، محدث قمی، ج ۲، صص ۴۹۶-۴۹۷.
۱۷۵. ر.ک: *حسن بصری، گنجینه دار علم و عرفان*، صص ۲۲۷-۲۲۵.
۱۷۶. ر.ک: همان، ص ۱۶۲.
۱۷۷. ر.ک: *امالی*، ج ۱، صص ۱۵۲-۱۶۲.
۱۷۸. ر.ک: *مجله کتاب ماه فلسفه*، ش ۲۵، صص ۱۷-۱۶.
۱۷۹. ر.ک: *حسن بصری، گنجینه دار علم و عرفان*، صص ۳۹-۴۰.
۱۸۰. ر.ک: *مجله کتاب ماه فلسفه*، ش ۲۵، ص ۲۰.
۱۸۱. ر.ک: همان، ص ۱۳.
۱۸۲. همان، ص ۲۱.
۱۸۳. همان، ص ۲۲.
۱۸۴. همان، ص ۲۶.